

سفینه  
عرفان



مطالعاتی در اصول معتقدات  
و آثار مبارکه بهائی

---

دفتر بیست و دوم

انتشارات مجمع عرفان

# سفینه عرفان

مطالعاتی در اصول معتقدات و آثار مبارکه بهائی

دفتر بیست و دوم

مجمع عرفان در سال ۱۹۹۳ میلادی با مساعدت صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند تأسیس گردیده و هدف آن تشویق و ترویج مطالعه و تحقیق در آثار مقدسه و نیز اصول معتقدات امر بهائی است. دوره‌های سالانه مجمع عرفان به زبان‌های فارسی و انگلیسی در مدرسه بهائی لوهلن در ایالت میشیگان، در مدرسه بهائی بوش در ایالت کالیفرنیا و در مرکز مطالعات بهائی در آکوتو (ایتالیا) و به زبان آلمانی در تامباخ (آلمان) تشکیل می‌شود. مقالاتی که در این دفتر درج شده در مجامع مذکور که به زبان فارسی برگزار شده ارائه گردیده است.

مطالب و عقاید مندرج در مقاله‌ها معرف آراء نویسندگان آنها است.

نقل مطالب این مجموعه با ذکر مأخذ آزاد است.

## نشانی مجمع عرفان:

'Irfán Colloquium  
Bahá'í National Center  
1233 Central Street  
Evanston, IL 60201-1611, USA  
Phone: 1(847) 733-3501  
Fax: 1(847) 733-3527  
E-mail: [contact@irfancoquium.org](mailto:contact@irfancoquium.org)

انتشارات مجمع عرفان  
سدفینه عرفان  
دفتر بیست و دوم

۱۷۷ بدیع - ۱۳۹۹ شمسی - ۲۰۲۰ میلادی

ISBN 978-3-942426-33-6

## سفینه عرفان : دفتر بیست و دوم

### فهرست مندرجات

۵	بیانی از آثار قلم اعلیٰ
۶	پیشگفتار

### ثنائی عرفان

۱۱	منتخباتی از آثار قلم اعلیٰ
۱۵	منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء
۱۸	لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب ابوالفضائل

### گلچین عرفان

۲۳	وحید رافتی	تأملی در لوح مبارک خطاب به میرزا ابوالفضائل گلپایگانی مبحث استمرار ظهورات الهیه در رسالة دلائل السبعه
۳۵	حبیب ریاضتی	مسئله بداء در امر حضرت باب
۵۱	فواد صدیق	شرح دعای غیبت از آثار حضرت باب
۸۱	فواد صدیق	لوح شکر شکن - سرآغازی برای تحول تفاسیر نازله از قلم حضرت بهاءالله از «الم» مذکور در قرآن
۱۲۱	فرهام ثابت	ارکان اخلاق - الواح سنه ۱۲۹۶ هـ/ق ۱۸۷۹ م
۱۶۹	مهرنوش فیروزمندی	
۲۰۳	وحید رافتی	



## گلبرگ‌های عرفان

- ۲۱۵ فاروق ایزدی‌نیا معانی و مفاهیم عدالت در آثار مبارکه  
 ۲۲۱ فاروق ایزدی‌نیا جنگ و صلح از منظری دیگر  
 مقایسه برخی مفاهیم و شخصیت‌ها در  
 ۲۲۵ اسطوره‌های زردشتی و آثار بهائی (قسمت ۱) نغمه فروغی مطلق

## رشحات عرفان

- مطالعه اجمالی «تفسیر سوره کوثر»  
 ۲۵۱ ولی‌الله کفاشی از آثار حضرت نقطه اولی  
 ۲۶۷ فاروق ایزدی‌نیا روابط متقابل والدین و اولاد در امر بهائی  
 ۲۷۵ بهروز توگلی ملکوت

## یادبود عرفان

- ۳۲۵ سهراب ارجمند  
 ۳۲۷ دکتر مهری افنان  
 ۳۲۹ لیلی ایمن

## ضمائم

- ۳۳۷ کتاب‌شناسی و راهنمای عنوان‌های اختصاری  
 فهرست مقالات سفینه عرفان در دفتر اول  
 ۳۴۳ تا دفتر بیستم و یکم  
 ۳۵۸ انتشارات مجمع عرفان  
 ۳۵۹ فروشندگان انتشارات مجمع عرفان  
 ۳۶۰ آرمان و هدف‌ها و چگونگی مجامع عرفان ایرج ایمن

## بسمه المجلّى على من فى الامكان

... قل يا ملاء الانشاء دعوا ما عندكم باسمى  
المهيمن على الاسماء و تغمّسوا فى هذا البحر  
الذى فيه ستر لئالى الحكمة و التبيان و تموّج  
باسمى الرحمن. كذلك يعلّمكم من عنده امّ  
الكتاب. قد اتى المحبوب بيده اليمنى رحيق  
اسمه المختوم. طوبى لمن اقبل و شرب و قال لك  
الحمد يا منزل الآيات. تالله ما بقى من امرٍ الاّ و  
قد ظهر بالحقّ ...

## آغازگفتارستایش پروردگار است

حضرت بهاء الله کلمات الهی را به بحری تشبیه میفرمایند که در قعر آن گوهرها و لئالی ثمین و گران بهائی از اسرار و معانی بسیار نادر و ارزشمندی نهفته است و یاران الهی و افراد مؤمنین را مخاطب قرار میدهند و تأکید میفرمایند که بدون تردید و واهمه از نارسائی میزان دانش و بینش خویش در آن بحر غوطه ور شوند و به جستجوی آن گوهرها پردازند و یقین داشته باشند که در صورت اقدام مشمول عنایات الهی میشوند و از فایده و نصیبی برخوردار میگردند. هدف و مقصود اصلی تشکیل جلسات مجمع عرفان و انتشارات عرفان ترویج و تشویق و همکاری در اجرای این توصیه جمال مبارک است. بدین منظور در دفتر سفینه عرفان آثار و مقالات و مطالبی درج میشود که موجب ترویج و تسهیل ژرف نگری در آثار مبارکه بهائی و کتب مقدسه سایر ادیان شود. بیست و دومین دفتر سفینه عرفان در ادامه گرامیداشت دویستمین سالگرد میلاد حضرت باب از جمله مشتمل بر پژوهش‌هایی در آثار مبارکه آن حضرت است.

در بخش لئالی عرفان در ابتدای این دفتر الواح و آثار مبارکه ای درج شده است که قبلاً چاپ و منتشر نشده است و بر غنای آثاری میافزاید که انتظار می‌رود مورد مطالعه هدفمند قرار گیرند. در این دفتر علاوه بر منتخبات الواحی که قبلاً منتشر نشده بعضی الواح و آثاری که مطالعه آنها نیازمند توضیحات و یادداشت‌های کمکی است نیز درج شده است، از جمله لوح خطاب به میرزا ابوالفضائل گلپایگانی و تعدادی از الواحی که در سنه ۱۲۹۶ نازل شده است.

بخش گلچین عرفان شامل مقالات تحقیقی در زمینه و سوابق تاریخی و مضامین الواح و شرح و توضیح نکات مندرج در آن آثار است. این بخش با توضیحاتی در باره لوح خطاب به جناب ابوالفضائل آغاز میشود و سپس چند اثر از حضرت نقطه اولی مطرح شده است که عبارتند از رساله دلائل السبعه، رساله جعفریه، شرح دعای غیبت، و مبحث بدا. و از سایر آثار مبارکه، لوح شکرشکن و تفاسیر نازله در تفسیر حروف مقطعه "الم" مذکور در قرآن و الواح مشتمل بر ارکان اخلاق نازله در سنه ۱۲۹۶ مورد شرح و توضیح قرار گرفته است.

آثار مبارکه بهائی از جمله شامل تعبیر و شرح و تفصیل مطالب و مسائلی است که بتدریج در ضمن الواح متعدد و گوناگون مذکور گردیده. بخش گلبرگهای عرفان شامل نمونه‌هایی است از جمع آوری و تنظیم مطالبی که در آثار مزبور مربوط به موضوع و مبحث خاصی مذکور گردیده. در این دفتر دو نمونه از چنین مطالعاتی ارائه شده، یکی در باره معانی و مفاهیم عدالت و دیگری در موضوع جنگ و صلح.

نوع دیگری از حاصل پژوهش در آثار مبارکه بررسی های تطبیقی یا مقایسه ایست که در بخش شاخصار عرفان ارائه میگردد. در این دفتر مقایسه برخی مفاهیم و شخصیت ها در اساطیر زرتشتی و آثار مبارکه بهائی ارائه شده است که میتوان آن را ادامه بحثی محسوب داشت که در مقاله "پیوند امر بهائی با فرهنگ ایرانی و آئین زرتشتی" در دفتر بیست و یکم مطرح شده است. این مقایسه در سه بخش ارائه می گردد و بخش اول آن در این دفتر درج شده است.

رشحات عرفان در سفینه عرفان مشتمل بر ارائه دست آورد پژوهش در آثار مبارکه در موضوع یا مواضع خاص مورد نظر است. در دفتر حاضر بررسی دو موضوع بر اساس منتخباتی از نصوص مبارکه درج شده است، یکی در باره "روابط متقابل والدین و اولاد در امر بهائی" و دیگری معانی و مفاهیم اصطلاح "ملکوت".

یادنامه عرفان شامل تذکره های اجمالی از خادمان و همکاران مجمع عرفانست که اخیراً بملکوت ابهی صعود نموده اند. در این دفتر از مساعی و مساعدت های سهراب ارجمند عضو هیئت مدیره صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند و دکتر مهرانگیز افغان از پژوهشگران و سخنرانان مجمع عرفان و لیلی ایمن از پایه گذاران و پشتیبانان مجمع عرفان یاد شده است.

بخش ضمائم در پایان این دفتر طبق معمول متضمن معرفی اجمالی مجمع عرفان و آرمان و هدف های مجامع عرفان است که در بیست و شش سال گذشته همه ساله به فارسی و انگلیسی و آلمانی در امریکا و اروپا تشکیل شده است. علاوه بر این شامل کتابشناسی و عنوان های اختصاری مأخذ و مراجعی است که در متن مقالات ذکر شده، و نیز فهرست مقالات مندرج در دفاتر قبلی سفینه عرفان، و فهرست انتشارات مجمع عرفان است.

مجمع عرفان و انتشارات آن با پشتیبانی صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند و مساعدت سخاوتمندانه دوستداران مجمع عرفان پایه گذاری شده و خدمات و اقدامات آن ادامه یافته است. تبرعات اهدائی دوستداران و پشتیبانان مجمع عرفان و همکاری ارزشمند دانش پژوهان گرامی ادامه منظم و مستمر اقدامات مجمع عرفان را در بیست و شش سال گذشته امکان پذیر ساخته است. این مساعدت ها و همکاری ها مایه کمال امتنان مجریان و خادمان مجمع عرفان است.

ایرج ایمن

جولای ۲۰۲۰



لئالی عرفان



## منتخباتی از آثار قلم اعلیٰ

### هو الشّاهد السّامع العليم الخبير

حمد حضرت قیوم را لایق و سزااست که بایادی عطا رحیق مختوم را بر عالمیان مبذول داشت. امواج دریای غضب رحمتش را منع ننمود و زماجیر ملوک و سلاطین لسان عظمتش را از نطق باز نداشت. اوست مکّم طور و مالک ظهور که بکلمه علیا اصحاب قبور را حیات تازه بخشید و بخدمت بازداشت و لا يعرفهم الا من ينطق في السّجن الاعظم امام وجوه الامم قد اتى المالك الملك لله المهيمن القیوم.

التكبير و و البهَاء و النّور و الضیّاء علی ایادی امرالله الّذین نصرّوا امره فی البلاد و الدّیّار اولئک عباد جعلناهم مفاتيح ابواب العلم و العرفان فی الامکان تعالی الرّحمن الّذی یدهم علی القيام علی خدمة امره المحکم المتین.

قد حضر حضرة غصنی بکتایک الّذی ارسلته الی الحبيب علیه بهائی و عنایتی و قرأه امام وجهی اجیناک بآیات انجذبت بها الاشیاء و نادت النّزّات امام الوجوه الملك لله المقتدر العزيز المختار لو یسفلک احد عن البهَاء قل لعمر الله أنّه تحت برائن البغضاء و يذكر اولیائه بما لا ینقطع عرفه بدوام الله مالک السّرّ و الاجهار یا فضل الله اسمع التّداء من افق عکاء انه لا اله الا هو الفرد الواحد المقتدر العزيز العلام لا یعزب عن علمه من شیء یشهد و یرئ و هو العزيز الوهّاب طوبین لک بما ذکررت ربّک فی حین احاطته الاحزاب من کلّ الجهات قل هذا يوم النّصر انصروه بالذّکر و البیان هذا ما حکم به الرّحمن فی الرّبر و الالواح قد بکت عیون الاصفیاء فی الفردوس الاعلیٰ ما ورد علی اولیاء الله فی مدینة الیاء كذلك قضی الامر من لدى الله ربّ الارباب لعمر الله بذلك نصر الله امره و رفعه الی مقام انقطعت عنه الاذکار سوف یرون المخلصون قدرة الله و سلطانه كذلك نطق لسان العظمة اذکان یمشی فی قصر جعله الله مشرق الانوار.

یا علی قبل محمّد انا ذکرناک من قبل بلوح فاحت به نفحات الله فی الاشطار قد کنت مذکوراً لدى العرش بآیات زلت بها الاقدام الا الّذین احاطتهم عنایات ربّهم مالک الرّقاب نسئل الله تبارک و تعالی ان یؤلف بک بین القلوب و یؤتدک فی کلّ الاحوال.



اقرء ما انزلناه في كتابنا الاقدس و بشر به عبادى الذين قاموا على خدمة امرى و طاروا في هوائى و نطقوا بما نطق به لسان عظمتى في اعلى المقام قل يا قوم هذا يوم التبليغ ضعوا ما عندكم متمسكين بحبل الله مالك يوم القيام البهء من لدنا عليك و على الذين يحبونك لوجه الله المهيم على المشعر و المقام.

يا محمد قبل حسن اوليائى ارض هاء و ميم لا زال در نظر بوده و هستند. ما بين مظلوم و ايشان حجابى نه. يشهد بذلك ام الكتاب و عن ورائه لسان الله العزيز الفيض. يا اوليائى امروز روز نصرست و روز بيانست. بتبليغ امر الهى مشغول شويد و در جميع احوال بروح و ريحان و حكمت و بيان از رحيق مختوم كه باصبع عنايت حضرت قيوم باز شده عنايت نماييد. شايد غافلهاى عالم بدريائى آگاهى راه يابند و بر خدمت قيام كنند. يا حزب الله و اوليائه و اصفياؤه آنچه را كه از آن رائحه فساد استشمام شود از آن اجتناب نماييد و بطراز صبر و اصطبار خود را مزين داريد. لعمر الله حقوق اعمال شما باطل نشده و نميشود و نزد امين مكنون و مخزونست. افرحوا بهذه الكلمة التى لا تعادلها كلمات العالم. يشهد بذلك مالك القدم في هذا الحين المبين.

انا اردنا ان تذكر في هذا الحين من سعى بجواد في كتاب الله الناطق في المأب. يا جواد ظاهر شد آنچه كه شبه آن را عين عالم نديده و سمع امكان نشنيده. ولكن بعضى از متوهمين مشاهده ميشوند بمثابه اهل بيان و فرقان بحبل ظنون متمسكند و از انوار نير ايقان محروم. بگو اى قوم امروز بحر معانى موج و آفتاب علم الهى مشرق و لائح. بر خود و امر رحم نماييد. مجدد سبب اختلاف مشويد. بافق ظهور وحده ناظر باشيد. اينست مقام توحيد حقيقى و نور حكمت ربانى. حزب قبل هر يوم ربى اخذ نمودند و ثمر آن در يوم جزا آن شد كهديد و شنيديد. طوبى لك و لمن نبذ الاوهام في ايام الله رب الارباب. اوليا را از قبل مظلوم ذكر نما و با آنچه از سماء رحمت رحمانى و فضل سبحانى نازل شده بشارت ده. ليجذبهم بيان الرحمن و يقربهم اليه في كل الاحيان.

يا قلم اذكر من احببى و نبذ ما سوائى متمسكاً بما نزل في الزبر و الالواح انا نحب ان نختم البيان في هذا اللوح بذكره ليفرح بعناية ربه مالك اليجاد نشهد انه فاز بما كان مذكوراً مرقوماً من القلم الاعلى في كتاب الله العزيز الوهاب. يا ايها الناظر الى الوجه. ندائى مظلوم را بلسان پارسى بشنو. اين ايام وارد شده آنچه كه قلب عالم محزون مشاهده ميشود. شهادت نفوس مطمئنه سبب اعلاى كلمه بوده و هست و اما بر بعضى افزود آنچه را كه لايق ذكر نه. سبحان الله نفوسى كه خود را مطلع استقامت ميدانستند مشرق اوهام مشاهده ميشوند. دعا در حق اين مظلوم لازم.

یا حیدر قبل علیٰ لویستلک احد عن المصباح قل تالله بین الاریاح و لو یستلک احد عن السدرة قل تحت اسیاف الضغینة. آیا کتاب اقدس را قرائت ننموده‌اند و آیا عرف آیات را نیافته‌اند؟ ذلت و زحمت و شهادت و نعمت و عذاب در سبیل الهی شهیدست احلی و نعمتی است عظمی. و لکن ظنون بعضی از اولیا قلب را گداخت. لعمری قد ذابت الاکباد بما احاطت امواج البغضاء سفینه الله مولى الوری.

اولیای حقیقی را تکبیر و سلام و ذکر و بهاء برسان. از حق میطلبیم کلّ را تأیید فرماید بر آنچه سبب اعلای کلمه اوست. اوست مقتدر و توانا. در جمیع احوال بتهذیب نفوس مشغول باشید. آنه یعلمکم و یحفظکم و ینصرکم بصفوف الحکمت و البیان من لدی الله العزیز المتان. البهَاء المشرق من افق سماء ملکوتی علیک و علی اولیائی الدین نبذوا الوری و رأئهم و قاموا امام الوجوه و قالوا الله ربنا و رب آبائنا و رب العرش العظیم و الكرسي الرفیع.

طوبی لعلیّ قبل اکبر الّذی اخبرناه من قبل باسره و ما یرد علیه من جنود الظالمین. اسیری آن نفس مطمئنّه راضیه از قبل از قلم اعلیٰ جاری. انا اخبرناه بذلك فضلاً من لدی الله المقتدر القدير. طوبی لمن ینذره و یعینه و یحبّه فی هذا الیوم المبارک العزیز البدیع. کثر من قبلی علی ضلعه و بشرها بعنایتی و رحمته الّتی سبقت الاشیاء. لا اله الا هو العظیم الحکیم.

و نذکر فی هذا الحین من سمی بامین فی کتابی المبین نسئل الله ان یحفظه من شرّ الغافلین و ینصره بجنود العالمین و یقرّبه الیه فی کلّ حین. آنه هو ارحم الراحمین. الحمد لله رب العالمین.

## هو العزیز المحبوب

فسبحان الّذی ینزل الایات بالحقّ و یعطی من یشاء ما یقرّبه الی ساحة الّذی انقطعت عنها عقول العارفین قل یا قوم اتقوا الله و آمنوا بالّذی خلقکم و رزقکم ثمّ اماتکم و احیاکم فی یوم الّذی انصعقت فیهِ افئدة المقرّبین و انک انت یا امة الله اشکری ربک فی کلّ حینک بما عرفک نفسه و جعلک من اللّواتی هنّ انقطعن الی الله العزیز الجمیل و هذا مقام الّذی ما سبق الیه احد و ماتوا بحسرتة کلّ العالمین اذاً فاعرفی بانّ الله غفر لک کلّما ظهر منک و کفر عنک سیئاتک و جعلک من القانتین بما دخلت فی ارض

الَّتِي تَطُوفُ فِي حَوْلِهَا مَأُ الْعَالِيْنَ وَ هَذَا مِنْ فِخْرِ الْاَذَى يَفْتَخِرُ بِهِ سَكَّانُ الْعَرْشِ وَ يَسْرَعُ اِلَيْهِ نَفُوسُ الْمَقْدَسِيْنَ وَ الرَّوْحِ عَلِيْكَ وَ عَلَى اللّٰوَاتِي هُنَّ سَرَعْنَ اِلَى كُلِّ الْجِهَاتِ حَتَّى دَخَلْنَ فِي جَوَارِ رَحْمَةِ مَنْعِيْعٍ رَفِيْعٍ.

## بنام دوست یگانه

ای ورقه انشاء الله از نسایم اراده رحمانیه از سدره ربانیه متمایل و متحرک باشی. لم یزل و لا یزال از کاس محبتش بنوشی و از قدح رحمتش بیاشامی. در کلّ احیان افتتاحان و امتحان الهی موجود و ظاهر. بسیار جهد باید تا غیر دوست ترا از دوست منع ننماید و ما سوی الله ترا از حق محروم نسازد. ملاحظه در امة منتسبه نما که باقوال کذبۀ موهومه از شطر احدیه محروم ماند و حبّ دنیا او را از مالک اسما منع نمود و عاقبة الامر از دنیای خود ثمری نبرد و بمقرّ نالایق راجع گشت. انشاء الله باید آن ورقه در جمیع احیان بذکر رحمن مشغول باشند و بمحبّۀ الله بشائی ظاهر گردند که احدی نتواند او را از فیوضات نامتناهیۀ الهیه منع نماید. دنیا را بقائی نبوده و نیست. در کلّ حین در انقلاب و اختلاف بوده و خواهد بود. باصل شجره متمسک باش تمسکی که اقوال و اعمال نفوس موهومه ترا از مقام عزّ باقی باز ندارد. البهَاء علیک و علی معک من احبّاء الله.

## هو الامر فی المعاد

یا جواد قد اتی مالک الایجاد بامر ما منعتہ الامور و بسلطان لم تحجبه سبحات الّذین نقضوا عهد الله ربّ الارباب نبذوا الکتاب و اخذوا ما امروا به من لدن مطلع الاوهام قد حضر کتابک و قرئته العبد الحاضر اجیناک بآیات انجذبت بها افئدة اولی الالباب لا تحزن بما ورد علیک قد ورد علینا ما ذرفت به العیون و ذابت الاکباد لعمر الله هم الّذین انکروا حجّة الله و برهانه و ارتکبوا ما صعبت به الرّفرات انک اذا فرزت بآیات ربّک و وجدت منها عرف البیان قل

لک الحمد یا مولی العالم بما ایدتني على الاقبال و انزلت علیّ فی سبیلک ما انزلته علی اصفیاءک الّذین ما منعتهم سطوة الاشرار. اسئلک یا مالک الملک و الملکوت باسرار الجبروت بان تجعلنی مستقیماً فی کلّ الاحوال علی امرک. انک انت المقتدر العزیز الوهاب.

## منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء

### هو الأیہی

ای احبای الہی جهان ہنوز پر موج و اضطرابست و امم عالم با یکدیگر در باطن رقیب و پر نزاع و جدال و در بعضی اقالیم بظاہر نیز حرب و قتال عالم انسانی مریض و بیهوش و طبیبان اخلاق جمیعاً بیش از کلّ در نہایت جدال اند و علت مرض را ہنوز کشف ننمودہ اند. بلکہ کلّ بیخبرند. و چون بحقیقت نگری خود طبیبان از ہمہ مریض ترند و ضعیف تر و حریص تر. با وجود این جمیع ملل عالم از غفلت در فکر آن نیستند کہ جز طبیب الہی، کہ مزاج عالم انسانی در دست او، علاج این امراض نتواند و دریاق اعظم ندهد. انواع امراض چنان در جسم عالم نفوذ نمودہ کہ مریض و پرستار و طبیب کلّ در نہایت عجز و اشدّ وبال. حزبی کہ الیوم بھیج حزبی غرض و تعرّض ندارد و از برای عالم انسانی صحت و راحت و آسایش و الفت میطلبد این حزب مظلومست، با وجود آنکہ احزاب شرق در نہایت تعرّض باین حزب مظلومند و ہر روز در ایران فتنہائی برپا می نمایند و مقترباتی بہانہ می کنند و رؤسای دین سابق عوام را تحریک مینمایند کہ ہجوم عمومی گردد و جمیع مظلومان را محو و نابود کنند. پس شما دعا کنید کہ دوستان در شرق محفوظ و مصون مانند. اما دوستان ثابت راسخ شرق مانند دریا موج میزنند و جمیع بنہایت آمال و آرزو طلب شہادت کبری می کنند، زیرا در نہایت انقطاع و انجذاب و خلوصند و مستعدّ صعود بملکوت اللہ. فی الحقیقہ جانفشانند و فدائیاند.

باری در ایران مسئلہ طلاق پیش بنہایت سہولت تحقّق می یافت. در میان ملت قدیمہ متصل بواسطہ امر جزئی طلاق واقع می گردید. چون انوار ملکوت تابید نفوس از روح بہاء اللہ زندہ شدند. بکلی اجتناب نمودند. حال در ایران در میان احبای طلاق واقع نمی گردد، مگر آنکہ امر مجبری در میان آید و ائتلاف مستحیل باشد. در این صورت نادراً طلاق واقع گردد. حال احبای امریک نیز باید برین روش و حرکت سلوک نمایند. از طلاق نہایت اجتناب داشته باشند، مگر آنکہ سبب مجبری در میان آید کہ طرفین از یکدیگر بیزار گردند و باطلّاح محفل روحانی قرار بر فصل دهند و یک سال باید صبر و تحمل کنند. اگر در ظرف این یک سال ائتلاف حاصل نشد طلاق واصل گردد، نہ اینکہ بمجّرد ادنی تکذّری و اغبراری در میان زوج و زوجہ واقع، زوج با زن دیگر بفکر الفت افتد و یا نعوذ باللہ زوجہ نیز در فکر زوجی

دیگر افتد. این مخالف عصمت ملکوتی و عقّت حقیقی است. احبّای الهی باید نوعی روش و سلوک نمایند و حسن اخلاق و اطوار بنمایند که دیگران حیران مانند. زوج و زوجه باید الفتشان جسمانی محض نباشد، بلکه الفت روحانی و ملکوتی باشد. این دو نفس حکم یک نفس دارند. چه قدر مشکل است یک نفس از هم جدا شود. البتّه مشکلات عظیمه رخ دهد. باری، اساس ملکوت الهی الفتست و محبتست و وحدتست. اتّصال است، نه انفصال. اتّحاد است، نه اختلاف. علی‌الخصوص بین زوج و زوجه اگر سبب طلاق یکی ازین دو باشد البتّه در مشقّات عظیمه افتد و یوّال عظیم گرفتار گردد و بی‌نهایت نادم و پشیمان شود. و علیکم البهّاء الأبهی.

حیفا

۱۲ تشرین ثانی ۱۹۲۰

abdul Baha abbas

۷ ماه صفر سنه ۱۳۴۰

### هوالله

ای ثابت بر پیمان نامه‌ئی که بتاريخ ۱۰ ذی‌الحجّه سنه ۱۳۳۹ نمره ۲۸ بود رسید و از مضامین در این انقلابات شدید روح و ریحان احبّاء معلوم گردید. وقایع در گذر است و حوادث مانند امواج دریا و پرخطر. ولی آن نیز بگذرد تا اهل عالم منعمک در افکار باطله و سالک در مسالک خودپرستی و بی‌قیدی و غرق در احساسات طبیعی و بی‌امعان در نتایج اعمال البتّه راحت و آسایش منسلب و قلوب مضطرب و انقلاب مستمرّ و عالم انسانی در خطر است، زیرا نفوس مقاصد خصوصی خویش را در پس پرده وطن پرستی ترویج مینمایند و سبعیّت را مدنّیت نام مینهند. چون چنین است البتّه حال بر این منوالست. ملاحظه نمائید که هیئت سابقه چه کرد. در اندک زمان چه هیجان برپا نمود، ولی نام وطن پرستی و حرّیت افکار و راستی و درستی بود. از قرار معلوم حال اندکی دیده بزرگان کشور باز شده و ملتفت بخطرهای ناگهانی گشته‌اند. از عون و عنایت الهیّه امید چنانست که سروران ایران بیدار گردند و در آنچه آبادی این ویرانست بنیان نهند، و ملاحظه فرمایند نه همین ایران، بلکه شرق و غرب در انقلابست و عالم انسانی در نهایت عذاب و اضطراب. عقلا مبهوت و حیران و مدبّران سرگشته و سرگردان. و این واضح و مشهود است که جسم مرده و پژمرده محتاج روح است و اشجار برانزده کیهان جز بنسیم

عنایت باهتر از نیاید و ظلمت دیجور جز بطلوع صبح نور علی نور زائل نشود و اقالیم بغیر از قدوم موسم ربیع حیات جدید نیاید، و الا روز بروز حال پرخطر اشتداد یابد، تا کی و چه وقت این خفتگان بیدار گردند و این مدهوشان هوشیار شوند. شخص خطیری که الیوم بر مسند اقتدار جالس حفید و سئی مرحوم غفران پناه جدّ جلیل شخص بزرگوارند. آن وزیر خطیر نهایت محبت را بساحت اقدس داشت. تفصیلش در سال گذشته مرقوم گردید در زمان وثوق و البتّه بشما رسیده. لهذا امید چنانست که این حفید محترم حقوق جدّ بزرگوار خویش را بخاطر آرند و موفق بنظم و ترتیب ایران و تهذیب ایرانیان گردند. بجمیع احبّای الهی فرداً فرداً از قبل من نهایت اشتیاق ابلاغ دارید. الحمد لله عَلم یابهاء الأبهی در جمیع آفاق موج میزند. آهنگ ما اعلی گوش زد ما اذنی گردیده و صهبای محبت الله روز بروز نشئه جدیدی میبخشد و فرح بدیعی میذول میدارد. امور آن جناب از اضطراب داخلی و انقلاب اطراف مشوّش گشته، ولی مطمئن باش که در صون حمایت الهی هستی. امید چنانست که حکومت جدیده بعدل و انصاف موفق بر آن گردند که طاغیان و باغیان را سیاست نمایند. در سنه آتیه فلاح و زراعت توسعه یابد.

و اما ثروت و غنای تو فی الحقیقه امر موهومی گردیده. عاقبت معلوم خواهد شد که ثروت و غنای شما معنویست، نه صوری. بحضرت سردار جلیل بنگارید که آنچه از پیش گذشت فراموش نفرماید. مطمئن بالطاف بی پایان حضرت رحمن باشند تا برکت آسمانی رسد و جمیع این مشکلات حاضره حلّ گردد. باری ای ثابت بر پیمان غم مخور، متفکر مباش. متذکر باین شو که نظر عنایت شامل است و الطاف جمال مبارک کامل. بتازه نهالان گلستان، باقرآف، از قبیل من نهایت محبت و مهربانی ابلاغ دار و همچنین بسائر منتسبین. و علیک البهَاء الأبهی.

عبدالبهاء عباس

## لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب ابوالفضائل

هو الله

یا من ایدہ الله علی الرّد علی من ردّ علی الله. نامه مخصوصی که به جناب آقا رضا مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید. مضمون مقرون حقیقت بود. فی الحقیقه این ایام تیر جفا از هر ظالم بی انصاف متتابع میرسد و اعتساف به درجه نهایت واصل. هر بی حیائی پرده خجالت دریده و هر کثیرالهدیان به زبان بنان آنچه خواسته گفته و نگاشته و انتشار داده. این جرأت و جسارت جمیع از تحریک و تشجیع ناقضین حاصل گردیده.

مثلاً میرزا مهدی معهود چون با بعضی ناقضین ملاقات نمود آنان را فریب داد و کتب و الواحی که از من به کمال دسایس خواسته بود که من مقصودم این است که حقیقت مقدسه این امر را نشر نمایم تا جمیع عالم بدانند که حقیقت وقایع چگونه است لهذا شما آن الواح و کتب را ارسال نمائید. من حقیقت مقاصد او را دانسته عذر آوردم، مراجعت به ناقضان نمود و اظهار خلوص و تحرّی اسباب خلاف کرد. حضرات ناقضان از اظهار محبت او چنان خود را گم کردند که آنچه خواست قصور نمودند و بسیار اظهار افتخار نمودند که میرزا مهدی با ماست.

باری، الی الآن مخایره دارند. حتی چندی پیش رئیس جمعیت تفتیش که از اسلامبول آمدند و مراجعت کردند دو مرتبه به مستنطق عگا نوشت و کتاب باب الابواب را خواست. مستنطق نیز مراجعت به رئیس الناقضین نمود و او نیز به میرزا حسین مرقوم نمود. میرزا حسین جواب نوشت که هنوز باب الابواب چاپ نگشته، ولی تشویق نمودند که تعجیل در طبع کتاب نمایند. حتی میرزا محمدعلی به هیئت تفتیشیه وعده داده بود که من رسائل و نامه‌ها از فلان ضد حکومت موجود. معاذالله بعد اعتذار نموده بود که بدست آوردن ممکن نیست، ولی کتاب مفتاح باب الابواب ولو از من نیز مذمت نموده کفایت است و همچنین رساله بشری. باری، حال میرزا حسین در نهایت خسران و مأیوس در مصر و متصل به ناقضین شکایت از پریشانی و حال خسران خویش مینماید که علیم و مریض و بی کس و فقیر. باری، در خصوص کتابهای لازم الحمدلله میسر گردید. ارشادالعوام اگر لازم است از بمبائی میطلبیم. رساله ناصری ارسال خواهد شد. در خصوص محرّزین جرائد مصر و مهدی مرقوم فرموده بودید که نهایت نکوهش از آن جناب نموده و مینمایند. در جمیع قرون شأن اهل غرور این بوده، قالوا اضغاث احلام بل افتراه بل هو شاعر. و همچنین افتری علی الله ام به جتّه. و همچنین و اذا راوک ان یتخذوک الآهزواً و قس علی ذلک.

بعد از آن که مظاهر مقدسه الهیه را چنین تزییف نمایند دیگر معلوم است به این عبد و آن حضرت چه خواهند کرد، ولی ابداً اهمّیت ندارد. بلکه این نکوهش عین ستایش است و این لعن اشرف از صلوات. و اذا اتتك نقيصتي من ناقص فهي الشهادة لي بآتي كامل. باری، ابدأ اعتناء ننمائید و تعرّض به جواب نکنید، لو كلّ كلب عوى القمته حجراً لاصبح الصخر مثقالاً بدینار. در اینجا در کوچه و بازار ما را بالمواجهه به کلمات نالائقه اذیت نمودند.

در خصوص تسلی مرقوم فرموده بودید. امیدواریم که سبب سلوه قلب شما عنایات و فیوضات و تأییدات جمال مبارک باشد، چنان که بوده و هست، و لیتک ترضی و الانام غضاب و لیت الّذی بینی و بینک عامر و بینی و بین العالمین خراب اذا صحّ منک الحبّ یا غایة المنی فکلّ الّذی فوق التراب. باری، با معانیدین ابداً جز به ملاطفت و مدارا و چشم‌پوشی از خطا معامله نفرمائید. هذه سحیة اهل البهائ ان یقابلوا السّوء بالحسنی، و علیک التّحیة و التّناء.





گلچین عرفان



## تأملی در لوح مبارک خطاب به میرزا ابوالفضائل گلپایگانی

### وحید رأفتی

از حضرت عبدالبهاء لوحی در دست است که خطاب به جناب ابوالفضائل گلپایگانی مرقوم شده و با عبارت "یا من آئده الله علی الرد علی من ردّ علی الله ..." آغاز می‌گردد. تاریخ دقیق صدور این لوح از قلم حضرت عبدالبهاء بر حقیر معلوم و مشخص نیست اما از قرائن می‌توان چنین پنداشت که این اثر محتملاً در حدود سنه ۱۳۲۸ ه.ق. / ۱۹۱۰ میلادی خطاب به آن فاضل تحریر سمت تحریر یافته است. بخشی از این لوح که با عبارت "... در خصوص محرّزین جرائد مصر ..." شروع می‌شود در کتاب «منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء» به طبع رسیده است.<sup>۱</sup>

متن کامل این اثر حضرت عبدالبهاء که مشحون از اشارات گوناگون در باره اشخاص، کتب، اشعار و مطالب عدیده دیگر می‌باشد در این شماره از نشریه سفینه عرفان به طبع رسیده و این مقاله به شرح مختصر نکات عمده مندرج در آن لوح منبع اختصاص یافته است.<sup>۲</sup>

تأمل در مندرجات این لوح حکایت از اقدامات سیئه ناقضین عهد الهی و دشمنان پرکین امر بهائی در نشر اکاذیب بر علیه بهائیان می‌نماید. در عین حال این اثر حضرت عبدالبهاء آئینه نمونه ای از اقدامات و مساعی هیکل اطهر برای حفظ و حمایت جامعه بهائی است. این اثر همچنین حاکی از مساعی خستگی‌ناپذیر جناب ابوالفضائل در تهیه کتب و رسائل لازمه برای دفاع از امر الهی و شرح و توضیح مقاصد و اهداف آن است. مساعی جمیله نفسی که ایام پر برکت حیات ناسوتی خود را به تحریر و تألیف کتب و رسائل و رقائم قیمه عدیده اختصاص داد تا با عزمی جزم و قلمی محکم و سیال حقایق امر جدید الهی را بر خلق عرضه دارد و با ردّ شبهات و اتهامات وارده از جانب اهل غرض و ارتیاب مقاصد و منویات و اهداف مقدسه شرع الهی را شرح و توضیح دهد.

با توجه به این مقدمه کلمات و عباراتی از لوح جناب ابوالفضائل را ذیلاً نقل می‌نماید و سپس به شرح و توضیح آنها می‌پردازد:

یا من ایدّه الله علی الرّد علی من ردّ علی الله

اولین عبارت لوح مبارک ناظر به اقدامات جناب ابوالفضائل در نوشتن استدلالیه در اثبات حقایق امر مبارک و مساعی جمیله آن نفس نفیس در ردّ اتهامات وارده در کتب و مقالات مخالفین و ناقضین و اعدای امرالهی است. شرح مفصّل آثار آن فاضل جلیل که در این مواضع نوشته شده در فصل «آثار قلبی جناب ابوالفضائل» در کتاب «زندگانی میرزا ابوالفضائل گلپایگانی» به قلم جناب روح‌الله مهرباغانی به رشته تحریر در آمده و مندرجات این فصل حاکی از تعدّد و تنوع آثار جناب ابوالفضائل در این موارد است.<sup>۲</sup>

مهمترین اثر استدلالی جناب ابوالفضائل کتاب «فرائد» است که جناب مهرباغانی در باره آن در کتاب «زندگانی میرزا ابوالفضائل» چنین مرقوم داشته اند:

"... شرح تألیف این کتاب چنان است که شخصی بنام میرزا حسن طاهرزاده عبدالسلام که شیخ الاسلام قفقاز و مقیم تفلیس بود بعد از ملاحظه کتاب مستطاب ایقان به خیال خود ردّی بر آن نگاشت و این ردّ که رساله‌ای بود به دست احباء افتاده یکی از احباب به نام آقا محمد رضا قنّاد یزدی در جواب وی رساله‌ای پرداخت و چون مؤلف از اهل فضل نبود رساله خود را مجمل و مختصر به حسب ذوق خویش تحریر نمود و چون رساله به دست شیخ الاسلام رسید به گمان این که معارف عباد این ظهور اعظم بر محتویات رساله آن مؤمن محترم مقصور است رساله دیگر در جواب آقا محمد نوشته و در این رساله ثانیه با زبانی وقیح بر ایقان مبارک و احبای الهی تاخته و هر دو رساله خود را مطبوع و منتشر نمود.

لذا بعد از انتشار این رساله، حضرت عبدالبهاء به جناب ابوالفضائل طبق لوحی که در دست است دستور فرمودند که جوابی بر آن بنگارد. ایشان بعد از ورود به مصر ... این کتاب را تألیف نمود و در ضمن جواب مطالب شیخ مقدار زیادی از حقائق الهیه و مسائل فلسفیه را طرح و بیان کرد و مشاغل هزار ساله و دو هزار ساله ملل و امم را در آن حلّ فرمود و در مدت شش ماه آن را بدون مراجعه به مسوده تحریر نمود و در عید فطر سال ۱۳۱۵ هـ.ق... مطابق ۱۸۹۸ میلادی به پایان برد ..."<sup>۲</sup>

### جناب آقا رضا

مقصود به ظنّ قوی آقا محمد رضای قنّاد شیرازی است که از ساکنین ارض اقدس و مجاورین حضرت عبدالبهاء بوده و مراسله جناب ابوالفضائل به ایشان ارسال شده و سپس به واسطه ایشان به ملاحظه حضرت عبدالبهاء رسیده است. در باره آقا محمد رضای قنّاد جناب بالیوزی در کتاب «بهاء‌الله شمس حقیقت» چنین نوشته اند که:

" آقا محمد رضا اصلا اهل شیراز ولی ساکن بغداد بود و در همانجا ندای امر مبارک را استماع نموده به شرف ایمان فائز گشت. وی صاحب یک دکان کوچک قنّادی بود و میرزا محمود کاشانی با وی در آن دکان شریک شد ... آقا محمد رضا در تمام مراحل نفی و سرگونی به همراه جمال مبارک بود و اوقات عمر خود را در خدمت جمال اقدس ابئی و سپس حضرت عبدالبهاء گذرانید و به سال ۱۹۱۲ چشم از جهان فرو بست و در عکا به خاک سپرده شد." ۵

شرح احوال جناب آقا محمد رضا قنّاد به تفصیل در کتاب «تذکره الوفاء» نیز مندرج است. در کتاب «تذکره الوفاء» محل دفن جناب آقا محمد رضا مدینه صیدا ذکر شده است.<sup>۶</sup> جناب محمود زرقانی در «بدایع الآثار» خود چنین نوشته‌اند که: "... آن روز [روز ۸ ذی الحجه ۱۳۳۰ ه.ق. / مطابق ۱۷ نوامبر ۱۹۱۲ م ، حضرت عبدالبهاء] ذکر صعود حضرت آقا رضای قنّاد مهاجر روحی لثربته الفداء و علوّ مقام ایشان می‌فرمودند و این که من باید خود به ارض مقدسه برسم به دست خود قبر نورانی او را تعمیر نمایم و زیارت بخوانم." ۷

### میرزا مهدی معهود

مقصود میرزا مهدی خان رئیس‌الحکمای تبریزی مشهور به زعیم‌الدوله است که مؤلف کتب عدیده از جمله کتاب «مفتاح باب الابواب» می‌باشد.

حضرت عبدالبهاء در باره میرزا مهدی زعیم‌الدوله در یکی از الواح مبارکه چنین می‌فرمایند: "... در خصوص میرزا مهدی خان مرقوم نموده بودید انّ رَبَّكَ لَيَاْمُرُصَادًا. آن شخص آنچه نمود به خود نمود. عن قریب به وبال اعمال خود گرفتار گردد. تا به حال نفسی تعرّض به امرالله ننمود مگر آن که به اشدّ بلا مبتلا گردید، فی الذاهبین الاولین من القرون لنا بصائر. ما را با او الفتی نیست و کلفتی نه و اگر گمان مماشات نمی‌نمود خلعتی به او می‌دادیم، ولكن ربّ الملکوت هر مفتی جسرور را به عذاب موفور مبتلا نماید. این مقتضای عدل الهی است ..."<sup>۸</sup>

### رئیس جمعیت تفتیش

مقصود از "رئیس جمعیت تفتیش" عارف بیک است. حضرت ولی امرالله در کتاب «قرن بدیع» شرحی در باره او و هیئت تفتیش مرقوم فرموده‌اند که ذیلاً نقل می‌گردد:

"... در اوائل زمستان سال ۱۹۰۷ ناگهان به فرمان مخصوص سلطان هیئت دیگری مرکب از چهار عضو تحت ریاست عارف بیک با اختیارات تامّه به عکا اعزام گردید. چند یوم قبل از ورود هیئت مذکور حضرت عبدالبهاء خوابی دیدند و برای احباء نقل فرمودند که در عالم رؤیا مشاهده شد سفینه ای در کنار عکا لنگر انداخت و از آن سفینه طیوری چند به شکل دینامیت به پرواز آمده و در حیثی که جمّ

غفیری از اهالی به حال اضطراب و وحشت هیکل مبارک را احاطه نموده بودند طیور مزبور حول رأس مبارک حرکت کردند و بدون آن که دینامیت‌ها منفجر گردد به کشتی باز گشتند.

اعضاء هیئت تفتیشیه به مجرّد ورود دوایر پست و تلگراف را تحت نظر و اختیار خویش در آوردند و رؤسائی را که نسبت به آنها ظنّین بوده و یا تصوّر دوستی و آشنائی با حضرت عبدالبهاء در حقیقتان میرفت از کار برکنار نمودند. از جمله متصرف شهر را تغییر دادند و باب مخبره مستقیم با اولیای حکومت در باب عالی گشودند و منزل و مأوای خود را در بیوت مجاور ناقضین و همکاران صمیمی آنان قرار دادند. در حوالی بیت مبارک پلیس و مراقب مخفی بگماشتند و نفوس را از ملاقات و معاشرت آن حضرت منع نمودند و در فحص و تحقیق رویّه مخصوص در پیش گرفتند و تحقیقات را از نفس مدعیان و امضاء کنندگان لوائح از مسلمان و مسیحی و شرقی و غربی آغاز نمودند و اعدا را به عنوان شهود طلبیدند، شاهد و شاکی نفوس واحده شدند و مدّعی و حاکم ظهیر و پشتیبان یکدیگر گردیدند.

در این هنگام که بحران به اشدّ وجه حکم‌فرما بود فعالیت ناقضین میثاق خصوصاً ناقض اکبر که در وجد و شعف و سرور و نشاط موفور می‌زیست به منتہی درجه رسید. بازار صحبت و معاشرت گرم شد و بساط پذیرائی و ضیافت گسترده گردید. آن فئه ضلال اعضاء هیئت را احاطه نمودند و امید و طید حاصل کردند که در این وهله محکومیت حضرت عبدالبهاء امری محتوم و مقدر و فتح و ظفر آنان اصلی محقق و مسلم است. جمعی دیگر از طبقات سافله و عناصر فرومایه نیز بدین خیال دلخوش بودند که پس از تبعید و اخراج مهاجرین اموال و دارائی آنان به چنگ آن قوم جهول خواهد افتاد و از این رهگذر بهره و نوائی خواهند یافت. دائره لعن و طعن توسعه پذیرفت و میدان دشنام و اتهام جولانگاه عوام کالهوم گردید ...<sup>۹</sup>

حضرت ولی امرالله در باره عاقبت احوال عارف بیک و سایر اعضاء هیئت تفتیشیه نیز در کتاب «قرن بدیع» چنین می‌فرمایند:

"... چهار نفر اعضاء هیئت خاسره تفتیشیه که از مقر خلافت برای محکومیت مرکز میثاق اعزام شده بودند به جزای اعمال شنیعه خویش رسیدند و هر یک به نوبت خود گرفتار مخاطر و مهالکی گشتند که نقشه آن را جهت هیکل مبارک طرح می‌نمودند.

عارف بیک رئیس هیئت که شب هنگام قصد فرار داشت و می‌خواست از چنگال غضب جوانان ترک خلاصی یابد هدف رصاص گردید و حکم قصاص در حق او جاری شد. ادهم بیک به مصر متواری گشت و گماشته وی جمیع هستیش را در بین راه بریود و او را به عسرت شدید انداخت، به حدّی که جهت مصاریف یومیّه ناگزیر در آن قطر به احبای الهی متوسّل گردید و آنان در باره وی اعانت نمودند. سپس از حضور مبارک حضرت عبدالبهاء استدعای کمک و مساعدت کرد. هیکل انور بلادرنگ مقرر فرمودند از قبل حضرتش وجهی اعطا شود. اما بختاً ناپدید شد و احباء برای اجرای دستور مبارک

هرچه تفحص کردند وی را نیافتند. دو عضو دیگر هیئت تفتیشیه یکی سرگون به دیار بعیده گردید و دیگری در فقر و مذلت لاتحصی در گذشت...<sup>۱۰</sup>

شرح مطالب مربوط به هیئت تفتیشیه در ذیل عناوین «اعضاء هیئت تفتیشیه» و «دو نفر دیگر محتاج»، در کتاب «رحیق مختوم» نیز مذکور است.<sup>۱۱</sup>

### کتاب باب‌الابواب و کتاب مفتاح باب‌الابواب

حضرت عبدالبهاء در لوح مورد مطالعه به دو کتاب «باب‌الابواب» و «مفتاح باب‌الابواب» اشاره فرموده اند.

کتاب «باب‌الابواب» کتابی است که میرزا محمد مهدی خان رئیس‌الحکمای تبریزی مشهور به زعیم‌الدوله تألیف نموده و در باره تاریخ ظهور حضرت باب و شرح احوال مدعیان مهدویت است. کتاب «مفتاح باب‌الابواب» نیز از آثار دکتر مهدی خان زعیم‌الدوله است که در قاهره در رجب سنه ۱۳۲۱ هـ.ق. / اکتبر سنه ۱۹۰۳ م در ۴۴۰ صفحه در مطبعة المنار به طبع رسیده است.<sup>۱۲</sup>

کتاب «مفتاح باب‌الابواب» به قلم حاج شیخ حسن فرید گلپایگانی به فارسی ترجمه شده و بوسیله مؤسسه مطبوعاتی فراهانی از جمله در سنه ۱۳۴۶ هـ.ش. / ۱۹۶۷ م در ۳۳۵ صفحه انتشار یافته و حاوی شرح حال مفصل زعیم‌الدوله نیز می‌باشد.

در باره زعیم‌الدوله در کتاب «فرهنگ اعلام سخن» چنین آمده است که مهدی زعیم‌الدوله تبریزی پزشک، نویسنده و روزنامه‌نگار ایرانی بود و به رئیس‌الحکما، دکتر مهدی خان زعیم‌الدوله و دکتر مهدی خان حکمت اشتهار داشت و اصلاً اهل تبریز بود. او مدتی در استانبول زندگی نمود و بعد به مصر رفت و در قاهره سکونت گزید. در آنجا بود که روزنامه «حکمت» را انتشار داد و در آن بر نوشتن فارسی سره، یعنی زبان فارسی بدون ترکیبات و لغات عربی اصرار ورزید. از آثار زعیم‌الدوله کتاب «باب‌الابواب» در ردّ فرقه بابیه، و کتاب «مفتاح باب‌الابواب» در تاریخ باب، بابیه، بهائیه و ازلیه به زبان عربی و کتب «فرهنگ مهدی» و «جهان‌نمای مهدی» است.

دکتر مهدی خان زعیم‌الدوله در سنه ۱۳۳۳ هـ.ق. / ۱۹۱۵ م از این عالم در گذشته است.<sup>۱۳</sup>

### رئیس‌الناقضین

مقصود میرزا محمدعلی ناقض اکبر است. در باره او در کتاب «قاموس توقیع منیع نوروز ۱۰۸ بدیع» چنین آمده است:

"میرزا محمدعلی ناقض اکبر که در آثار مبارکه از او به سالار نقض، مرکز نقض و قطب شقاق نیز تعبیر شده، در سال ۱۲۷۰ هـ.ق. / ۱۸۵۳ م در بغداد متولد شد و در سال ۱۹۳۷ م از این عالم در گذشت و



جسدش در قبرستان ابوعتبه به خاک سپرده شد. مادر میرزا محمدعلی فاطمه مهد علیا بود که در سال ۱۸۲۸ م متولد شد، در سنه ۱۲۶۶ هـ.ق. / (۱۸۴۹ - ۱۸۵۰ م) با جمال قدم ازدواج نمود و در سنه ۱۹۰۴ م در عکا از این عالم در گذشت.<sup>۱۴</sup>

برای مطالعه آثار مبارکه در باره امیال، اقدامات و شرح مطالب مربوط به مقاصد و معاضدت میرزا محمدعلی با حضرت عبدالیهاء به ذیل عنوان «انتشار رائحه دفراء» در صفحات ۱۴۳ - ۱۴۷ کتاب «قاموس توفیق منیع نوروز ۱۰۸ بدیع» مراجعه فرمائید.

### میرزا حسین

مقصود میرزا حسین خرطومی است. شرح احوال، افکار و امیال میرزا حسین خرطومی در ضمن شرح حال میرزا یوسف خان ثابت وجدانی در صفحات ۸۹ - ۱۰۰ کتاب «مصایب هدایت»، جلد دوم، به تفصیل آمده است. در این کتاب نوشته حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی نیز از کتاب «بهجت الصدور» ایشان نقل شده است.<sup>۱۵</sup>

حضرت عبدالیهاء در لوح «جناب حاجی میرزا حسن خراسانی» در اسکندریه چنین میفرماید:

«... در خصوص خرطومی مرقوم نموده بودید. خداوند عاقبت داغ بر خرطوم او نهاد، چنانچه می‌فرماید «سنسمه علی الخرطوم». آن پیغامی که بواسطه شما فرستادم که به او برسانید گوشه‌اش به او می‌گرفت و تعلق به او داشت، اما آن ابله ملتفت نشد، زیرا منتظر این بود که عبدالیهاء به ملکوت ابری شتابد و مظهر نقض عجلا جسد در مقام عبدالیهاء استقرار یابد. حکایت سلیمان و عجلا جسد و خرطومی وزیر وزراء گردد و وکیل وکلاء شود. هیئات هیئات لما توعدون، هنوز باقی دارد...»<sup>۱۶</sup>

### میرزا محمدعلی

مقصود همان «رئیس التاقضین» مذکور در فوق است.

حضرت عبدالیهاء در لوح «حضرت بشیر الهی» که با عبارت: «ای یاران عزیز عبدالیهاء، چندی است که از بعضی بلاد یک آهنگ دلربا به گوش جان نرسیده...» آغاز می‌گردد، میرزا محمدعلی را «مرکز نقض» دانسته و در باره او چنین می‌فرماید:

«... مرکز نقض چنین فرض می‌نمود که به مجرد استکبار بنیاد عهد و میثاق ناپایدار گردد و ابرار از وصایای الهی بری و بیزار گردند. این بود که اوراق شبهات به جمیع جهات منتشر نمود و به دسائس خفیه پرداخت. دمی فریاد بر آورد که بنیان الهی بر افتاد و شریعت‌الله منسوخ گشت، بناء علیه عهد و پیمان مفسوخ شد. و گهی ناله و فغان آغاز کرد که ما اسپر و گرفتاریم و گرسنه و تشنه در لیل و نهار. روزی ولوله و عربده ای انداخت که وحدانیت الهیه محو شد و ظهوری پیش از الف سنه بروز نموده.

چون این مفتریات را ترویج ندید به تدریج فکر فساد افتاد و فتنه برانگیخت و به هر دامی در آویخت، بنای سعایت در نزد حکومت گذاشت و با بعضی از بیگانگان آشنا شد و همدم و همراز گشت. بالاتفاق لایحه ای ترتیب دادند و تقدیم مرکز سلطنت کردند و اولیای امور را به تشویش انداختند. از جمله مفتریات این که این مظلوم علم استقلال برافراخت و بر علم یا بهاء الانبیا بنگاشت و در جمیع این مدن و دیار و قرئی حتی در میان قبائل صحرا بگرداند و جمیع را دعوت به اجتماع در زیر علم نمود ... و از جمله مفتریات، مقام کرمل را قلعه‌ای قرار داد و در نهایت متانت و رصانت بساخت و آنجا را مدینه منوره قرار نهاد و تربت مقدسه را مکه مکرمه نمود و حال آن که آن عمارت عبارت از شش اطاق است. و از جمله مفتریات تأسیس سلطنت جدید کرده و جمیع یاران را معاذالله معاذالله به چنین خطای عظیمی دعوت نموده، سبحانک هذا بهتان عظیم. و از جمله چون تربت مقدسه مطاف عالمیان گشته ضرر عظیم به دولت و ملت دارد و مرکز نقض از جمیع این امور بیزار بلکه سنی بکری و عمری است. اما جمال مبارک را همین قدر از صلاحی امت می‌داند و اهل طریقت می‌شمرد و جمیع این امور را این مظلوم تأسیس نموده.

باری، هیئت تفتیشیه از مرکز سلطنت عظمی دامت شوکتها تعیین شدند و به این ارض آمدند. رأساً در خانه یکی از مدعیان وارد. جمعی که در تنظیم لایحه شریک و سهیم اخوی بودند آنان را احضار و از حقیقت لایحه استفسار نمودند. مضامین لایحه را تشریح کردند و تفصیل دادند و تصدیق نمودند و علاوه افزودند و کل مدعی و هم شاهد و هم قاضی بودند. حال این هیئت به مرکز خلافت راجع و هر روز خیر موحش و مدهشی می‌رسد. اما عبدالبهاء الحمد لله در نهایت سکون و قرار و وقار و از این افترا و بهتان حتی اغبرار حاصل ننموده، بلکه امور را موکول به قدر مقدور نموده و در کمال فرح و سرور به جانفشانی حاضر و از بهر هر بلایی منتظر.

الحمد لله یاران مهربان الهی نیز در مقام تسلیم و رضا قائم. کل خوشنود و ممتون و مسرور و راضی. ولی مرکز نقض چنین فرض نموده که بعد از ریختن خون این مظلوم و یا انداختن به صحرای کبیر و هامون و یا القای در دریای روم چون گمنام و بی اثر و مقطوع‌الخبر گردد او میدانی خواهد یافت و جولانی خواهد کرد و به چوگان شبهات و ترهات گوی آمال و آرزویی خواهد ربود. هیهات هیهات اگر مشک وفا را بقا نماند کسی به رائحه دفراء جفا رغبت ننماید و اگر غزال الهی را کلاب و ذئاب بدرد هیچکس از پی گرگ خونخوار ندد و اگر بلبل معانی را ایام به سر آید کسی گوش به نعیق غراب و نعیب کلاغ ندهد، این چه تصور باطل است و این چه تهتک جاهل ...".

### رساله بشری

مشخصات دقیق و هویت قطعی "رساله بشری" که حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک از آن نام برده‌اند بر حقیر معلوم نیست. اشاره آن حضرت به "رساله بشری" می‌تواند ناظر به "رساله بشری و آیه کبری" باشد که به قلم جناب میرزا حسن خراسانی به رشته تحریر در آمده و در بیست و هفت صفحه در سنه ۱۳۱۶ هـ.ق. / ۱۸۹۸ م در مصر به طبع رسیده است. این رساله در تثبیت عهد و میثاق الهی و مقام حضرت عبدالبهاء به عنوان مبین آیات‌الله بعد از جمال اقدس ابهی است.

اشاره حضرت عبدالبهاء به "رساله بشری" همچنین محتملاً می‌تواند ناظر به رساله "بشری العالم بترک المحاربات و اتفاق الامم" باشد که به قلم جناب فرج‌الله زکی الکردی به زبان عربی به رشته تحریر در آمده و در قاهره در صد و یازده صفحه در سنه ۱۳۲۹ هـ.ق. / ۱۹۱۱ م به طبع رسیده است. در عین حال بعید به نظر نمی‌آید که اشاره مبارک در باره رساله "حماسة البشری" باشد که غلام احمد قادیانی آن را به زبان عربی در باره معارف قرآنی در سنه ۱۳۱۱ هـ.ق. / ۱۸۹۳ م، در صد و بیست و هشت صفحه، به رشته تحریر در آورده و در لاهور طبع و انتشار یافته است.

### ارشاد العوام

مقصود کتاب حاجی محمد کریم خان کرمانی است. جمال قدم در کتاب مستطاب «ایقان» شرحی در باره کتاب «ارشاد العوام» مرقوم فرموده‌اند.<sup>۱۷</sup> در کتاب «قاموس ایقان»، جناب اشراق‌خاوری به معرفی این کتاب پرداخته<sup>۱۸</sup> و شرح حال حاجی محمد کریم خان را نیز در ذیل عنوان "اثیم فی الکتب عزیز بین الانام کریم فی الاسم" در کتاب «قاموس ایقان» آورده‌اند.<sup>۱۹</sup>

### رساله ناصری

حضرت عبدالبهاء در لوح مورد مطالعه می‌فرمایند که "... رساله ناصری ارسال خواهد شد...". مشخصات دقیق رساله مورد اشاره بر حقیر معلوم نیست. حاجی محمد کریم خان کرمانی را البته رساله‌ای است که به «رساله سلطانیّه» موسوم است و چون بنا به خواهش ناصرالدین شاه در اثبات نبوت خاصه حضرت رسول و امامت ائمه اثنی عشر و اثبات بقای وجود حضرت امام عصر به رشته تحریر درآمده محتملاً از آن با عنوان "رساله ناصری" یاد شده است.

مقصود از «رساله ناصری» مذکور در لوح حضرت عبدالبهاء می‌تواند محتملاً رساله دیگر حاجی محمد کریم خان موسوم به «ردّ باب مرتاب» باشد که آن را نیز بنا به درخواست ناصرالدین شاه در سنه ۱۲۸۳ هـ.ق. / ۱۸۶۷ م به رشته تحریر در آورده و طبع دوم آن در پنجاه و نه صفحه در جمادی‌الثانی سال ۱۳۸۴ هـ.ق. / ۱۹۶۴ م در چاپخانه سعادت کرمان به انجام رسیده است. چون این رساله نیز بنا به

درخواست ناصرالدین شاه تحریر شده محتملاً حضرت عبدالبهاء از آن با عنوان «رساله ناصری» یاد فرموده‌اند.

رساله دیگری نیز از حاج محمد خان کرمانی، فرزند حاجی محمد کریم خان کرمانی، در دست است که عنوان رساله «ناصریه» می‌باشد و در شرح عقاید شیخ احمد احسائی در باره «الجسد العنصری لایعود» به رشته تحریر در آمده است. این رساله در پاسخ به ناصرالدوله، والی کرمان، است که در باره موضوع معاد جسمانی از حاج محمد خان کرمانی سؤال نموده بوده است. «رساله ناصریه» در ربیع الاول سنه ۱۳۰۰ ه.ق. / ۱۸۸۳ م نوشته شده است.

### قالوا اضغاث احلام

فقره‌ای از آیه شماره ۴۴ در سوره دوازدهم، یعنی سوره یوسف در قرآن مجید است که می‌فرماید: "قَالُوا اضْغَاثٌ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ". ترجمه آیه به فارسی آن که: "گفتند اینها خوابهای پریشان است و ما دانای تعبیر خوابهای پریشان نیستیم." ۲۰

### افتری علی الله

فقره‌ای از آیه شماره ۸ در سوره سبا، یعنی سوره سی و چهارم، در قرآن مجید است که می‌فرماید: "أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ". ترجمه آیه به فارسی آن که: "گویند بر خداوند دروغ بسته است، یا جنونی دارد. هیچ کدام، بلکه نامؤمنان به آخرت در عذاب و گمراهی دور و دراز هستند."

### وإذا رأوك

فقره‌ای از آیه شماره ۴۱ در بیست و پنجمین سوره قرآن، یعنی سوره فرقان، است که می‌فرماید: "وَإِذَا رَأَوْكَ إِِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا؟". ترجمه آیه به فارسی آن که: "و چون تو را ببینند جز به ریشخندت نمی‌گیرند و می‌گویند آیا این همان کسی است که خداوند به پیامبری برانگیخته است؟".

### وإذا اتتك مذمتی

بیت منقول از قصیده معروف متنبی است، با این مطلع که: "لك يا منازل في القلوب منازل - أقفرت انت و هنّ منك أو اهل". متنبی در این قصیده می‌گوید:

"... و اذا اتتک مذمتی من ناقص - فهی الشّهادة لی بآئی کامل...".<sup>۲۱</sup>

برای ملاحظه این قصیده به صفحات ۱۷۷ - ۱۸۰ «دیوان المتنّبّی» مراجعه فرمائید. آثار مبارکه بهائی که شامل این بیت می‌باشد در کتاب «مآخذ اشعار در آثار بهائی» به طبع رسیده است.<sup>۲۲</sup> متنّبّی بر اساس مندرجات کتاب «فرهنگ اعلام سخن» در سال ۳۰۳ هـ.ق. / ۹۱۵ م متولّد شد و در سال ۳۵۴ هـ.ق. / ۹۶۵ م از این عالم در گذشت. او شاعر عرب و ادعای پیامبری کرد و پیروان زیادی یافت و به دست لؤلؤ زندانی شد و سپس از ادعای پیامبری توبه کرد و از زندان آزاد شد. متنّبّی از عراق به ایران آمد و عضدالدوله دیلمی را مدح کرد و در بازگشت به دست عده‌ای گرفتار آمده کشته شد. متنّبّی در اشعار خود توجه زیادی به معانی داشت و بسیاری از ابیاتش در زبان عربی به صورت ضرب‌المثل به کار می‌رود. سعدی شیرازی از اشعار متنّبّی متأثر بوده است.<sup>۲۳</sup>

### لوکل کلب

بیت منقول از یوسف بن علی بن محمد بن یوسف بن احمد بن عطاء بن ابراهیم بن موسی الفارسیسکوری الشافعی است و شمس‌الدین محمد سخاوی آن را در کتاب «الضّوء اللّامع» چنین آورده است:

"... و قد وقعت ببیت نظمه درر - قد صاغه حاذق فی نظمه داری  
لوکل کلب عوی القمته حجرا - لاصبح الصخر مثقالا بدینار...".<sup>۲۴</sup>

### ولیتک ترضی

بیتی که حضرت عبدالبهاء در لوح مورد مطالعه نقل فرموده‌اند از ابی فراس الحمدانی است که می‌گوید:

"... فلیتک تحلو و الحیاة مریرة - ولیتک ترضی و الانام غضاب. ولیت الذی بیئی و بینک عامر - و بیئی و بین العالمین خراب. اذا نلت منک الودّ فالکلّ هیّن - و کلّ الذی فوق التراب تراب...".<sup>۲۵</sup>

شرح حال ابی فراس حمدانی به نقل از «تاریخ ادبیات عرب» آن که او به سال ۳۲۰ هـ.ق. / ۹۳۲ م در موصل به دنیا آمد و علوم زمان خود را پیش دانشمندان مشهور آن عصر، از جمله ابن خالویه، فرا گرفت. ابو فراس شاعری بود بزرگ و شجاع و شعرش بسیار روان و سهل و فحیم است و اغلب اشعارش درغزل‌سرائی است. ابو فراس در یکی از جنگها به اسارت رومیان در آمد و چهار سال در قسطنطنیه زندانی شد و در این مدت قصایدی ساخت که بسیار رقیق و حزن‌انگیز است و به «رومیات» و «اسریات» معروف می‌باشد.

بعد از مرگ سیف‌الدوله ابو فراس بر سر حکومت حمص با ابو المعالی پسر سیف‌الدوله جنگ کرد و به سال ۳۵۷ هـ.ق. / ۹۶۸ م در حالی که هنوز بیش از سی و هفت سال نداشت در میدان جنگ کشته شد.<sup>۲۶</sup> شرح حال مفصّل "ابو فراس حمدانی" در «دایرةالمعارف تشیّع» به طبع رسیده است.<sup>۲۷</sup>

## یادداشت‌ها

- ۱- حضرت عبدالبهاء، «منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء» (لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار، ۲۰۰۵م)، ج ۶، ص ۲۲۱.
- ۲- لوح مورد مطالعه تحت عنوان «لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب ابوالفضائل» در صفحات اولیة این نشریه به طبع رسیده است.
- ۳- نگاه کنید به فصل «آثار قلمی جناب ابوالفضائل» در صص ۳۶۸ - ۴۴۸ کتاب «زندگانی میرزا ابوالفضائل گلپایگانی» (لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار، ۱۹۸۸م)، اثر جناب روح‌الله مهربخانی.
- ۴- کتاب فوق، صص ۳۹۶ - ۳۹۷. چنان که ذیلاً خواهد آمد آقا محمدرضا قنّاد، اصلاً شیرازی بوده است. شرح مطالب مربوط به شیخ الاسلام قفقاز و ردیة او در صفحات ۱۰۶۳ - ۱۰۶۵ کتاب «تاریخ ظهور الحق» (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۲ب)، ج ۸، قسمت دوم، اثر جناب فاضل مازندرانی نیز به تفصیل آمده است. شرح اقدامات جناب ابوالفضائل و تحریر کتاب «فرائد» در صفحات ۱۱۲۳ - ۱۱۲۵ کتاب «تاریخ ظهور الحق»، ج ۸، قسمت دوم نیز مندرج است.
- ۵- حسن موقر بالیوزی، «بهاء‌الله شمس حقیقت» (آکسفورد: جورج رونالد، ۱۹۸۹م)، ترجمه مینو ثابت، ص ۶۱.
- ۶- حضرت عبدالبهاء، «تذکره الوفاء» (لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار، ۲۰۰۲م)، صص ۱۱۶ - ۱۱۷.
- ۷- محمود زرقانی، «بدایع الآثار» (لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار، ۱۹۸۲م)، ج ۱، صص ۳۷۸ - ۳۷۹.
- ۸- «منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء»، ج ۶، ص ۴۳۲.
- در باره مصرع "فی الذاهبین ... " که در این لوح مبارک نقل شده به کتاب «مآخذ اشعار در آثار بهائی» (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۰م)، ج ۱، صص ۶۶ - ۶۸، اثر وحید رأفتی مراجعه فرمائید.
- در باره میرزا مهدی خان زعیم‌الدوله به کتاب «محاضرات» (لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار، ۱۹۸۷م)، ج ۱، صص ۲ الی ۶ مراجعه فرمائید. یکی از الواح حضرت عبدالبهاء خطاب به میرزا مهدی خان زعیم‌الدوله در کتاب «مکاتیب عبدالبهاء» (قاهره: کردستان العلمیه، ۱۳۳۰ه.ق.)، ج ۲، صص ۱۸۶ - ۱۹۲ به طبع رسیده است. و نیز نگاه کنید به کتاب «مائدة آسمانی» (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۲ب)، ج ۵، صص ۱۵۷ - ۱۵۸، اثر جناب عبدالحمید اشراق خاوری.
- ۹- حضرت ولی امرالله، کتاب «قرن بدیع» (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۲م)، صص ۵۳۹ - ۵۴۰.
- ۱۰- مآخذ فوق، صص ۶۴۸ - ۶۴۹.

- ۱۱- عبدالحمید اشراق خاوری، «رحیق مختوم» (لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار، ۲۰۰۷م)، ج ۱، صص ۹۱-۹۴ و ۳۶۱-۳۶۶.
- ۱۲- در باره کتاب «باب الابواب» شرحی در کتاب «الذریعه الی تصانیف الشیعه» (نجف: مطبعة الغری، ۱۳۵۷ هـ.ق.)، ج ۳، صص ۴-۵، اثر شیخ آغا بزرگ طهرانی مذکور است. شرح مطالب مربوط به کتاب «مفتاح باب الابواب» نیز در الذریعه (طهران: اسلامیة، ۱۹۷۲م)، ج ۲۱، صص ۳۱۹-۳۲۰، به طبع رسیده است. و نیز نگاه کنید به کتاب «مآخذ اشعار در آثار بهائی» (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۲۰۰۰م)، ج ۳، صص ۳۶۱-۳۶۲.
- ۱۳- دکتر حسن انوری، «فرهنگ اعلام سخن» (طهران: سخن، ۱۳۸۷ هـ.ش.)، ج ۲، ص ۸۹۵.
- ۱۴- عبدالحمید اشراق خاوری، «قاموس توقیع منیع نوروز ۱۰۸ بدیع» (دارمشتات: عصر جدید، ۲۰۰۱م)، ص ۱۴۷.
- ۱۵- عزیزالله سلیمانی، «مصابیح هدایت» (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۱ب)، ج ۲، صص ۸۹-۱۰۰.
- ۱۶- عبدالحمید اشراق خاوری، «مائده آسمانی» (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۹ب)، ج ۹، صص ۱۵۵-۱۵۶.
- در این لوح مبارک عبارت "سَنَسِيْمُهُ عَلَيَّ الْخُرْطُومُ" آیه شماره ۱۶ در سوره قلم و عبارت "عِجْلًا جَسَدًا" فقره‌ای از آیه شماره ۸۸ در سوره طه در قرآن مجید است.
- ۱۷- حضرت بهاء الله، کتاب «ایقان» (لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار، ۱۹۹۸م)، صص ۱۲۱-۱۲۶.
- ۱۸- عبدالحمید اشراق خاوری، «قاموس ایقان» (سوئد: یاران، ۲۰۱۳م)، ج ۱، صص ۴۷-۴۹.
- ۱۹- «قاموس ایقان»، ج ۱، صص ۳۶-۴۲.
- ۲۰- ترجمه فارسی آیات قرآنی که در این مقاله نقل شده از قرآن کریم، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی (طهران: دوستان، ۱۳۸۶ هـ.ش.) است.
- ۲۱- ابوالطیب احمد بن جعفری، «دیوان المنتبى» (بیروت: المكتبة الثقافية، بی تاریخ)، ص ۱۸۰.
- ۲۲- «مآخذ اشعار در آثار بهائی»، ج ۱، صص ۸۹-۹۰.
- ۲۳- «فرهنگ اعلام سخن»، ج ۳، صص ۱۸۹۷-۱۸۹۸.
- ۲۴- شمس الدین محمد السخاوی، «الضوء الالامع» (بیروت: دارالجمیل، بی تاریخ)، ج ۱۰، ص ۳۲۵.
- ۲۵- ابی فراس الحمدانی، «دیوان ابی فراس الحمدانی» (بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۹۹۴م)، شرح الدكتور خلیل الدویبی، ص ۴۸.
- ۲۶- دکتر اکبر بهروز، «تاریخ ادبیات عرب» (تبریز: دانشگاه تبریز، ۱۳۵۹ هـ.ش.)، ص ۲۹۰.
- ۲۷- «دایرة المعارف تشیع» (طهران: بنیاد اسلامی طاهر، ۱۳۶۶ هـ.ش.)، ج ۱، صص ۴۳۰-۴۳۱.

## مبحث استمرار ظهورات الهیه در رساله دلائل السبعه

### حیب ریاضتی

از جمله آثار مهم دیگر حضرت اعلیٰ که در ماکو نازل گشته، کتاب «دلائل سبعه» است که در دو قسمت فارسی و عربی از قلم حضرت نقطه اولی عزّ نزول یافته است. این سفر جلیل، اولین اثری است که در اثبات ظهور جدید از قلم حضرت اعلیٰ صادر گشته، فحوا و مفاهیم آن بر اساس استدلالات عقلی و نقلی به اهل فطن و صاحبان بصیرت عرضه گردیده است. سبک نزول این اثر و لحن توضیح مطالب مندرج در آن، بی‌شبهت به کتاب مستطاب ایقان — مهمترین اثر نازل از قلم اعلیٰ پس از کتاب اقدس — نیست. مخاطب این اثر تاکنون شناسایی نشده، اما از فحوای عبارات و مندرجات در قسمت فارسی دلائل سبعه چنین به نظر می‌رسد که مستدعی جواب از جمله تلامیذ جناب سید کاظم رشتی بوده است؛ قوله الاعلیٰ: "... زیرا که خودت یکی هستی از تلامذۀ سید رفع الله درجاته، علمای نجف و کربلا که محل اجازت سائرینند پشت پا زده‌ای و به قدرجوی اعتنا نمی‌کنی" شایان ذکر است که — بر اساس آنچه نگارنده در صدر یکی از نسخ خطی این سفر جلیل موجود در کتابخانه دارالتحقیق حیفاً ملاحظه نموده — جناب ملا عبدالکریم قزوینی و جناب حجت زنجانی به‌عنوان مخاطبان این رق منشور ذکر گردیده‌اند. این اثر، یکبار به‌طور کامل توسط ازلیان، و قسمت‌هایی از آن نیز به عنایت بیت‌العدل اعظم در «منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی»<sup>۱</sup> به چاپ رسیده است. از اهم مطالب اساسی این اثر، تنزیه حق، وحدت حقیقی مظاهر ظهور، استقلال و ارتفاع هر ظهور و از همه مهم‌تر اصل استمرار ظهورات است که از جمله خصوصیات عالم وجود به شمار می‌رود. در این قسمت به منتخباتی از بیانات حضرت ربّ اعلیٰ که به تأکید این اصل اساسی می‌پردازد اکتفا می‌شود.

#### ۱- ازلیت و ابدیت حق دلالت بر استمرار ظهورات داشته و دارد.

حضرت اعلیٰ می‌فرمایند، قوله تعالی: "اننی انا الله لا اله الا انا کنت من اول الذی لا اول له ... اننی انا الله لا اله الا انا لا کونن الی آخر الذی لا آخر له"<sup>۲</sup> که در این بیان مبارک به ازلیت و ابدیت حق اشاره فرموده‌اند. بسیار واضح است که بنا به فرمودۀ حضرت عبدالجبار: "چون ما نظر به وجود می‌کنیم



ملاحظه می‌نماییم ... وجود انسانی کلاً و طراً محتاج به مربی هستند<sup>۴</sup> و چون خلق نیز از اول لا اول الی آخر لا آخر وجود داشته، لذا می‌توان نتیجه گرفت که مربی این خلق که عالم امر می‌باشد نیز همواره وجود داشته و از آن جایی که هدف مربی، تربیت نفوس است لذا در هر ظهور بدیعی، مایحتاج عالم بلوغ، از طرف مظاهر حقیقت به صورت نسبی و استمراری به انسان‌ها عرضه می‌گردد.

## ۲- اتصال ظهورات به یکدیگر، قائمیت مظهر ظهور و تأکید اصل استمرار ظهورات الهی.

حضرت نقطه‌اوی در اهمیت وحدت و ارتباط اصولی ظهورات الهی می‌فرمایند: "قد خلق الله کل شیء بامر واحد و جعل مثل ذلك الامر کمثل الشمس ان تطلع بما لا یحصی المحصون انها هی شمس واحدة وان تغرب بمثل ذلك انها هی شمس واحدة."<sup>۵</sup> در این بیان، حضرت باب، امر الهی را به شمس واحدی تشبیه فرموده‌اند که اگرچه بما لانهایه طلوع و غروب می‌نماید، و لکن همان خورشید سابق است که امروز از برجی جدید طالع گشته است. به عبارت دیگر، همه ظهورات به امری واحد خلق گشته‌اند، آن‌گونه که می‌فرمایند: "قد خلق الله کل شیء بامر واحد؛"<sup>۶</sup> همچنین جمیع ظهورات به خدایی واحد، قائم و وابسته هستند، همان‌گونه که می‌فرمایند: "قل کل بالله قائمون."<sup>۷</sup> بر اساس این وحدت اساسی (امر واحد) می‌توان نتیجه گرفت که اگرچه تعداد ظهورات لاتحصی شود، حقیقت امر در جمیع مظاهر امرالله یکی بوده، جمیع این مظاهر به حقیقت و مشیت واحدی خلق گشته‌اند و به آن امر واحد وابسته و قائمند؛ آن‌گونه که می‌فرمایند، قوله العزیز: "فاذا فی کل الرسل امر واحد"<sup>۸</sup>، و همچنین در کل کتب «امر» واحد است: "وفی کل الکتب امر واحد"<sup>۹</sup>، نیز در جمیع مناهج و مرامها «امر» واحدی نمودار است، همان‌طور که اشاره می‌فرمایند: "وفی کل المناهج امر واحد."<sup>۱۰</sup> پس، می‌توان گفت که جمیع آنچه در این ظهورات نمودار می‌شود از طرف مظهر نفس یا مظهر امر حق — یعنی مظهر ظهور زمان — است که قائم به پروردگار بوده و خواهد بود؛ چنان‌چه فرموده‌اند، قوله المبین: "کل بامرالله من عند مظهر نفسه قائمون"<sup>۱۱</sup> که مفهوم قائمیت را به عنوان وابسته و قائم بودن مظهر الهی به حق جل جلاله، و در همین راستا وابسته و قائم بودن عالم خلق را به عالم امر و مظهر ظهور عصر تصریح می‌نماید.

۳- جمیع مظاهر امر به مثابه حلقه وحدت به هم متصلند و این اتصال الی الابد ادامه دارد. از آن جایی که جمیع مظاهر ظهور، به امری واحد قائم هستند، هر مظهر امری به مظهر امر دیگر متصل و مرتبط بوده، این حلقه اتصالی وحدت تا ابدالآباد ادامه خواهد داشت. در همین ارتباط

می‌فرمایند، قوله الاحلی: "وليقولن من اراد احد من انبياء الله فلينظرن الی ولا يقولن فينظرن الی غیرى اذ كل فيه وكل بامر الله اذا يشاء ليظهورن، هذا معنى قول محمد من قبل في ذكر النبيين بانهم اياي اذ ما في كل النبيين امر واحد قد اتصل بمحمد رسول الله و من محمد الی نقطة البيان و من نقطة البيان الی من يظهره الله و ممن يظهره الله الی من يظهر من بعد من يظهره الله الی آخر الذی لا آخر له انتم مثل اول الذی لا اول له."<sup>۷۷</sup> اهل فطن و صاحبان بصیرت در بیان اخیر به جمیع رموزات وحدت، استقرار و ارتفاع شدت ظهور مظاهر ظهور که لازمه اصل اصیل استمرار ظهورات الهی است پی برده، به یقین مبین اقرار می‌نمایند که ظهورات الهی به یکدیگر متصل و مرتبطند. بدین متوال، جمیع ظهورات قبل از رسول الله به محمد رسول الله متصلند: «اتصل بمحمد رسول الله» و جمیع ظهورات ظهور حضرت رسول به حضرت نقطه اولی اتصال دارد: «و من محمد الی نقطة البيان» و همچنین ظهور نقطه بیان به ظهور حضرت من يظهره الله (حضرت بهاء الله) متصل است: «و من نقطة البيان الی من يظهره الله» و همین قسم، ظهور من يظهره الله (حضرت بهاء الله) به ظهور آن کسی که بعد از من يظهره الله ظاهر می‌شود پیوسته است: «و ممن يظهره الله الی من يظهر بعد من يظهره الله». این جریان اتصال و پیوستگی، ازلی و ابدی است، چنانچه می‌فرمایند، قوله الاحلی: «الی الاخر الذی لا آخر له انتم مثل اول الذی لا اول له» که این بیان اخیر، تأکیدی صریح بر اصل استمرار ظهورات الهی می‌باشد.

#### ۴- ازلیت و ابدیت خلق و خلقت خدا متضمن شمول و استمرار فضل او بر همگان است.

خلق و خلقت خدا نه اولی دارد و نه آخری؛ لذا فضل حق هیچ‌گاه تعطیل نشده، همواره شامل همه بوده و خواهد بود و لاجرم، اصل عدم تعطیل فیض الهی و استمرار انزال و ارسال رسل، الی ما لانهايه همواره جاری است. در همین ارتباط می‌فرمایند، قوله تعالی: "از برای خلق او اولی نبوده و آخری نخواهد بود که تعطیل در فیض لازم آید. به عدد آن چه ممکن است در امکان از عدد خلق، ارسال رسل و انزال کتب فرموده و خواهد فرمود."<sup>۷۸</sup> بنابراین، برای ظهورات الهی نیز نه بدایتی می‌توان قائل شد و نه نهایتی، و این زیربنای اصولی و حلقة اتصال عوالم سه‌گانه حق، امر و خلق است.

#### ۵- وحدت مظاهر ظهور و استمرار ظهورات الهی الی آخر لا آخر.

حضرت اعلیٰ در قسمت فارسی دلائل سبعه، جوهر و ملخص جمیع اعتقادات بنیادی آیین بابی و بهائی را در زمینه الهیات عرضه می‌نمایند. آن‌گونه که می‌فرمایند، قوله المثنی: "و هرگاه در بحر خلق سائری، بدان که مثل ذکر ازل که مشیت اولیه باشد مثل شمس است که خداوند عز و جل او را خلق فرموده

به قدرت مستطیله خود. و از اول لا اول له، در هر ظهوری، او را ظاهر فرموده به مشیت خود، و الی آخر لا آخر له او را ظاهر خواهد فرمود به اراده خود، و بدان که مثل او مثل شمس است؛ اگر بنا لانهایه طلوع نماید یک شمس زیاده نبوده و نیست. اوست که در کلّ رسل، ظاهر بوده و اوست که در کلّ کتب ناطق بوده. اولی از برای او نبوده زیرا که اول به او اول می‌گردد، و آخری از برای او نبوده زیرا که آخر به او آخر می‌گردد. اوست که در این دوره بدیع که حال، الف سیزدهم است ... به نقطه بیان معروف، و به بدیع اول در یوم آدم، و به نوح در یوم او، و به ابراهیم در یوم او، و به موسی در یوم او، و به عیسی در یوم او، و به محمد رسول الله (ص) در یوم او، و به نقطه بیان در یوم او، و به من ینظیره الله در یوم او، و به من ینظیره الله در یوم او، و به من ینظیره الله من بعد من ینظیره الله در یوم او معروف بوده، و این است سر قول رسول الله (ص) از قبل اما التبیون فانا زیرا که ظاهر در کل، شمس واحد بوده و هست.<sup>۹۰</sup> در مرحله اول به وجود خداوند ازلی که توسط مشیت اولیه، عالم امکان را به عرصه وجود آورده اذعان می‌نمایند: «مثل ذکر ازلی که مشیت اولیه بوده باشد»، سپس به ازلیت و ابدیت ظهورات مشیت اولیه و تجلیات آن در مظاهر امرش اشاره فرموده: «از اول لا اول له در هر ظهوری، او را ظاهر فرموده به مشیت خود، و الی آخر لا آخر له او را ظاهر خواهد فرمود»، و تأکید بر ازلیت «لا اول له» و ابدیت «لا آخر له» را واجب می‌شمارد. در مرحله ثالث، به وحدانیت حقیقت ازلی و ابدی مظاهر ظهور اشاره فرموده، مفاهیم اولیت، خاتمیت و آخریت مظاهر امر را از عالم حدود و قیودات زمان و مکان خارج نموده، توجه اهل بصیرت را به مفهوم معنوی آنها معطوف می‌سازد؛ چه که حقیقت، تعدد نمی‌پذیرد و این حقیقت ازلی و ابدی، اول و آخری نداشته و ندارد زیرا اول توسط اوست که اول می‌گردد و آخر نیز به واسطه او آخر می‌شود: «اولی از برای او نبوده زیرا که اول به او اول می‌گردد، و آخری از برای او نبوده زیرا که آخر به او آخر می‌گردد».

چهارمین نکته مهم در بیان فوق‌الذکر از حضرت نقطه اولی آن است که این حقیقت ازلی و ابدی را به خورشید تشبیه فرموده‌اند: «بدان که مثل او مثل شمس است» که اگرچه هر روز طلوع و غروب می‌نماید، در حقیقت، یک خورشید بیشتر نبوده و نیست: «اگر بنا لانهایه طلوع نماید یک شمس زیاده نبوده و نیست و اگر بنا لانهایه غروب کند یک شمس زیاده نبوده و نیست». سپس، اهل عالم را دعوت می‌فرمایند که حقیقت مندمج در جمیع مظاهر امر الهی را به مثابه شمس در نظر بگیرند زیرا اگرچه مظاهر حقیقت در عالم اسما، به اسامی مختلف ظاهر می‌شوند: «به بدیع اول در یوم آدم، و به نوح در یوم او، و به ابراهیم در یوم او...»، حقیقت ایشان که به منزله شمس است یکی بیش نبوده و نیست: «زیرا که ظاهر در کل، شمس واحد بوده و هست».

۶- سنت الهی آن است که هر پیامبری، از پیروان خود جهت ایمان به رسول بعد، عهد و پیمان گرفته است.

از جمله بیانات دیگری که دلالت بر اصل استمرار ظهورات الهی در کتاب «دلائل سبعه» می‌نماید، اشاره حضرت رب اعلیٰ به میثاق اعظم الهی — یعنی قبول مظهر ظهور بعد توسط مومنین به ظهورات قبل — است. چنان‌که می‌فرمایند، قوله‌الاعلیٰ: "... سنت کل رسل بوده و هیچ رسولی مبعوث نشده الا آن‌که از امت خود عهد گرفت ایمان به رسول بعد را."<sup>۱۰</sup> بر اساس بیانات حضرت نقطه در دلائل سبعه، هدف هر ظهوری آن است که اهل عالم را از برای ظهور بعد آماده نماید. به عبارت دیگر، هر ظهوری، لاجل تربیت و کمال خلق آمده تا مستعد دریافت شدت بیشتری از تجلیات شمس حقیقت در ظهور دیگر گردند، و این کنه و جوهر اصل اصیل استمرار ظهورات الهی است. بدین منوال، از جمله عبارات دیگری که در کتاب «دلائل سبعه» فارسی، حکمت ظهورات الهی را به وضوح تصریح کرده، بر لزوم اصل استمرار فیوضات ربانی تأکید می‌نماید، اشاره حضرت نقطه اولیٰ به اصل «تربیت» روحانی و مدنی به‌عنوان هدف اساسی جمیع ظهورات است تا جمیع اهل عالم به وسیله ظهور جدید به مدارج والاتری از بلوغ و کمال روحانی نائل گشته، «مستعد» ظهور تجلیات «شمس حقیقت» با شدتی بیشتر در ظهور بعد گردند. به‌عنوان مثال، هدف از نزول انجیل، تربیت اهل عالم بود تا شاید مستعد وصول تجلیات ظهور بعدی گردند که اشرف از ظهور قبل است. این تجلیات ظهور بعدی، همانا ظهور حضرت رسول اکرم و نزول فرقان بود. به همین نهج می‌توان گفت که هدف از نزول قرآن، آماده کردن اهل عالم از برای ظهور نقطه بیان بود، و این اصل — تربیت روحانی و تمهید از برای ظهور بعد — در جمیع ظهورات الهی الی ما لانهایه جاری است؛ یعنی آن که هر ظهوری، مقدمه ظهور بعد است و هر ظهور بعدی، بلوغ و کمال ظهورات قبل است. بیان نقطه بیان، اشاره‌ای صریح بر این اصل اصیل است، قوله‌المتین: "و از یوم نزول فرقان تا یوم ظهور نقطه بیان، هزار و دویست و هفتاد سال طول کشید تا این‌که کل، به این حجت، مربی شده تا آن‌که مستعد ظهور شمس حقیقت گردند."<sup>۱۱</sup>

از نکات ظریف دیگر در بیان اخیر، توجه به عبارت «هزار و دویست و هفتاد سال طول کشید» است یعنی مدت شریعت و فاصله بین دو ظهور، وابسته به «تربیت» اهل آن شریعت به نصوص بدیع در آن ظهور می‌باشد، چه که شدت ظهور «بعد» بر اساس «ثمرات» ظهور قبل تعیین می‌گردد؛ آن‌گونه که می‌فرمایند، قوله‌الاعلیٰ: "ظاهر می‌شود که ثمرات اشجاری که غرس کرده بچینند"<sup>۱۲</sup> یعنی ثمرات هر ظهور در ظهور بعد ظاهر می‌شود. از آن جایی که درجات کمال و تربیت را انتهای نیست، ظهورات الهی را نیز انتهای نبوده و نخواهد بود، و این از مهم‌ترین و محکم‌ترین دلایل اساسی اصل استمرار ظهورات الهی می‌باشد.

۷- هدف غایی هر ظهوری، «تربیت» و آمادگی اهل عالم برای وصول به مرحله والاتری از «کمال» در ظهور بعد است.

جوهر مطلب آن که هدف غایی هر ظهوری، تربیت و پرورش انسان‌ها بوده که با میل وجدانی و اختیار فردی به سوی مراحل بعدی کمال و اجرای آموزه‌ها و تعالیم ظهور جدید حرکت کرده، خود را برای درجات والاتری از مراحل لاتحصای کمال که در هر ظهور بعدی به عرصه شهود می‌آیند آماده سازند. همان‌گونه که اشاره فرموده‌اند، قوله الحکیم: "نظر کن در امت داود، پانصد سال در زبور تربیت شدند تا آن که به کمال رسیدند، بعد که عیسی ظاهر شد قلبی که از اهل بصیرت و حکمت زبور بودند ایمان آوردند و مابقی ماندند ... و همچنین نظر نموده در امت موسی قبل از داود هزار سال تربیت شدند تا آن که به کمال رسیدند و آنچه وعده داده بود موسی به ایشان از ظهور عیسی بعد از داود ظاهر شده و قلبی که از اهل حکمت و بصیرت بودند ایمان به عیسی آوردند و مابقی هم کمال جد و جهد را نمودند و ما بین خود و خدا می‌خواستند که به آنچه که موسی گفته ایمان آورند ولی یقین ننمودند و ماندند که تا الان مانده اند و هنوز منتظرند ... و بعد نظر نموده در امت عیسی که پانصد سال تربیت شده مثل امت موسی وقتی که به کمال رسیدند در دین خود، خداوند محمد رسول الله را ظاهر فرمود ... امت عیسی اگر یقین می‌نمودند که این (محمد رسول الله) همان احمد موعود است احدی از نصاری محتجب نمی‌ماند از رسول الله ... و همچنین نظر کن ظهور رسول (ص) را که هزار و دویست و هفتاد سال تا اول ظهور بیان گذشته و کل را منتظر از برای ظهور قائم آل محمد فرموده ..."<sup>۱۳</sup> این اصل تربیت جهت وصول به مراتب بعدی کمال الی ما لانهایه جاری است و به همین دلیل خداوند متعال به فرموده حضرت اعلیٰ هیچ رسولی را مبعوث ننموده: "الا آن که از امت خود عهد گرفت ایمان به رسول بعد را."<sup>۱۴</sup>

ملخص قول آن که بنا به فرموده حضرت نقطه در «دلائل سبعه»، از جمله موارد اصلی دیگر که دلالت مستقیم بر اصل استمرار و ارتفاع ظهورات الهی می‌نماید، تأکید بر این نکته محوری است که هدف بنیادین آیات الهی — که حجت است بر کل من علی الارض — تربیت ناس است تا آن که جمعاً مستعد ظهور شمس حقیقت به شدت بیشتری گردند. از آنجایی که تربیت، امری تدریجی یا استمراری است، تجدید ظهورات نیز امری لازم و واجب می‌باشد و به همین دلیل است که هر ظهوری، به‌عنوان مقدمه ظهور یا ظهورات بعدی خود تلقی می‌شود.

۸- اشاره به مفهوم لقاءالله به عنوان تأکید بر استمرار در آثار حضرت نقطه اولی. جمیع نفوس از برای لقاءالله خلق شده‌اند. مقصود از لقاءالله، لقای مظهر ظهور زمان است که اگرچه در هر زمان به اسبی ظاهر می‌شود، در هر ظهور بعدی، تجدید لقاءالله در آن ظهور گردد و این اصل الی ما لانهایه جاری بوده و خواهد بود. به عبارت دیگر، ذکر لقاءالله در هر ظهور اشاره‌ای است محکم و صریح به اصل استمرار ظهورات الهی و قبول ظهور بعد؛ چنان‌که می‌فرمایند، قوله‌العزیز: "و بدان که کل، از برای لقاءالله خلق شده‌اند و مراد، لقاء ذات ازل نیست زیرا که اون ممتنع بوده در حق خلق، بلکه مراد لقاء مظهر حقیقت است که مدّ براو (الله) بوده و ناطق از او (الله)؛" ۱۵ پس اگر لقاءالله در یک ظهور، لقای مظهر امر در آن ظهور است، لابد لقاءالله در ظهور بعد نیز همین قسم خواهد بود؛ یعنی وعده لقاءالله در کتب مقدسه، اشاره به تجدید لقا یا تجدید ظهور اول است به نحو اشرف. این مطلب — فی الحقیقه — جوهر اصل استمرار ظهورات الهی را تشکیل می‌دهد؛ آن‌گونه که می‌فرمایند، قوله الاعلی: "همین قسم که مبدأ آن (لقاءالله) از رسول‌الله بوده، لابد باید که رجوع اون به مظهر حقیقت شود و الا ثمر نمی‌دهد عامل را. حال نظر کن اون لقاءالله را که کل از برای آن خلق شده‌اند، حظ اون لقاء را جبل ماکوبر می‌دارد و حال آن‌که کل، اورا می‌خوانند و از او محتجب، و کل از برای او عاملند و از او محجوب." ۱۶

جوهر کلام آن‌که هدف از ذکر لقاءالله در کتب، اشاره به اصل استمرار ظهورات الهی بوده و هست. در همین رابطه چنین اشاره می‌کنند، قوله‌المیزان: "فی ان ما نزل الله من ذکر لقائه اول لقاء الرب انما المراد به من یظهره الله لانّ الله لا یری بذاته" ۱۷. مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: «از آن جایی که خداوند متعال، غیب منبع لایدرک و مقدس از بروز و ظهور است، لذا ملاقات او بنفسه و بذاته ممکن نبوده و نیست؛ لذا مقصود از لقاءالله، ملاقات من‌یظهره‌الله بوده چه که غیر از این، در این عالم مقید به زمان و مکان، ممکن نبوده و نیست». مقصود از من‌یظهره‌الله به تبیین هیکل مبارک: "مراد، نقطه حقیقت که مشیت اولیه بوده" ۱۸ در هر ظهور بوده و خواهد بود یعنی لقاءالله مذکور در قرآن اشاره است به ملاقات حضرت رسول اکرم در مرحله اولی و سپس به موعود قرآن یعنی لقای حضرت قائم آل محمد؛ همین قسم مقصود از لقاءالله در بیان، لقای نقطه بیان است و سپس قبول و تصدیق موعود بیان که من‌یظهره‌الله است. این حکم در کل ظهورات جاری است، آن‌گونه که می‌فرمایند، قوله تعالی: "آن‌چه در کتب سماویه، ذکر لقاء او شده ذکر لقاء ظاهر به ظهور اوست که مراد، نقطه حقیقت که مشیت اولیه بوده و هست، و آن‌چه در قرآن ذکر لقاءالله و لقاء رب شده به حقیقت اولیه، مراد، لقاء رسول‌الله (ص) بوده و هست ... و هر کس لقاء من‌یظهره‌الله را درک می‌نماید لقاءالله را درک نموده و فائز به لقای رب شده." ۱۹

۹- اعراض از مظهر ظهور جدید، دلیل توبیخ پیروان ادیان پیشین و تأکیدی بر قبول اصل استمرار ظهورات می باشد.

علت توبیخ نمودن پیروان ادیان قبل که بدون هیچ گونه بصیرتی به متابعت علمای خود می پرداختند — همانا — غفلت و عدم قبول مظهر امر جدید و آیین بدیع می باشد و این امر — به نوبه خود — تأکید بر اصل استمرار و تحقق ادامه ظهورات الهی محسوب است. بر همین اساس می فرمایند، قوله المبین: "قسم به ذات مقدس الهی جل و عز که فضل الهی در حق مؤمنین به قرآن به غایت کمال بوده که اگر احدی، تدبیر در حجیت فرقان می نمود خطوط دون ایمان در نزد ظهور یک آیه از آیات بیان نمی نمود چگونه آن که شک کند یا اظهار دون یقین نماید"<sup>۱۸</sup>. و نیز می فرمایند: "انصاف بده چه فرق است از یومی که خود را شناخته و به دین خود متدین شده ای به حجیت فرقان تا وقتی که نظر در بیان نمودی و متدین نشدی."<sup>۱۸</sup> همچنین می فرمایند: "اگر لا عن شعور داخل دین خود شده ای چرا شده ای؟ و اگر بر بصیرت شده ای چه فرق است مابین وقتی که قرآن را دیدی و یقین به عجز کل نمودی و متدین شدی به دین رسول الله (ص) با وقتی که بیان را نظر نمودی و متیقن نشدی"<sup>۱۸</sup>. علاوه بر این می فرمایند: "نظر کن که علمای نصاری، عالم شدند از برای آن که امت عیسی را نجات دهند و حال آن که خود سبب شدند که خلق را ممنوع نمودند از ایمان و هدایت. حال، باز برو عالم بشو. کل امت عیسی اطاعت علمای خود می نمودند از برای آن که نجات یابند در روز قیامت و حال آن که همین اتباع، ایشان را داخل در نار نمود در یوم ظهور رسول الله که ایشان را از مثل رسول الله محبوب داشت. حال، برو عالم شو. نه والله، نه عالم شو و نه متبع به غیر بصیرت که هر دو هالکنند در یوم قیامت. بلکه عالم شو با بصیرت و متبع باش خدا را به عالم حق با بصیرت."<sup>۱۹</sup>

۱۰- انکار مظهر ظهور جدید، از جمله دلایل نزول احکام قهریه است که کنایه ای به تصریح اصل استمرار ظهور الهی می باشد.

علت نزول احکام قهریه در کتب الهی، عدم تصدیق مظهر ظهور بدیع می باشد. این احکام شدید، لاجل فضل و محبت مظهر ظهور به نفوس نابالغی است که اگر به حال خود واگذار شوند اسباب هلاک خود و دیگران را فراهم می نمایند. این اصل نیز به عبارتی، تأکید و تصریح بر اصل استمرار ظهورات الهی و اهمیت عرفان و تصدیق مظهر امر جدید است. بر اساس بیانات حضرت نقطه اولی در «دلایل سبعة» قسمت فارسی، آیات الله، اعظم حجیت مظهر ظهور است: "و این حجیت، اعظم از عصای موسی و امثال آن از حجیت های جسدیه بوده و هست."<sup>۲۰</sup> و بنا به فرموده ایشان: "حجیت به نفس کتاب تام و کامل می گردد به مشاهده یک آیه از آیات آن."<sup>۲۱</sup> این حجیت را کسی درک می کند که صاحب بصیرت باشد و با

عقل حکم نماید؛ آن‌گونه که می‌فرمایند، قوله الاعلی: "اگر ناظر مستبصر و مستعقل باشد"<sup>۲۱</sup>، و الاً نمی‌توان بر او ایرادی وارد کرد چه که فاقد شعور و بصیرت حرکت می‌نماید. در همین ارتباط می‌فرمایند، قوله الابهی: "والا محل حکم نبوده و نیست زیرا که در اکثر مواطن خداوند فرموده بر این‌که آیات از برای قوی است که ایمان می‌آورند و تعقل می‌کنند نه از برای اکثر خلق که در حد لا شیء بوده."<sup>۲۲</sup> این نفوس، کسانی هستند که به علت عدم تفکر و بصیرت در دین خود، اسباب فتنه (امتحان) خود و دیگران را فراهم می‌آورند؛ چنان‌چه می‌فرمایند، قوله الانور: "چقدر خلق تمحیص شده و در فتنه بیرون رفته و این نیست الا از عدم تفکر و تبصر در دین خود."<sup>۲۳</sup> از این جهت به ظهور جدید و عظمت آیات آن عارف و واقف نمی‌گردند چه که اسیر عالم حدودات می‌باشند، قوله الاعظم: "چون اکثر خلق در عالم حدند مستشعر به عظمت آیات و جلالت آن نمی‌شوند چه بسا به شؤن حدیه مستشعر می‌شوند."<sup>۲۴</sup> هدف مظهر ظهور، نجات جمیع اهل عالم است؛ قوله الکبری: "غرض، نجات کل است."<sup>۲۵</sup> از این جهت در بعضی مواقع، احکام شدید اللحن نیز نازل می‌کند؛ قوله الاعلی: "از این جهت است که خداوند امر فرموده رسول خود را به جهاد که به جبر و قهر، آهایی که ایمان نمی‌آورند داخل در دین کنند که این فضلی است من الله در حق نفی که به جبر و قهر حق، داخل در جنت شود و از حکم نفییت بیرون رود."<sup>۲۶</sup> لازم به تذکر است که الیوم، یوم بلوغ است و مظهر امر جدید یعنی حضرت بهاءالله، جمیع احکام شدید قبل را رفع نموده، به جای آن سفره محبت و شفقت را گسترده‌اند و اهل عالم را در ایجاد سرنوشت خود مختار می‌دانند تا هر نفسی به انتخاب خود معذب یا مقرب گشته، مظهر اسم عدل الهی گردد.<sup>۲۷</sup>

## ۱۱- مفهوم لا اله الا الله و الیه راجعون، با مسئله رجعت و استمرار ظهورات، ارتباط مستقیم دارد.

مفهوم لا اله الا الله و الیه راجعون — به عبارتی — تصدیق مظهر ظهور عصر و همچنین اعتقاد به رجعت حقیقت او در مظهر ظهور بعد است و این اصل به درستی، زیربنای اعتقادی استمرار ظهورات محسوب می‌گردد؛ آن‌گونه که می‌فرمایند: "بدان که اول دین، معرفت الله است و کمال معرفت، توحید خداوند است و کمال توحید، نفی صفات است از ساحت عز قدس او و علو مجد و عظمت او. و بدان که معرفت الله در این عالم ظاهر نمی‌گردد الاً به معرفت مظهر حقیقت. و بدان که اول هر ظهوری دین الله کلمه لا اله الا الله بوده و بعد از اثبات این کلمه ذکر ظاهر در ظهور بوده. مثل آن که در یوم نوح، نوح (ع) و در یوم ابراهیم، ابراهیم (ع) و در یوم موسی، موسی (ع) و در یوم عیسی، عیسی (ع) و در یوم محمد رسول الله (ص)، رسول الله بوده و من بعد را هم الی آخر الذی لا آخر له مشاهده کن."<sup>۲۸</sup> نکته اساسی در این بیان، توجه به اصل تزیه و تقدیس حق و عرفان مظهر ظهور عصر



می‌باشد. نکته بنیادی و محوری در این بیان، مفهوم کلمه لا اله الا الله است و درک این مطلب که در هر ظهوری، این عبارت به حقیقت ذاتی مظهر ظهور عصر که مظهر جمیع صفات الهی است راجع می‌شود. این اصل توحیدی، بنا به فرموده نقطه بیان در تصدیق جمیع مظاهر ظهور به عرصه شهود درآمده، در جمیع ظهورات، الی آخری که آخر ندارد ساری و جاری است. به عبارت دیگر، همان‌طور که مبدأ این بیان به یک رسول ثابت می‌گردد، رجوع آن نیز باید به تصدیق رجع همان مظهر حقیقت ثابت شود؛ چنان‌که می‌فرمایند، قوله الاعلی: "همین قسم که مبدأ آن از رسول الله بوده لابد باید که رجع اون به مظهر حقیقت شود."<sup>۲۹</sup> ملخص کلام و جوهر مرام جمیع این عبارات، تصریح و تأکید اصل استمرار ظهورات الهی از اول لا اول الی آخر لا آخر بوده و هست.

۱۲- علت عدم ابراز مقامات عالیه در ابتدای ظهور، جلوگیری از اضطراب نفوس غافل است و این حکمت، دلالت بر اصل استمرار بروز تجلیات در یک ظهور می‌باشد.

از جمله نکات اساسی دیگری که در «دلائل سبعة» قسمت فارسی، شایان توجه است اصل مراحل تدریجی دعوت حضرت باب است که — خود — نمادی از اصل جوهری استمرار می‌باشد. پرهیز از ابراز مقامات عالیه در ابتدای ظهور و حکمت اظهار آنها به مرور زمان و برحسب رشد، تربیت و بلوغ عباد، حکایت از اصل استمرار بروز تجلیات ظهور می‌نماید تا شاید از اضطراب نفوس غافل جلوگیری نماید. از همین روی می‌فرمایند، قوله الاعلی: "چون که غرض، نجات کل است دلائل را تنزل می‌دهد لعل یکی متذکر بشود."<sup>۳۰</sup> نیز می‌فرمایند: "قسم به ذات مقدس الهی که من حیفم می‌آید که کسی مرا بشناسد زیرا که عرفان او صرف عرفان الله است و حب او حب الله است و چون حد این خلق را می‌دانستم از این جهت امر به کتمان اسم نموده بودم."<sup>۳۱</sup> ضمناً می‌فرمایند، قوله الابهی: "و به احکام قرآن در کتاب اول حکم فرمود تا آن که مردم مضطرب نشوند از کتاب جدید و امر جدید، و مشاهده کنند که این مشابه است با خود ایشان، لعل محتجب نشوند و از آنچه از برای آن خلق شده‌اند غافل نمانند."<sup>۳۲</sup> نیز در همین رابطه اشاره می‌کنند، قوله العظیم: "نظر کن در فضل حضرت منتظر که چه قدر رحمت خود را در حق مسلمین واسع فرموده تا آن که آنها را نجات دهد. مقامی که اول خلق است و مظهر انبی انا الله، چگونه خود را به اسم بایبیت قائم آل محمد (ص) ظاهر فرموده."<sup>۳۳</sup>

جمیع بیانات فوق‌الذکر به اعلان تدریجی مقامات عالیه الوهیت، ربوبیت و رسالت و بایبیت حضرت نقطه اولی اشاره فرموده، حکمت عدم ابراز این مقامات عالیه را در ابتدای ظهور مضطرب نمودن خلق فاقد بصیرت می‌داند. این بیانات — فی الحقیقه — با آنچه در آثار دیگر آن حضرت نازل گردیده، هماهنگی کامل دارد چه که هدف اساسی و غایت اصولی ظهور، تربیت ناس است نه مضطرب نمودن نفوس؛ لذا مظهر ظهور، برحسب استعداد ناس و به تدریج، مقامات خود را به عرصه شهود می‌آورد. درباره حکمت

اعلان تدریجی مقامات، چنین نازل شده، قوله الحکیم: "یا قرۃ العین لا تجعل یدک مبسوطه علی الامر لانّ الناس فی سُکران من السّروان لک الکرّة بعد هذه الدّورة بالحقّ الاکبرهنا لک. فاطهر من السّرّ سراً علی قدر سمّ الابره فی الطور الاکبر، لیموتنّ الطوریون فی السّینا عند مطلع رشح من ذلك النور المهیمن الحمرا باذن الله الحکیم"<sup>۳۳</sup> که مضمون آن به زبان فارسی چنین است: «ای قرۃ العین [لقب حضرت اعلی] دست خود را برای این امر کاملاً مگشا [جمع حقایق مکتونه در وجودت را ابراز مکن] زیرا ناس در مستی غفلت به سر می‌برند و قادر به درک رموزات نبوده و نیستند. همانا از برای تو فرصت دیگری مهیا خواهد گشت، لذا از این اسرار رمزی که [در وجود خود دارا هستی] به اندازه سوراخ سوزنی در طور اکبر بر آنان بتابان تا ساکنان طور سینا [مؤمنین] را به اذن حق حکیم به قطره‌ای و لمح‌ای از این نور مهیم حمرا منقلب نمایی». همچنین می‌فرمایند: "یا قرۃ العین لو کنت تعلمت و تکلمت مع المؤمنین ممّا قد کنت علیه بالحق الاکبر، لانقضوا المؤمنون من حولک كما عدمت الظلمة عند مطلع الشمس. فارحم علی المؤمنین بعفوک فان الناس لن یبلغوا الیک الا کمثل بلاغ النملة الی التوحید فاستغفر لهم و توکل علی الله."<sup>۳۴</sup> مضمون به فارسی آن‌که: «ای قرۃ العین [اشاره به نفس مظهر امر زمان، یعنی حضرت باب] اگر از آنچه دارا هستی به مؤمنین تعلیم دهی و به آنان ابراز نمایی [مؤمنین طاقت آن را نخواهند داشت] و به همان صورتی که ظلمت و تاریکی با طلوع شمس محو و نابود می‌گردد، آنان نیز پراکنده خواهند گشت؛ پس، بر این نفوس به فضل و بخشش خود رحم نما چه که درک این مردم از مسایل مربوط به توحید به اندازه درک مورچه‌ای بیش نیست». نیز در همین ارتباط می‌فرمایند، قوله الکبریا: "و باز به این همه فضل و رحمت که از مقام نقطه انبیت [نقطه اولی، مشیت اولیه] خود را در مقام آخر ابواب ذکر کرد لعل از صعق نجات یابند و تو انند متحمل شد."<sup>۳۵</sup>

ملخص قول آن‌که در جمیع عبارات فوق‌الذکر که در قیوم‌الاسماء، دلائل سبعه و بیان فارسی نازل گردیده، حضرت باب اعظم نیز بر طبق رویه جمیع مظاهر ظهور قبل، اصل تدرّج و تدریج را در اظهار امر خود رعایت فرموده، حکمت این روش را «نجات» مردم بی بصیرت دانسته تا «مضطرب نشوند از کتاب جدید و امر جدید». لذا می‌توان گفت که اصل استمرار بروزات جواهر معانی در مظهر امر، نتیجه «فضل» آن حضرت است بر نفوسی که قابلیت درکشان از امور متعالی و مفاهیم بدیع، بیش از درک مورچه‌ای ناچیز نبوده است: «الاکمّثل بلاغ النملة الی توحید». بنابراین، می‌توان به سهولت نتیجه گرفت که بر اساس فضل و بخشش حضرت نقطه اولی است که ایشان خود را «به اسم بابیت قائم آل محمد» در میان خلق ظاهر فرمودند، در حالی که مقامشان — فی الحقیقه — «باب‌الله» و «بابیت مشرق الی ظهور من ینظره الله» بوده است. بیان ذیل دلالت محکم بر این حقیقت می‌نماید، قوله المبین: "فقل یا قرۃ العین انّی باب الله الحق"<sup>۳۶</sup> و "در نزد ظهور بیان که شمس حقیقت در این کور به اسم بابیت مشرق الی ظهور من ینظره الله که آن‌چه می‌شود به مشیت او می‌گردد."<sup>۳۷</sup> ایضاً می‌فرمایند: "ان

ذات حروف السبع باب الله<sup>۳۸</sup>؛ ملخص قول و جوهر مرام آن که بر اساس بیانات فوق الذکر، مقصود از ذات حروف سبع — حقیقت باطنی هفت حرفی که نام آن حضرت یعنی علی محمد (علی «سه حرف» و محمد «چهار حرف») را تشکیل می‌دهند که عرش ظهور مشیت اولیه می‌باشد — دری است که اهل عالم را به سوی حق جل جلاله (باب الله) هدایت می‌نماید. این «در/باب» تا ظهور بعد — که در عرف بیان، من‌یظهره الله خوانده می‌شود — باز است و پس از ظهور من‌یظهره الله، عرش ظهور دیگری ظاهر می‌شود «من‌یظهره الله من بعد من‌یظهره الله»، و این اصل استمرار ظهورات، الی آخر لا آخر جاری است؛ یعنی هر مظهر امری، مقدمه یا باب مظهر ظهور بعد خود می‌باشد.

۱۳- مفهوم قل الله یکفی کل شیء عن کل شیء، تصدیق مظهر ظهور جدید است در هر ظهوری و به هر اسی.

حضرت باب، رساله «دلائل سبعه» را با بیاناتی که دلالت بر جاری بودن اصل استمرار ظهورات الهی دارد ختم می‌نماید؛ قوله الاعلی: «و همچنین مراقب خود باش در بیان که مثل آنها نشوی و منقطع شو از ماسوی الیه و مستغنی شو به خدا از مادون او و این آیه را تلاوت کن "قل الله یکفی کل شیء عن کل شیء و لا یکفی عن الله ربک من شیء لا فی السموات و لا فی الارض و لا ما بینهما انّه کان علاماً کافیاً قدیراً" و کفایت الله را موهوم تصور ننموده که آن ایمان تو است در هر ظهوری به مظهر آن ظهور که آن ایمان تو را کفایت می‌کند از کل من علی الارض و کل من علی الارض تو را کفایت نمی‌کند از ایمان.»<sup>۳۹</sup> در بیان مذکور، حضرت نقطه اولی، پیروان خود را که اهل بیان باشند هشدار می‌دهند که در «بیان» که به عبارتی اشاره به شریعت یا دور بیان و همچنین آثار نازل از نقطه بیان است، از هدف ظهور بیان که تصدیق مظهر ظهور در هر ظهور است غافل نگشته، به مقصود عبارت «قل الله یکفی کل شیء» پی برند که به عبارتی و به فرموده حضرت نقطه، تصدیق مظهر ظهور جدیدی می‌باشد که در هر ظهور، آنچه را که اهل عالم را کفایت می‌نماید عرضه می‌کند.

این بیان مبارک، اشاره و کنایه‌ای ابلغ از تصریح است به اهمیت تصدیق اصل استمرار ظهورات الهی و درک این مطلب بنیادی که احتیاجات اهل عالم به قبول ظهورات کمالیه در هر دور بلوغی کفایت می‌یابد و این است سرّ قول «الله یکفی کل شیء عن کل شیء». به عبارت دیگر، کفایت الهی به کفایت ظهور جدید حاصل می‌شود چه که خداوند، متعالی است از آن که شناخته یا تعریف شود و کفایت و دون کفایتش ممیز گردد؛ قوله الجمیل: «خداوند لم یزل به استقلال استجلال ذات مقدس خود بوده و لایزال به استمناع استرفاع کنه ذات مقدس خود خواهد بود. نشناخته است او را هیچ شیئی حق شناختن، و ستایش ننموده او را هیچ شیئی حق ستایش نمودن. مقدس بوده از کل اسماء و منزّه بوده از کل امثال و کل، به او معروف می‌گردد و او اجلّ از آن است که معروف به غیر گردد.»<sup>۴۰</sup>

بر اساس این اصل تزیه حق و تقدیس او از شؤونات عرضیه و حدودات ملکیه است که مفاهیمی نظیر «لقاءالله»، «ظهور الهی» و «الله یکفی کل شیء» اشاره به لقای روحانی مظهر ظهور و تصدیق آثار اوست و نیز کفایت نمودن به هر آنچه از قبل مظهر ظهور در ظهور بدیع ظاهر می‌گردد. راهی غیر از این به‌سوی حق نبوده و نیست، چنانچه می‌فرمایند، قوله‌الاعلی: «ذات ازل، متعالی است از ذکر و اقتران، و آنچه در امکان ممکن ظهور مشیت اولیه است بظهورها نه بذاتها، و او است کینونیت مشیت، که در او دیده نمی‌شود الا الله جل و عز، و محبوب ازل جل و عز. هرکس از برای او است از برای خداست، و هرکس از برای او نیست لدون الله بدان.»<sup>۴۱</sup> مظهر این مشیت اولیه در این عالم — که تجلی نقطه حقیقت یعنی مشیت اولیه در آن صورت می‌گیرد — در هر عصری به هیکلی نمودار می‌شود؛ مثلاً در زمان اسلام، عرش ظهور مشیت اولیه، محمد بن عبدالله، و در زمان حضرت اعلی، مظهر مشیت اولیه، علی محمد، و در زمان من‌یظهره‌الله بعد از دور بیان، عرش ظهور میرزا حسین‌علی نوری بودند و این اصل بنیادین الی‌الابد جاری و ساری خواهد بود؛ آن‌گونه که می‌فرمایند، قوله‌الکبریاء: «و او است در فرقان، محمد رسول‌الله صلی الله علیه و آله، و در بیان ذات حروف سبع (ص)، و در زمان من‌یظهره‌الله آن حقیقت الهیه و کینونیت ربانیه.»<sup>۴۲</sup> جوهر مطلب آن‌که اطاعت مظهر مشیت در هر عصر، نفس اطاعت حق است و عشق ورزیدن به مظهر ظهور عصر، نفس عشق‌ورزی به حق جل جلاله می‌باشد و این کفایت می‌نماید جمیع را از هر چیز دیگر «یکفی الله یکفی کل شیء عن کل شیء» یعنی با عشق و محبت همراه با اطاعت از مظهر ظهور عصر، انسان از هر چیز دیگر بی‌نیاز می‌شود و مفهوم «طاعت او نفس طاعت الله است و محبت او نفس محبت الله هست»<sup>۴۳</sup> را به علم‌الیقین، عین‌الیقین و حق‌الیقین تجربه نماید.

## مصادر و مأخذ

- ۱- «دلائل سبیه» (قسمت فارسی)، صص ۵۳-۵۴.
- ۲- «منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی»، صص ۸۲-۹۰.
- ۳- «دلائل سبیه» (قسمت عربی)، ص د.
- ۴- «مقائضات»، قسمت ج، ص ۵.
- ۵- «دلائل سبیه» (قسمت عربی)، ذیل دلیل السادس (ششم).
- ۶- «مقائضات»، قسمت ج، ص ۵.
- ۷- «دلائل سبیه» (قسمت عربی)، ذیل دلیل السادس (ششم).

- ۸- «دلائل سبعة» (قسمت فارسی)، صص ۱-۲.
- ۹- همان، صص ۲-۳.
- ۱۰- همان، ص ۱۹.
- ۱۱- همان، ص ۵.
- ۱۲- «بیان فارسی»، باب ۷، واحد ۲.
- ۱۳- «دلائل سبعة» (قسمت فارسی)، صص ۱۷-۲۴.
- ۱۴- همان، ص ۱۹.
- ۱۵- همان، ص ۳۱.
- ۱۶- همان، ص ۳۲.
- ۱۷- «بیان فارسی»، باب ۷، واحد ۳.
- ۱۸- «دلائل سبعة» (قسمت فارسی)، ص ۷.
- ۱۹- همان، ص ۲۲.
- ۲۰- همان، ص ۶.
- ۲۱- همان، ص ۸.
- ۲۲- همان، صص ۸-۹.
- ۲۳- همان، ص ۹.
- ۲۴- همان، ص ۱۰.
- ۲۵- همان، ص ۵۶.
- ۲۶- همان، ص ۴۲.
- ۲۷- رجوع شود به الواحی نظیر لوح بشارات، بشارت اول، مندرج در «مجموعه ای از الواح»، ص ۱۰.
- ۲۸- «دلائل سبعة» (قسمت فارسی)، صص ۶۵-۶۶.
- ۲۹- همان، ص ۳۲.
- ۳۰- همان، ص ۵۶.
- ۳۱- همان، صص ۲۹-۳۰.
- ۳۲- همان، ص ۲۹.
- ۳۳- «قیوم الاسماء»، سورة ۲۸.
- ۳۴- همان، سورة ۴۷.
- ۳۵- «بیان فارسی»، باب ۲، واحد ۱.
- ۳۶- «قیوم الاسماء»، سورة القدر (سورة ۲۴).

۳۷- «بیان فارسی»، باب ۶، واحد ۴.

۳۸- همان، باب ۱، واحد ۱.

۳۹- «دلائل سبعه» (قسمت فارسی)، ص ۷۳.

۴۰- همان، ص ۱.

۴۱- «بیان فارسی»، باب ۶، واحد ۹.

۴۲- همان، باب ۱۱، واحد ۳.

۴۳- بیان فارسی، باب ۶، واحد ۹.

### کتاب‌شناسی

- بیان فارسی: حضرت نقطه اولی، «بیان فارسی» (طهران: بی‌ناشر، بی‌تاریخ)، ۱۶+۳۲۸ صفحه.
- دلائل سبعه: حضرت نقطه اولی، «دلائل سبعه عربی و فارسی» (طهران: بی‌ناشر، بی‌تاریخ)، ۷۲ صفحه.
- قیوم‌الاسماء: حضرت نقطه اولی، «قیوم‌الاسماء»، مندرج در «مجموعه آثار حضرت اعلی»، شماره ۳، (طهران: لجنة ملى محفوظه آثار، ۱۳۳۳ بدیع).
- مفوضات: حضرت عبدالهء (گردآوری خانم کلیفورد بارتی)، «مفوضات» (النور الایهی فی مفوضات عبدالهء: لییدن Leyden هلند، مطبوعه بریل Brill، ۱۹۰۸ م).
- منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی: حضرت نقطه اولی، «منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی عز اسمہ الاعلی» ((گردآوری اداره تحقیق در حیفا)، (طهران: مؤسسه ملى مطبوعات امری، ۱۳۳۴ بدیع، چاپ ۱۹۸۴ م)).
- مجموعه آثار: حضرت رب اعلی، «مجموعه آثار حضرت اعلی» (طهران: لجنة ملى محفوظه آثار، ۱۳۳۳ بدیع)، شماره ۳.
- مجموعه‌ای از الواح: حضرت بهاء‌الله، «مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابئی که بعد از کتاب اقدس نازل شده» (هوفهایم، لجنة ملى نشر آثار، ۲۰۰۰ م).



## مسئلهٔ بداء در امر حضرت باب

فؤاد صدیق

### مقدمه

از ابتدای ایام، حتی در سال اوّل بعد از اظهار امر حضرت ربّ اعلیٰ، سه قوای مختلف در عناد و دشمنی با آن حضرت از یکدیگر سبقت می‌گرفتند که یکی حکومت، دیگری علماء و روحانیون، و گروه سوّم بعضی از مؤمنین آن حضرت. مؤمنینی که به صفّ مخالفین و منافقین پیوستند تعدادشان زیاد نبود، ولی برای آن حضرت تولید دردسر و اشکالات فراوان نمودند، و حتی تعدادی از آنان با دشمنان کینه‌توز همدست و همداستان شدند. یکی از عللی که مخالفین داخلی را به وجود آورد مسئلهٔ بداء بود که تعدادی از مؤمنین نتوانستند تغییر ارادهٔ الهی را در سرنوشت مظهر ظهور قبول کنند و مورد امتحان قرار گرفته، و بالاخره حضرت ربّ اعلیٰ آنها را مطرود کرده و نفرین نمودند. بداء عبارت از تغییر اوامر پیامبران و انبیاء و اوصیاء است که آنها در ابتداء مطالبی را عنوان نموده‌اند و سپس آنها را تغییر داده‌اند. چون بداء در رسالهٔ جعفریه و یا شرح دعای غیبت، نازل از قلم حضرت ربّ اعلیٰ به کرات به صورت تصریح و یا تلویحاً مورد اشاره قرار گرفته، این مقاله کوششی در این زمینه است که بداء را به طور خاصّ مورد مذاقّه قرار دهد. در این مقاله در ابتدا مسئلهٔ بداء در ادیان سالفه، خصوصاً دیانت اسلام، مورد بررسی قرار گرفته، سپس به تشریح آنچه در دیانت حضرت باب به عنوان «بداء» عنوان شده می‌پردازد. مسئلهٔ بداء به طور اخصّ در امر حضرت باب وعدهٔ اجتماع مؤمنین و خود آن حضرت بعد از سفر حجّ در کربلا برای اعلان امر جهری بود. در ماه‌های اوّلیّهٔ ظهور، مؤمنین و حتی حروف حی از ذکر نام و نشان آن حضرت ممنوع شده بودند و قصد چنین بود که اظهار امر آن حضرت علناً در کربلا صورت گیرد. در این مقاله علل انتخاب کربلا برای اظهار امر علنی آن حضرت بر اساس نصوص مبارکه و ضوابط تاریخی مورد بحث و تشریح قرار گرفته و از وقایع و مؤمنین و آثار مبارک شواهد نقل گردیده و سپس عللی که باعث تغییر رأی آن حضرت در مورد اجتماع یاران در کربلا گردید توجیه شده است. مطلب مرتبط با مسئلهٔ بداء داشتن علم غیب توسط اولیاء و انبیاء و رسل است که در این مقاله نیز بررسی شده است. مسئلهٔ بداء در آثار مبارکهٔ بهائی نیز بر اساس نصوص مبارکه توصیف گردیده.



## بداء در صحیفه جعفریه

در رساله جعفریه در موارد متعدد به بداء اشاره شده که ذیلاً به یکی از این نصوص از فصل یازدهم رساله جعفریه اشاره می‌شود و نصوص دیگر از این رساله در این مورد را نیز می‌توان در بخش یادداشت‌ها زیارت نمود. ۱. كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ وَ الْآنَ بِمِثْلِ مَا كَانَ وَ هُوَ الْحَقُّ بِلَا ذِكْرِ خَلْقِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يَصِفُونَ وَ الثَّانِيَةَ أَنْ تَعْرِفَ نَفْسَهُ بِمَا هِيَ نَفْسِكَ وَ هِيَ لَا يُمَكِّنُ إِلَّا بِالْعَجْزِ وَ التَّقْصِيرِ وَ التَّظَلُّرِ بِالْبَدَاءِ وَ الْقَضَاءِ وَ مَا يَجْرِي ."

فی الامضاء لِأَنَّهُ سُبْحَانَهُ قَدِيمٌ بَحْتٌ وَ غَنِيٌّ صِرْفٌ لَا يَعْرِفُهُ أَحَدٌ إِلَّا بِالْعَجْزِ عَنِ مَعْرِفَتِهِ". مضمون بیانات مبارکه از این قرار است: خداوند وجود داشته و چیزی با او نبوده و هم اکنون به مانند آن است که بوده است و او حق است بدون ذکر خلق. پاک و منزّه است خداوند و متعالی از آنچه توصیف می‌شود. و دومین امر آنکه نفس او را به ماهیت نفس خودت بشناسی و این غیر ممکن است مگر به عجز و تقصیر و قبول داشتن بداء و قضا و آنچه به مرحله اجراء درمی‌آید (امضاء) برای آنکه او پاک و منزّه و قدیم صرف، و احدی قادر به شناختن او نیست مگر به عجز از شناختنش.

## بداء: شرح کلی

بداء در لغت: بداء در لغت عربی به معنی شروع است - از فعل: بَدَأَ يَبْدَأُ بَدَاءً وَ بَدَاءً.

تعریف بداء: «آشکار شدن رأیی که از قبل نبوده است.» (معجم تعریفات جرجانی، ۳۹).

شرح مختصر: «بداء یعنی ظهور امری یا رأیی بعد از خفاء آن. این مسئله یکی از مسائل کلامی است و مبنای بحث آن چنین است که آیا بداء در باره خدای عالم جائز است یا نه. به این معنی ممکن است خدای متعال امری را مقرر گرداند و بعد انصراف حاصل کند. متکلمان اغلب می‌گویند انتساب بداء به این معنی به ذات حق در حکم کفر است، و از طرفی خود در شرایط این گونه امور دیده شده است. لذا در فکر توجیه و تفسیر آن در باره خدا افتاده‌اند و گفته‌اند بداء در مورد ذات خدا به این معنی است که بندگان امری و حکمی را طوری تصور کنند و حال آنکه در لوح محفوظ غیر از آن باشد و چون آنچه مرقوم در لوح محفوظ است از بندگان مخفی است لذا توجه بدان ندارند و خلاف آن را در لوح محو و اثبات و یا عالم قدر مشاهده می‌کنند و موقعی که برای آنان آنچه در لوح محفوظ و مضبوط و مرقوم است معلوم و خلاف آنچه فکر می‌کنند آشکار گردید فکر میکنند بداء حاصل شده است.» (فرهنگ لغات و اصطلاحات فلسفی، ص ۵۵).

## بداء در ادیان سالفه

می‌توان چنین پنداشت که بداء علی‌الاصول در هر دوری وجود داشته و تمام نبوات انبیاء تحقق حاصل نمی‌کرده و ما در خصوص بعضی از آنها به واسطه آنچه در کتب مقدسه اخیر به جا گذاشته شده با خبر می‌شویم که به عنوان مثال به چنده فقره از آنها ذیلاً اشاره خواهیم کرد.

**نوح:** دقیقاً نمی‌دانیم که نوح در چه زمانی میزیسته، ولی در احادیث اسلامی و کتب تاریخی اسلام زمان هائی نوشته شده که اساس علمی ندارد. مطلب مهم این است که نوح به تعدادی از مؤمنینش که بسیار کم بودند همیشه وعده‌هائی می‌داد و بعضی از آنها به وقوع نمی‌پیوست. در این مورد، جمال قدم در کتاب مستطاب ایقان می‌فرمایند قوله الاعز: "و از جمله انبیاء نوح بود ... و عباد را به وادی ایمن روح دعوت فرمود و احدی او را اجابت نمود. و در هر یوم به قدری اینداز و اذیت بر آن وجود مبارک وارد می‌آوردند که یقین بر هلاکت او می‌نمودند ... و بعد از مدت‌ها چند مرتبه وعده انزال نصر به اصحاب خود فرمودند به وعده معین و در هر مرتبه بداء شد. و بعضی از آن اصحاب معدوده به علت ظهور بداء اعراض می‌نمودند ... تا آنکه باقی نماند از برای آن حضرت مگر چهل نفس و یا هفتاد و دو نفس چنانچه در کتب و اخبار مذکور است." (ایقان، بندهای ۴ و ۷).

**یونس نبی:** به طور قطعی نمی‌دانیم یونس نبی در چه زمانی در نینوا زندگانی می‌کرده و او هم مانند حضرت نوح برای قوم خود، به واسطه عدم ایمانشان، از خداوند نزول عذاب برای آنها خواست، ولی به علت ایمان آوردن آنها عذاب برداشته شد.<sup>۴</sup>

**حضرت موسی:** حضرت موسی به قوم خود فرمود که به کوه طور میرود و بعد از سی روز باز می‌گردد ولی در این قول بداء شد و اقامتش چهل روز طول کشید.<sup>۵</sup> همچنین در مورد بنی اسرائیل به اراضی مقدسه به واسطه رفتار سوء آنان بداء شد و قوم یهود چهل سال در بیابان سرگردان ماندند.

**حضرت ابراهیم:** در ابتداء اسمعیل و یا اسحق بنا بود فداء شود، ولی بداء شد و به جای آنها قوجی ذبح شد.

**حضرت محمد:** در بسیاری از احکام اسلام بداء شد و نسخ شدند و احکام به صورت دیگری جایگزین آنها شدند.

## بداء - سابقه اسلامی

حضرت محمد در بسیاری از احکام اولیه اسلام بداء شد و نسخ شدند و احکام به صورت دیگری جایگزین آنها شدند که تعدادشان زیاد است و برشمردن آنها در این مقال ضروری نیست.

ائمه اطهار: در اموری چند ائمه اطهار وعده‌هایی داده‌اند که به وقوع نپیوسته و مشهورترین آنها تعیین امامت اسمعیل توسط امام جعفر صادق (ع) است. و شیعیان، و خصوصاً شیعه اثنی عشریه بیش از فرق دیگر اسلامی به مسئله بداء حساس بوده‌اند و سعی کرده‌اند آن را تجزیه و تحلیل کنند که چگونه ممکن است که خداوندی که عالم به تمام امورات وعده‌ای بدهد و سپس اراده‌اش به صورت دیگری پدیدار شود و به امر دیگری تعلق گیرد. برای توجیه این مطلب شیعیان معتقد به لوح محو و اثبات هستند و همچنین لوح محفوظ که همه چیز، حتی بداء و صورت جدید و تغییر یافته بداء نیز، در آن ثبت شده. در اکثر کتب حدیث معتبر شیعی فصل و یا باب بخصوصی در مورد بداء وجود دارد که احادیث مأثوره در مورد بداء در آنها ثبت شده.

علامه کلینی در «اصول کافی» بابتی مخصوص برای مسئله بداء اختصاص داده است. علامه کلینی در "باب البداء" کتاب خود شانزده حدیث روایت کرده است.<sup>۶</sup> یکی از احادیث روایت شده در الکافی در مورد بداء از امام باقر (ع) به این صورت است: "... فَإِذَا حَدَّثْنَاكُمْ الْحَدِيثَ فَجَاءَ عَلَيَّ مَا حَدَّثْنَاكُمْ بِهِ فَقُولُوا صَدَقَ اللَّهُ وَإِذَا حَدَّثْنَاكُمْ الْحَدِيثَ فَجَاءَ عَلَيَّ خِلَافَ مَا حَدَّثْنَاكُمْ بِهِ فَقُولُوا صَدَقَ اللَّهُ تَوَجَّرُوا مَرَّتَيْنِ." <sup>۷</sup> که مضمونش از این قرار است: و در هر زمان که روایتی برای شما گفتیم و همان طوری که پیشگویی کردیم به وقوع پیوست بگوئید خداوند راست گفت و هر آنگاه مطلبی را عنوان کردیم و خلافش پدیدار شد بگوئید خداوند راست گفت تا اینکه اجر مضاعف بشما داده شود. البته این حدیث حق مطلب در مورد اعتقاد به بداء را ادا می‌کند.

علامه محمدباقر مجلسی نیز در «بحار الانوار»، در جلد چهارم، باب سوم را "باب البداء و النسخ" نامیده و آن را به احادیث بداء و توضیحاتش اختصاص داده و هفتاد حدیث وارد کرده.<sup>۸</sup> احادیث مربوطه را جمع‌آوری کرده و موضوع بداء را از نظر شیعه کاملاً بیان فرموده و به تفصیل اقوال موافق و مخالف را نقل کرده است و این حدیث را نقل کرده که امام جعفر صادق (ع) فرمودند: "مَا عَيْدَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِشَيْءٍ مِثْلَ الْبَدَاءِ."<sup>۹</sup> که مضمونش از این قرار است: خداوند گرامی و شکوهمند توسط هیچ چیز به مانند حکم بداء عبادت کرده نمی‌شود. و این همان حدیثی است که حضرت ربّ اعلیٰ جلّ ذکره الاعلیٰ در کتاب بیان در موضوع باب البداء آن را ذکر فرموده‌اند و این نصّ بیان بعداً در این مقاله وارد شده است. و نیز این حدیث را روایت کرده که امام جعفر صادق (ع) فرمودند: "لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي الْقَوْلِ بِالْبَدَاءِ مِنَ الْأَجْرِ مَا قَتَرُوا عَنِ الْكَلَامِ فِيهِ."<sup>۱۰</sup> که مضمونش از این قرار است: اگر مردم آجری را که در قول بداء در کلام حق نهاده شده بدانند آنها در پذیرفتنش سستی نمی‌کردند.

مرحوم مجلسی در «بحار الانوار» برای توضیح و شرح بداء که مربوط به علم الهی در کتاب محفوظ است شرحی طولانی در باره لوح محفوظ داده و بعد توضیحاتی در باره لوح محو و اثبات ذکر کرده که

وقتی بداء واقع می‌شود در واقع آنچه مقدر شده از لوح ثبت به لوح محو منتقل می‌شود.<sup>۱۱</sup> شیخ صدوق نیز در کتاب «التوحید» خودش فصل ۵۴ را به بداء تخصیص داده و ۱۱ حدیث در این مورد وارد کرده.<sup>۱۲</sup>

### بداء به طور اخص در فرقه امامیه اثنی‌عشریه

در میان شیعیان وقتی در باره بداء صحبت می‌شود ناگزیر در مرحله اول مسئله امامت اسمعیل، فرزند امام جعفر صادق (ع) در صف مقدم قرار می‌گیرد که به علی معزول شد و یا در زمان حیات پدرش وفات کرد و یا اینکه اصولاً به امامت منصوب نشد. امام موسی کاظم (ع)، که فرزند دیگری از امام جعفر صادق (ع) است و چندین برادر بزرگتر از خودش داشته و فرزند ارشد هم نبوده، بالاخره به امامت می‌رسد. در این مقال قصد این نیست که این مطلب موشکافی شود که واقعاً کدام نظر صحت دارد و به چه دلائلی. چون فرقه بزرگی از شیعه به امامت اسمعیل معتقد گردیدند که بعداً به فرقه اسمعیلیه تسمیه شدند و بعد امامت اولاد اسمعیل را نسل بعد از نسل سر سپردند و چون هنوز پیروان این فرقه بسیاریند، این نظر را تقویت می‌کند که اسمعیل به امامت منصوب شد. دیدگاه کلی شیعه اثنی‌عشری که متفاوت از فرقه اسمعیلیه می‌باشد در این مقال از این قرار است که اسمعیل که فرزند ارشد و محبوب پدر بوده به امامت منصوب گردیده ولی در زمان حیات پدر وفات یافته. البته در بعضی احادیث اعمال ناروا مانند شرابخواری هم به او نسبت داده شده که باعث عزل او گردید. در این مورد در حدیثی امام جعفر صادق (ع) می‌فرماید: "مَا بَدَأَ لِلَّهِ بَدَاءٌ كَمَا بَدَأَ لَهُ فِي إِسْمَاعِيلَ ابْنِي."<sup>۱۳</sup> که مضمونش از این قرار است: هیچ بدائی در پیشگاه خداوند به مانند بدائی که در حکم اسمعیل پسر من شد حادث نگردیده. با توجه به نص ذیل از جمال قدم چنین به نظر می‌رسد که در ابتداء اسمعیل به امامت منصوب شد و به علی معزول گردید. حضرت بهاء‌الله در لوحی که در اقتدارات درج شده چنین می‌فرماید قوله الاعز: "... یا عندلیب علیک بهائی بگو در حضرت اسمعیل ابن حضرت صادق (ع) چه می‌گوئی. این همان اسمعیل است که حضرات اسمعیلیه به او متمسک و متشبثند. آن حضرت او را امام و وصی فرمود و حکم در این فقره ثابت. بعد عزلش نمودند و این سبب اضطراب اصحاب شد، و زار، که از اجله اصحاب آن حضرت بود عرض نمود «آیا می‌شود امام عزل شود؟». در جواب فرمودند «بدا شد». راوی این حدیث کلینی و معترض زارهر هر دو نزد اصحاب رجال موثقند ...» (اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۶).

همچنین جمال قدم در «کتاب بدیع» می‌فرماید قوله الاعز: "و دیگر در اسمعیل بن حضرت صادق چه می‌گوئی؟ بعد از آنکه به جمیع ولایات نوشته که او بعد از من امام است و پیشوای خلق، بعد از مدتی اموری از او ظاهر شد و حضرت او را عزل فرمودند، که مخصوص زارهر و بعضی از اصحاب عرض

کردند: «یا ابن رسول الله، این امر بزرگی است. چگونه می شود شخصی امام خلق باشد و حق، و بعد باطل شود؟». حضرت ذکر بدهاء فرمود. برو و روایت کلینی را ببین. (کتاب بدیع، صص ۱۶۴-۱۶۵).

چون جامع ترین تشریحات و توضیحات و احادیث در مورد بدهاء از نظر شیعه اثنی عشریه در بحار الانوار، جلد چهارم، در باب «البدهاء و النسخ» توسط مرحوم مجلسی وارد شده، و چون بحث اصلی این مقاله تشریح بدهاء در اسلام نیست، علاقمندان می توانند مستقیماً به این فصل از بحار الانوار رجوع فرمایند و اطلاعات کافی کسب فرمایند.

### بدهاء: خصوصاً در امر حضرت باب

بدهاء در امر حضرت باب به طور اخص مربوط به واقعه کربلا است. حضرت ربّ اعلی در ابتدای ظهور، خصوصاً در ماه های اولیه بعد از تشکیل حروف حی و اعزاشان به نقاط مختلفه، آنها را از دادن اسم و خصوصیات نفس مبارکشان به مشتاقین باز داشتند. قصد بر آن بود که اظهار امر عمومی در کربلا و نجف در حدود عاشورای سال ۱۲۶۱ هجری قمری صورت گیرد و برای این منظور مؤمنین را تشویق به رفتن به سوی کربلا برای نصرت و اعانت امر فرمودند. در این خصوص در دو سوره مختلف در قیوم الاسماء چنین می فرمایند قوله الاعز:

در سوره چهل و هفتم قیوم الاسماء، سوره الحجّة، می فرمایند: "یا أهل الأرض انّ الیوم حُجَّتِ فیکم هذا الذِکْرُ فَارْعَبُوا إِلَى الْأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ وَ اصْبِرُوا فِیْهَا وَ کُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ...".<sup>۱۴</sup> مضمون بیان مبارک از این قرار است: ای ساکنین روی زمین امروز حجت من در میان شما این ذکر (حضرت باب) است: به ارض مقدسه بشتابید و در آنجا صبر کنید و از یاوران خداوند باشید. در بیان مبارک فوق منظور از ارض مقدسه همان کربلا و نجف است.

همچنین مشابه این بیان مبارک در سوره نود و دوم قیوم الاسماء، سوره المجلل، نازل گشته: "یا أهل الأرض اذْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ بِأَذْنِ الذِّکْرِ وَ ادْخُلُوا الْبَابَ بِالْبَابِ فَإِنَّهُ قَدْ كَانَ أَوَّلَ مُؤْمِنٍ بِذِکْرِ اللَّهِ الْحَقِّ فَلذِکَ فِی أَمِّ الْکِتَابِ مِنْ حَوْلِ النَّارِ قَدْ كَانَ مَكْتُوباً."<sup>۱۵</sup> مضمون بیان مبارکه از این قرار است: ای مردمان روی زمین به ارض مقدسه (کربلا و نجف) داخل شوید و به باب (حضرت باب) گرویده از دروازه شهر وارد شوید، برای آنکه او اولین مؤمن به ذکر الله حق است و این چنین در ام الکتاب که در اطراف آتش قرار گرفته نوشته شده است.

در این مقال چند مطلب حائز اهمیت است: اول اینکه قیوم الاسماء در چهل روز اول ظهور تماماً نازل گردید و کامل شد. بنابراین ترغیب مؤمنین به رفتن به کربلا و نجف در ماه های اولیه ظهور صورت

گرفته و یا این که شاید هم در هفته و روزهای اول ظهور، ولی سندی در این مورد در دست نگارنده نیست که تاریخ دقیقش را به جز آن که در قیوم الاسماء وارد شده تعیین کند. ثانیاً این سؤال پیش می‌آید که علت انتخاب کربلا چه بوده. چون نگارنده این سطور نصی در این مورد زیارت ننموده است، بنابراین در این خصوص می‌توان به قرائن نظر داشت. همان طوری که در تواریخ امری ضبط شده، حضرت ربّ اعلیٰ بعد از تکمیل حروف حی و دادن وظائف خاصّ به آنها در ماه سپتامبر ۱۸۴۴ با جناب قدّوس و مبارک، غلام حبشی، عازم سفر حجّ گردیدند، که پس از اظهار امر جهری در مکه به کربلا تشریف برده و امر خود را علناً به سمع مردم برسانند. با نظر به این که حضرت باب به احادیث اسلامی و شیعی توجّه خاصّ داشتند، محتمل است که انتخاب کربلا و نجف بر اساس اخبار گذشته باشد، زیرا در احادیث مأثوره چنین وارد شده که قائم موعود از ظُهر کوفه خروج خواهد نمود و احادیث بسیاری در این مورد و اصحاب قائم موجود است که برای نمومه ذیلاً یکی از این احادیث در قسمت یادداشت‌ها درج گردیده.<sup>۱۶</sup>

البته کربلا که در نزدیکی کوفه واقع شده و نجف نیز در حومه کوفه قرار گرفته. در ایامی که این احادیث روایت شده نجف و کربلا به عنوان شهر وجود نداشته و همان طوری که در وقایع کربلا و شهادت امام حسین (ع) مصرّح است آن حضرت قصدشان رسیدن به کوفه بوده که در نزدیکی کوفه سپاه ابن سعد راه را بر آن حضرت بستند و بالاخره شهادت آن حضرت در کربلا در نزدیکی کوفه واقع شد. مطلب دیگر اینکه حضرت ربّ اعلیٰ در رساله جعفریه، در فصل نهم، می‌فرمایند دوست نداشته و ندارند در محل دیگری به غیر از مشهد حضرت سید الشهداء زندگی کنند. نصّ مبارک از این قرار است قوله الاعزّ: "اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ لَوْ لَا الْخَوْفُ لِنَفْسِي مَا اخْتَرْتُ أَرْضاً إِلَّا حَرَمَهُ وَ مَا قَرَّبْتُ عَمَلًا إِلَّا زِيَارَتَهُ وَ لَكِنَّ الْإِنَّ أَنْتَ سَلِّمْ عَلَيْهِ وَ أَتِنَ عَلَيْهِ فِي مَرْقِيهِ ...". همچنین شاید انتخاب کربلا به این علت بوده که تعداد زیادی از فرقه شیخیه در این شهر اقامت داشتند و محلّ اقامت و درس شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی بوده.

### اعزام ملاً علی بسطامی

حضرت ربّ اعلیٰ ملاً علی بسطامی، ثانی من آمن، را به کربلا اعزام فرمودند که امر مبارک را بین علماء اشاعه دهد و در ضمن توقیع مبارک خطاب به محمّد حسن نجفی، صاحب «جواهرالکلام» را به او ابلاغ نماید.

تاریخ دقیق و مسیر حرکت ملاً علی بسطامی تا رسیدن به نجف در دست نیست، ولی بر اساس قرائن و شواهد شروع سفرش در اواخر جولای و یا اوائل آگوست ۱۸۴۴ بوده و به واسطه نزدیکی شیراز به بوشهر، سفر دریائی از طریق بصره و در حدود اوائل ماه سپتامبر ۱۸۴۴ به نجف رسیده باشد.

ملاً علی بسطامی در آغاز ورود فعالیت‌های دامنه‌داری را از نجف آغاز کرد. در «تاریخ سمندر» چنین وارد شده: "توقیعی هم به رئیس‌العلماء، شیخ محمدحسن نجفی نازل و همراه جناب ملاً علی بسطامی علیه السلام‌الله ارسال شده بود." (تاریخ سمندر، ص ۳۱۱).<sup>۱۷</sup>

ملاً علی بسطامی در ابتدای فعالیت خود به مرقد حضرت علی (ع) رفته و زیارتنامه مخصوصی را که حضرت ربّ اعلیٰ نازل فرموده بودند تلاوت نمود (ن.ک. ظهور الحق، ج ۳، صص ۸۷-۸۹). در مذاکرات خویش با شیخ محمدحسن نجفی به تصریح اظهار داشت که از قلم حضرت باب ظرف چهل و هشت ساعت بیاناتی نازل گردیده که در حجم و تعداد آیات با قرآن شریف برابر است. شیخ محمدحسن نجفی، صاحب «جواهرالکلام» او را تکفیر کرده از مجلس درسش اخراج نمود (ن.ک. حضرت باب، ص ۱۹۸).<sup>۱۸</sup>

جناب ملاً علی لقب مبارک حضرت باب را بدون اظهار نام و نشان ارائه می‌نمود و از امر مبارک در این مورد تخطی نمی‌کرد. داستان ایمان سید جواد کربلایی که بسیار شورانگیز است خود دلالت بر عمل او دارد. برای جزئیات این داستان که آن را جناب ابوالفضائل از خود سید جواد شنیده و نقل کرده‌اند به «کشف الغطاء»،<sup>۱۹</sup> صفحات ۷۰-۷۷، و «ظهورالحق»، جلد ۳، صفحات ۱۹۰-۱۹۳، رجوع فرمائید.

ملاً علی بسطامی مأموریت خود را به نحو احسن به انجام رساند و باعث هدایت تعدادی از نفوس مستعد در نجف و کربلا شد، ولی ملاً توسط علماء تکفیر گردید و مورد محاکمه قرار گرفت و در زندان و تحت زنجیر قرار گرفت و حکم تبعیدش از مرکز خلافت عثمانی صادر گردید. در ابتدای ایام تا دهه های اخیر چنین تصور می‌رفت که او در مسیر راه در نزدیکی موصل به شهادت رسیده. در تاریخ نبیل زرنندی چنین وارد شده: "هرچند ملاً علی بسطامی اولین شهید امر مبارک است، لکن به اندازه این دو نفر به مصیبت و زحمت دچار نشد. از آن گذشته، گرفتاری او خارج از حدود ایران، یعنی در اقلیم عراق، بود." (تاریخ نبیل، ص ۱۱۴).<sup>۲۰</sup> ولی تحقیقات اخیر بر اساس مدارک موجوده به ثبوت رسانده که او به اسلامبول رسیده و مدتها در اسکله بندر شهر به اعمال شاقه مشغول بوده است و بعدها جانش را نثار کرده است.

جناب محمدعلی فیضی در کتاب «حضرت نقطه اولی»<sup>۲۱</sup> چنین می‌نویسند: "قیام جناب ملاً علی بسطامی درعبتات عالیات که با کمال شهامت و شجاعت به محضر شیخ محمدحسن نجفی صاحب «جواهرالکلام» و مرجع تقلید تمام شیعیان جهان ورود نموده و در آن مجمع و مرکز بزرگ روحانی که جمعیت زیادی از طلاب علوم دینیّه حاضر و ناظر بودند امر مبارک را اعلان و توقیع مبارک را به او ابلاغ داشت و در اثبات ظهور جدید به تلاوت آیاتی از «احسن‌القصص» پرداخت و در نتیجه حاضرین به تعصب شدید بر افروخته و او را گرفته در حبس انداختند و عاقبت او را تبعید نموده از طریق موصل به عنوان بردن به قسطنطنیه حرکت

دادند و مدتی از او خبری نبود تا آنکه بعداً خبر رسید که در حبس کرکوک به مقام شهادت رسیده و او اولین نفس مقدسی است که در سبیل ابلاغ امر مبارک دچار مصائب و بلیات گشته ... (حضرت نقطه اولی، ص ۱۴۶).

شرح جزئیات این وقایع را جناب ابوالقاسم افنان در کتاب «عهد اعلی»<sup>۲۲</sup> چنین نوشته‌اند: "ملاً علی در نجف بی‌محایا زبان به تبلیغ گشود و آثار منزله از قلم حضرت باب مثل تفسیر سوره یوسف، صحیفه مخزونه، سایر تفاسیر، صحف، خطب و مناجات‌هایی را که در دست داشت به مردم می‌نمود و جمعی از پیروان مکتب شیخیه را که بر حسب وصیت استادشان به انتظار ظهور موعود بودند به طریقه بایته دلالت می‌کرد.

"در کربلا با شیخ حسن آل کاشف‌الغطاء اعلم واقفه علمای شیعه دیدار کرد و آثار قلمی حضرت باب را ارائه نمود و با ملاً حسن گوهر که بعد از سید رشتی زعامت طایفه شیخیه را به دست گرفته و در میان شیخی‌ها صاحب عنوان شده و قدر و منزلتی به دست آورده بود به بحث و گفتگو نشست، اما وی که منہمک در افکار ریاست و اقتدار خویش بود به حرف‌های ملاً علی اعتنا نکرد و با او از در مجادله و مخاصمه در آمد.

"اقدامات ملاً علی موجب شور و هیجانی شدید در بین کافه مردم کربلا و نجف گردید و ارباب عمائم و علماء و زعمای شیخیه از هر سلک و طایفه برعلیه او مردم را تحریک کردند، به مقاومت و مصادعت تهییج نمودند و احساسات ناشی از حمیت جاهلیه طلاب و مردم خود را برانگیختند و او را کافر و بی‌دین و مخرب اسلام قلمداد نمودند، به طوری که حاکم کربلا مجبور به توقیف او شد و جمیع کتب و صحف آثاری را که از حضرت باب همراه داشت تصرف نمود و آن واقعه را به اطلاع نجیب پاشا در بغداد رسانید.

"نجیب پاشا در آن وقت فرمانروای عراق بود و از شورش و بلوای علمای شیعه به واسطه وقایع مخوفی که دو سالی قبل از این واقعه در کربلا پیش آمده بود واهمه و هراس داشت. بنابراین ملاً علی و جمیع آثاری را که از او گرفته بودند به بغداد خواست و وی را به زندان انداخت.

"در بغداد سر و صدای آن ماجرا و قیام و اقدام علمای شیعه و شیخی که با سرسختی بر ضد ملاً علی کمر بسته بودند بالا گرفت و اقدامات آنها، به موجب اسنادی که در وزارت امور خارجه کشور ترکیه (دولت عثمانی) وجود دارد، مورد تقویت و پشتیبانی نجیب پاشا بوده است. به این مناسبت آن شورش و غوغا در تمام خاک عراق به صورت گسترده‌ای شیوع یافت و پای علمای سنت و جماعت و فرق شافعی و نقش‌بندی نیز به میان کشیده شد.



"نجیب‌پاشا در بغداد مجلسی از علمای بزرگ فرقه مختلفه اسلامی بیاراست تا با مطالعه آثار مأخوذه از ملاً علی و مشاوره با یکدیگر تصمیمات مقتضی درباره وی گرفته شود. به طوری که از قرائن برمی‌آید نظر غائی و نهائی نجیب پاشا از تشکیل آن اجلاسیه آن بوده است که با تکفیر ملاً علی و کافر شناختن او فتوای قتلش از طرف علمای عراق صادر شود تا مجوزی برای از میان برداشتن او در دست داشته باشد و از نظر امور سیاسی جوابگوی دولت ایران نیز باشد. آن مجلس تشکیل شد و جمیع علمای معتبر و مجتهدین دو طایفه بزرگ اسلامی، شیعه و سنی، فتوای قتل ملاً علی و تکفیر حضرت باب را مهر نموده و به نجیب پاشا تسلیم نمودند.

"حضرت باب، بعد از مراجعت از مکه، به منظور استخلاص و نجات ملاً علی بسطامی از حبس بغداد و متوقف ساختن اجرای حکم قتل وی، از بوشهر و مسقط نامه‌هایی مبنی بر دادخواهی و دادرسی به محمد شاه، حاجی میرزا آقاسی، مجید پاشا سلطان عثمانی، ملا حسن گوهر و سایر علماء مرقوم داشته و ارسال فرمودند، ولی همه این اقدامات بلا اثر و بدون نتیجه ماند و توجهی به درخواست‌های ایشان معطوف نگردید." (عهد اعلی، صص ۱۵۶-۱۵۷).

### بداء و یا انصراف حضرت ربّ اعلی از رفتن به کربلا

در هر صورت، حضرت ربّ اعلی در مکه تشریف داشتند که از بی‌مهری و شدت عمل علماء در نجف و کربلا باخبر شدند، و هنوز در حجاز یا شاید هم در جدّه تشریف داشتند که اخبار ناخوشایند کربلا و حبس و تکفیر و حکم قتل ملاً علی بسطامی را دریافت کردند. توقیع مبارک به ملا حسین که در عاشورای ۱۲۶۱ هـ.ق. از مدینه نوشته شده این مطلب را به ثبوت می‌رساند و بعداً در باره این توقیع صحبت خواهیم کرد. در بحث بداء و انصراف از رفتن به کربلا، وقایع مختلفی در هنگام مراجعت از سفر حج صورت گرفته که ضروری است جزئیات تاریخ وقوع این حوادث را برای درک بهتر تسلسل آنها در این مقال ثبت کنیم. تاریخ بعضی وقایع در مراجعت از مکه تا سوار شدن بر کشتی برای مراجعت به مسقط در توقیع «خطبة الجده» وارد شده. این خطبه که به نام خطبة الجده مشهور است در مجموعه محفظه آثار ملّی ایران، شماره ۹۱، صفحات ۴۷-۵۱، که نسخه خطی است، درج گردیده (INBA #۹۱).<sup>۳۳</sup> ذیلاً تاریخ ایّام وقایع مختلفه در ارتباط با سفر مراجعت از مکه از خطبة الجده و دیگر کتب تاریخی درج می‌گردد:

اتمام مناسک حج: ۱۳ ماه دی الحجّه ۱۲۶۰، مطابق ۲۴ دسامبر ۱۸۴۴ (خطبة الجده).  
حضور در مکه: در ۲۷ ذی الحجّه حضرت ربّ اعلی هنوز در مکه تشریف داشتند، یعنی دو هفته بعد از اتمام مناسک حج - براساس نامه به خال اصغر - ذکر شده در: «عهد اعلی»، صص ۷۹ - ۸۰.

خروج از مکه به سمت مدینه: اول محرم ۱۲۶۱ («خطبة الجده»، همچنين «حضرت باب»، ص ۲۲۹).

سرفت آثار مبارکه در منزل سوّم بعد از مکه به سمت مدینه در اوائل محرم ۱۲۶۱ (خطبة الجده).

ورود به مدینه: ۷ محرم ۱۲۶۱، مطابق ۱۶ ژانویه ۱۸۴۵ (خطبة الجده).

خروج از مدینه: ۴ صفر ۱۲۶۱ هـ.

خروج از جدّه و آغاز سفر دریائی بازگشت: ۱۴ صفر ۱۲۶۱ و شاید ۱۹ صفر - مطابق ۲۲ و یا ۲۷ فوریه

۱۸۴۵ («خطبة الجده»، همچنين «عهد اعلی»، ص ۷۸).

شروع سفر حجّ به تاریخ ۲۶ شعبان ۱۲۶۰ هـ. مطابق ۱۰ سپتامبر ۱۸۴۴ است. نبیل زرنندی در تاریخ

خود می نویسد: "سفر مبارک به مکه تا مراجعت به بوشهر نُه ماه قمری طول کشید. پس از ورود به

بوشهر در همان کاروانسرای که سابقاً تشریف داشتند ورود فرمودند." (تاریخ نبیل، ص ۱۱۱). مطابق

این حساب، رجعت مبارک به شیراز در حدود نُه ماه بعد از ۲۶ شعبان، یعنی ۲۶ جمادی الاولی ۱۲۶۱،

مطابق ۲ جون ۱۸۴۵ است، که قطعاً بیش از دو ماه بعد از نوروز است.

نبیل زرنندی در تاریخش می نویسد: "باری مدتی حضرت باب در منزل خویش با عائله مبارکه خود بسرمی

بردند تا اولین عید نوروز بعد از اعلان امر حضرتش فرا رسید. روز نوروز مطابق بود با روز دهم ربیع

الاول سال ۱۲۶۱ هجری. در آن روز که حضرت باب در مسجد مطالب سابقه را بیان فرمودند جمعی از

نفوس که در مسجد وکیل حاضر بودند و بیانات حضرتش را شنیدند از طرز حکمتی که در بیانات خود

رعایت فرمودند بی اندازه متعجب شدند..." (تاریخ نبیل، ص ۱۲۰). بر اساس این گزارش، ورود حضرت

ربّ اعلی در شیراز باید چند روز قبل از دهم ربیع الاول باشد، که در واقع سفر برگشت از جدّه به شیراز

فقط دو هفته طول کشیده، زیرا بر اساس تاریخ ذکر شده در سورة الجده شروع سفر برگشت دریائی

در اواسط ماه صفر بوده. باید توجه داشت که سفر شیراز به جدّه در حدود ۳ الی ۴ ماه به طول

انجامیده و سفر برگشت نمی تواند دو هفته باشد، و عدم توافق بین این دو سند از تاریخ نبیل زرنندی به

طور وضوح بچشم می خورد.

**ورود به مسقط:** حضرت ربّ اعلی هنوز در زمان ورود به مسقط در سفر دریائی از جدّه تصمیم

قطعی بر فسخ سفر کریلا نگرفته بودند و تصمیم چنین بود که مدتی در مسقط توقف فرمایند و برای

رهائی ملاً علی بسطامی اقداماتی بفرمایند، و اگر هم تصمیم گرفته بودند هنوز به عموم مؤمنین اعلام

نفرموده بودند. اگر ترک جدّه را ۱۴ و یا ۱۹ صفر بر اساس خطبة الجده حساب کنیم و معیار سفر

دریائی سفینه بادبانی بین جدّه به مسقط را مطابق سفر مسقط به جدّه به حساب آوریم که بیش از دو

ماه طول کشیده، بنابراین ورود به مسقط در حدود اوائل ربیع الثانی ۱۲۶۱ خواهد بود. نامه ای از

حضرت ربّ اعلی از مسقط به خال اصغر در روز ورود به مسقط نوشته شده (عهد اعلی، صص ۷۹-)

۸۰) که تاریخ ورود به مسقط را ۲۳ ربیع‌الثانی معین می‌کند و چندان از حدس اوائل ربیع‌الثانی دور نیست. این تاریخ مطابق است با ۱۱ اردیبهشت ۱۲۲۴ شمسی و اول می ۱۸۴۵ که بیش از یک ماه از نوروز گذشته.

اگر تاریخ وقایع را بر اساس آنچه در خطبه الجده نازل شده به حساب بیاوریم و تاریخ خروج از جدّه را در ماه صفر حساب کنیم و توقف در مسقط و بوشهر را به حدّ اقل به حساب بیاوریم و طول راه و زمان لازم برای طی آن را در نظر بگیریم، حضور مبارک حضرت ربّ اعلیٰ را برای جشن نوروز در شیراز در تاریخ ۱۲۲۴ شمسی و یا ۲۱ مارچ ۱۸۴۵ و ۱۲ ربیع‌الاول ۱۲۶۱ غیر ممکن می‌کند، که قطعاً مغایر با آنچه می‌باشد که نبیل زرنندی در تاریخ خود گزارش کرده است. نصرت‌الله محمدحسینی در کتاب تاریخ «حضرت باب» نسخه‌های خطبه الجده را مغشوش و غیر معتبر دانسته و حضور حضرت باب را در جشن نوروز بر اساس گزارش نبیل مسلم می‌داند. در هر صورت به واسطه عدم توافق بین تاریخ نویسان تحقیقات بیشتری در این زمینه لازم خواهد بود. و در این مقال نگارنده این سطور رأی مؤلف عهد اعلیٰ را که بر اساس چندین مدرک معتبر ارائه شده موثّق‌تر از دیگر تاریخ‌نویسان می‌داند و ورود حضرت ربّ اعلیٰ را به شیراز در حدود دو ماه بعد از نوروز تخمین می‌زند. حسن البایوزی در کتاب «The Bab» ورود حضرت باب را به بوشهر در ماه مارچ ۱۸۴۵ قید می‌کند، ولی در تاریخ ورود آن حضرت به شیراز سکوت است.<sup>۲۴</sup> فاضل مازندرانی در جلد دوم «ظهورالحق» می‌نویسند: "در ماه جمادی‌الثانی سال هزار و دویست و شصت و یک، مطابق ماه اسفند، با همراهان سابق‌الذکر از طریق دریا وارد بوشهر شدند..." (تاریخ ظهورالحق (نسخه دیجیتال)، ج ۲، ص ۸۴).<sup>۲۵</sup> در اینجا اشتباهی موجود است که جمادی‌الثانی ۱۲۶۱ مطابق تیر ماه سال ۱۲۲۴ شمسی است، و نه اسفند ماه، یعنی در حدود سه و یا چهارماه تفاوت در تبدیل تاریخ است. جناب محمد افنان در جلد اول کتاب «مجموعه مقالات دکتر محمد افنان» می‌نویسند: "حضرت نقطه در شعبان ۱۲۶۰ شیراز را به قصد حجّ ترک فرمودند و در اواخر محرم ۱۲۶۱ یا ماه صفر حجاز را ترک کردند و بعد از توقف در نقاط مسیر، مخصوصاً در مسقط، در اواخر جمادی‌الثانی ۱۲۶۱ به شیراز ورود فرموده‌اند."<sup>۲۶</sup> (مجموعه مقالات دکتر محمد افنان، ج ۱، ص ۱۷۵). اواخر جمادی‌الثانی ۱۲۶۱ مطابق نیمه دوم ماه جون ۱۸۴۵ می‌باشد.

**کوشش حضرت ربّ اعلیٰ برای استخلاص ملاً علی بسطامی در مسقط:** حضرت ربّ اعلیٰ در ماه صفر ۱۲۶۱ که در جدّه سوار کشتی برای مراجعت گردیدند هنوز تغییری در رأی مبارک در سفر به کربلا حاصل نشده بود، ولی شواهد موجود دلالت بر این دارد که با در نظر گرفتن طول راه مسافرت دریائی امکان حضور در کربلا در عاشورای ۱۲۶۱ غیرممکن بوده است. بنابراین آن حضرت به محض

ورود به مسقط در حدود اوائل ربیع الاول تلاش خود را جهت رهائی ملاً علی بسطامی از چنگال ستمگران نمودند. در این مورد جناب ابوالقاسم افنان در کتاب تاریخ خود چنین می‌نویسند:

"حضرت نقطه اولی هنوز در حجاز بودند که خبر گرفتاری ملاً علی بسطامی به اطلاعشان رسید و از همان روز در صدد استخلاص و نجات آن نفس نفیس از چنگال مآلهای پُرتدلیس و حاکم بغداد بر آمدند و چون به مسقط رسیدند فرصت مناسب‌تری برای مکاتبه با اولیای امور ایران و عثمانی به دست آوردند. بنابراین، در آنجا از ملاً حسن گوهر که خودش را زعیم طایفه شیخیه و جانشین سید رشتی می‌دانست خواستند که لوح نازله از قلم اعلی را که خطاب به سلطان عبدالمجید خلیفه آل عثمان بود به توسط نجیب‌پاشا حاکم بغداد به خلیفه برساند. به علاوه، از شخص وی خواستند که برای استخلاص ملاً علی از زندان نجیب‌پاشا اقدام کند. متأسفانه اقداماتی که معمول شد مؤثر واقع نگردید، یعنی ملاً حسن به جای کوشش برای استخلاص ملاً علی حکم قتل او و تکفیر حضرت باب را امضاء کرد و به علاوه معلوم نیست لوح مزبور را، که به صورت دادخواهی به نام مجیدپاشا ارسال فرموده بودند، به دست مجیدپاشا رساند یا خیر؟

"همان طوری که قبلاً در مکتوب خال اصغر مطالعه کردیم اشاره به مکاتیب مفصلی شده است که به بوشهر و شیراز مرقوم فرموده‌اند. از جمله این مکاتیب که در میان اسناد باقی مانده از خال اکبر در دست است سه لوح وجود دارد که دو لوح آن به اعزاز شخص خال و لوح سوم به اعزاز شیخ سلمان امام جمعه وقت بوشهر و برادرزاده شیخ حسن آل عصفور است. به اغلب احتمال لوح شیخ سلمان همان لوحی است که جناب خال از تسلیم آن خودداری فرموده‌اند." (عهد اعلی، ص ۸۰).

**تکفیر علمای کربلا و نجف:** همان طوری که قبلاً ذکر شد ملاً علی بسطامی مطابق دستورات اکید مبارک از دادن نام و نشان حضرت ربّ اعلی در عراق خودداری می‌کرده. ولی به واسطه اظهار امر جهری که در مکه صورت گرفت نام آن حضرت بر سر زبان‌ها افتاد. در مورد اظهار امر جهری در مکه، محمدعلی فیضی می‌نویسد: "پشت مبارک را به دیوار زده حلقه درب کعبه را به دست مبارک گرفته به صورت بلند سه فقره این عبارت را در نهایت فصاحت و بلاغت بیان فرمودند: «إِنِّي أَنَا الْقَائِمُ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَنْتَطِرُونَ» ... (حضرت نقطه اولی، ص ۱۴۲؛ همچنین ن.ک. عهد اعلی، ص ۷۷). و از جمله افرادی که در این زمان در این محل حاضر بودند ملاً محیط کرمانی بود که خود ادعای زعامت شیخیه را در سر داشت، و همچنین رساله «بین‌الحرمین» را که خطاب به او نازل فرمودند بعداً در کربلا دریافت کرد. منظور کلام این است که بالاخره خبر به کربلا رسید و علماء از نام و نشان حضرت ربّ اعلی آگاهی یافتند و نه تنها ملاً علی بسطامی محکوم به زندان گردید، حضرت ربّ اعلی نیز تکفیر گردیدند و حضور آن حضرت در آن صفحات به صورت علنی حکم و فتوای قتل به همراه داشت. ایشان در مناجاتی که

در توقیعی خطاب به ملا عبدالخالق نازل شده می‌فرمایند: "... وَ إِنَّكَ يَا إِلَهِي تَعَلَّمُ أَمْرِي وَ تَشْهَدُ ضَمِيرِي مَا أَرَدْتُ فِي ذَلِكَ الْأَمْرِ إِلَّا دِينَكَ الْخَالِصَ وَ أَمْرَكَ الْمُسْتَسِرَّ وَ لَقَدْ تَهَيْتُ مِمَّنْ عَلِمَ نَفْسِي ذِكْرَ اسْمِي وَ خَرَجْتُ لِحَجِّ بَيْتِكَ خَوْفًا مِنْ جِزْبِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ وَ إِنَّكَ تَعَلَّمُ حُكْمَ مَا أَمَرْتُ لِلْعُلَمَاءِ بِالْوُرُودِ عَلَى الْأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ لِيَوْمِ رَجْعِي لِنُظَيْهِرَ عَهْدَكَ الْمُسْتَسِرَّ جَهْرَةً وَ كَانَ الْكُلُّ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ إِنَّكَ لَتَعَلَّمُ حُكْمَ مَا قَدْ سَمِعْتُ فِي أُمَّ الْقُرَى مِنْ جَحْدِ الْعُلَمَاءِ وَ رَدِّ عِبَادِكَ الْمُبْعِدِينَ مِنْ أَهْلِ أَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ ... " (۹۱ #NBA: صص ۹۶-۹۷). ترجمه به مضمون این عبارات از این قرار است: ای خداوند تو امر مرا می‌دانی و به ضمیرم گواهی می‌دهی که من در این امر مرادی غیر از اعلان دین خالص و راز پوشیده تو نخواستم و تو می‌دانی که من از برای افرادی که بر نفس من آگاهی داشتند ذکر اسمم را نزد دیگران منع و نهی کردم و برای حج بیت تو خارج شده و از حزب شیطان ترسناک بودم که آنها قوم فاسدی می‌باشند و تو حکم مرا بر ورود علماء (منظور حروف حج) به ارض مقدسه (منظور کربلا) می‌دانی که در مراجعت از سفر حج عهد پوشیده و پنهانت را آشکار کنم و از سر فرو آورندگان باشم و تو در باره محاجه و عناد و ردّ بندگان توسط علمای کربلا که من آن را در مکه شنیدم باخبر می‌باشی ...

با توجه به آنچه قبلاً ذکر شد، سفر حضرت ربّ اعلیٰ به کربلا مخاطراتی عظیم به همراه داشت. گرچه آن حضرت خود را برای فدا و شهادت آماده کرده بودند، ولی هنوز امر خود را علناً اظهار ننموده بودند و شهادت ایشان شاید هنوز موقعش نرسیده بود. بنابراین در انتهای اقامت خود در مسقط و در ورود به بوشهر تصمیم قطعی خود را مبنی بر انصراف از سفر به کربلا به مؤمنینی که در کربلا گرد آمده بودند اظهار داشتند. ابوالقاسم افغان چنین می‌نویسند: "با اوضاع و احوالی که در عراق ایجاد شده بود و تحت شرایط مکان و زمان و جوی مملو از دشمنی و خصومت ناشی از عصبیت و بربریت، مسلم و محتوم بود که با ورود بانی‌ها به آن دیار و حضور حضرت باب در میان آنها شورش و بلوایی در می‌گرفت که در آن واقعه تمامی را از دم تیغ می‌گذراندند و به احدی ابقاء نمی‌نمودند. از این لحاظ و نظر بود که حضرت باب بالاخره از عزیمت به عراق (کربلا و کوفه) انصراف حاصل نمودند و اصحاب را اخبار نمودند که به اصفهان مراجعت کنند و خود عازم شیراز شدند. «روزی که حضرت باب انصراف کامل خود را از عزیمت به عراق اعلام داشته و اراده مراجعت به شیراز نمودند مصادف با روز پانزدهم جمادی الثانی سال ۱۲۶۱ (۲۱ جون ۱۸۴۵) بود که در تاریخ بابیه «یوم البداء» خوانده شده (استنساخ از نسخه چاپ نشده مجموعه قسمتی از الواح حضرت باب)». (عهد اعلیٰ، صص ۱۵۷-۱۵۸).

خصوصاً نیز به ملا حسین، اول من آمن، نیز توقیعاتی نازل فرمودند و انصراف از سفر کربلا را نیز به اطلاع رساندند، که چنین به نظر می‌رسد که چون او و همراهانش به سوی کربلا در سفر بودند، توقیعی حضرت ربّ اعلیٰ به موقع به دست ایشان نرسیده.

گزارش ردیه‌نویسان اولیه در مورد بداء: ردیه‌نویسان در سال‌های اولیه امر مانند حاج محمدکریم خان کرمانی به واقعه بداء در امر حضرت باب اشاره کرده‌اند، گو اینکه مطالب ذکر شده فاقد ارزش معنوی است. شیخ کرمانی در دو کتاب «تیر شهاب» (صص ۳۸۷-۳۸۸) و «ازهاق الباطل» (صص ۱۱۰-۱۱۱) به بداء در امر حضرت باب اشاره کرده و اظهار نموده است که نفوس بسیاری از بایبان عزیمت کربلا نموده بودند تا در روز عاشورای سال ۱۲۶۱ هجری قمری شاهد قیام سید باب در آن نقطه باشند. ولیکن به علت عدم امنیت راه میان مکه و کربلا باب تصمیم خود را تغییر داده و از حجاز به بوشهر مراجعت کرده است. همان طوری که ملاحظه می‌شود آنچه نوشته شده ممزوجی از حقیقت و باطل است (ن.ک. حضرت باب، ص ۲۴۱).

توقیعات مبارکه خطاب به ملاحسین در مورد بداء: حضرت ربّ اعلیٰ در چند توقیع که در سفر حجّ در هنگام برگشت خطاب به ملاحسین ارسال نموده آن روح مجسم را از اوضاع نامناسب کربلا آگاه می‌فرمایند و ملاً انصراف خود را از رفتن به کربلا به او خبر می‌دهند و دستورات جدیدی صادر می‌فرمایند. این توقیعات به احتمال زیاد توسط شیخ حسن زنوزی استنساخ شده و در مجموعه محفوظه آثار ملی ایران، شماره ۹۱، آثار حضرت ربّ اعلیٰ، موجود است. محتوای قسمتی از یک توقیع که به تاریخ عاشورای ۱۲۶۱ هـ.ق. مطابق ۲۰ ژانویه ۱۸۴۵ می‌باشد، در مدینه نازل شده و تمام توقیع مبارک که در حدود یک صفحه است، و چون شامل مطالب مهم است، برای دسترسی علاقمندان در قسمت یادداشت‌ها تایپ و درج گردیده.<sup>۲۸</sup> حضرت ربّ اعلیٰ در این توقیع مبارک می‌فرمایند که خداوند اذن سفر به حضرتشان به کربلا نداده، ولی زمانش خواهد رسید. می‌فرمایند هنوز باید نام مبارک را مستور داشت تا زمانش برسد. می‌فرمایند که به علت مخالفت شدید دشمنان در اجتماع کربلا «بداء» شد. به ملا حسین امر می‌فرمایند که به اصحاب بگوید که به شیراز سفر نمایند و در آنجا منتظر تعلیم و دستور جدید مبارک باشند. البته این توقیع به موقع به دست ملا حسین نرسید و در گنگاور از جریان امور توسط گروهی که به سوی اصفهان روان بودند با خبر شد.

### ملاً جواد ولیانی برغانی قزوینی و منافقین

ملاً جواد ولیانی برغانی از طایفه شیخیّه و پسرخاله حضرت طاهره می‌باشد و توسط همین شخص است که جناب طاهره در سلک پیروان شیخیّه در آمدند و بالاخره ملاً جواد توسط جناب طاهره از امر جدید مطلع شد و ایمان آورد و برای نصرت امر جدید با گروهی از مؤمنین به کربلا شتافت و مشتاقانه منتظر ورود حضرت ربّ اعلیٰ برای اظهار امر جهری و عمومی بود، ولی انصراف حضرت باب از رفتن به کربلا و دستورشان به مؤمنین برای رفتن به اصفهان و انتظار در آن شهر برای دریافت دستورالعمل بر او گران آمد، گرچه تغییر رأی انبیاء و اولیاء در بین شیخیّه قابل قبول بوده و هم شیخ احمد و سید

کازم به آن اعتقاد داشته‌اند. از جناب طاهره نامه‌ای در دست است که به ملاً جواد نوشته‌اند و مسأله بداء را برای او توجیه فرموده‌اند. دقیقاً تعداد مؤمنینی که در کربلا منتظر ورود حضرت ربّ اعلی بودند معلوم نیست. حضرت ربّ اعلی در فصل دهم رساله جعفریه می‌فرماید تعداد «کثیری» در کربلا گرد هم آمده بودند. این است عین بیانات مبارک: "و لا یخفی انّ لِاجْلِ ذَلِکَ الامرِ البَیدِیعِ قَدْ جَمَعُوا عَلِی الارْضِ الْمُقَدَّسَةِ رِجَالَ کَثِیرٌ". همچنین در فصل سیزدهم همین رساله می‌فرماید: "لِایّ شَیْءٍ ما اخْتَرْتُ اَرْضَ الْمُقَدَّسَةِ الَّتِی جَمَعَ کَثِیرٌ لِنُصْرَتِی". بر اساس اطلاعات موجوده در حال حاضر، دقیقاً و حتّی به صورت تخمین نمی‌توانیم تعداد این افراد از مؤمنین را در کربلا و نجف حدس بزنیم، ولی تعدادی از آنها را می‌توانیم نام ببریم. از میان آن نفوس مؤمنه می‌توان از برادران نه‌ری (میرزا هادی و میرزا محمدعلی) و نیز آقا محمد حناساب و ملاً عبدالکریم قزوینی نام برد. پس از دریافت خبر بداء و دستور مبارک مبنی بر رفتن به اصفهان و منتظر شدن برای اخبار بعد، مسافری متفرق شدند و خصوصاً ملاً جواد برگانی با گروهی آغاز سفر به سمت اصفهان نمودند و از طریق بغداد از مرز کرمانشاه عبور کردند و در گنگاور بین راه کرمانشاه و همدان با ملا حسین، برادرش، و همشیره‌زاده‌اش که به سمت کربلا مسافرت می‌کردند برخورد نمودند (ملاحسین توقیعات مبارک را که انصرافشان را از رفتن به کربلا به اطلاعش رسانده بودند هنوز دریافت نکرده بود و بعدها این توقیع مبارک را دریافت کرد)؛ و ملاً این گروه همگی راهی اصفهان شدند و بنا بر آنچه در تاریخ نبیل وارد شده، ملاً حسین سعی داشت که خود را زودتر به اصفهان برساند و همیشه چندین منزل جلوتر از دیگران در حرکت بود و دیگران سعی می‌کردند نماز غروب را به ملا حسین اقتداء نمایند (ن.ک. تاریخ نبیل، صص ۱۲۲-۱۲۴). در هر صورت بعد از ورود حضرت ربّ اعلی به شیراز و رفتار تحقیرآمیزانه حسین خان ایروانی، آجودان باشی حاکم فارس و دستور اکید و گرفتن ضمانت از خال اعظم مبنی بر عدم ملاقات گروه زیاد با حضرت باب، به مؤمنینی که در اصفهان اجتماع نموده بودند دستور دادند که با رعایت کمال احتیاط و گروه‌های یک و یا دو نفره، که باعث جلب توجه ساکنین نشوند، به سوی شیراز حرکت کنند، و مؤمنین نیز چنین نمودند، و ملا حسین با لباس مبدّل از قبائل هزاره وارد شیراز شدند (ن.ک. تاریخ نبیل، ص ۱۲۵) و غالباً منفرداً به حضور مبارک می‌رسید، و بساط درس و بحث آغاز کرد. و حضرت ربّ اعلی چنین مقرر فرمودند که مؤمنین دستورات مبارک را توسط ملاً حسین دریافت کنند. از این وقایع که در واقع خودش یک نوع محبوسیت و سلب آزادی از آن حضرت به حساب می‌آمد، یک سال سپری شد و در فصل سیزدهم رساله جعفریه که در چنین زمانی نازل شده آروزی آن روزی را کردند که آزادی خود را بازیابند و نفس مقدّسشان شخصاً و بنفسه به تدریس و تعلیم مؤمنین بی‌پروا مشغول باشند. این است عین بیان مبارک: "قَسَوَفَ یَرْفَعُ اللهُ المَانِعَ وَ اَنَا بِنَفْسِی اَدْرِسُ اِنْشاءَ اللهُ بِاصْحَابِی". که مضمونش از این قرار است که بزودی موانع رفع خواهد شد و من شخصاً به تدریس اصحاب مشغول خواهم شد. البته چنین موقعیتی هرگز رخ

نگشود تا بالاخره شیراز را ترک کردند و وقایع اصفهان و ماکو و چهارپق حادث گردید. ایمان سید یحیی دارابی و دیگران در شیراز و دست یافتن به آیات مُنزله از قلم حضرت ربّ اعلیٰ باعث تشویش خاطر علماء و شورش آنان علیه آن حضرت گردید، و از طرف دیگر ملاً جواد ولیانی برغانی که بداء سفر کربلا را مخالف خیالات واهی خود می‌دید و خود را اعلم و افضل از ملا حسین می‌دانست و حسادت به ملا حسین سخت آزارش می‌داد از این مراحل عبور کرده و شروع به انتقاد و خُرده‌گیری از حضرت ربّ اعلیٰ نمود و بعضی از آیات مبارکه را که به اصحاب نوشته بودند مستمسک دست خود قرار داده و با مؤمنین منافقین دیگری مانند میرزا ابراهیم شیرازی و عبدالعلی هراتی همدست و همداستان شده و به صف علمای مخالفین پیوستند و تمام این مخالفت‌ها باعث فشار بیشتر بر حضرت ربّ اعلیٰ گردید و ملاً حضرت ربّ اعلیٰ این مؤمنین مخالفین و ملاً جواد را طرد و سپس او را لعن و نفرین فرمودند و لقب خُوار به او دادند و ابراهیم شیرازی و عبدالعلی هراتی را سامری و عجل نامیدند (خُوار به معنی صدای گوساله است که مرتبط به داستان گوساله زربین بنی اسرائیل است، و عجل همان گوساله، و سامری که وصفشان در قرآن مجید آمده). در فصل دهم رساله جعفریه می‌فرمایند که خُوار به خون من تشنه است. عین بیانات مبارک از این قرار است: "اللَّهُمَّ إِنَّكَ لَتَشْهَدُ ... لَمْ يُبَارِزْنِي آلِيَوْمَ أَحَدٌ وَ مِنْ قَبْلِ لَمْ يَقْدِرْ بِأَيَّانٍ حَديثٍ وَ اِنَّهُ خُوارٌ اَبْخَلُ مِنْ كُلِّ دَنِيٍّ طَلَبَ دَمِي ..."; که مضمون بیان مبارک از این قرار است که خداوندا تو شهادت میدهی که ... امروز فردی با من یارای مبارزه ندارد و از قبل هم قادر به آوردن یک آیه نبوده و خُوار بخیل‌ترین از هر شخص پست است و خواهان خون من است. جواد ولیانی خُوار، که از هر جهت مأیوس شده بود، به قزوین برگشت و در جرگه پیروان حاج محمد کریم خان کرمانی در آمد و ردیه‌ای بر امر مبارک نوشت (ن. ک. حضرت باب، ص ۲۵۷). البته بداء که سرآغاز لغزش این افراد سست‌عنصر و امتحانی شدید برای جامعه نوبا بود که آن را از افراد خودخواه پاک سازد و باعث تقویت سایر مؤمنین راستین و مستقیم گردد و گرچه تنی چند از اصحاب از صراط صواب لغزیدند، ولیکن غالب آنان بر ثبات خویش افزودند و با نهایت مسرت و بی‌اعتناء به انتقاد متزلزلان دعوت مبارک را اجابت نموده و بر امر مستقیم ماندند.

**نصوص حضرت ربّ اعلیٰ در مورد بداء:** حضرت ربّ اعلیٰ در کتاب بیان فارسی، باب ثالث از واحد چهارم، می‌فرمایند: "الباب الثالث من الواحد الرابع في إنَّ البَدَاءَ لِلَّهِ حَقٌّ مَلْخَصُ اَيْنَ بَابِ اَنْ كِهَ خِداوند عبادت کرده نمی‌شود به هیچ چیز مثل بداء،<sup>۲۹</sup> زیرا که بداء اعتراف به قدرت او است بر ما پشاه. اگر نفسی عبادت کند او را به آنچه در امکان فوق او متصوّر نیست، همین قدر که اعتراف به بداء نمود، این عبادت اعظم از آنچه کرده می‌گردد که اگر بخواهد او را داخل در نار فرماید مقتدر بوده و هست و لم و بم کسی نتواند گفت در فعل او، زیرا که او عادل است در قضای خود، و همچنین بر عکس اگر کسی آنچه در امکان متصوّر است متحمّل عصبان او گردد، اگر ناظر به بداء او نگردد این



عصبیان اعظم تر است نزد او از آنچه کرده، و اگر بخواهد او را داخل جنت فرماید که را می رسد که لم و بم در فعل او گفته زیرا که او بوده محمود در قضای خود و متعالی است بدای خدائی که مقترن شود با بدای خلق او، زیرا که بدای خلق از عجز می گردد و بدای او از قدرت و نزد ظهور هر مشیّتی بدای او ظاهر و حال آنکه حکم فرموده به ایمان و جنت مؤمنین قبل. بداء را بر اعتناق کلّ می گذارد و حکم دون می کند تا آن که اظهار قدرت فرماید و آلا نزد او چه قرآن، چه بیان، و چه قضایای فرقانیه و چه بیانیه این نیست آلا ارتفاع قدرت او و امتناع سلطنت او که بدانند که کلّ در قبضه قدرت و تصرف خدای خود بوده و هستند و از برای ایشان شیئی نبوده آلا به اذن او و این نیست آلا بدای مشیّت، زیرا که ذات ازل لم یزل و لایزال بر حالت واحد بوده و هست، و ظهور و بطون صفت مشیّت است و اول و آخر و هندسه اراده و اگر در او ذکر شود اول او عین آخر او بوده و ظهور او عین بطون او. از استعمال این الفاظ ای ناظر در بیان محتجب نگشته که اسم اول يك مرتبه در ذات غیب استعمال می شود و یک دفعه در ذکر اول ذکر می گردد و یک دفعه در خلق اول ذکر می گردد و یک دفعه در اول نار ذکر می گردد و اولی که در صقع مشیّت ذکر می گردد خلق اولی است که در صُقع ازل ذکر می گردد و همچنین اولی که در خلق ذکر می گردد، مَثَل او مَثَل شمس است در مرآت بالنسبة به اول مشیّت و همچنین ذکر اول در نار این ذکر اولی است که در خلق فنا است نه در خلق بقا محتجب از ظهورات اسماء نگشته که هر شیئی در مقعد خود بر آنچه ذکر شود از حدّ خود تجاوز ننماید و بعد از آنکه بداء ذات ازل را بداء مشیّت گرفتی و امضاء او را امضاء او نظر کن در هر ظهوری در بدایای او که مثل بحر لانهایه متموّج بوده و هست، چنانچه هر گس در این ظهور بوده مشاهده این نوع ظهور را در بحر مشیّت نموده و همچنین قبل در فرقان به اسم نسخ مذکور و این که در احادیث مذکور است که همین قدر که به رتبه قضا آمد بدائی از برای او نیست، یعنی اگر ایمان به رتبه رابع رسید که رکن تکبیر باشد بدائی در آنچه قضا شده نیست فضلاً من الله. ولی اگر به عدل باشد بداء لم یزل و لایزال در حقّ هر شیئی بوده و هست و منفک از هیچ شیئی در هیچ شأن نمی گردد آلا ان یشاء الله انه علی کلشیئی قدیر و مراد از رتبه قضاء در رکن تکبیر عروج مشیّت است که از طلوع از رکن تسبیح الی غروب در رکن تراب در نفس خود منتهی گردد. مثلاً آنچه در حیات رسول الله (ص) حکم شده و بداء ظاهر شده همان ثابت است الی حین عروج او و بعد از آن حلال او حلال است الی یوم القیمة ... " (بیان فارسی، صص ۱۳۷-۱۴۰). ۳۰.

همچنین حضرت ربّ اعلیٰ در مناجاتی می فرمایند قوله الاعزّ: "کَمْ مِنْ فِتْنَةٍ اَکْتَسَبَتْ اَیْدِي النَّاسِ فِي حَقِّي وَ اَنْتَ اَصْلَحْتَهَا يَلْطَفُكَ وَ كَمْ مِنْ نَارٍ اَوْقَدَهَا النَّمَارِدَةُ لِتُحْرِقَنِي فِيهَا وَ اِنَّكَ قَدْ جَعَلْتَهَا لِي بَدَاءً وَ كَمْ مِنْ ظُهُورَاتٍ ذَلَّ قَدْ حَكَمْتَ بِهَا اَهْلَ الْكُفْرِ وَ اَنْتَ قَدْ جَعَلْتَهَا لِي شُؤْنَاتٍ عِزَّتِكَ ... " (منتخبات آیات، ص ۱۳۱).  
مضمون بیانات مبارکه از این قرار است: چه بسیار فتنه ها که مردم در حقّ من ایجاد کردند و تو آنها را برای من به لطف و محبت اصلاح کردی و چه بسیار ستمگران (نمرودها) که آتشها برای سوختن من

برپا کردند و تو آنها را بداء کردی و تغییر دادی و چه مقدار از پدیداری‌های خواری که اهل کفر بر آن حکم کردند و تو آن را شئونات بزرگواری خودت قرار دادی.

### آگاهی بر علم غیب و مسئله بداء

بداء بدون اشاره به عالم غیب و علم بر آن بحثی ناتمام است. عالم غیب را باید عالم نامرئی در مقابل عالم شهود، که عالم عینی و مادی و جسمانی است، تصوّر نمود. شاید باید گفت عوالم غیب و نه عالم غیب - چون عوالم الهی نامتناهی است و بسیاری از این عوالم از مجردات و عالم ارواح می‌باشند. عالم غیب چون عالم جسمانی نیست. بنابراین حکم زمان و مکان بر آن مترتب نیست، ولی مع الوصف ما از «مکمن غیب» و «حیّز غیب» و در «پس پرده غیب» و «طلعت غیب» و «دست غیبی» و غیره سخن می‌گوئیم، که همه استعاره هستند. ذات الهی را «ذات غیب هوّیه» می‌نامیم و حضرت باری تعالی را «غیب الغیوب» و «ذات غیب منبع لا یدرک» می‌خوانیم. چون بشر بر عالم غیر مشهود، یعنی عالم غیب، دسترسی ندارد، عرفاً معتقدند که به وسیله کشف و شهود به عالم غیب دستیابی میسر می‌گردد؛ و بعضی مانند عمر خیام آن را عملی بهبوده می‌شمارند. او می‌گوید:

وقت خوش خود بسنگ محنت سودن

نتوان دل شاد را به غم فرسودن

می باید و معشوق و به کام آسودن

کس غیب چه داند که چه خواهد بودن

حافظ فرماید:

ز خاتمی که دمی گم شود چه غم دارد

دلی که غیب نمای است و جام جم دارد

به دست شاه‌وشی ده که محترم دارد

به خط و خال گدایان مده خزینه دل

غلام همت سروم که این قدم دارد

نه هر درخت تحمل کند جفای خزان

البته دلی که غیب‌نما است همان دلی است که عارفان و اولیاء به دنبالش هستند، و همان جام جم است که همه چیز در آن منعکس است، که شاید هم خواب و خیالی بیش نباشد و هرگز نتوان به آن رسید. مسئله‌ای که باید توجه کرد عالم غیب هم عالم نسبی است. بعضی امور که در گذشته در عالم غیب بوده امروزه در عالم شهود است، مانند بسیاری از علوم و اطلاعات که در گذشته ایام در عالم غیب جایگاه داشتند ولی محققین پرده غیب را عقب زدند و آنچه در پس پرده غیب بود پدیدار کردند و چنین اموری دیگر متعلق به عالم غیب نیستند. بنابراین باید از عالم غیب نسبی و عالم غیب مطلق هر دو نام برد. اگر از اولیاء بگذریم، انبیاء به واسطه وحی الهی بر عالم غیب دسترسی دارند. آنها آنچه را که در زمان حیاتشان پنهان و پوشیده بوده و مربوط به امور آینده است می‌دانند و به همین علت قادرند که از امور قرن‌ها بعد بشارت دهند. ولی تمام پیامبران و اوصیاء خود را عاری از علم غیب دانسته و علم غیب

را به حق نسبت داده‌اند. یعنی به واسطه وحی الهی و تجلی مشیت اولیة الهی بر این امر قادرند و بر عالم غیب دسترسی پیدا می‌کنند. در این مورد حضرت رسول اکرم می‌فرماید: «قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنَّمَا أُتِيعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ» (سوره انعام (۶)، آیه ۵۰). حق جل جلاله به سید انبیاء می‌فرماید به این قوم بگو من نمی‌گویم خزائن خداوند نزد من است و من نمی‌گویم غیب می‌دانم و من نمی‌گویم ملک هستم؛ جز این نیست که آنچه را که به من وحی شده است متابعت می‌نمایم. حضرت رب اعلیٰ در فصل سیزدهم رساله جعفریه می‌فرمایند من یک حرف از عالم غیب نمی‌دانم. عین بیان مبارک از این قرار است: «يَلْغُ مُعَاوِشَ شَيْعَتِنَا أَلَّا يَعْتَقِدُوا فِي حَقِّي دُونَ الْعُبُودِيَّةِ فَأَيُّ بِعْرَةِ اللَّهِ لَا أَعْلَمُ مِنَ الْغَيْبِ حَرْفًا وَ مَا كَانَ عِنْدِي عِلْمٌ كَائِنٌ وَلَا يَكُونُ أَبَدًا...». مضمون بیان مبارک از این قرار است که به آنهایی که با پیروان ما در تماس هستند این مطلب را بگو که در حق من غیر از عبودیت امر دیگری را معتقد نباشند، برای آن که به بزرگواری خداوند من از غیب یک حرف نمی‌دانم و نزد من علم بود و نبود بالکل نیست. جمال قدم درلوحی می‌فرمایند قوله الاعز: «انسان خود بر خیر و نفع خود آگاه نه. علم غیب مخصوص است بذاته تعالی. بسا می‌شود انسان امری را که به نظرش پسندیده است از حق جل جلاله مسألت می‌نماید و بعد کمال ضرر از او حاصل...» (امر و خلق، ج ۳، ص ۴۰۵).

حدیث جاریه در مورد امام جعفر صادق (ع) بسیار مشهور است که ترجمه به مضمون آن ذیلاً درج می‌گردد و اصل حدیث، که عربی است، از کتاب «الکافی»<sup>۳۱</sup> در قسمت یادداشت‌ها وارد می‌گردد: «سدير گوید: من و ابوبصير و يحيى بزاز و داود بن كثير در مجلس امام صادق (ع) بودیم، آن حضرت با چهره خشمگین وارد شد و چون به جای خود نشست فرمود: «وا عجباً از مردمانی که گمان می‌کنند ما غیب می‌دانیم، غیب را جز خدای عزّ و جل نمی‌داند، من خود آهنگ نمودم فلانه کنیزکم را بزخم، از دست من گریخت و ندانستم در کدام اطاق منزل پنهان شده است.» سدير گوید: چون از جای برخاست و به اندرون منزل تشریف برد، من و ابو بصير و ميسر خدمت او رفتیم و به او گفتیم: قربانت، ما از تو شنیدیم که چنین و چنان فرمودی در باره کنیزك خود. با اینکه می‌دانیم شما علم بسیاری داری و باز هم نسبت علم غیب به شما نمی‌دهیم، گوید: امام (ع) فرمود: «ای سدير مگر تو قرآن نمی‌خوانی؟» گفتم: چرا، فرمود: «تو در آنچه از قرآن خدای عزّ و جل خواندی به این آیه برخوردی؟» ...»

بعد از این بحث کوتاه در باره علم به عالم غیب برای انبیاء و اولیاء و اوصیاء که به وسیله وحی و الهامات الهیه میسر است، و آنها مطلبی را که باید بدانند به آنها القاء می‌شود و می‌دانند. بنابراین نباید تصور کرد که بداء به واسطه عدم علم به عالم غیب است، بلکه در آن حکمت‌ها است. و اگر در امری بداء می‌شود برای امتحان عباد است، زیرا مظاهر مقدسه مظهر «يفعل ما يشاء» می‌باشند و اگر افرادی نتوانند این امر را قبول کنند در ایمانشان خللی موجود است که باعث لغزش آنها خواهد شد.

## عوامل بداء و فرجامش

گرچه در بخش‌های فوق به جزئیات مسئله بداء اشاره شد، تمام این امور و مخالفت با ظهور حضرت باب و محاجّه و غوغاء و هیاهو و جنجال و تکفیر و زجر و سجن و محاکمه ملاً علی بسطامی که علماء به راه انداختند هیچ کدام عامل وقوع بداء نبودند، بلکه پدیداری از فساد روحانی درونی جامعه اسلامی به طور عموم و جامعه شیعه به طور اخصّ بود که باعث فرستاده شدن ملاً علی بسطامی به کربلا و نجف شد که مرکز علم اسلامی و شیعی به حساب می‌آمد و در واقع مانند قلب عالم شیعه محسوب می‌شد که از کار افتاده و فرسوده شده بود. فرستادن ملاً علی بسطامی فقط اتمام حجّت برای جامعه‌ای بود که چنین افرادی را به عنوان رهبران روحانی خود انتخاب کرده و در واقع جامعه‌ای بود که هیچ نشانه‌ای از زندگی و زندگانی معنوی و روحانی در او دیده نمی‌شد. با زجر و تکفیر ملاً علی بسطامی و عدم استماع به کلمات و آیات مظهري که بنا بود چند ماه بعد در میان آنها حاضر شود و در آنها روح جدید و روح الهی بدمد و زندگانی معنوی جدیدی در آنها آغاز نماید. ولی آنها خصوصیات باطنی خود را آشکار کردند و با مقابله با ملاً علی بسطامی بالنتیجه خود را از آلاء و نعمای روحانی الهی محروم نمودند و باب رضوان را به روی خود مسدود کردند و به وضوح و آشکارا اعلام کردند که بالکلّ روح حیاتی در آنها دیده نمی‌شود و حتّی حاضر به شنیدن کلمات جدید نیستند. در واقع مثال آنها مثال همان درخت خشکیده‌ای است که در انجیل مقدس آن را لایق نار دانسته. شاید بتوان تعبیر دیگری از مثال دیگر انجیل که در باره کارگران مزرعه وارد شده که صاحب مزرعه شخصی را فرستاده بود و قوم او را گرفته و تعزیر نموده و کشتند و خود صاحب مزرعه در آنجا حاضر شد. حضرت ربّ اعلی که مشاهده فرمودند که این افراد چنین رفتاری با فرستاده ایشان کردند، این قوم را به قدری دنی و خوار یافتند که لائق شنیدن کلام حقّ نبودند و ملاً سفر خود را به آن مرکز به ظاهر روحانی به تعویق انداختند و در توقیعی از آن حضرت که در همین ایام صادر شده (سال اول ظهور و بعد از اخبار تکفیر و حبس ملاً علی بسطامی) می‌فرمایند این شناخت قوم ظهور امر الهی را "پنج سال" به تعویق انداخت. که در واقع همین طور هم شد و اظهار امر علی و نسخ اسلام در اواخر ایام در ماکو شروع شد و در چهریق به انجام رسید. اینست عین بیان مبارک:

«بسم الله الرحمن الرحيم شهد الله لعبده في ذلك الكتاب انه قد آمن بالله و آياته و كان على صراط حق مبين و ان ذلك الكتاب ذكر من بقية الله لمن اراد ان يومن بايات ربه و يتبع امره و كان من الساجدين و انا لتعلم ان حجتك بالغة لمن في السموات و الارض و انا لنحن لشاهده و لقد بلغ عبدالله ما نزل على قلبه و الله شهيد عليهم مثل الذين يقرؤن آيات ربك ثم يعرضون في حكمه كمن شهد كل آيات الله ثم اعرض من



بشارت منزله در حق آن خطه مطهره حکم بدا از آن مرفوع. پس جهد نمائیم و به تضرع و ابتهال از جمال قدم و اسم اعظم مسئلت نمائیم که ما را به نفثات روح القدس روحی جدید بخشد... " مائده آسمانی، ج ۳، ص ۳۷). همچنین حضرت ربّ اعلیٰ فرموده‌اند در ایمان سید جواد کربلائی و سید یحیی دارابی بدا نخواهد شد. فاضل مازندرانی به نقل از نبیل زرنندی می‌نویسد در توقیعی که برای آن دو سید عالی قدر از قلم اعلیٰ (منظور حضرت ربّ اعلیٰ) صادر این جمله مسطور است: "در ایمان هر مؤمنی بدهاء ممکن، ولی در ایمان وحید اکبر و سید جواد کربلائی انور بدهاء را راهی نیست." (ظهور الحق، ج ۳، ص ۱۹۳).

معنی بدهاء در مرحله قضا: قضا در مقام اظهار امر و بعثت مظهر امرالله که وقوعش حتی است و از این جهت قضای الهی نامیده می‌شود که تغییر و تبدیلی در آن به هیچ وجه راه نداشته و ندارد و بدهاء مقام مظهریت و وضع شریعت مستقلة جدیده است، در بسیاری از نصوص مبارکه به این معنی است که در آن تغییر رأی صورت نخواهد گرفت. بنابراین از «ملکوت بدهاء» و «اشراق از افق بدهاء» و غیره صحبت می‌شود که به معنی ظهور امر الهی است و محققاً به انجام خواهد رسید. در آثار مبارکه مظهر ظهور الهی را مظهر «یفعل مایشاء» دانسته و این خود به این معنی است که مسئله تغییر اراده الهی را حکمتی است و کسی را حق «لم و بم» گفتن نیست. نصوص مبارکه در این مورد بسیار است و در این مورد فقط چند نصّ درج می‌گردد:

جمال قدم می‌فرمایند قوله الاعزّ: "و انت الذی نزلت حکم القدرة من جبروت العزة و اشرق باذک حکم القضا بالامضا فی ملکوت البدا لاستوا بقعة العظمة علی اوتاد من الحديدة المحکمة المتقنة." (بشارة النور، ص ۷۲).<sup>۳۲</sup>

جمال قدم می‌فرمایند قوله الاعزّ: "هذا من فضله الّلهی احاط الخلاق اجمعین و فيه استقر هیکل الیهاء علی عرش البقا و لاح الوجه عن افق البدهاء بنور عز بربیع فیما مرحبا هذا عیدالله قد ظهر عن افق فضل منبج." (ایام تسعه، ص ۲۴۸).

جمال قدم می‌فرمایند قوله الاعزّ: "بسم الله الشافی الکافی المبین سبحانه الّهم یا الیهی و محبوبی أسألك باسمک الذی به سبقت رحمتک کل الاشیاء و اشرفت شمس جمال اسمک المکنون عن افق البدهاء و به تمت نعمتک علی ... (امر و خلق، ج ۴، ص ۶۳).

جمال قدم می‌فرمایند قوله الاعزّ: "ان به کشف برقع الستر عن جمال الکبریا و ظهرت اسرار الغیب فی ملکوت البدهاء و به استعرج کل فقیر الی سماء الغنا و استصعد کل فانی الی مواقع البقا و کل علی الی مکان الشفا علی سرادق نور لمبج." (تسیح و تهلیل، ص ۱۰۹).<sup>۳۳</sup>

## خاتمه و خلاصه بحث

مسئله بداء به طور مبسوط مورد مذاقه قرار گرفت و سوابق تاریخی در ادیان سالفه و در دیانت اسلام، خصوصاً شیعه امامیه بیان شد. همچنین آنچه از آن در دیانت حضرت باب به نام بداء و انصراف رفتن به کربلا بعد از سفر حج یاد شده مشروحاً با ذکر شواهد تاریخی و نصوص مبارکه درج گردید و عواقب بداء در تزلزل بعضی مؤمنین توصیف گردید و همچنین بداء در نصوص مبارکه بهائی مورد توجه و دقت قرار گرفت.

## یادداشت‌ها

۱- در رساله جعفریه به کرات به بداء اشاره شده که ذیلاً نصوص مبارکه در این مورد درج می‌گردد:

فصل پنجم (در باره خداوند): «لَا بَدَأَ لَهُ أَنْ يَبْدَأَ».

فصل نهم: «أَنْتَ يَا أَيُّهَا السَّائِلُ لَوْ خِفْتَ مِنْ رَبِّكَ وَ تَوَقَّيْتُ بِنِدَائِهِ فِي نَفْسِكَ يَمْتَنِعَكَ عَنِ السُّؤَالِ تَلْقَاءَ وَجْهِهِ وَيَبْلُغُكَ إِلَى هَذَا الْمَقَامِ الْاَكْرَمِ».

فصل دهم: «و لَا يَخْفَى أَنْ لِأَجْلِ ذَلِكَ الْأَمْرِ الْبَدِيعِ قَدْ جَمَعُوا عَلَى الْأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ رِجَالَ كَثِيرٌ وَ أَنَّى لَوْ شَرَّفْتُ وَ أَرَدْتُ لِأَعْلَبُ عَلَى الطَّوَائِفِ كُلِّهَا وَ لَكِنْ أَحْبَبْتُ أَنْ يَجْرَى الْقَضَاءُ مُخَالِفاً لِهَوَايَ لِئِنِّي كَسِرْتُ قَلْبِي وَ يَحْزَنُ سِرِّي».

فصل دهم: «و أَنْ أَعْظَمَ مَا نَزَلَ بِي هُوَ عَمَلٌ خُورِ الْوَلِيَّانِي فِي ظُلْمِهِ وَ أَنَّى حِينَ الْأَذَى كَتَبْتُ الْوَرَقَةَ لِحُكْمِ رَدِّهِ كَأَنِّي سَمِعْتُ مَنَادِيَا يُنَادِي فِي سِرِّي أَفِيدَ أَحَبَّ الْأَشْيَاءِ إِلَيْكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَا فَدَى الْحُسَيْنِ (ع) فِي سَبِيلِي وَ لَوْلَا كُنْتُ نَاطِراً بِذَلِكَ السَّرِّ الْوَاقِعِ فَوَ الْأَذَى نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ اجْتَمَعُوا مُلْكُوكُ الْأَرْضِ لَنْ يَقْدِيرُوا أَنْ يَأْخُذُوا مِنِّي حَرْفاً فَكَيْفَ عُبِيدُ الْأَذَى لَيْسَ لَهُمْ شَأْنٌ بِذَلِكَ وَ أَنَّهُمْ مَطْرُودُونَ فِي مُقَابِلِ أَبْنَاءِ جِنْسِهِمْ وَ عَاجِزُونَ عَلَى شَأْنٍ لَمْ يَقْدِيرُوا أَنْ يَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِ آيَاتِي وَ لَكِنَّ الْحُكْمَ مَا أَشْرْتُ لَكَ فِي سِرِّ الْبَاطِنِ لِيَعْلَمَ الْكُلُّ مَقَامَ صَبْرِي وَ رِضَائِي وَ فِدَائِي فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَعَ آيَاتِ الْحَقِّ الَّتِي قَدْ جَعَلَ اللَّهُ فِي يَدِي حَيْثُ يَقْدِرُ أَنْ يَغْلِبُوا عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ بِذَلِكَ قَدَيْتُ مِنْ آثَارِ نَفْسِي فِي سَبِيلِ اللَّهِ لِأَنَّ فِدَاءَ النَّفْسِ لِأَجْلِ إِيثَابِ الْحَقِّ وَ ذَلِكَ لَمْ يُعَادِلْ شَيْئاً فِي الْأَعْيَانِ».

فصل دوازدهم: «بَعْدَ الْأَدَاءِ فِي الْإِمْنَاءِ وَ قَبْلَ الْقَضَاءِ فِي الْبَدَاءِ».

فصل سیزدهم: «يَبْلُغُ مُعَاشِرَ شَيْعَتِنَا أَلَّا يَعْتَقِدُوا فِي حَقِّي دُونَ الْعُبُودِيَّةِ فَإِنِّي بَعْرَةَ اللَّهِ لَا أَعْلَمُ مِنَ الْغَيْبِ حَرْفاً وَ مَا كَانَ عِنْدِي عِلْمٌ كَائِنٍ وَ لَا يَكُونُ أَبَداً فَكَيْفَ إِذَا عَلِمْتُ أَرْضِي بِمَا جَرَى الْقَضَاءُ فِي حَقِّي بِذَلِكَ وَ ظَلَمْتُ شَيْعَتِي عَنْ يَدِ الْجَبَّارِينَ لِأَنِّي شَيْئاً مَا اخْتَرْتُ أَرْضَ الْمُقَدَّسَةِ الَّتِي جَمَعَ كَثِيرٌ لِنُصْرَتِي لَا وَ عِزَّةَ رَبِّي لَا أَعْلَمُ مِمَّا نَزَلَ بِي حَرْفاً وَ إِنِّي عَبْدٌ مُؤْمِنٌ بِاللَّهِ وَ آيَاتِهِ وَ كَفَى بِذَلِكَ عَلَيَّ فَخْراً وَ كَفَى بِاللَّهِ عَلَيَّ شَهِيداً».

۲- رقم شماره ۳۳۹، صفحه ۳۹: «ظُهُورُ الرَّأْيِ بَعْدَ أَنْ لَمْ يَكُنْ».

«معجم التعريفات»، تأليف: على بن محمد سيد شريف الجرجاني، متوفى ۸۱۶هـ ق...، تحقيق محمد صديق منشادي، ناشر: دارالفضيلة، قاهره.

۳- «فرهنگ لغات و اصطلاحات فلسفی»، تأليف: سيد جعفر سجادی، به اهتمام حُسام الدين قهاری، طبع ۱۳۳۸ شمسی.

۴- سورة يونس (۱۰)، آية ۹۸ - از امام جعفر بن محمد صادق در اين زمينه روايت شده است: يونس (ع) قومش را به ايمان دعوت می کرد و آنها اجابت نکردند؛ سپس بر آنان نفرين کرد. خداوند به وی وحی کرد که در فلان روز عذاب بر آنها نازل می شود و ایشان در آن روز گريه کرده (توبه نمودند) و خدا عذاب را از آنها برگرداند («تفسير قبی»، ج ۱، ص ۳۱۸).

«تفسير القبی»، در ۲ جلد، تأليف: علی بن ابراهيم قبی، محقق: طیب موسوی جزایری، ناشر: دارالکتاب، قم، چاپ سوم، ۱۳۶۳ هـ ش.

۵- در قرآن مجید چنین نازل شده: «وَاعِدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأْتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتٍ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» (سورة اعراف (۷)، آية ۱۴۲)؛ که به این مضمون است: و با موسی سی شب وعده گذاشتیم و آن را با ده شب دیگر تمام کردیم. تا آن که وقت معین پروردگارش در چهل شب به سر آمد. و موسی [هنگام رفتن به کوه طور] به برادرش هارون گفت: "در میان قوم من جانشینم باش، و کار آنها را اصلاح کن، و راه فسادگران را پیروی مکن."

۶- ن.ک. به «الکافی»، ج ۱، (چاپ اسلامیة)، باب البیداء، ح ۱# الی ح ۱۶#، صص ۱۴۶ - ۱۴۹.

«الکافی» (در ۸ جلد)؛ تأليف محمد بن يعقوب كليني، متوفى ۳۲۹ هـ ق...؛ تحقيق و تصحيح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی؛ ناشر: دار الکتب الإسلامية، تهران، ۱۴۰۷ هـ ق..

۷- ن.ک. به «الکافی»، ج ۱، بَابُ كَرَاهِيَةِ التَّوَقُّيْتِ، ح ۵#، ص ۳۶۹.

۸- ن.ک. به «بحار الانوار»، جلد ۴، باب ۳، «البیداء و النسخ»، ح ۱# الی ح ۷۰#، صص ۹۲ - ۱۳۴.

«بحار الأنوار» (در ۱۱۱ جلد)؛ تأليف محمد باقر بن محمد تقی مجلسی؛ متوفى ۱۱۱۰ هـ ق...؛ ناشر: دار إحياء التراث العربی، بیروت؛ ۱۴۰۳ هـ ق..

۹- «بحار الانوار»، ج ۴، باب ۳، «البیداء و النسخ»، ح ۱۹#، ص ۱۰۷.

۱۰- «بحار الانوار»، ج ۴، باب ۳، «البیداء و النسخ»، ح ۲۶#، ص ۱۰۸.



- ۱۱- برای توضیحات علامه مجلسی در «بحار الانوار»، جلد ۴، در مورد اثبات لوح محو رجوع فرمائید به: «بحار الانوار»، جلد ۴، باب ۳، «البداء والنسخ»، صفحات ۱۲۳-۱۳۱.
- ۱۲- ن.ک. به «التوحید» (شیخ صدوق)، باب ۵۴، «باب البداء»، ح#۱ الی ح#۱۱؛ صص ۳۳۱-۳۳۶.
- «التوحید» (الصدوق)، تألیف: محمد بن علی ابن بابویه، متوفی ۳۸۱هـ.ق.، محقق و مصحح: هاشم حسینی، ناشر: جامعه مدرسین، قم، ۱۳۹۸هـ.ق.
- ۱۳- ن.ک. به «التوحید» (شیخ صدوق)، باب ۵۴، «باب البداء»، ح#۱۰، صص ۳۳۶.
- ۱۴- «قیوم الاسماء»، نسخه خطی، صص ۸۷-۸۹ (نسخه #3 INBA):  
[https://oceanoflights.org/Bab/INBA/02\\_INBA003/Bab-INBA-003.pdf](https://oceanoflights.org/Bab/INBA/02_INBA003/Bab-INBA-003.pdf)
- ۱۵- «قیوم الاسماء»، نسخه خطی، صص ۱۸۷-۱۸۸ (نسخه #3 INBA):  
[https://oceanoflights.org/Bab/INBA/02\\_INBA003/Bab-INBA-003.pdf](https://oceanoflights.org/Bab/INBA/02_INBA003/Bab-INBA-003.pdf)
- ۱۶- در جلد ۵۲ «بحار الانوار» حدیثی از امام جعفر صادق نقل شده: «كَأَنِّي أَنْظَرُ إِلَى الْقَائِمِ ع وَ أَصْحَابِهِ فِي نَجْفِ الْكُوفَةِ كَأَنَّ عَلَى رُؤُوسِهِمُ الطَّيْرَ قَدْ فَيَّيْتُ أَزْوَادَهُمْ وَ خَلَقْتُ بُيَاهُهمْ قَدْ أَثَرَ السُّجُودَ بِحَبَاهِهِمْ لَيْوْثٌ بِالنَّهَارِ زُهْبَانٌ بِاللَّيْلِ كَأَنَّ قُلُوبَهُمْ زُبُرُ الْحَدِيدِ يُعْطَى الرَّجُلُ مِنْهُمْ قُوَّةَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا لَا يَقْتُلُ أَحَدًا مِنْهُمْ إِلَّا كَافِرٌ أَوْ مُتَافِقٌ وَ قَدْ وَصَّهَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى بِالتَّوَسُّمِ فِي كِتَابِهِ الْعَزِيزِ بِقَوْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِمُتَوَسِّمِينَ.» («بحار الانوار»، جلد ۵۲، باب ۲۷، "سیره و أخلاقه و عدد أصحابه و خصائص زمانه ..."، ح#۲۰۲، صص ۳۸۶-۳۸۷)؛ به استناد از امام جعفر صادق (ع) که فرمود مانند آن است که من بر قائم و اصحابش در نجف کوفه نگاه می‌کنم ... که مانند شیران در روز هستند و نمازگزاران در شب مانند این است که قلبشان از صفحه‌های آهن است؛ به هر مرد آنان نیروی چهل نفر داده شده.
- ۱۷- «تاریخ سمندر»، آثار قلمی جناب شیخ محمدکاظم سمندر و بعضی آثار متفرقه، تدوین روح‌الله سمندری، مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان، هوفهایم، ۲۰۱۱م.
- ۱۸- «حضرت باب»، تألیف دکتر نصرت‌الله محمدحسینی، ناشر: مؤسسه معارف بهائی، دانداس، ۱۹۹۵م.
- ۱۹- «کشف الغطاء من حیل الاعداء»، تألیف میرزا ابوالفضل گلپایگانی و مهدی گلپایگانی، بدون سال و محل نشر.

- ۲۰- مطالع الانوار - تاریخ نبیل زرنندی»، ترجمه و تلخیص عبدالحمید اشراق خاوری ، چاپ چهارم از نسخه منتشر شده در ایران، مؤسسه چاپ و انتشارات مرآت، ۲۰۱۰م، هندوستان.
- ۲۱- «حضرت نقطه اولی»، تألیف محمدعلی فیضی، نشر سوم از روی نشر مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲ بدیع، لجنه ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگه‌هاین، ۱۹۹۴م.
- ۲۲- «عهد اعلی»، تألیف ابوالقاسم افنان، ویراستار دکتر هما تاج بازیار، One World، آکسفورد، انگلستان.
- ۲۳- نسخه خطی مجموعه جلد سبز، شماره ۹۱، آثار حضرت ربّ اعلی: (خطبه جده، صص ۴۷-۵۱)  
[https://oceanoflights.org/Bab/INBA/18\\_INBA091/Bab-INBA091.pdf](https://oceanoflights.org/Bab/INBA/18_INBA091/Bab-INBA091.pdf)
- ۲۴- «تاریخ حضرت باب» (به انگلیسی) "The Bab"، تألیف حسن بالیوزی، ن.ک. به صص ۷۷.  
 The Bab, H.M. Balyuzi, George Ronald, Oxford, 1973.
- ۲۵- در «تاریخ ظهور الحق»، ج ۲، ص ۶۸، چاپ طهران، که اتصال تارنمائی آن ذیلاً وارد می‌شود، چنین درج شده: "در صفر سال ۱۲۶۱، مطابق ماه اسفند، با همراهان سابق الذکر، از طریق دریا وارد بوشهر شدند"، که با نسخه الکترونیکی مغایرت دارد.  
<https://www.h-net.org/~bahai/arabic/vol4/2tzh/2tzh068.gif>  
 نسخه الکترونیکی به اهتمام و بازنویسی عادل شفیع‌پور.
- ۲۶- «مجموعه مقالات دکتر محمد افنان» (در ۲ جلد)، دکتر محمد افنان، انتشارات عندلیب؛ ج ۱: ۲۰۱۳م، ج ۲: ۲۰۱۷م، دانداس، اونتاریو، کانادا.
- ۲۷- نسخه خطی مجموعه جلد سبز، شماره ۹۱، آثار حضرت ربّ اعلی:  
[https://oceanoflights.org/Bab/INBA/18\\_INBA091/Bab-INBA-091.pdf](https://oceanoflights.org/Bab/INBA/18_INBA091/Bab-INBA-091.pdf)
- ۲۸- از نسخه خطی مجموعه جلد سبز، شماره ۹۱ (INBA #91)، آثار حضرت ربّ اعلی، صص ۱۰-۱۴:  
[https://oceanoflights.org/Bab/INBA/18\\_INBA091/Bab-INBA-091.pdf](https://oceanoflights.org/Bab/INBA/18_INBA091/Bab-INBA-091.pdf)
- «بسم الله الرحمن الرحيم ان هذا كتاب قد نزلت باذن ربك من لدن على حكيم و انه لعلى على صراط مستقيم و ان ربك يعلم غيب السموات والارض و ما كان الناس فيه يختلفون و ان الله ربك يعلم ما قدرایت في سبيل كلمته فسوف يجزيك الله ربك جزاء موفورا و ان سنة الله قد قضى بالحق فقل و ما اجد لسنة الله تحويلا و ان كلمة ربك قد رضی عنك فنعم المقام عند ربك مرتفقا فاستقم كما امرت و

اصبر بما قد اصابك في سبيل ذكر اسم ربك فان للمجاهدين مقام القدس قد كان عند ربك مكتوبا و ان ذكر اسم ربك لما قد راى من القاعدين كلمة العذاب قد بدل الله عليهم نعمته و اخذناهم بما كسبت انفسهم على غير الحق لعلهم بلقاء الله يؤمنون و ان ربك لا يخلف ما قضى وعده و لكن الظالمين قد كانوا بايات الله يحجدون و ان ربك قد كتب على نفسك الرحمة و يشهد الله عليك في الشهر الحرام حج البيت معتمره و ما يشهد الله للواردين الا كلمة العذاب فسوف يحكم الله بيني و بينهم بالحق في يوم الفصل و ما كان الله ربك بظلام للعباد وما يشهد الله ربك في شهر الحج حج البيت الا لنفسك و لمن اتبع الحكم كمثلك و للنفس الذى قد جاء معى الى الحج ذلك حكم الله في كتابه و ما يشهد الله ربك للظالمين الا نفورا و اعرض عن المشركين و قل لهم كلمة معروفا و ان ربك قد اتم حجته على رجل من القريتين في الشهر الحرام عند الكعبة بيت الله الحرام على كلمه التى قد نزلت في القران و ما يشهد الله ربك عليه با قد سبق حكم الكتاب في شأنه فسوف ينسخ الله ما يلقي الشيطان في صدره و يهديه الى صراط مستقيم و قل على رجل منهم اما تتق الله الذى اليه معادك و اليه المصير فارتقب فان الله كان عليك شهيدا و ان عارف عدنا و ان حكم ربك قد كان في ام الكتاب مقضيا افبحكم الجاهليه بتبغى حكما و ان ذكر اسم ربك ما نزل في الكتاب حرفا الا باذنه و كفى بالله و من منزل الايات من عنده على شهيدا و ان ربك قد فصل احكامه في كتابك هذا اتق الله و اعرض عن المشركين و لا تخف في سبيل ربك من احد فانك ان مت او قتلت لالى الله قد كنت محشورا و ان كلمة الله لم ياذن عبده لامره و ان لكل في كتاب ربك اجل مكتوب فاذا قضى الله ربك امرا فيومئذ قد كان حكم الله شهودا فاخرج من الارض التى قد كتب الله لنفسك و حج هذا البيت ان استطعت اليه سبيلا فان النفس قد غيبت بالامر من حكم ربك فاستر كلمة اسمه فان الحكم من عند ربك فرض ان الله يعلم مقرك و مستقرك و كفى بالله عليك ناصرا و وكيفا و ان كلمة ربك لما قدر الى من الجاحدين كلمة الشرك قد بدل الله ربك هذا السبيل و ما انا على امرالا ما شاء ربك انه قد كان بكل شئ محيطا راقب كلمة التقية ما كنت في حبس و لا تحزن بما قد فات من عندك في سبيل ربك و قل على الحكم كلمة الفرقان و قال رجل مومن من ال فرعون يكتم ايمانه اتقتلون رجلا ان يقول ربي الله و قد جائكم بالبينات من ربكم و ان يك كاذبا فعليه كذبه و ان يك صادقا يصببكم بعض الذى ان الله لا يهدى من هو صرق كذاب لعل الله يحدث لك بعد ذلك امرا و ابلغ سلم ذكر اسم ربك السابقين و قل لهم هاجروا الى الارض المطهرة بلد الامن ان كنتم في حكم الامرامونا و سبحان ربك العرش عما يصفون و الحمد لله رب العالمين و ان السلم من ذكر اسم ربك على المتبعين و تعالى الله عما يصف الظالمون.» (نامه به ملاحسين تاريخ عاشورا ۱۲۶۱ در مدينه نازل شده و معلوم نيست چه موقع بدست ملاحسين رسيده).

۲۹- اين همان حديث امام جعفر صادق است كه در يادداشت شماره ۹ مشخصاتش وارد شد.

۳۰- «بيان فارسي» - نسخه از سايت بحر انوار (Ocean of Light)

<https://oceanoflights.org/Bab/BKW/Bab-BKW-01.pdf>

همچنین در نسخه جلد سبز (INBA #24)، شماره ۲۴، صص ۱۵۵-۱۵۸.

۳۱- در کتاب «الکافی» این حدیث روایت شده: "أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَبَّادِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَدِيرٍ قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَأَبُو بَصِيرٍ وَيَحْيَى الْبُرَّازُ وَدَاوُدُ بْنُ كَثِيرٍ فِي مَجْلِسِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِذْ خَرَجَ إِلَيْنَا وَهُوَ مُغْضَبٌ فَلَمَّا أَخَذَ مَجْلِسَهُ قَالَ يَا عَجَباً لِأَقْوَامٍ يَزْعُمُونَ أَنَّنَا نَعْلَمُ الْغَيْبَ مَا يَعْلَمُ الْغَيْبُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَقَدْ هَمَمْتُ بِضَرْبِ جَارِيَتِي فَلَأَنَّهُ فَهَرَبَتْ مِنِّي فَمَا عَلِمْتُ فِي أَيِّ بُيُوتِ الدَّارِ هِيَ قَالَ سَدِيرٌ فَلَمَّا أَنْ قَامَ مِنْ مَجْلِسِهِ وَصَارَ فِي مَثَلِهِ دَخَلْتُ أَنَا وَأَبُو بَصِيرٍ وَمُبَسَّرٌ وَ قُلْنَا لَهُ جُعِلْنَا فِدَاكَ سَمِعْنَاكَ وَ أَنْتَ تَقُولُ كَذَا وَ كَذَا فِي أَمْرِ جَارِيَتِكَ وَ نَحْنُ نَعْلَمُ أَنَّكَ نَعْلَمُ عِلْماً كَثِيراً وَ لَا نَسُبُّكَ إِلَى عِلْمِ الْغَيْبِ قَالَ فَقَالَ يَا سَدِيرُ أَلَمْ تَقْرَأَ الْقُرْآنَ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَهَلْ وَجَدْتَ فِيهَا قِرَاءَتَ مَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ - قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ." («الکافی»، ج ۱، باب نَادِرٌ فِيهِ ذِكْرُ الْغَيْبِ، ح #۳، ص ۲۵۷).

۳۲- «بشارة النور» - منتخباتی از الواح و آثار مبارکه، نشر اول، لجنة نشر آثار امری به لسانهای فارسی و عربی، لانگهاین، ۱۴۰ بدیع.

۳۳- «تسبیح و تهلیل» - مجموعه الواح و آیات، تنظیم عبدالحمید اشراق خاوری، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۲۹ بدیع.



## مروری بر صحیفه شرح دعای غیبت از حضرت ربّ اعلیٰ

### فؤاد صدیق

#### مقدمه

اکنون که به دویستمین سال میلاد حضرت ربّ اعلیٰ نزدیک می‌شویم بجا است با بصیرتی کامل‌تر به آثار آن حضرت توجه کنیم که یکی از اهمّ این آثار صحیفه شرح دعای غیبت است که به «رساله جعفریه» نیز موسوم بوده و یکی از آثار اواخر دوران شیراز است که کم‌تره آن دقت شده و این نقصان به حدّی است که نسخه معتبری از آن هنوز منتشر نشده است. حضرت ولی عزیز امرالله رساله جعفریه را در عداد منتخبات از آثار حضرت باب ذکر فرموده‌اند که در «مطالع الانوار» (دان بریکرز) وارد شده و نفس مبارک حضرت ربّ اعلیٰ از آن در «رساله ذهبیه» که به فاصله کوتاهی بعد از رساله جعفریه نازل شده یاد فرموده‌اند. در این مقاله خصوصیات این صحیفه از قبیل مخاطب لوح، حجم، زمان و محلّ نزول، قسمت‌های مختلف رساله، نسخه‌های موجود و زبان نزول مورد بررسی قرار گرفته و خلاصه‌ای از هر باب و اهمّ مطالب آنها عنوان شده است که خود مقدمه ایست برای تفصیل بیشتر و مطالعه دقیق‌تر. این صحیفه نسبتاً مفصّل و دارای چهارده فصل یا باب است و چون سائل از دعای غیبت سؤال کرده آن حضرت جواب عنایت فرموده‌اند، ولی جواب در شرح دعای غیبت فقط در باب‌های یازدهم و دوازدهم و سیزدهم منعکس شده است که در واقع دعا را به سه ثلث تقسیم فرموده و هر ثلثی را در سه فصل یازده تا سیزده تفسیر و تشریح فرموده‌اند. این تشریحات اکثراً در معنای بعضی کلمات و یا تفسیر حروف بعضی از کلمات این دعا است. ولی اهمّیت این اثر به واسطه مطالب دیگری است که در فصول دیگر تشریح فرموده‌اند. چون این صحیفه شرح دعای غیبت است، بنابراین سابقه اسلامی و تاریخی این دعا نیز در این مقاله توصیف گردیده. مطالب عمده‌ای که در این صحیفه عنوان گردیده از این قرار است: آرزوی فدا کردن حضرتشان در سبیل‌الله؛ مطالب تاریخی مانند حبس تحت نظر آن حضرت در شیراز، اشاره به سفر حجّ، اشاره به حضور در محضر حسین خان شیر، حاکم فارس، که ایشان را مورد اهانت قرار داد؛ از مؤمنین به آن حضرت به شیعیان یاد شده؛ ذکر افرادی مانند ملا جواد برغانی و لیانی - ملا عبدالخالق - میرزا محیط کرمانی و غیره، اشاره به یوم و تاریخ نزول صحیفه شده؛ اشاره به چهار کتاب و ده صحیفه بعنوان حجّت اعظم حقانیت حضرتشان؛ تفسیر هاء و بسیاری مطالب دیگر.

### خصوصیات صحیفه جعفریه

نام: حضرت ربّ اعلی آثار اولیّه خود را بر اساس چهارده معصوم تسمیه فرمودند، مانند قیوم الاسماء که آن را «کتاب حسینیّه» نامیدند بر اساس نام حضرت سیدالشهداء (ع)، و این صحیفه را «رساله جعفریه» بر اساس اسم امام ششم شیعه، یعنی امام جعفر صادق (ع)، رساله جعفریه تسمیه فرمودند. نام‌های دیگر این رساله عبارت است از «شرح دعای غیبت» و همچنین «تفسیر هاء». باید توجه داشت که تفسیر هاء نام کاملی برای این صحیفه نیست. گرچه در بخشی از این صحیفه در باره تفسیر حرف «هاء» مطالبی بیان فرموده‌اند، ولی اثر دیگری که بنام تفسیر هاء موسوم است کلاً در باره تفسیر حرف هاء نازل شده است و این نام را که بعضی افراد برای رساله جعفریه بکار برده‌اند امکان اشتباه بین این دو اثر را به وجود می‌آورد، همان طوری که بعضی از فضلاء امر چنین اشتباهی را مرتکب شده‌اند.

زبان: این رساله کلاً من البدو الی الختم به زبان عربی است.

حجم: حجم این رساله در حدود صد صفحه است.

تقسیمات: این رساله به چهارده باب یا فصل توسط حضرت ربّ اعلی تقسیم شده.

سال و محل نزول: محل نزول در شیراز در بیت مبارک است. تاریخ نزول را باید در نیمه اول محرم ۱۲۶۲ هجری قمری دانست، زیرا در متن رساله تاریخ‌هایی ذکر شده که حدود تاریخ نزول رساله را مشخص می‌کند، مثلاً می‌فرمایند امروز که چهاردهم محرم است، و یا این که امروز یوم عاشورا است.

مخاطب: این رساله در جواب سؤالات شخصی نازل شده که اثری از نام و نشانش و محتوای نامه‌اش در دست نیست. در تألیفات بهائی نیز نام مخاطب رساله قید نشده. از نحوه جواب‌هایی که حضرت ربّ اعلی عنایت فرموده‌اند می‌توان درک کرد که سائل می‌خواسته ادعای حضرت باب را بفهمد. از فحوای کلام می‌توان چنین استنباط کرد که مخاطب شیخی بوده و در سلک مؤمنین بوده، ولی در قلبش ایقان کامل نداشته و به نحوی که مورد خطاب قرار گرفته تا اندازه‌ای نسبت به مقام حضرت ربّ اعلی شکاک بوده است.

نشر اثر: این اثر مبارک به صورت خطی موجود و تا بحال به حلیه طبع آراسته نگردیده است. در این مقاله از سه نسخه ذیل استفاده شده:

نسخه شماره ۱: INBA# (نسخه جلد سبز شماره ۶۰)؛

نسخه شماره ۲: INBA# (نسخه جلد سبز شماره ۹۸)؛

نسخه شماره ۳: نسخه دانشگاه پرینستون.

در بین این سه نسخه شاید بهترین آنها نسخه شماره ۳ است که تاریخ استنساخ مشخص شده و تا اندازه ای خصوصیات نسخه‌ای که از روی آن استنساخ شده نیز مشخص گردیده. در نسخه اول در موارد متعدد یک سطر و یا بیشتر محذوف است و به نظر می‌رسد که شخصی که آن را استنساخ کرده آن را با اصل مقابله و مطابقت نموده و یا شاید نسخه‌ای که از روی آن استنساخ شده دارای کاستی بوده. به علاوه تاریخ استنساخ و تاریخ نسخه‌ای که از روی آن استنساخ شده و مشخصات کاتب معلوم نیست. در نسخه دوم چهار فصل اول محذوف است و با مقایسه با دو نسخه دیگر بعضی قسمت‌ها حذف شده و از لحاظ مشخصات استنساخ مشابه نسخه اول است.

### غیبت و سوابق تاریخیش

چون رساله جعفریه در تشریح دعای غیبت است، لازم است شرح مختصری در باره معنای غیبت و خود دعای غیبت درج شود.

**سابقه تاریخی:** مسأله قائم و مهدی از صدر اسلام، حتی در روایات منسوب به حضرت محمد، وارد شده. در بسیاری روایات شیعیان از اکثر ائمه اطهار سؤال شده که آیا آنها قائم موعود اسلام بوده‌اند یا نه و جواب همه آنها منفی بوده و ائمه اطهار علل مختلف را ذکر می‌کنند که چرا نمی‌توانستند قائم موعود اسلام باشند، زیرا آنها عاری از خصوصاتی بودند که باید قائم موعود دارا باشد. بنابراین شیعیان اولیه همیشه توجه خاص به ظهور قائم موعود داشته‌اند. اما مسأله غیبت، یعنی ناپدید شدن و غیر مرئی بودن ائمه بصورت جسمانی و عدم مرگ بعضی از آنها، همیشه مورد اعتقاد مردم و مسلمین و خصوصاً فرقه شیعه بوده، ولی بطور اخص برمی‌گردد به دوران امام حسن عسکری (ع)، امام یازدهم شیعیان. امام حسن عسکری (ع) در زندان خلفای عباسی در حبس تحت نظر بودند و در سن بیست و هشت سالگی وفات کردند. بسیاری مطالب در عقائد شیعه اثنی عشری وارد شده که اصولاً نه با علم سازگار است و نه می‌توان آن را به نحو خاصی توجیه نمود و از لحاظ تاریخی هم اساس محکمی ندارد. از جمله این موارد زوجه و کنیز امام یازدهم و پسری که از این کنیز متولد شده. آنچه واقعاً می‌توان قبول نمود اینست که اصولاً امام یازدهم فرزندی نداشته و یا اگر آن حضرت پسری داشته آن طفل بیش از دو سال در عالم جسمانی زیست ننموده است. امر مسلم و بدون هیچ شک و شبهه اینست که امام حسن عسکری (ع) در زندان بوده و با پیروان خود در ارتباط مستقیم نبوده و امور آن حضرت را شخصی که نایب امام بوده، بنام عثمان بن سعید عمری، اداره می‌کرده و همچنین به رتق و فتق امور مالی مشغول بوده. بعد از وفات امام حسن عسکری (ع) در سنه ۲۶۰ هجری قمری، نایب امام، که



همان عثمان بن سعید باشد، اعلان کرد که امام دوازدهم که پسر امام حسن عسکری (ع) است از انظار مردم غیبت کرده و فقط نائب امام به او دسترسی دارد و بعد از وفات عثمان بن سعید، امام دوازدهم پسر عثمان بن سعید را، که محمّد باشد، توسط توقیعی به نیابت منصوب کرد و به همین ترتیب حسین بن روح نائب سوّم و علی بن محمّد سمّری نائب چهارم منصوب گردیدند. بالاخره در هنگام فوت نائب چهارم در سال ۳۲۹ هجری قمری توقیعی از جانب امام دوازدهم صادر گردید که دیگر نائی تعیین نخواهد شد و امام به غیبت کبری رفته و دیگر هیچ فردی قادر به رؤیت او نخواهد بود و در آخرالزمان بنام قائم آل محمّد ظاهر خواهد شد. مدت هفتاد سال اول پس از فوت امام حسن عسکری که دوران نیابت چهار نائب یا ابواب اربعه است بنام غیبت صغری نامیده شده است.<sup>۱</sup> مسأله مسّلم دیگر که تقریباً تمام تاریخ‌نویسان صدر اسلام به آن اشاره کرده اند تفرقه شیعه اثنی‌عشری بعد از وفات امام حسن عسکری (ع) به حدّ اقلّ چهارده فرقه است<sup>۲</sup> که فقط یکی از آنها به غیبت کبری محمّد پسر امام حسن عسکری (ع) معتقد گردیدند. شهرستانی در کتاب «ملل و نحل» از یازده فرقه بعد از فوت امام حسن عسکری (ع) نام می‌برد.<sup>۳</sup> این خود دلیل محکم و قابل قبول و قابل توجیهی است بر این حقیقت که اصولاً امام حسن عسکری (ع) در هنگام وفاتشان صاحب فرزندی که در قید حیات باشد نبودند. بنابراین مسأله غیبت کبری و صغری ساخته و پرداخته خیال واهی گروهی خاصّ بوده که برای ادامه ریاست خود که روز بروز در حال تضعیف بوده و برای نگه داشتن شیعیان امامیه اشاعه گردید. جعفر، برادر امام حسن عسکری (ع) که بر امور وقوف کامل داشت، ادّعا نمود که امام حسن عسکری در هنگام وفات فرزندی در قید حیات نداشت، و صاحبان غرض او را جعفر کذاب نام نهادند.<sup>۴</sup>

### نصوص مبارکه در مورد وصیّ امام حسن عسکری (ع) و مسأله غیبت

جمال قدم جلّ اسمه الاعظم در این مورد میفرمایند قوله الاعزّ: «یا حزب‌الله از اهل فرقان سؤال نمائید جابلقا کو و جابلسا کجا رفت؟ آن مُدُن و دیار موهومه چه شد؟ صادق را کذاب گفته اند، یعنی جعفر بیچاره را که به یک کلمه صدق تکلم نمود، از صدر اسلام تا حین کذابش گفتند، اَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (مائده آسمانی، ج ۴، ص ۹۱). و نیز در لوح مبارک به امضاء خادم مورخ بیست و یکم ربیع‌الاول ۱۳۰۷ هجری قمری و خطاب به جناب میرزا آقا افغان می‌فرمایند قوله تعالی: «از حضرت جعفر سؤال نمودند: "آیا از برای حضرت عسکری اولاد ذکوری موجود؟ آن مظلوم ابا نمود و فرمود: دو سال قبل طفلی بوده و فوت شد." صاحبان غرض او را طرد و لعن نمودند و کذابش گفتند و قول آن زن کاذبه چون موافق هوئی و اغراض نفسانیّه نفوس غافله بود، آن را اخذ کردند و اعلان نمودند.»<sup>۵</sup>

حضرت عبدالهّاء جلّت عظمته در لوح حاجی صدر همدانی که عنوانش "ای صدر الصدور رقّ منشور قرائت گشت" می‌باشد چنین فرموده‌اند قوله الاعزّ: «اما مسئله امام دوازدهم چون در نفس احادیث

ائمّه بحسب ظاهر مناقشه واقع، در جائی محمد بن الحسن علیه السلام را نفس قائم موعود شمردند، و در جائی دیگر و حدیثی دیگر وفات محمد بن الحسن علیه السلام و تولّد قائم منتظر را در آخرالزمان بیان می‌فرمایند. پس بجهت توافق بین دو حدیث چاره از برای نفسی نه مگر آنکه تیقّن نماید که امام دوازدهم قائم موعود در حیّز ملکوت روحاً موجود بود و در یوم ظهور جسماً مشهود گشت باین تجسم شخصی ثانی گشت. «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ». آنچه در حیّز ملک ظاهر گردد اوّل در حیّز ملکوت بوده و حکم وجود داشت. این مسئله امام دوازدهم و قائم موعود در احادیث مسلسلّه بسیار متزلزل است. اگر نفسی انصاف داشته باشد هیچ یک از این روایات مختلفه متباینه متعارضه را اعتماد ننماید. حضرات شیعیان هر یک از ائمّه اطهار را در یومش قائم می‌دانستند و منتظر خروج او بودند. بعد از حضرت امام حسن عسکری رؤسا ملاحظه کردند بنیاد امید شیعیان بکلی ویران خواهد شد و مأیوس و مضحمل خواهند گشت. خواستند بوسیله‌ای نگهداری کنند لهذا کنایه و استعاره و مجاز و تأویل بکار برده و روایات مختلفه پدیدار شد و حقیقت حال اینست که شیعیان بعد از امام حسن عسکری علیه السلام سه قسم شدند. قسمی به امامت جعفر نادان تشبّث نمودند و او را تهنیت و تبریک به امامت گفتند. و قسمی بکلی منصرف شدند. و قسمی دیگر به غیبویت تشبّث نمودند و هر روز منتظر خروج بودند. هزار سال است که انتظار می‌کشند و هنوز کلال و ملال نیاورده‌اند. سبحان الله ظهور حقّ با وجود آن که به نصّ صریح من دون تفسیر و تأویل منصوص قرآن است، قوله تبارک و تعالی: «وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا» در این شبهه نمایند و تزلزل بنمایند و تأویل رکیک کنند و به روایاتی که در نهایت تزلزل است تشبّث نمایند و نصّ صریح گمارند و بآن معارضه کنند. این چه بلاهت است و نادانی و این چه حماقت و سرگردانی. و علیک التحیّة و الثناء. ع» (مائدۀ آسمانی: ج ۲، ص ۵۱).

جمال قدم در لوحی می‌فرمایند قوله الاعزّ: «امثال آن نفوس معرضه لزالل بوده‌اند. اگر نفسی بعد از ارتقاء حضرت عسکری علیه سلام الله در امورات واقعه و دسائس علمای زنادقه تفکّر نماید شهادت میدهد بر اینکه جمیع فساد عالم از آن نفوس بوده و هست. لعمر ربّنا اگر کذب رؤساء نبود ربّ اعلیٰ بظلم اعداء شهید نمی‌شد. حضرت موهومی بر سریر موهومی معین نمودند و به روایات موهومه ثابت کردند آنچه را که سبب سفک دم سیّد عالم و جواهر امم شد. گاهی توابع جعلیه ظاهر مینمودند و نسبتش را به مبدأ وجود می‌دادند.» (مائدۀ آسمانی، ص ۷، صص ۱۸۶ - ۱۸۷).

جمال قدم در «رساله این ذنب» می‌فرمایند قوله الاعزّ: «یا شیخ در حزب شیعه تفکّر نما. چه مقدار عمارتها که به ایادی ظنون و اوهام تعمیر نمودند و چه شهرها بنا نهادند. بالأخره آن اوهام به رصاص تبدیل شد و بر سیّد عالم وارد.» (لوح شیخ، ص ۸۸).

جمال قدم در «رساله این ذنب» خطاب به هادی دولت‌آبادی می‌فرماید قوله الاعزّ: «از خدا بترس. در اموری که شأن تو نیست داخل مشو. هزار و دویست سنه شیعه بیچاره را امثال تو به بئر اوهام و ظنون مبتلا نمودند. بالأخره در یوم جزا ظاهر شد آنچه که ظالم‌های قبل بحق پناه بردند.» (لوح شیخ، ص ۱۲۲).

## دوسد اعظم

تقریباً هشت قرن از وفات امام حسن عسکری (ع) گذشت و وضعیّت شیعه اثنی‌عشری که رو به انزوا و انحلال می‌رفت بواسطه حمایت دولت صفوی از این فرقه که از مناسبات سیاسی برای ایستادگی در مقابل دولت عثمانی سرچشمه می‌گرفت، مذهب شیعه اثنی‌عشری مذهب رسمی دولت گردیده و در مناطق تحت فرمانروائی حکومت صفویه به شدت استوار شده و با دعوت از داعیان لبنانی برای استحکام ارکان عقائد این فرقه در ایران اعانت حاصل شد و دو قرن دیگر سپری شد. اشاعه عقائد شیخی بر اساس اعتقادات شیخ احمد احسائی تا اندازه‌ای فضای جدیدی در افکار و آراء گروه قلیلی از مردم بوجود آورد که از اهم آنها عقیده به اصول دین بود. در میان شیعیان شیعه اثنی‌عشری اصول دین پنج بود که عبارت از توحید و نبوت و عدل و معاد و امامت، و بر اساس عقائد شیخی اصول دین بر چهار رکن استوار گردید، یعنی عدل، که یکی از اسماء و صفات الهی است، بعنوان یک اصل دینی مورد سؤال قرار گرفت و همچنین معاد. با حذف کردن این دو اصل از اصول دین و اضافه کردن رکن جدیدی بنام رکن رابع اصول دین بر چهار رکن و اصل قرار گرفت. رکن رابع شخصی است که با امام زمان، ولی عصر و قائم موعود در تماس است. گرچه شیخ احمد احسائی و شاگردش سید کاظم رشتی به حیات جسمانی امام دوازدهم قائل نبودند ولی ناگزیر از آن بودند که آن را بصورت قابل قبولی توجیه کنند و آن دو خود را رکن رابع دانستند و سید کاظم جانشینی برای خود تعیین ننمود. کریم خان کرمانی ائیم و تعدادی از شاگردان سید کاظم ادعای رکن رابعی داشتند. در چنین زمانی حضرت ربّ اعلی پدیدار شدند که مظهر ظهور الهی و در واقع قائم موعود و مهدی منتظر بودند و شور و نشور جدیدی در افکار و آراء مردم به وجود آوردند و برای به وجود آوردن چنین جنبشی در خارج از دایره محدود پیروان شیخی و همچنین خود شیخیه با دو سدّ عظیم مواجه بودند. یکی مسأله خاتم‌النبیین که تقریباً در بین تمام فریق اسلام بصورت غیر معقول مطرح شده بود و مظهر جدیدی که اسلام را منسوخ کند برای آنها به هیچ وجه قابل قبول نبود؛ و دیگری مسأله امام دوازدهم و قائم موعود بود که حیات جسمانی داشت و در شهری خارج از دید مردمان میزیست. در این جوّ اعتقادی بسیار بسته و گرفته و پر جنجال حضرت ربّ اعلی می‌بایست ادعای مظهریّت خود را بیان کرده و جامعه‌ای بر اساس رسالت جدید روحانی تربیت فرمایند. اعلان چنین امری به سهولت امکان‌پذیر نبود و با سلطه‌ای که علماء و فقهای شیعی بر افکار و عقائد مردم داشتند و خود آنها آگاهانه یا ناخودآگاه موهوماتی را در ذهن مؤمنین چنان محکم فرو کرده بودند که این موهومات بعنوان اصول غیر قابل تغییر ابدی پذیرفته شده و قابل بحث نبود و اندک انحرافی از آن حکم

تکفیر و متعاقب آن نفی و زندان و قتل را بدنبال داشت. بنابراین حضرت ربّ اعلی بر همان سنّتی که باید آن را سنّت الهی دانست مشیء فرمودند و این همان سنّتی است که تمام پیامبران بر آن سنت دیانت خود را به پیش بردند. آیه قرآنی نیز بر آن دلالت دارد: «سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا» (سوره فتح (۴۸)، آیه ۲۳). این سنّت الهی به این معنی است که ارائه احکام و عقائد و دستورات دیانتی باید همیشه بصورت تدریجی و بصورت حکمت شکل بگیرد. حتّی حضرت محمّد نیز از این امر مستثنی نبودند. بعنوان مثال حضرت محمّد در ابتدای ایّام در مکه در برخورد با کافران حکم به مدارا و مسالمت و حتّی خضوع و خشوع در مقابل آنها فرمودند و حکم جهاد و جبهه‌گیری و کشتار آنها بعدها در مدینه صادر شد. در ابتدای ایّام شرابخواری حرام نبود. منع مُسکرات و شرابخواری در ابتدا به این صورت بود که اگر مست و لایعقل باشید نماز نگزارید ولی شرب مُسکر تا بعدها در اواخر ایّام تغییر کرد و حرام دانسته شد. بنابراین حضرت ربّ اعلی نیز بر همین منوال امر و ادعای خود را بتدریج افشاء فرمودند، یعنی در ابتدای امر با ادعای بایّت امر خود را شروع فرمودند، در حالی که بطور تلویح به مقام حقیقی خود و منظور اصلی ظهور خودشان در ابتدای ایّام اشاره فرمودند و هر فرد ذی بصر و صاحب درک روحانی در سالهای اولیه می‌توانست بسهولت به مقام نهائی و هدف غائی و ادعای اصلی و دیانت اساسی ایشان پی ببرد.

### ادعای حضرت باب بصورت ظاهر

همان طوری که در قیوم‌الاسماء منعکس شده حضرت ربّ اعلی در ابتدای امر ادعای بایّت فرمودند ولی باطن مطلب همان است که در اواخر ایّام بصراحت خود را مظهر ظهور الهی دانسته و اسلام را نسخ فرمودند. ادعای بایّت یعنی نیابت قائم آل محمّد یعنی نیابت حجّت بن حسن عسکری (ع) که بر اساس اعتقادات قوم برای تربیت آنها و آماده نمودن گروهی که بتوانند درک مقامات عالیّه آن حضرت را بفهمند و همچنین آماده نمودن مردم برای ظهور من يُظهِرُهُ اللَّهُ که از زمان ماکو به بعد اعلام گردید. تمام این مسائل در رساله جعفریه نیز بخوبی منعکس شده است، چون رساله جعفریه در خصوص غیبت و دعای غیبت توسط شخص سائل مورد سؤال قرار گرفته که می‌بایست جواب قانع‌کننده‌ای برای مؤمنین ارائه بفهمند. بواسطه اعتقادات خرافی و موهومات، حضرت ربّ اعلی اگر بطور صریح ادعای غائی خود را در بدایت بیان می‌فرمودند شاید به جرأت بتوان گفت که امکان شکستن این سدّ اعتقادات فاسد و موهوم مردم غیرممکن می‌بود و حتّی امکان بسیار زیاد داشت که جان خود را فدا کنند بدون آنکه گروهی برای درک حقائق والاتر تربیت شده باشند. در این مورد تعدادی از نصوص مبارکه درج خواهد گردید.

حضرت ربّ اعلی در کتاب «دلایل سبعه» می‌فرمایند قوله الاعزّ: «نظر کن در فضل حضرت منتظر که چه قدر رحمت خود را در حقّ مسلمین واسع فرموده تا آنکه آنها را نجات دهد. مقامی که اوّل خلق است

و مظهر ظهور آیه "اَنتَ انا الله" چگونه خود را با اسم بایّت قائم آل محمد ظاهر فرمود و با حکام قرآن در کتاب اول حکم فرمود تا آنکه مردم مضطرب نشوند از کتاب جدید و امر جدید و ببینند این مشابه است با خود ایشان لعلّ محتجب نشوند و بآنچه از برای آن خلق شده اند غافل نمانند...» (منتخبات آیات، صص ۸۴-۸۵). در نصّ فوق منظور از کتاب اول همان «قیوم الاسماء» می باشد.

جمال قدم در لوحی می فرمایند قوله الاعزّ: «دیگر معلوم آن جناب بوده که تفسیر احسن القصص بما عند القوم نازل شده، و این نظر بفضل بحت بوده که شاید اهل غفلت و جهل بجهروت علم صعود نمایند، چنانچه اکثری از مطالب مذکوره در آن مطالبی است که نزد اهل فرقان محقق بوده، و اگر از اول بما اراد الله نازل میشد احدی حمل نمی نمود و باقی نمی ماند، كَلِّ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِهِ عَلِي خَلْقِهِ وَ جُودِهِ عَلِي عِبَادِهِ، ملاحظه نمایند که اول امر آن حضرت ببايّت خود را ظاهر فرمودند، این نظر به آن بوده که طیور افنده انام در آن ایام قادر بر طیران فوق آن مقام نبودند، قَدْ نَحَتِ الْأَشْيَاءُ بِمَا نَسَبَ نَفْسَهُ بِهَذَا الْمَقَامِ، لِأَنَّ هَذَا الْمَقَامَ لَوْ يَكُونُ أَصْلِيًّا حَقِيقِيًّا وَ مَا فَوْقَهُ وَ فَوْقَ فَوْقِهِ يُخَلَقُ بِكَلِمَةٍ مِنْ عِنْدِهِ وَ إِشَارَةٍ مِنْ إِصْبَعِهِ، لَمْ يَزَلْ نَاسٌ فِي بَحْرِ أَوْهَامٍ مُسْتَعْرِقُونَ وَ مِنْ أَرَادَهُ اللَّهُ مُحْتَجِبٌ بُوْدَهُ وَ خَوَاهِنْدُ بُوْدُ إِلَّا مَنْ أَنْقَذَهُ اللَّهُ بِفَضْلِهِ وَ عَرَفَهُ مَا أَظْهَرَهُ بِأَمْرِهِ» (لثالی الحکمة، ج ۲، ص ۵۷).

البته بایّت هم معنای ظاهری داشت و هم معنای باطنی. بطور ظاهر باب امام غائب در عرف اعتقادات موهوم مردم و در باطن امر منظور حضرت ربّ اعلی از حضرت حجّت نفس مبارک خودشان و یا مشیت اولیه الهیه متجلی در نفس مبارکشان می باشد و مقصد اصلی و باطنی از باب همان است که حضرت عبدالجبار در «مقاله شخصی سیّاح» بیان فرموده اند: «آغاز گفتار نمود و مقام بایّت اظهار و از کلمه بایّت مراد او چنان بود که من واسطه فیوضات از شخص بزرگواری هستم که هنوز در پس پرده عزّت است و دارنده کمالات بی حصر و حدّ، به اراده او متحرکم و به حیل ولایش متمسک. و در نخستین کتابی که در تفسیر سوره یوسف مرقوم نموده، در جمیع مواضع آن خطاب هائی به آن شخص غایب که از او مستفید و مستفیض بوده، نموده و استمداد در تمهید مبادی خویش جسته و تمنای فدای جان در سبیل محبتش نموده...» (مقاله شخصی سیّاح، ص ۲).

## دعای غیبت

یکی از ادعیه ای که برای شناختن امام حجّت در دست شیعیان است به نام دعای غیبت مشهور است که در تعدادی از کتب شیعی وارد شده و شامل سه سطر است و از امام جعفر صادق (ع) روایت شده. اینک از کتاب «کافی» این دعا نقل می شود: «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ \* اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ \* اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي»<sup>۶</sup> که مضمونش از این قرار است: خدایا خود را به من بشناسان، زیرا

اگر خود را به من نشناسانی فرستاده‌ات را نشناخته‌ام، \* خدایا فرستاده‌ات را به من بشناسان، زیرا اگر فرستاده‌ات را به من نشناسانی حجتت را نشناخته‌ام، \* خدایا حجتت را به من بشناسان، زیرا اگر حجتت را به من نشناسانی، از دین خود گمراه شده‌ام / می‌شوم.

حضرت ربّ اعلی سطر چهارمی هم در فصل چهاردهم صحیفه جعفریه برای این دعا اضافه می‌کنند که بعداً مورد بحث قرار خواهد گرفت.

### رئوس مطالب صحیفه جعفریه

رساله جعفریه دارای چهارده فصل است و ذیلاً اهمّ مطالب هر فصل بطور خلاصه فصل به فصل مورد مذاقه قرار خواهد گرفت.

### فصل اول

این فصل «خطبه الانوار» تسمیه شده. تمام این فصل و مضمون عباراتش در یادداشت شماره ۸ وارد شده و علاقمندان می‌توانند به آن رجوع فرمایند، ولی خلاصه و مختصری از مطالب این فصل در این مقال ذکر می‌شود:

تعظیم و تجلیل از حضرت الوهیت و ذکر این مسأله که راهی برای بشر به سوی خداوند موجود نیست، حتی ستودن و سپاسگزاری از او کفر است و توحید واقعی نفی صفات از اوست. گفتن "هو هو" یعنی "او او می‌باشد" نیز کفر است. چون به این صورت هیچ گونه ارتباطی بین بشر و ذات الهی قابل تصوّر نیست و درها همه مسدود شده. بنابراین معرفت خداوند باید معنای دیگری داشته باشد که تشریحش یکی از مطالب عمده شرح دعای غیبت است.

یک مناجات و دعا.

وحدت و انفراد در بیت مبارک و ورود طالبین و اقبال آنها به امر مبارک که همه به اراده الهی صورت گرفته.

تمام امور در قبضه قدرت خداوند است و حتی فتنه دشمنان از اراده اوست.

رفتن به حجّ و بجا آوردن مناسک حجّ.

تعدی ستمگران کربلا به یکی از مؤمنین به امر مبارک (ملاً علی بسطامی (حرف حجّ)).

بداء و تغییر رأی در رفتن به کربلا برای اظهار امرعمومی که به امر خداوند بوده است.

ادّعی بایّت امام حجّت به صورت تصریح و همچنین ادّعی مظهریّت و نبوّت به صورت تلویح و اشاره به آیه قرانی که مردم نقشه می‌کشند و خداوند هم نقشه می‌کشد و خداوند از بهترین نقشه‌کشندگان است و احتمالاً اشاره به وقایع مسجد وکیل می‌باشد.

ذکر مسائل تاریخی از زمان اظهار امر.

اهانت حسین خان ناظم‌الدوله حاکم فارس به ایشان.

## فصل دوّم

### البابُ الثّانی فی وصیّةِ الالهیّة:

بیشتر این فصل در پند و نصیحت سائل است و او را "یا ایّها الشّاهد" و "یا ایّها الانسان" و "یا ایّها التّاطر" مخاطب ساخته و او را نصیحت می‌فرمایند که به نصایح مبارک گوش فرا دهد و به خداوند توکل کند که خداوند او را از شکّ و وسوسه حفظ کند و او را به تدقیق و صفای نظر دعوت می‌فرمایند.

می‌فرمایند امر از دو حال خالی نیست، یا حقّ است و یا باطل. به سائل می‌فرمایند که اگر حقیقت را که حضرت ربّ اعلیٰ باشند پیروی کند به بندگی خداوند سر نهاده و اگر باطل را پیروی کند به سوی شیطان گرایش پیدا کرده. حقیقت که مکشوف شود شخص منصف نمی‌تواند آن را ردّ کند و باطل را هم اگر فردی ممزوج به حقیقت کند کسی آن را پیروی نخواهد کرد.

امر الهی مانند نور همه اشیا را نورانی می‌کند و می‌فرمایند کلمه حقّ که نزد ایشان است امروز مانند خورشید نورانی در جلوی همه پدیدار است.

می‌فرمایند نظر به شخصی کند که حجّت در دست اوست (نفس مبارک حضرت ربّ اعلیٰ) به نحوی که هیچ فردی قادر به ارائه مشابه آن نیست و سائل را ترغیب می‌فرمایند که آن حضرت را بدون "چون و چرا" قبول و پیروی کند.

می‌فرمایند که اگر به حقانیت آن حضرت مؤمن نشود اگر هر حقیقتی را بشنود آن را به وهم شیطانی ردّ خواهد کرد، ولی اگر به حجّت بودن آن حضرت مُقرّر شود چاره دیگری غیر از اتباع از آن حضرت نخواهد داشت؛ حتّی اگر آن حضرت شب را روز گوید و سمّ را شکر و دروغ را صدق و علم را جهل نام نهند.

سرکشان اگر به ولایت حضرت علیّ سر نهاده بودند از اهل خواجه نمی‌شدند.

گروهی از فرقه شیخیّه که به محضر مبارک رسیدند حجّیت و بر حقّ بودن آن حضرت را تصدیق کردند و اگر بعضی از آنها در حال حاضر از تبعیت آن حضرت سر باز زده‌اند باید اقرار کنند که به عبادت شیطان مشغول شده‌اند.

مجدداً سائل را به پرهیزکاری دعوت می‌کنند که مبدا حقّ بودن و حجّیت آن حضرت را باطل شمرد، زیرا تمام علماء دعاوی خود را حقّ می‌شمردند و همه مدّعی بر دانستن علم قرآن هستند، و اگر چنین باشد چگونه حقّ ثابت می‌شود.

می‌فرمایند که «سنابرق» از سیّد جعفر کشفی را مطالعه فرموده‌اند و بواطن نوشتجاتش را مشاهده کرده‌اند که در شرح دعاء (غیبت) نوشته شده است و او به غیر از نفس آن حضرت نفس دیگری را نشناخته و غیر از شئون بندگی چیز دیگری را توصیف نکرده. آل الله که آخرین آنها به صورت گُنه ربوبیت متجلی شده (که نفس مبارک حضرت ربّ اعلی باشند) شخصی به غیر از خودشان قادر به توصیفشان نیست.

برای سیّد جعفر کشفی و شیخ احمد احسائی پاداش نیک و عفو و رحمت پروردگار را درخواست می‌کنند.

## فصل سوّم

### البابُ الثّالثُ فی مُقدّمه عَزَّ رَبّانِیَّة:

در این فصل به دنباله فصل اوّل که تشریح فرمودند که راه به ذات احدیّت بالکلّ بسته شده، بنابراین علم بر ازلیّت و معرفت حقّ نیز مسدود است و علی‌الاصول شخص مؤمن نباید در فکر معرفت خداوند باشد و درباره اش سؤال کند و حدیثی ذکر شده که تمام گناهان بخشیده خواهد شد، غیر از سؤال از آفرینش که بالکلّ بخشیده نخواهد شد، علتش را ذکر می‌فرمایند: «لِإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ أَشْرَكَ الْمُؤْمِنَ مَعَ نَفْسِهِ». یعنی خداوند باری تعالی مؤمن را در نفس خودش شریک کرد. و این سؤالی که ممنوع شده سؤال در باره معرفت گُنه ذات خداوند است، زیرا سؤال بر می‌گردد به آفرینش دنیا. و شخص سائل را تحذیر از سؤال در باره مراتب آفرینش می‌فرمایند. و بعد شخص سائل را دل‌گرمی می‌دهند که محزون نشود که اگر شخص مؤمن توبه کند مانند آنست که هیچ گناهی مرتکب نشده است.

به سائل می‌فرمایند هر هنگام که ایقان حاصل کردی که راه به معرفت حقّ مسدود است کوشش در معرفت خوشنودی او کن و به سوی اوامر او روی آر و اعراض از منهیات نما و بدان که نقطه خوشنودی دوست داشتن نفست بصورت "او" که در واقع نشانه‌ای از پروردگار در وجودت می‌باشد و در اطرافش تمام اسماء و صفات دوران می‌کنند. و این سرّ حدیثی است که می‌گوید مقام مؤمن قابل وصف نیست.



حضرت علی امیرالمؤمنین (ع) در آخر خطبه طنتنجیه فرمود که آن حضرت نور مخلوق و عبد مرزوق هستند و حضرت ربّ اعلیٰ می‌فرمایند من بنده او هستم و خداوند مرا به اسمش مشرف ساخت. هر گاه شخص به چنین مقامی رسید حکم همه چیز را می‌داند و از پرسش بی‌نیاز می‌شود.

به سائل می‌فرمایند هر آنگاه که حکم این نقطه را بدانی (اشاره به نفس مقدّس خودشان) حکم ضدّ آن را و برائت از آن را هم خواهی دانست. و بواسطه ندانستن این نقطه بعضی حکما گمراه شدند به نحوی که پنداشتند که خداوند علت‌العلل اشیاء است. و حضرت ربّ اعلیٰ از شرک آنان به خداوند پناه می‌برند. می‌فرمایند که ای کاش صدرائیون در معرفت حقّ به مقام استدلال نمی‌رسیدند و گمراه نمی‌شدند و مردم را گمراه نمی‌کردند و علما آنها را تبعیت نمی‌کردند، زیرا مسأله را نمی‌دانند و برای آنها غفران طلب می‌کنند.

## فصل چهارم

### الباب الرابع في ذكر دعاء المزويّة في أيام الغيبة:

این باب را با حدیثی که از حضرت صادق روایت شده که شامل دعای غیبت است از کتاب «کافی» یعقوب کلینی به تمامه نقل می‌فرمایند (برای خود دعا به «دعای غیبت» مراجعه فرمائید).

رحمت خداوند را برای هر فردی که امامش را اطاعت کرد و مقام او را شناخت خواستار می‌شوند و می‌فرمایند که «فَإِنَّ الدِّينَ كُلَّهُ مَعْرِفَةُ الْعَبْدِ نَفْسَهُ وَ مَا جَعَلَ اللَّهُ فِيهِ مِنْ آيَاتِهِ وَ مَنْ اخْتَجَبَ بِشَيْءٍ مِنْ آثَارِهَا فَحَيِّنَ الْاِخْتِجَابِ هُوَ فِي النَّارِ». مضمون بیان مبارک اینست که تمامی دیانت آنست که بنده نفس او را بشناسد و به آنچه خداوند در او بودیعه گذاشته معرفت حاصل کند و اگر شخصی به واسطه چیزی از آثارش محتجب شود همانگاه که محتجب از اوست در جهنم قرار گرفته.

سائل را مخاطب ساخته می‌فرمایند «يا ايها الناظر» و می‌فرمایند خداوند هر شیئی را کامل خلق می‌کند و می‌فرمایند که بدان «بِأَنَّ الشَّيْءَ لَمْ يَكُ مُحْتَاجاً بِشَيْءٍ فِي بَدْءِ وُجُودِهِ لِيَدْعُو اللَّهَ رَبَّهُ لِأَجَلِهِ بَلْ خَلَقَهُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ مَا يَلِيْقُ بِجَلَالِهِ»، که مضمونش از این قرار است که مخلوق محتاج چیزی در ابتدای وجود نبوده که خداوند را به آن بخواند برای آنکه خداوند او را بر آنچه سزاوار بزرگی است خلق کرده و هر هنگام که خلق از این حقیقت اعراض کرد به همه چیز محتاج می‌شود.

سائل را انداز می‌فرمایند که مبدا مبدا که به غیر از خداوند از فرد دیگری سؤال کند و مجدداً این حدیث را گوشزد می‌فرمایند که تمام گناهان بخشیده خواهد شد به غیر از سؤال از خلق برای آنکه خداوند مؤمن را شریک نفسش قرار داد. و می‌فرمایند که مؤمن عزیزتر از آنست که توصیف شود و

بزرگوارتر از اینکه سؤال کند و خواری سزاوار شأن او نیست و برای فهم این مطلب مثال یک برده را می‌زنند که بدون اطلاع و اجازه صاحبش از دیگران چیزی بخواد و در این صورت برای مولایش ننگ و عار خواهد بود.

بعد می‌فرمایند: «فَإِذَا عَرَفْتَ حُرْمَةَ السُّئَالِ فِي تِلْقَاءِ الْجَلَالِ فَاعْلَمْ إِنَّ لِلدَّاعِي قَرْضَ أَوْلَى مَعْرِفَةِ رَبِّهِ ثُمَّ صِفَاتِهِ ثُمَّ أَسْمَاءِ نَفْسِهِ ثُمَّ مَطْلَبِهِ ثُمَّ مَا بِهِ وَعَلَيْهِ فَإِذَا عَرَفْتَ هَذِهِ الْمَقَامَاتِ إِنَّكَ مُخْلِصٌ فِي الدُّعَاءِ وَعَلَى اللَّهِ حَتْمٌ إِجَابَتِكَ»، که مضمونش از این قرار است: که چون از حرام بودن سؤال در پیشگاه خداوند آگاه شدی بدان که برای شخص داعی چند عمل واجب است: یکی معرفت پروردگار و سپس معرفت صفات پروردگار و سپس معرفت اسماء نفس او و سپس معرفت خواست او و سپس آنچه او می‌خواهد و آنچه او نمی‌خواهد و چون این مقامات را شناختی و در دعایت اخلاص داشتی بر خداوند حتم است که دعایت را اجابت کند.

در انتها می‌فرمایند که امروز که روز دهم محرم است و در دریای احزان بواسطه شهادت امام حسین غوطه‌ور هستند این مطلب را برای شخص سائل روشن خواهند فرمود.

## فصل پنجم

### البابُ الخامسُ فی مَشْرِيقِ صُبْحِ الْأَزَلِ:

فصل قبل در باره مجاز نبودن سؤال در باره خلقت و خالق بود و معنی واقعی معرفت خداوند و نحوه حصول به آن. این فصل به دنباله فصل قبل در توضیح معنی توحید حقیقی است. فصلی است نسبتاً طولانی و در انتهای این فصل یک خطبه طولانی از حضرت امام رضا (ع) که در توحید الهی ایراد گردیده نقل می‌فرمایند که بیانات مبارکه آن را تصدیق می‌کند و بر مندرجات آن بیانات صحّه می‌گذارد. این خطبه در کتب معتبر شیعی وارد شده و از جمله در «عیون اخبار الرضا»<sup>۷</sup>.

این فصل با آیه قرآنی شروع میشود: «فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ.» (سوره قصص (۲۸)، آیه ۳۰)؛ که مضمونش از این قرار است که هنگامی که به آن محل رسید که در وادی ایمن در بقعه مبارکه ندا از درخت بلند شده که ای موسی من پروردگار خداوند عالمیان هستم و همچنین آیه «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ \* لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ \* وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» (سوره اخلاص (۱۱۲)، آیه‌های ۱-۴) که به این مضمون است که بگو خداوند یکتا است و صمد است و نمی‌زاید و زاده نمی‌شود و برای او هم قطاری نیست.

سائل را به «أَنَّهَا الشَّاهِدُ» مخاطب ساخته می‌فرمایند که معرفت ذات خداوند را غیر از خود خداوند حاصل نخواهد کرد که بر او نه اسمی و نه اشاره‌ای سزاوار است و او ذات خالص و حقیقت صرف

است و بین او و خلقتش هیچ گونه ارتباطی موجود نیست و او به نفسش ظاهر است و به ظهورش شناخته نمی‌شود و باطنش ذاتش می‌باشد. او ازلِ اُولیّه است و قدیم و او ذات است و «عین الکافور» می‌فرماید «وَمَنْ قَالَ فِي نَفْسِي تَجَلَّى عَنِّي مِنْ نَفْسِهِ فَقَدْ كَذَّبَ عَلَيَّ نَفْسِهِ لِأَنَّهُ لَا يُقَابِلُ بِخَلْقِهِ وَلَا يُقَارِنُ بِعِبَادِهِ وَهُوَ كَأَنَّكَ مَخْفِيٌّ لَمْ يَزَلْ كَانَ خِفَائِهِ عَيْنَ ظُهُورِهِ وَظُهُورُهُ عَيْنَ خِفَائِهِ» که به این مضمون است که اگر کسی بگوید که خداوند در نفس من تجلّی کرد او بر نفس خداوند دروغ وارد آورده، برای آنکه خداوند با خلقتش مقابله نمی‌کند و به بندگانش نزدیک نمی‌شود. او کنز مخفی است و همیشه پنهان بودنش مانند ظهورش می‌باشد و ظهورش مانند پنهان بودنش است.

کسی که او را یکتا دانست به او معرفت حاصل نکرده است، برای آنکه جز او فردی دیگری نمی‌تواند او را واحد شمرد و کسی که گفت «هو هو» مانند آن است که در ملکش برای او شریکی برگرفته. اسماء و صفات به مقام خلق خداوند بر می‌گردد.

ابتدای دینان معرفت او است و کمال معرفت توحید اوست و کمال توحید نفی صفات از اوست.

کسی که خداوند را وصف کند او را محدود کرده و هر که او را محدود کند او را برشمرده و کسی که او را برشمرد ازلیتیش را باطل کرده.

از خطبه طتنجیه از حضرت علی امیرالمومنین نقل می‌فرمایند که فرمود: «رَأَيْتُ اللَّهَ وَ الْفِرْدَوْسَ رَأَى الْعَيْنِ» که می‌فرمایند این رؤیت ذات خداوند نیست و گرنه «إِنَّ السَّبِيلَ إِلَى اللَّهِ مَسْدُودٌ وَ الطَّرِيقُ إِلَيْهِ مَزْدُودٌ» باطل می‌شود.

خطبه طولانی حضرت امام رضا در توحید و معنی توحید و به این صورت شروع می‌شود: «أَوَّلُ عِبَادَةِ اللَّهِ مَعْرِفَتُهُ وَ أَصْلُ مَعْرِفَةِ اللَّهِ تَوْحِيدُهُ وَ نِظَامُ تَوْحِيدِ اللَّهِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ الْعُقُولِ أَنَّ كُلَّ صِفَةٍ وَ مَوْصُوفٍ مَخْلُوقٌ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَخْلُوقٍ أَنَّ لَهُ خَالِقًا لَيْسَ بِصِفَةٍ وَ لَا مَوْصُوفٍ وَ شَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ وَ مَوْصُوفٍ بِالْاِقْتِرَانِ».<sup>۱</sup> مضمون این عبارات از این قرار است که اول بندگی و عبادت خداوند معرفت او است و اصل معرفت خداوند توحید اوست و نظام رشته‌های توحید خدا نفی صفات است از او به جهت شهادت عقول که هر صفت و موصوفی مخلوق است و شهادت هر موصوفی که او را خالق است که نه صفت است و نه موصوف و شهادت هر صفت و موصوفی به اقتران این صفت به موصوف ....

## فصل ششم

### الباب السادس في معرفة سِرِّ القِدَم:

فصل ششم نیز یکی از فصول طولانی صحیفه می‌باشد که با آیه نور شروع می‌شود و نور در این آیه به مشیت اُولیّه تفسیر می‌شود و سپس در باره حقیقت محمدی و نور محمدی توضیحاتی بیان می‌گردد و

سپس یک رؤیا که شب دوازدهم محرم دیده‌اند ذکر شده و تفسیری بر آن وارد می‌شود و در انتها در باره موقعیتی که امام حسین مدینه را ترک می‌کردند و بر مقبره جدشان کلمات تودیع را بصورت نظم بیان می‌فرمایند.

استشهاد به آیه قرآنی: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (سوره نور (۲۴)، آیه ۳۵)؛ که مضمونش از این قرار است: خدا نور آسمانها و زمین است. مثل نور او چون چراغدانی است که در آن چراغی باشد، آن چراغ درون آبگینه‌ای و آن آبگینه چون ستاره‌ای درخشنده. از روغن درخت پُربَرگت زیتون که نه خاوری است و نه باختری افروخته باشد. روغنش روشنی بخشد، هر چند آتش بدان نرسیده باشد. نوری افزون بر نور دیگر. خدا هر کس را که بخواهد بدان نور راه می‌نماید و برای مردم مثلها می‌آورد، زیرا بر هر چیزی آگاه است.

معرفت این نور را به آیه قرآنی تعبیر می‌فرمایند: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» (سوره احزاب (۳۳)، آیه ۴۰).

سائل را مخاطب ساخته و می‌فرمایند: «فَيَا أَيُّهَا الشَّاهِدُ اعْرِفْ إِنَّ ذَلِكَ النُّورَ هُوَ أَوَّلُ ذَاكِرٍ فِي الْإِبْدَاعِ يَتَفَسَّرُ بِنَفْسِهِ وَ كُلُّ مَا سِوَاهُ مَعْدُومٌ عِنْدَ مَقَامِهِ حَيْثُ أَشَارَ (ع) فِي كَلَامِهِ خَلَقَ اللَّهُ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيئَةِ وَ الْمَشِيئَةُ بِتَفْسِيرِهَا وَ هُوَ أَوَّلُ ذِكْرِ فِي الْإِمْكَانِ وَ أَوَّلُ فِعْلٍ فِي الْأَعْيَانِ وَ أَوَّلُ عَيْنٍ فِي الْبَيَانَ وَ لِنَا فَلْيَقُولُونَ بَعْضُ الْحُكَمَاءِ عِنْدَ الْبَيَانَ وَجُودٌ مُّطْلَقٌ وَ أزلٌ ظَاهِرٌ وَ تَجَلَّى بَحْتٌ وَ اِبْدَاعٌ صَرَفٌ وَ هُوَ مَقَامِ النَّبُوءَةِ الْمُطْلَقَةِ الَّتِي كُلُّ الْوَلَايَةِ قَدْ خُلِقَتْ مِنْ نُورِهَا»؛ که مضمونش از این قرار است که ای شاهد بدان که این نور اولین ذاکر در عالم ابداع است و همه چیز به غیر از او نزد مقامش معدوم است، همان طوری که امام (جعفرصادق (ع)) در کلامش اشاره فرمود که خداوند همه چیز را از مشیت خلق کرد و مشیت را توسط مشیت خلق نمود و او اول ذکر در عالم امکان و اول فعل در اعیان و اول عین در بیان و بنابراین بعضی فلاسفه می‌گویند وجود مطلق و ازل ظاهر و تجلّی محض و ابداع صرف و آن مقام نبوت مطلق است که ولایت از نورش آفریده شده.

هر شخصی که ادعای شناختن محمد (ص) را بکند مانند آنست ادعای مقام او را کرده است، زیرا که او مقامش توسط نفس دیگری بجز خودش شناخته نمی‌شود. به عبارت دیگر نفس دیگری به جز خود آن حضرت نمی‌تواند او را بشناسد.

بر هر داعی به سوی خداوند واجب است که محمد (ص) را بشناسد به آنچه بر او تجلّی کرده.

می‌فرمایند در شب ۱۲ محرم در عالم رؤیا آیات لطیفی مشاهده فرمودند که ساعت روز تحویل بود. تعداد زیادی کتاب به قطع عربی در جلوی ایشان بود و یکی از آن کتابها را باز می‌کنند. خاک قبر امام حسین در ورقه کاعذی بوده می‌بینند و وقتی آن را باز می‌کنند بر روی آن ورقه به خط شکسته بسیار زیبا با مرکب قرمز رنگ نوشته شده بود و در آخرش نقش مهری بود و مانند ستاره‌ای می‌درخشید که روی آن نقش شده بود «من امرم را به خداوند تفویض می‌کنم» و همچنین اسم مهدی. من بسیار مسرور بودم که نمی‌دانستم خوابم و یا بیدار و به کتابهای دیگر نظر کردم و همه به فارسی نوشته شده بودند، که همه در تصدیق شأن نفس مبارکشان بود و در خواب آن را از حفظ کردند و بعد از آنکه بیدار شدند تمام آیات را فراموش کردند به جز چهار کلمه از سطر اول که کلمه «مسعود» و دیگر کلمات مشابه آن بودند و به تعبیر و تفسیر این کلمه می‌پردازند که م به مجد دلالت دارد و به همین ترتیب حروف دیگر را تفسیر می‌فرمایند که قدری طولانی است و طالبان می‌توانند به اصل رساله مراجعه بفرمایند.

می‌فرمایند که امروز که روز چهاردهم محرم و چهار روز بعد از عاشورا است. در بحر مصیبت امام حسین مستغرق می‌باشند و گفتگوی آن حضرت را با جدّش بر سر مقبره رسول اکرم در حالی که راضی به قضای الهی بوده و امور ناخوشایند آینده را در انتظار دارند بازگو می‌کنند که حالت نظم و سرود دارد و مطالبی بسیار پرمعنا می‌باشند و شاید تعبیری از نفس مبارک حضرت ربّ اعلیٰ باشد. به طور مثال حضرت امام حسین (ع) به جدّش می‌فرماید: «یا خَیْرَ مُرْسَلٍ اَحْمَدُ فَاَقْبِلْ دَمِي لِظُهُورِ دَيْنِكَ لَامِعاً ثُمَّ قُلْ عَلَيَّ وَ الْاِحْبَاءِ مِنْ حَوْلِي لِامْرِ مُطَاعِكَ جَامِعاً فَيَا خَيْرَ عَالَمٍ يَحْكُمُ جَرِيانُ الْقَضَاءِ مُنْعَطَقاً فَلِلَّهِ اَصْبِرُ فِي ذَاتِكَ ثُمَّ اَشْكُو اِلَيْكَ مُجْتَمِعاً»؛ که مضمونش از این قرار است: ای احمد و بهترین فرستاده‌شدگان، خون مرا برای پدیدار شدن دین نورانیت از من قبول کن و سپس به من و دوستدارانت در اطرافت برای امر مطاع جامعهت چنین بگو: ای بهترین فرد عالم جریان قضاء حکم می‌کند و من بر آن انعطاف خواهم داشت و برای خوشنودی خداوند من شکیبیا هستم و در ذات تو شکوه و شکایتم را مجتمعاً بیان می‌کنم.

## فصل هفتم

البَابُ السَّابِعُ فِي مَعْرِفَةِ اَسْمَاءِ اللهِ الْحُسْنَى:

این باب در معرفت اسماء حسناى الهی و تفسیری از آنها است و تشریحی از حرف هاء که حرف اول "هو" می‌باشد و ارتباطش با نام مبارک حضرت ربّ اعلیٰ که علیّ باشد. تعدادی از آیات قرآنی و روایات شیعی را در ارتباط با آن نقل می‌فرمایند.

این فصل با استشهاد به آیه قرآنی شروع میشود: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا.» (سوره اعراف (۷)، آیه ۱۸۰). و همچنین: «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ.» (سوره اسراء (۱۷)، آیه ۱۱۰).

هر چیزی که بر او اسم تعلق گرفته اسمی است که خداوند بر او تجلی کرده و برایش مراتب متعددی است.

هر اسم آینه‌ایست برای معنی.

هر فردی که معتقد شود که اسماء‌الله قدیم هستند کافر شده است، زیرا خداوند از ازل بدون اسم بوده و حال به مثل آنست که از قبل بوده.

هر آنگاه که خداوند خواست که نفسش شناخته شود اسماء را خلق کرد.

این روایت نقل شده: «قال (ع) نَحْنُ اسْمَاءُ اللَّهِ الْحُسْنَىٰ الَّتِي لَا يُقْبَلُ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا وَ لَوْ لَا نَا مَا عُبِدَ اللَّهُ وَ لَوْ لَا نَا مَا وُصِفَ اللَّهُ.»

می‌فرمایند: «وَ إِنَّ الْأَئِمَّةَ سَلَامٌ اللَّهُ عَلَيْهِمْ هُمْ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ لِلَّهِ وَ الصِّفَاتُ الْعُظْمَىٰ.» ائمه اسلام اسماء حسنی و صفات عظمی برای خداوند هستند.

در معرفت نفس خودشان و تفسیر "ها" می‌فرمایند که اسم عظیم "هُوَ" اگر "او" قطع شود و در "هـ" به الف و یاء نظر شود عددش ۱۱ است که مطابق است با عدد علی که ۱۱۰ است و نقطه یعنی صفر که در جلوی ۱۱ قرار می‌گیرد کنایه از سبقت محمد در ذر اسماء می‌باشد و بعد به سائل می‌فرمایند به این اسم اعظم (نفس مبارک حضرت ربّ اعلی = علی) توسل کن.

خداوند در ذکر اسم اعظم فرمود "او نباء عظیم" است که شما از او رو برگردانده‌اید.

روایت از حضرت علی: «قال علی (ع) تَحْنُ اسْرَارُ اللَّهِ الْمَوْدَعَةُ فِي هَيْكَلِ الْبَشَرِيَّةِ يَا سَلْمَانَ تَزْهَوْنَا عَنِ الرَّبُّوبِيَّةِ.» حضرت علی (ع) می‌فرماید که ما اسرار مودعه خداوند در هیکل بشریت هستیم. ای سلمان ما را از ربوبیت منزّه دار.

روایتی از کافی نقل می‌فرمایند که راهب از حضرت موسی بن جعفر (ع) سؤال می‌کند که مرا از هشت حرف آگاه کن، که چهار عدد در زمین است و چهار عدد در آسمان و قائم این چهار حرف را تفسیر خواهد کرد. سپس راهب از دو عدد از چهار عدد را که در زمین است سؤال کرد کدامند؟ و حضرت موسی بن جعفر تمام چهار حرف را خیر داد. اما اولین لا اله الا الله وحده لا شریک له و دومین حضرت محمد و آل او و سومین ما اهل بیت هستیم و چهارمین شیعه و پیروان ما هستند.

روایتی از حضرت امام جعفر صادق (ع) نقل فرموده‌اند که چهار اسم را کلمه تامه مقرر ساخت و از چهار جزء هم‌زمان آن را پرداخت و سه نام از آن را برای نیاز خلق پدیدار کرد و یکی را در پرده گذاشت و آن اسمی است مکنون و مخزون. این نامها که پدیدار شد ظاهرشان الله تبارک و تعالی است، خدای برای هر يك از این نام‌های سه‌گانه چهار رکن مقرر ساخت که می‌شود ۱۲ رکن و برای هر رکنی از آنها سی اسم مقرر ساخت که بدان منسوبند، پس خداست، رحمان، رحیم، ملک، قدوس، خالق، باری، مصور، حیّ، قیوم، بی‌چرت و خواب، دانا، آگاه، شنوا، بینا، حکیم، عزیز، جبار، متکبر، علیّ، و عظیم، مقتدر، قادر، سلام، مؤمن، مهیمن، منشی، بدیع، رفیع، جلیل، کریم، رازق، زنده‌کننده، میراننده، مبعوث کن و وارث جهان، این اسماء و اسماء حسناى دیگر تا سیصد و شصت اسم (عدد ۱۲ ضرب در ۳۰) تمام شود همه منسوب به این سه هستند و این سه اسم ارکانند و آن اسم مکنون مخزون بوسیله این سه اسم ظاهر مخفی شده است.

روایتی از حضرت امام جعفر صادق (ع) نقل فرموده‌اند که هشام از آن حضرت سؤال می‌کند الله از چه مشتق است و اصلش چه بوده است؟ امام جعفر صادق (ع) جواب دادند که ای هشام، الله از اله باز گرفته شده یعنی "پرستش شده" و اله را حقیقتش شایسته پرستش می‌بایست باشد که نامش غیر از صاحب نام است. هر که نام را بی‌معنی پرستد محققاً کافر است و چیزی را نپرستیده است. هر که نام و معنی را با هم پرستد، محققاً مشرک است و دو تا را پرستیده و هر که معنی را تنها و قطع نظر از نام پرستد، این خداپرستی است. ای هشام خوب فهمیدی؟ او جواب داد ای سرور من بیشتر برایم بفرمائید. آن حضرت فرمود خدا نود و نه اسم دارد، اگر اسم همان صاحب اسم بود در زیر هر اسمی معبودی بود. ولی خدا يك حقیقتی است که همه این اسمها دلیل بر آنند و همه جز آنند. ای هشام نان اسم "خوردنی" است، آب اسم "نوشیدنی"، جامه اسم "پوشیدنی"، آتش اسم "سوزاننده". ای هشام خوب فهمیدی که بتوانی نقل کنی و با آن با دشمنان ما مبارزه کنی که با خدای عزّ و جلّ دیگری را همراه دانند؟ هشام گفت بله! حضرت فرمود: ای هشام، خدا تو را بدان سود بخشد و پایدار دارد و هشام گفت که به خدا از آن روز تاکنون کسی مرا در موضوع توحید مقهور و درمانده نکرده است.

## فصل هشتم

البَابُ الثَّامِنُ فِي مَعْرِفَةِ آيَاتِ اللَّهِ الْكُبْرَى:

در ابتدای این فصل به آیه قرآنی استشهد می‌فرمایند: «قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِأَمَلٍ إِلَّا أَنْ عَلَيَّ إِذْ يَخْتَصِمُونَ إِنْ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ.» (سوره ص (۳۸)، آیات ۶۷-۷۰).

خود را «نباء عظیم» دانسته که در امّ‌الکتاب به آن اخبار شده و شهادت میدهند که بقیه‌الله (اشاره به حجّت‌الله است که محتملاً منظور نفس تجلی مشیت اولیه در نفس آن حضرت و یا حضرت بهاء‌الله باشد). پیشوای آن حضرت بوده و به او توکل می‌کنند.

سائل را «یا ایها البصیر» مخاطب ساخته و به او یاد آور می‌شوند که «بَقِيَةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ» (کلمه‌ای است که قائم و حجّت به آن تکلم خواهد کرد که در احادیث شیعی وارد شده) امام و پیشوای اوست و به او می‌فرمایند باید ایقان حاصل کند. معرفت «بقیه‌الله» دارای مقاماتی است که غیر از خداوند قادر به شمردنش نیست و یکی از این موارد را ذکر می‌فرمایند.

حدیثی از حضرت علی (ع) نقل می‌فرمایند که حضرت فرمود معرفت من همراه با تنویر مانند معرفت خداوند است و معرفت خداوند معرفت من است و این دین خالصی است که از هیچ فردی قبول نمی‌شود مگر توسط من. و به سائل می‌فرمایند که باید ایقان حاصل کند که نشانه‌ای بزرگتر از آن موجود نیست، برای آنکه او نفس «ولی» است و تمامی پیغمبر است، همان طور که خداوند اراده کرده است. باید سائل ایقان حاصل کند مشیت او (بقیه‌الله و حجّت) ذات مشیت الهیه است و به واسطه او آنچه در امکان وجود دارد لباس زنده‌بودن می‌پوشند که در زیارتنامه از حضرت علی امیرالمؤمنین (ع) وارد شده که هر چه مشیت حجّت بر آن قرار گیرد قضای مثبت است و غیر آن محو است و این سنتی است که عین مشیت است و بعد به سائل می‌فرمایند بدان که اشاره خیلی لطیف و رقیق‌تر از کأس خمر است. خوشا به حال کسی که آن را بنوشد و مطیع اوامر او شود و وای به حال کسی که با او معارضه کند (در این مقال به تلویح به مقام حجّت بودن و قائم موعود بودن خود اشاره می‌فرمایند).

می‌فرمایند این حدیثی است که عام و خاص بر آن اتفاق دارند که هر فردی که وفات کرد و امام زمان خود را نشناخت مانند مردگان زمان جاهلیّه است (یعنی در واقع کافر به حساب می‌آید).

به سائل می‌فرمایند زمانی که انوار احدیه را در نفست ملاحظه کردی بدان که ظهور رکن تکبیر در زمان تو برای این می‌باشد که امامت را تنزیه کنی و مولایت را تقدیس کنی و هر کسی به آیات الهی ناطق شود او را از حکم آیات منزّه داری. خوشا به حال کسی که مراد الهی را دریافت و مولایش را منزّه ساخت بدون اشاره و بیان. و وای به حال کسی که سعی کرد نورش را خاموش کند.

مناجاتی در انتها نازل فرموده‌اند.



## فصل نهم

البابُ التَّاسِعُ فِي مَعْرِفَةِ آلاءِ اللَّهِ الْعَظِيمِ:

در این فصل حضرت ربّ اعلیٰ به تمامی شئون و مقامات خود بصورت تلویح اشاره می‌فرمایند که از نقطه گرفته تا قائمیت و نبوت و خصوصاً آلاء و نعمای الهی را به ائمه اطهار تفسیر می‌فرمایند که نفس مبارکشان آخرین آنها هستند.

این فصل را با استشهاد به آیه قرآنی شروع می‌فرمایند: «فَيَأْتِي آلاءَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» (سوره رحمن (۵۵)، آیه ۱۳).

برای فردی که بخواهد شناسائی «آلاء پروردگار» را حاصل کند و برای کسی که از مقام پروردگارش خائف باشد در قرآن کریم دو بهشت معین شده.

سائل را مخاطب ساخته و می‌فرمایند «یا أَيُّهَا الدَّاعِي» اگر که خواستی از پروردگارت به جز در باره نفسش سؤال کنی آنچه مورد درخواست است باید حبّ او باشد و نه چیز دیگری، به اندازه‌ای که اگر خواستار نمک برای طعام شوی به قلبت غیر از او خطور نکند و بگوئی ای خداوند تو فقط مورد طلب من هستی و نه غیر تو و می‌فرمایند که من از طرف خداوند تضمین می‌کنم در چنین حالتی حاجتت برآورده می‌شود. ولی این امر مشکلی است و به این سادگی نیست.

پاک و منزّه است خداوند که فرد و یکتا است و تمام آلائش را در مقام خشیه از جنابش و طواف حول بدائش قرار داد.

به سائل می‌فرمایند که اگر او از خدا بترسد و موقن به بداء در نفسش باشد چنین اعتقادی باعث می‌شود که او را از سؤال در پیشگاه خداوند باز دارد و بالتّیجه از رسیدن به مقام اقدس و باین مقام اکرم محروم شود. خداوند در حدیث قدسی فرمود که ای بنی آدم من زنده هستم و نخواهم مرد و پادشاهی بدون زوال هستم و هر هنگام که بگویم به چیزی موجود باش موجود می‌شود. آنچه به تو امر کردم به انجام برسان و از آنچه نهی کردم بر حذر باش تا آنکه تو را زنده و غیر میرا قرار دهم، که هر هنگام به چیزی بگوئی باش موجود می‌شود و مرا اطاعت کن و مانند من شو. هر هنگام که گواهی دادی بر آنچه من بر تو خواندم خواهی دانست که هر آینه بزرگترین «آلاء الله» و نهایت نعمتش شناختن «آل الله» می‌باشد که آخرین نورش بر تو (سائل) تجلّی کرد (در این مقال خود را به طور صریح آخرین نور آل الله و حجّت موعود و قائم موعود می‌نامند).

می‌فرمایند که در این هنگام به بعضی معانی باطنی که ظاهرش پدیدار بوده به صورت باطن باطن از ورای پرده‌های عرّ اشاره خواهم کرد که افراد نا اهل بر آن مطلع نشوند و آیات الهی که در بواطن پنهان شده و آن

حضرت حافظ آن هستند ضایع نشود. به سائل می‌فرمایند که او باید بداند که خداوند خلق را بر آنچه ظرفیت دارند بر اساس ظرفیت الهی از عزّت و جلال و بزرگواریش خلق کرده و ذات ممکنات بر اساس ظرفیت آنها نیست مگر آنچه که خداوند مقزّر کرده. بلکه حقیقت امر همان نفس عبودیتی است که از جهت کثرت بمانند نفس تجلی است که شأن خداوند است بر آنچه مقدر کرده و سزاوار قدرت اوست در هر شأنی. این سرّ را ظاهر و باطنی است بر هیكلی که اشارات با آن نزدیکی ندارد و در علم خداوند به نسبت به فعلش مراتب معدوده‌ایست و لکن نسبت به خلق هیچ شأنی نیست مگر امرالله و نور او و صراط او و برهان او و بر هر فردی فرض و واجب است اولاً نسبتش را به خداوند، سپس وحدتش را با خلق بشناسد. و همانا از برای او از شأن نسبتش به سوی خداوند پنج مقام است که شأن اول حاکی از خداوند است در ابتدای ذکرش که شروع بر آن مرتب نیست و آن مقام «نقطه» است که خلق شد و والا شد و بگردش آمد در نفس او، و او (نقطه) هیكل وحدتش و صورت جبروتیتش می‌باشد و هیچ شأنی حکایت نمی‌کند مگر از حقیقت او. برای او باطنی نیست مگر در ظهور او و ظهوری نیست مگر در بطون او و آن را بزرگترین نشانه برای هر کسی که اراده سؤال از درگاه خداوند کرده قرار داد (در مقام نقطه به مقام مشیت الهیه و مظهر ظهور در نفس مقدسشان اشاره می‌کنند). شأن دوم حکایت از خداوند می‌کند در آینه آلف غیبیه که همان است که خلق شد و سپس پاک شد و غائب شد و در حول نقطه بگردش در آمد و در آن نبوت و ولایت است و بسوی او حکم برگشت (رجعت) مقدر گردیده. و شأن سوم حکایت از خداوند می‌کند در آلف قائمه که در حول غیبت قرار گرفته و وجودش قبل از ذکر حروف سرشته شده و از نور متجلی الهی در جبل فاران نورانی شده. شأن چهارم حکایت از آینه حمراء دارد و آن الف مبسوطه بیضاء است که برای ظهور امر او در روز عاشورا قائم شد و این کلام که فرمود «أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَ تَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ» (سوره صافات (۳۷)، آیه ۱۵). و سپس عنایات فراوان در حقّ حضرت سیدالشهداء می‌فرمایند و به صورت مناجات می‌فرمایند که ای خداوند تو میدانی اگر مسأله کشته شدن در میان نبود، هیچ سرزمینی را برای زندگی به غیر از حرم حضرت سیدالشهداء انتخاب نمی‌کردم. و شأن پنجم حکایت از آینه هاء «المِرَاتِ الهاء» دارد که مرکب از دو الف است، یعنی ۱۱ که بر عماء هوّیه پر ارج گردید و در موردی بر آسمان ولایت فرود آمد (همان طوری که قبلاً ذکر شد اشاره به نفس مقدّس حضرت ربّ اعلی است) و در مقام هوّیه در اجساد حروف لا اله الا الله در این عالم قرار می‌گیرد که مرکب از دوازده حرف است و اصلش سه حرف است که عبارتست از الف و هاء و الف. و ارتباط عددی آنها را به نقطه بیان می‌فرمایند (که محاسبات آنها در این مقال وارد نمی‌شود). و این سرّ بتمامی رشحه ایست از ظهور اسم‌الله مکنون برای غیر او و دلالت بر شأنی غیر از خداوند نمی‌کند و از کلمات ما چیزی شناخته نمی‌شود مگر اینکه از این حکم چنین پدیدار شود که رکن مکنون متعلق به شیعه می‌باشد که همان اصل است و غیر از آن همه فرع هستند، بلکه رکن شیعه به تمامیش ثمره این درخت است (البته منظور از شیعه "شیعه کامل" است).

## فصل دهم

## الباب العاشر فی حُکْمِ الْمَبْدِئِ وَ الْمآلِ:

این فصل مفصل‌ترین و طولانی‌ترین فصل صحیفه جعفریه است و شامل دو مطلب عمده، یکی مسأله مبدء و معاد، که عنوان فصل است، و دیگری مطالبی در مورد معنای باطنی شهادت امام حسین و مشابهنش یا وضع کنونی حضرت باب است، و گذشته از آن شامل ۶۱ بیت شعر است که بر سبک اشعار امام حسین در واقعه کربلا سروده شده.

این فصل با آیه قرآنی آغاز می‌شود: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَن يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكَ مِمَّنْ شَيْءٌ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ» (سوره روم (۳۰)، آیه ۴۰) که به این مضمون است: خداوند هم اوست که شما را آفرید و سپس به شما رزق و روزی داد، سپس شما را می‌میراند، سپس زنده می‌دارد. آیا از شریکانی هستید که بتوانند چنین کارهایی را انجام دهد؟ او منزّه از آنچه می‌باشد که شریکش می‌آورند و همچنین «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا» (سوره نساء (۴)، آیه ۸۷) که به این معنی است: خداوند کسی است که خدایی جز او نیست، هم او شما را در روز قیامت که در آمدنش شکی نیست، گرد می‌آورد، و از خدا راستگوتر کیست؟

می‌فرمایند که به مسأله عود کل به سوی مقاماتی که خداوند برای هر فرد مقدر فرموده ایقان دارند و می‌فرمایند ما از طرف خداوند خلق شده‌ایم و به سوی او برخواهیم گشت. سپس توضیحی مفصل در باره خلقت و مشیت و اراده و مراتب فعل و انفعال بیان می‌فرمایند که ذکرش در این مقال نمی‌گنجد. به سائل می‌فرمایند: «وَ عَلَيْكَ قَرَضٌ أَنْ تُشَاهِدَ فِي كُلِّ جِنِّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ حُكْمُ اللَّهِ هُوَ مِيزَانُهُ وَ صِرَاطُهُ وَ جِسَابُهُ تَنَاطُرٌ بِأَخْذِهِ وَ نَارُهُ وَ تَلْتَعَمُ بِجَنَّتِيهِ وَ آلَائِهِ وَ تَرَىٰ بَقَاءَ عَذَابِهِ بِبِقَاءِ قُدْرَتِهِ وَ دَوَامَ نِعْمَتِهِ بِدَوَامِ عِزَّتِهِ وَ تُشَاهِدُ فِي مَقَامِكَ هَذَا ...» که مضمون بیانات مبارک از این قرار است: بر تو واجب است که در تمام احیان یوم قیامت و حکم خداوند و میزان و صراط و غیره را مشاهده کنی و حساب و کتابش را متأثر از برگرفتن و قهر و آتش جهنم او و بهره بردن از نعمای او در بهشت او بدانی و بقای عذابش را به بقای قدرت او و دوام نعمتش را بدوام عزتش در این مقام ببینی. همچنین خطاب به سائل می‌فرمایند: «اعْرِفْ بَانَ الْاِيْقَانِ بِالْعُودِ رُكْنَ بِالْاِيْقَانِ بِصَمْدَانِيَةِ اللَّهِ وَ سُبُوْحِيَّتِهِ وَ الْاِصْلُ بِالْاِذْعَانِ بِفِعْلِ اللَّهِ وَ جَبْرُوتِيَّتِهِ وَ مَنْ أَنْكَرَ شَأْنًا مِنَ الْمَعَادِ يَحْجُبُ عَنِ الْاِيَاتِ اللَّهِ وَ مَقَامَاتِهِ ...» که مضمونش از این قرار است: بدان که ایقان به رجعت رکنی از ایقان به صمدیت خداوند و سبوحیت اوست و اصلی است که به اذعان داشتن به فعل خداوند و جبروتیتش - هر فردی که شأنی از معاد را انکار کند از آیات خداوند و نشانه‌هایش محتجب شده است. در این فصل سید جعفر کشفی را مورد تفقد خود قرار میدهند و او را سید

المعاصرین می‌نامند و تشریحش را در «سنابرق» کلمه بالغ و نور ساطع می‌نامند. سائل را مورد خطاب قرار داده می‌فرمایند: «انظُرْ يَا أَيُّهَا النَّاطِرُ إِلَىٰ عُودِ أَهْلِ النَّبِيَانِ وَلَا تَرَىٰ فَرَقًا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ بَدَائِهِمْ فَأَنْتُمْ قَوْمٌ خَلَقَهُمُ اللَّهُ لِنَفْسِهِ وَ جَعَلَ أَوْلَاهُمْ عَيْنَ آخِرِهِمْ وَ ظَاهِرَهُمْ عَيْنَ عَلَانِيَتِهِمْ وَ بَدَائِهِمْ عَيْنَ عُودِهِمْ وَ لَا لَهُمْ حَدٌّ فِي الْوُجُودِ وَ لَا فِي الصُّورِ الْمَفْقُودِ هُمْ إِذَا خَلِقُوا حُشِرُوا وَ إِذَا حُشِرُوا بُعِثُوا وَ إِذَا بُعِثُوا دَخَلُوا لِحُجَّةِ الْاِحْدِيَّةِ وَ مَا جَعَلَ اللَّهُ لَهُمْ وَصْفًا دُونَ ذَوَاتِهِمْ...».

می‌فرمایند چون یوم جمعه یوم عاشورا بود قدری در مصائب «اهل الطّف» یعنی کربلا ذکر خواهد شد و گواهی میدهند که هیچ فردی قادر به درک بلایا و مصائب حضرت سیدالشهداء نیست، زیرا آثار عبودیت در مقام فداء از شئون بزرگ ربوبیت در مقام لقاء می‌باشد و سپس حدیثی از ابن عباس نقل می‌فرمایند که روایت کرد که من حضرت امام حسین را در درگاه کعبه در روزی که قصد سفر به عراق داشت دیدم که دست ایشان در دست جبرئیل بود و می‌گفت بیعت با حضرت امام حسین بیعت با خداوند است. سپس مکالماتی که بین سپاه ظلم ابن سعد و خود آن حضرت صورت گرفت نقل می‌فرمایند و همچنین بیانات سیدالشهداء در مورد دیگر منسوبینشان که به شهادت رسیدند نقل می‌فرمایند. در انتهای این وقایع کلام سیدالشهداء را چنین نقل می‌فرمایند: «فَسُبْحَانَ اللَّهِ مِنْ كَلَامِ الْحُسَيْنِ (ع) لَمَّا اسْتَقَرَّ عَلَى التَّرَابِ بَعْدَ مَا تَحَكَّمَ مِنْ أَهْلِ الْكُفْرِ قَالَ بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ الْقَى اللَّهُ تَعَالَى وَ جَدِّي وَ أَنَا مَظْلُومٌ مُتَلَطِّحٌ بِدَمِي فَانَا لِلَّهِ وَ أَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ فَوَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ عَلِمَ النَّاسُ حُرْقَةَ هَذَا الْكَلَامِ أَفَيْدَةُ النَّاسِ فَلْيَقُومُوا مِنْ مَرَاقِدِ نُومِهِمْ وَ لِيَبْ كُونَ حَتَّى يَمُوتُوا.».

پس از اشاره به وقایع کربلا که به صورت ظاهر صورت گرفت سرّ باطن آن را بیان می‌فرمایند: «لِيَبْكِيَ الْكُلُّ فِي حَقِّي بِمَثَلِ بَكَائِهِمْ فِي حُكْمِ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ لَأَكُونَ بِذَلِكَ مِنَ الْمُبْتَلِينَ وَ أَنَا ذَا أَقْوَالٍ إِنَّ شَهَادَةَ الْحُسَيْنِ فِي هَذِهِ الْعَالَمِ لَمْ يَكُ إِلَّا لِاجْلِي ظُهُورٌ وَ لَوَايَةُ آلِ اللَّهِ وَ يَقِينٌ شَيْعَتِهِمْ فِي حَقِّ أَنْفُسِهِمْ بِالْحَقِيقَةِ الْمُخْضَةِ وَ لِبِقَاءِ دِينِ مُحَمَّدٍ (ص) إِلَى يَوْمٍ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَ هَذَا الْأَمْرُ الْعَظِيمُ لَا بُدَّ فِي الْحِكْمَةِ الْإِلَهِيَّةِ أَنْ يَقَعَ فِي سَنَةِ إِحْدَى وَ سِتِّينَ مِنَ الْهَجْرَةِ الْمُقَدَّسَةِ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ الْعَاشِرِ مِنْ شَهْرِ الْحَرَامِ بِرُمُوزِ كَثِيرَةٍ الَّتِي لَا يَخْفَى عَلَى أَهْلِهَا...».

مضمون بیانات مبارکه از این قرار است: تا آنکه همه مردم در حقّ من (حضرت باب) گریان شوند، همان طوری که برای امام حسین در عاشورا می‌گریند و من در این روز به همان صورت مورد بلایا و گرفتاری هستم و من در این هنگام می‌گویم که شهادت حضرت امام حسین (ع) در این عالم چیزی نبود مگر برای پدیدار شدن ولایت آل الله و یقین پیدا کردن پیروان آنها در حقیقت نفس آنها به حقیقت محض و برای بقای دین حضرت محمد (ص) تا روزی که در صور دمیده شود (در واقع یوم قیامت و یوم ظهور حضرت ربّ اعلیٰ) و چنین امر عظیمی حتماً باید در حکمت الهیه باشد که در سنه ۶۱ از هجرت مقدسه در روز جمعه دهم ماه محرم صورت گرفت که دارای رموز بسیاری است که از اهلش پوشیده نیست.

رمز شهادت ۷۲ نفر از اصحاب حضرت سیدالشهداء حکایت از اسم اعظم خداوند دارد که ۷۳ حرف است که یکی از آنها مخصوص خداوند است، که محتمل است این حدیث از امام جعفر صادق را به خاطر داشته‌اند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ اسْمَهُ الْأَعْظَمَ عَلَى ثَلَاثَةِ وَ سَبْعِينَ حَرْفًا فَأَعْطَى آدَمَ مِنْهَا خَمْسَةَ وَعِشْرِينَ حَرْفًا وَ أَعْطَى نُوحًا مِنْهَا خَمْسَةَ عَشَرَ حَرْفًا وَ أَعْطَى مِنْهَا إِبْرَاهِيمَ ثَمَانِيَةَ أَحْرَفٍ وَ أَعْطَى مُوسَى مِنْهَا أَرْبَعَةَ...»<sup>۹</sup>

علت اینکه خداوند تمام بلایا را اعطاء بر ائمه (ع) فرمود برای این است که آنها نفس حضرت سیدالشهداء می‌باشند و هر آنچه حضرت سیدالشهداء (ع) از دست دشمنان تحمّل کرد حضرت باب به تمامه آنها را از دست دشمنانشان تحمّل کردند و باید حامل این اسم اعظم در پیروانش باشد (حضرت ربّ اعلیٰ) که مبتلی به بلای او شده‌اند، همان طور که در سال بعد از شهادت امام حسین، یعنی سال ۶۲، که یوم عاشورا در یوم جمعه بود و حال هم سال ۱۲۶۲ است که به حروف لا اله الا الله (۱۲) حرف یعنی دوازده ماه که یک سال است) یک سنه کامل بعد از ۱۲۶۱ که می‌شود سال ۱۲۶۲. در این مقال به سال نوشتن رساله جعفریه به صورت پیچیده و غامض اشاره می‌فرمایند که سال ۱۲۶۲ باشد (بعضی از پژوهشگران به اشتباه سال نزول رساله جعفریه را سال ۱۲۶۱ به حساب آورده‌اند).

به سائل می‌فرمایند: «فاذا شاهدت سر الامر فاشهد بانى الان فى مقامى هذا فى البيت وخذة لانتطق فى حُكْمِ باطنِ الباطنِ كما نطق سَيِّدُ الشَّهَدَاءِ (ع) فى ذلك اليوم ليحكم باطن الظاهر و لا تُعْرِفُ مِنْ كَلِمَاتِ امْرِ الموهوم فَإِنَّ الامرَ لو يظَهَرُ بِحَقِيقَتِهِ فى عالم الاجساد لَتَرَى فى الظَّاهِرِ و الباطنِ» مضمون بیانات مبارکه از این قرار است: هر آنگاه که تو سرّ امر را گواهی دادی شهادت بده که من در این مقام در منزل خودم به تنهایی قرار گرفته‌ام که در حکم باطن باطن صحبت کنم، همان طوری که حضرت سیدالشهداء در این روز در خصوص حکم باطن ظاهر صحبت فرمود و کلمات من امری موهوم نیست تا اینکه حقیقتش در عالم اجساد پدیدار شود و تو هم در ظاهر و هم در باطن آنها را مشاهده کنی.

سپس در مورد بداء و اجتماع اصحاب در کربلا که امر به برگشتن آنها فرمودند که بر اساس قضای الهی صورت گرفت و می‌فرمایند باعث شکسته شدن دل آن حضرت و حزن مبارکشان شده.

در حکم باطن، وضعیّت خودشان را مشابه وضعیّت امام حسین می‌دانند که به صورت حکم ظاهر صورت گرفت و می‌فرمایند که آن حضرت در بلایا صابر خواهند بود و راضی به قضای الهی هستند و بزرگترین ضربه‌ای که بر ایشان وارد شد از خوار و لیبانی بود و در زمانی که حکم طرد او را می‌نوشتند صدای منادی را می‌شنیدند که در درون آن حضرت ندا می‌کرد که نفس را فدا کن همان طوری که امام حسین خودش را فدا کرد (این همان آیه‌ای است که حضرت بهاءالله جلّ اسمه الاعظم در کتاب ایقان از حضرت ربّ اعلیٰ در مورد فدای جانانشان نقل فرموده‌اند). می‌فرمایند که با وجود قدرتی که در

نفس ایشان بودیعه گذاشته شده که اگر تمام ملوک زمین جمع شوند قادر به اخذ یک حرف از ایشان نیستند، تا چه رسد یک بنده ناچیز بدون مقام در مقابل ابناء بشر (جواد خوار ولیانی) و او و افراد نظیر او نمی‌توانند یک آیه مانند آیات آن حضرت نازل کنند و این حکم باطن است در مقام صبر و رضا و مقام فداء برای اثبات حَقانیت و می‌فرمایند امروز من تنها در بیت خودم تنها جالس هستم و حزب شیطان به جنگ با من مشغول هستند. با ضرباتی با شمشیر کلمات رد بر من وارد می‌آورند که از ضربات شمشیر فولادی دردناکتر است و برای پدیدار شدن حکم ظاهر باطن حضرت سید الشهداء ۹۵۰ ضربه از آلات جنگی دریافت کردند و می‌فرمایند که هیکل مبارک به حکم باطن بیشتر از این ضربات دریافت کرده‌اند و چنین است مشابَهت تحمّل بلاهای ایشان و حضرت سید الشهداء.

می‌فرمایند که ادعائی به غیر از عبودیت خداوند ندارند «وَ إِنِّي إِلَى الْإِلَهِ مَا أَدْعِيْتُ إِلَّا الْعُبُودِيَّةَ لِيهِ وَحْدَهُ...» و به همین منظور چهارکتاب و ده صحیفه مُتَقَن نازل فرموده‌اند که اگر هر یک از آنها دست شخص دیگری غیر از آن حضرت بود تمام زمین را به حجت بالغه لامعه مسخر می‌کرد: «وَ لِجَلِّ ذَلِكَ قَدْ أَظْهَرْتُ أَرْبَعَةَ كُتَابٍ مُحْكَمَةٍ وَ عَدَلَ عَشْرَةَ صَحِيفَةٍ مُتَقَنَ الَّذِي كَلَّ وَاحِدٍ مِنْهُ لَوْ كَانَ فِي يَدِي أَحَدٍ غَيْرِي لَيْسَجِرُ الْأَرْضَ كُلَّهَا بِحُجَّةٍ لَامِعَةٍ بِالْغَيْةِ...». می‌فرمایند مردم افرادی را که یک رساله در فقه نوشته‌اند متابعت می‌کنند و ردّ چنین رساله‌ای را ردّ بر خداوند می‌دانند، در حالی که امر و آنچه در حضور آن حضرت است از خورشید در هنگام زوال روشن‌تر است و از دست آنها گله‌مند هستند: «فَيَا سُبْحَانَ اللَّهِ مِنْ هَوْلَاءِ الْفِرْقَةِ إِنَّ النَّاسَ لَمَّا كَتَبُوا رَسُولًا فِي الْفِقْهِ يَتَّبِعُونَ بَعْضًا مِنْهُمْ بِالْإِجْتِهَادِ وَ يَجْعَلُونَ رَدَّهُ رَدَّ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ إِنَّ الْأَمْرَ فِي يَدِي أَطْلَعُ مِنْ هَذِهِ الشَّمْسِ فِي نُقْطَةِ الزَّوَالِ...». سپس طلب نصرت می‌کنند و «هل من ناصر» می‌طلبند و خوار را تشنه به خون آن حضرت ملاحظه می‌فرمایند: «الْيَوْمَ أَحَدٌ وَ مِنْ قَبْلُ لَمْ يَقْدِرْ بِأَيِّانِ حَدِيثٍ وَ أَنَّهُ خُورًا أَبْخَلُ مِنْ كُلِّ دَنِيٍّ طَلَبَ دَمِي...».

در انتها با تعدادی اشعار (مجموعاً ۶۱ بیت) مشابه گفتار حضرت سیدالشهداء این فصل را به پایان می‌رسانند که دو بیت اولش از این قرار است:

عَنْ جَمَالِ اللَّهِ وَجْهِ الْحَرَمِينَ	كَفَرَ النَّاسُ لَمَّا قَدْ أَعْرَضُوا
ثُمَّ اجْتَمَعُوا لِلظُّلْمِ ابْنَ اللَّيْسَبَتَيْنِ	طَعَنَ النَّاسُ أَحْمَدَ ثَمَّ كَاظِمًا

## فصل یازدهم

الباب الحادی و العشر فی تفسیر تُلُوثِ الدُّعَاءِ:

این فصل را با بیان اولین سطر دعا آغاز می‌فرمایند و می‌فرمایند علم الهی محیط است و ظاهرش عین باطن است و باطنش مانند ظاهر است و معنی کلمات خداوند را فقط خداوند می‌داند، ولی چون مردم نظر به توضیح و تفصیل دارند رشعی از کلمه الهی و قطره‌ای از این دریای علم بیان می‌فرمایند. تفسیر

مبارک بر اساس حروف کلمات دعا است. و چون دعا با کلمه «اللهم» شروع می‌شود و اللهم با الف شروع می‌شود به تفسیر الف می‌پردازند که اطلاعات غیر محدوده دارد بلکه لانهایه. و تعدادی از آنها را ذکر می‌فرمایند و بعضی از آنچه که ذکر فرموده‌اند از این قرار است: انشائیه و ابداعیه و اختراعیه و قدریه و قضائیه و امضائیه و اذنیّه و کتابیه و لاهوتیه و جبروتیه و قدوسیّه و غیره و می‌فرمایند که خداوند ورای این اسماء ذکر شده اسماء محدودی را مقدر کرده است و در باره ارزش‌های عددی اسامی ذکر شده تفصیلاتی بیان می‌فرمایند که تا اندازه‌ای غامض است. دومین حرف دعا «لام» و سومین حرف «ها» و «میم» به همین صورت مورد بررسی قرار می‌گیرد: «بِمِثْلِ مَا أَرْشَحْتُ عَلَيْكَ فِي حُكْمِ الْأَلْفِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلَيْكَ شَهِيداً وَ كَذَلِكَ الْحُكْمُ فِي اللَّامِ وَ الْهَاءِ وَ الْمِيمِ وَ كُلِّ الْحُرُوفِ مِنْ هَذَا الدُّعَاءِ فَكِرْ سَاعَةً فِي قُدْرَةِ رَبِّكَ تُشَاهِدُ بَرَكَاتِهِ وَ نَفَحَاتِهِ فِي نَفْسِكَ وَ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فِي كُلِّ أَنْ يَتَجَلَّى لَكَ بِكَ بِمَعْرِفَةِ نَفْسِهِ مَا لَا يُعْرِفُهُ سِوَاهُ...». مضمون بیانات مبارک از این قرار است: به مانند آنچه بر تو رشحات علم در حکم الف را افشاندیم که خداوند بر تو گواه است و همچنین حکم لام و هاء و میم و تمام حروف دیگر از این دعا. ساعتی در قدرت پروردگارت و برکاتش و نفحاتش در نفس خودت فکر کن و اینکه همانا خداوند که پاک و منزّه است. در تمام احیان بر تو برای معرفت نفسش در درون تو تجلی می‌کند و به تو می‌شناساند آنچه را به شخص دیگری نشاساند.

به سائل می‌فرمایند که برای تو در معرفت خداوند دو مقام است. اولین آنها این است که تو نفس خداوند را به وجود خودت بشناسی که بر تو توسط خودت تجلی کرده و آن تجلی توسط «چگونه» و «کجا» و «حدودات» توصیف نمی‌شود. دومین آنها این است که نفس او را به ماهیت نفس خودت بشناسی و چنین چیزی ممکن نیست مگر به عجز و تقصیر و نظر به بداء و قضا و آنچه در امضاء به انجام می‌رسد. برای آنکه خداوند قدیم بحت است و بی‌نیاز صرف و کسی او را نمی‌شناسد مگر به عجز از معرفت او و تمام شئون خلق صفت این نوع معرفت است. بعد می‌فرمایند: «إِنَّ دُعَاكَ مَعْرِفَةَ نَفْسِهِ إِلَى نَفْسِهِ الَّتِي قَدْ نَسَبَ إِلَى ذَاتِهِ تَشْرِيفاً لَهُ بِمِثْلِ قَوْلِهِ وَ يُحَدِّثُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ»؛ که به این مضمون است: همانا دعای تو معرفت نفس اوست و یا نفسی که منسوب شده است به ذات او به واسطه بزرگواری برای او به مانند قول او که فرمود شما را خداوند از نفسش برحذر می‌دارد ("يُحَدِّثُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ" (سوره آل عمران، آیه ۳۰)). بعد می‌فرمایند «فَكُلُّ شُئُونِ الْأَرْكَانِيَةِ الْحَقِيَّةِ شَأْنِ مَعْرِفَةِ الْأَوَّلِ وَ كُلُّ شُئُونِ الْعُبُودِيَّةِ الْخَلْقِيَّةِ تَمَرَّةٌ مَعْرِفَةِ الثَّانِي وَ إِنَّهُمَا بِحَقِيقَتِهِمَا يَرْجِعُ إِلَى الْيَأْسِ وَ الْقَطْعِ وَ السَّدِّ وَ الْمَنْعِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يَصِفُونَ»؛ که مضمونش از این قرار است: تمامی شئون ازلیّه حقیقه شأن معرفت اول و تمام شئون عبودیه خلقیه میوه معرفت ثانی است و این دو در واقع بر می‌گردند به یأس و مقطوع بودن و مسدود بودن و ممنوع بودن خداوند از خلق که او پاک و منزّه است از آنچه توصیف شود. بعد سائل را مخاطب ساخته می‌فرمایند: «وَ اعْلَمْ بِأَنَّ مَعْرِفَةَ اللَّهِ لَا تَكْمُلُ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ نَبِيِّهِ ص بَلِ الْحَقِيقَةُ إِنَّ الْمَعْرُوفَ فِي

الابْدَاعِ وَ الْمَوْصُوفِ فِي الْاِخْتِرَاعِ هُوَ مَقَامٌ نَبِيَّهِ لِاِنَّهُ عَلَى مَا هُوَ عَلَيْهِ لَا يَعْرِفُهُ غَيْرُهُ وَ لَا يُوصِفُهُ سِوَاهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ؛» که مضمونش از این قرار است: و بدان که معرفت خداوند کامل نمی‌شود مگر به معرفت نبیش (ص)، بلکه حقیقت که شناخته شده در ابداع و وصف شده در اختراع است همان مقام نبیش است برای آنکه او را فردی غیر از او نمی‌شناسد و کسی او را به غیر از خداوند وصف نمی‌کند و خداوند مقامش بلندتر از آن است که مورد شرک قرار گیرد.

در ادامه معرفت نبی می‌فرمایند معرفت نبی کامل نمی‌شود مگر به معرفت وصی و معرفت حجت تکمیل نمی‌شود مگر به معرفت «شیعه متفرد» (که منظور مبارک نفس ایشان است).  
می‌فرمایند برای این دعا قسمت (سطر) چهارمی نیز مانند سطر سوم لازم است (این سطر چهارم که توسط حضرت باب نازل و اضافه شده در فصل چهاردهم وارد شده).

## فصل دوازدهم

الباب الثانی و عشر فی تفسیرِ ثُلُثِ وَسَطِ الدَّعَا:

این فصل در تفسیر و تشریح سطر دهم دعا است که به طور اخص در خصوص معرفت نبوت و مقام حضرت محمد (ص) است که به صورت مناجات شروع می‌شود. به واسطه ارتباط معرفت نبوت با معرفت الهی، به اضافه این تشریح خطبه‌ای غراء در وحدانیت الهیه و همچنین آیات به صورت مناجات نازل فرموده‌اند.

در ابتدای این فصل به صورت مناجات می‌فرمایند: «أَشْهَدُكَ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي بِمَا تَشْهَدُ لِنَفْسِكَ قَبْلَ كَلِمَتِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَخُدُكَ لَا شَرِيكَ لَكَ قَدْ عَرَفْتُ الْكُلَّ مَعْرِفَةً نَبِيَّكَ مُحَمَّدٍ (ص) بِعَرَفَةِ نَفْسِكَ وَ جَعَلْتَ كُلَّ مَا نَسَبَ اللَّهُ بِمِثْلِ مَا نَسَبَهُ إِلَى نَفْسِكَ؛» که به این مضمون است: ای خداوند من تو را گواه می‌گیرم به واسطه آنچه که تو گواهی دادی بر نفس خودت قبل از تمام اشیاء که خدائی نیست مگر تو که یکتا هستی و شریکی نداری و تو به همه عباد معرفت نبیت محمد (ص) را شناساندی که در حکم معرفت نفس خودت است و تو تمام آنچه به خداوند نسبت داده می‌شود به مثل آنچه قرار دادی که او به نفس تو نسبت می‌دهد.

می‌فرمایند: «فَسُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ قَدْ خَلَقْتَ مُحَمَّدًا (ص) لِنَفْسِكَ قَبْلَ كَلِمَتِي وَ جَعَلْتَهُ آيَةً كَيُنَوِّتِكَ الْاَكْثَرِيَّةَ فِي كُلِّ شَيْءٍ فَيَا نَعَمَ الرَّسُولُ حَبِيبُكَ الَّذِي اصْطَفَيْتَهُ لِنَفْسِكَ وَ اجْتَبَيْتَهُ لِحَبِيبِكَ وَ كَرَّمْتَهُ وَ لَوْلَاكَ وَ جَعَلْتَهُ مَقَامَ نَفْسِكَ فِي الْعَرْفَانِ وَ الْاِيْقَانِ بَعْدَ الْاَدَاءِ فِي الْاِمْنَاءِ وَ قَبْلَ الْقَضَاءِ فِي الْبَدَاءِ؛» که مضمونش از این قرار است: ای خداوند تو پاک و مزه می‌باشی که به راستی محمد (ص) را خلق کردی برای نفس خودت قبل از تمام اشیاء و او را نشانه‌ای از کینونیت ازلیته در تمام اشیاء قرار دادی. چه خوش است



رسول حبیبیت که او را برای نفس خودت برگزیدی و او را برای محبت خودت انتخاب کردی و او را به ولایت مکرّم ساختی و او را قائم مقام نفس خودت در شناسائی و ایقان قرار دادی بعد از اداء در امضاء و قبل از قضاء در بداء.

همچنین می‌فرمایند: «فَسُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ قَدْ أَنْمَمْتُ حُجَّتِي بَعْدَ الْكِتَابِ وَ الصَّحِيفَةِ لِعُبُودِي فِي حَبِيبِكَ لِئَلَّا يَقُولَ أَحَدٌ فِي حَقِّي دُونَ مَا قَدَّرْتَ لِي وَ إِنَّكَ قَدْ بَيَّنَّتَ مِنَ الْأَسْنِ أَوْلِيَائِكَ حَقَّ الْمُؤْمِنِ بِأَنَّهُ لَا يُوصَفُ لِئَلَّا يَصْعَبَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ طُلُوعِ نُورِكَ الْإِدْعَانُ بِقُدْرَتِكَ فَسُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا تَحَمَّلْتُ فِي مَخَيَّبَتِكَ...». مضمون بیانات مبارکه از این قرار است: ای خداوند تو پاک و منزّهی و می‌دانی که من حجتّم را بعد از کتاب و صحیفه برای عبودیت حبیب تو به اتمام رساندم برای آنکه هیچ فردی در حقّ من دون آنچه تو برای من مقدر کردی حرفی نزنند و همانا تو از لسان اولیائت حقّ مؤمن را روشن و تشریح کردی که مقام مؤمن قابل توصیف نیست، برای آنکه اگر چنین نباشد برای هر فردی اذعان به قدرتت در طلوع نورت کاری مشکل خواهد بود. ای خداوند تو پاک و منزّهی و می‌دانی آنچه را که من در راه محبت تو متحمل شدم.

خطبه‌ای در وحدانیت الهیه که بسیار غراء و فصیح است و می‌فرمایند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي تَجَلَّى عَلَى الْإِمْضَاءِ بِالْقَضَاءِ وَ عَلَى الْقَضَاءِ بِالْبَدَاءِ وَ تَطَهَّرَ عَلَى السِّينَاءِ بِالْعَنَاءِ وَ عَلَى السَّنَاءِ بِالْبَهَاءِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى قَدْ أَقَامَ الْعَرْشَ عَلَى الْمَاءِ بِالنُّورِ الْحَمْرَاءِ وَ أَنْزَلَ الْآيَاتِ عَلَى الْأَنْوَاجِ بِالنُّورِ الصَّفْرَاءِ وَ فَتَقَّ الْأَجْوَاءِ مِنْ عَالَمِ الْعَمَاءِ بِالنُّورِ الْخَضْرَاءِ وَ حَرَقَ الْهَوَاءِ مِنْ عَالَمِ الْأَسْمَاءِ بِالنُّورِ الْبَيْضَاءِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى قَدْ أَبْدَعَ الْمُتَبَدِّعَاتِ بِلَا مِثَالٍ قَبْلَهُ فِي الْإِحْدَاثِ لَمْ يَزَلْ هُوَ كَائِنٌ بِمِثْلِ مَا كَانَ فِي آزَلِ الْأَزَالِ وَ لَمْ يَزَلْ هُوَ قَادِرٌ بِذَاتِهِ بِمِثْلِ مَا هُوَ عَلَيْهِ فِي عِزِّ الْجَلَالِ وَ الْجَمَالِ وَ إِنَّهُ الْمُتَقَرِّدُ بِالْإِنْشَاءِ إِبْدَاعاً فِي دُونِ ظُهُورِ الْجَلَالِ وَ الْكَمَالِ تَقَدَّسَ ذَاتُهُ عَنْ مُشَابَهَةِ الْإِبْدَاعِ بِذَاتِهِ وَ تَنَزَّهَ مِثَالُهُ عَنْ مُطَالَعَةِ الْأَنْوَارِ بِمُعَارِضَتِهَا وَ هُوَ الْأَزَلُ الظَّاهِرُ الْمُتَجَلِّي بِالْإِبْدَاعِ بِحَقِيقَتِهَا وَ هُوَ الْقَائِمُ الْمُحِيطُ عَلَى الْإِخْتِرَاعِ بِشُيُونِ حَقَائِقِهَا لَمْ يَزَلْ هُوَ الْقَادِرُ الْمَتَّانُ مِنْ دُونِ مُشَابَهَتِهِ ذِكْرًا لِإِيْقَانِ وَالْأَعْيَانِ وَ لَمْ يَزَلْ هُوَ كَائِنٌ مِنْ دُونِ مُعَارِضِ الْأَشْيَاءِ مِنْ أَشْبَاهِ الْجَلَالِ لَمْ يَزَلْ هُوَ الْمُتَقَرِّدُ بِالْبَهَاءِ مِنْ دُونِ الْبَهَاءِ وَ هُوَ الدَّائِمُ مِنْ دُونِ وَصْفٍ وَ لَا تَنَاءٍ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى تَقَدَّسَ ذَاتُهُ عَنْ ذَاتٍ مَا سِوَاهُ وَ تَقَدَّسَ جَبْرُوتِيَّتِهِ عَنْ مُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ بِلَا وَجْهِ إِخْتِيَارٍ...».

و به صورت مناجات در وحدانیت الهیه بیاناتی می‌فرمایند که نبذه‌ای از آن در این مقام درج می‌گردد: «اللَّهُمَّ أَنْتَ الْحَيُّ بِلَا مِثَالٍ وَ الْمَلِكُ الْقَدِيمُ بِلَا أَشْبَاهٍ تَقَدَّسَتْ ذَاتِيَّتُكَ مِنْ أَشْبَاهِ الْمُكِنَاتِ بِحَضْرَتِهَا لِأَنَّهُ مُعَلَّنَةٌ بِالسِّدِّ الطَّرِيقِ وَ الْمَنَعِ السَّبِيلِ وَ تَعَالَتْ كَيْنُونِيَّتُكَ عَنِ الْأَعْيَانِ بِكَيْنُونِيَّتِهَا لِأَنَّهَا مُشْرِقَةٌ عَنْ وَجْهِ التَّعْطِيلِ وَ ضِدِّ التَّحْوِيلِ يَا هَلِي وَ إِنْ لَمْ أَكُ قَابِلًا لِمُشَاهَدَةِ أَنْوَارِ بَهَائِكَ وَ مَلَاحِظَةَ آيَامِ لِقَائِكَ وَ لَكِنَّ الْأَمْرَ لَمَّا كَانَ مِنِّي بَهَاءَ صَمَدَانِيَّتِكَ قَدْ تَحَقَّقْتُ وَ فِي جَمَالِ ذَاتِيَّةِ بَهَائِكَ قَدْ تَدَوَّيْتُ نَسْبُ إِلَيْكَ وَ إِنَّ الْحُكْمَ لَمَّا

كَانَ مِنْ بَلْقَاءِ جَبْرُوتَيْكَ قَدْ تَدَوَّنَتْ فَعَكَّسَتْ الْأَشْبَاهُ بِالْإِنْتِقَالِ وَ الْأَمْثَالَ بِالْأَمْثَالِ وَ إِنَّكَ عَلَيَّ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ لَنْ تُعْرِفَ بِحَقِيقَةِ ذَاتِكَ وَ لَنْ تُشَارَ بِصِفَةِ كَيْنُونِيَّتِكَ فَأَنْتَ الْمُتَقَرِّبُ الْأَكْرَلُ لَمْ تَزَلْ كُنْتَ بِلا وَصْفِ الْهُوِيَّةِ وَ نَعْتِ الصَّمَدَانِيَّةِ وَ إِنَّ كُلَّ الْأَسْمَاءِ مُخْتَرَعَةٌ بِحَقِيقَتِهَا مِنْ لَا شَيْءٍ الْعَرِيَّ بِلا فِي شَيْءٍ الدَّلِيلِ لِأَنَّ جَهَةَ التَّفَرِيقِ مِثَالٌ بِلا أَشْبَاهٍ وَ ذَوَاتٌ بِلا أَعْرَاضٍ وَ جَوَاهِرٌ بِلا إِنْتِقَالٍ وَ صَمَدَانِيَّةٌ بِلا أَجْمَالٍ فَسُبْحَانَ أَنْتَ الْأَقْرَبُ عَنِ الْقُرْبِ بِنَفْسِهِ لِنَفْسِهِ وَ أَنْتَ الْأَعَزُّ مِنَ الْعَرِيَّ لِذَاتِهِ بِدَائِهِ وَ أَنْتَ الْمُتَقَرِّبُ بِالتَّقْدِيسِ اللَّاهُوتِيَّةِ بِجَمَالِ دُونَ جَمَالِ يَا مَحْبُوبُ أَنْتَ الَّذِي تَعَرَّفْتَ بِكُلِّ شَيْءٍ وَ لَا أَعْرِفُ مَعْرُوفًا بِعُرْفِ ذَاتِكَ...».

## فصل سیزدهم

الباب الثالث والعشرون في حكم ثلث آخر الدعاء:

سطر سوم دعاء (ثلث سوم دعاء) در باره حجّت است و به همین سبب در این فصل حضرت ربّ اعلیٰ در باره اعظم حجّت امر خود که آیات است تشریح مفصّل ارائه فرموده‌اند. سپس ذکری از نامه فردی به نام محمدجعفر می‌فرمایند که هنگامی که نامه‌اش را خواندند قصد نداشتند آن را جواب بدهند و حال می‌خواهند به آن جواب عنایت بفرمایند. قطعاً معلوم نیست این شخص کیست، ولی وجه مسلم این است که او با حضرت ربّ اعلیٰ وارد جدل و محاجّه شده و خواسته آن حضرت را امتحان کند و در رساله جعفریه به او جواب می‌دهند که چون ایّام احزان (محرم) است، همان طوری که قبلاً ایشان از نامه او محزون شده‌اند نیز قلبش محزون شود، به جهت اینکه او خواسته است آن حضرت را امتحان کند. در جواب او می‌فرمایند: «فَيَا أَيْ أَحْيَ أَنْصِفَ بِالْحَقِّ فَكَيْفَ يَلِيقُ بِمِثْلِي أَنْ أَدْعُوا النَّاسَ فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَ غَرْبِهَا قَبْلَ أَكْمَالِ الْحُجَّةِ وَ أَتْمَامِ الْبَيْعَةِ فَهَذَا الْعَمَلُ لَا يَصُدُرُ فِي ذِي رَوْحٍ إِلَّا وَ قَدْ عَلِمَ بِأَنَّهُ بِنَفْسِهِ يُقَاوِمُ كُلَّ الْعِبَادِ أَوْ كَانَ سَفِيهًا لَا يَعْرِفُ شَيْئًا». مضمون بیانات مبارکه از این قرار است: پس ای برادر من، براسی انصاف بده که چگونه سزاوار خواهد بود برای فردی مانند من به اینکه مردم را در شرق و غرب زمین دعوت کنم قبل از اینکه حجّت به اکمال برسد و نعمت به تمامیت برسد و فرد ذی‌روحي بر این عمل اقدام نخواهد کرد مگر اینکه بداند که در نفس خودش می‌تواند با تمام مردم مقاومت کند و یا اینکه شخص سفیهی باشد که چیزی را نمی‌داند و نمی‌شناسد.

در ادامه جواب می‌فرمایند اگر حجّت بر حضرت محمد کامل نبود ایشان به هیچ فرد اعتراف به نبوت خود نمی‌فرمود و چنین است در مورد ولایت و نواب ولایت. و می‌فرمایند قبل از اینکه حجّت بر ایشان کامل شود چگونه ممکن خواهد بود که آن حضرت مردم را به ایمان و ایقان دعوت کنند. او را بر حذر می‌دارند که در موردشان شک و شبهه در او خطور نکند. می‌فرمایند برای اهل وسوسه و شک حجّتشان چهار کتاب و ده صحیفه است، ولی برای اهل بصیرت فقط یک آیه کافی است. و می‌فرمایند این کتب و رسائل را بدون تأمل و فکر و تحقیق و به فطرت محض نوشته‌اند. می‌فرمایند ادعای خود را به صورت

یقین به شخص معروف (میرزا محیط کرمانی) بالغ فرمودند، همان طوری که در صحیفه حرمین به طور مفصل وارد شده.

می‌فرمایند: «قَدْ جِئْتُ بِعِلْمِ الْمَعْرِفَةِ بِاللَّهِ وَ أَوْلِيَائِهِ بَعْدَ مَا لَا أَعْلَمُ فِي سُؤْلِ الْقَوْمِ حَرْفًا وَ إِن كَلَّمَنِي لَا أَعْلَمُ بِمَحَارِبِ الْقَوْمِ مُسَامَحَةً فِي الْجِدَالِ وَ الْآ يَكُنِ الْعُلُومَ أَعْلَمَ وَ دَلِيلُهَا كَانَتْ مَعْرِفَتِي بِاللَّهِ وَ نُقْطَةُ كُلِّ الْعُلُومِ فِي يَدِي وَ دَلِيلُهَا تِلْكَ الصُّحُوفُ الَّتِي مَلَأْتُ شَرْقَ الْأَرْضِ وَ غَرْبَهَا». مضمون بیانات مبارکه از این قرار است: من علم معرفت به خداوند و اولیائش ارائه نمودم بعد از اینکه در خصوص راه و روش‌های قوم چیزی نمی‌دانم و اگر او به من سخن نگفته بود من از محارِبِ قوم و جدل چیزی نمی‌دانستم و اکنون تمام دانش را می‌دانم و دلیلش هم معرفت من به خداوند است و نقطه تمام علوم در دست من است و دلیلش تمام این صحائفی است که نازل شده و شرق و غرب عالم را پر کرده.

خطاب به محمدجعفر می‌فرمایند چقدر عصبان و سرکشیش در پیشگاه خداوند بزرگ است و چقدر قصورش عظیم. و اما در باره سؤال او از محارِبِ اهل علم جواب عنایت می‌فرمایند که: «فَأَنِّي بِعِزَّةِ رَبِّي مَا أَعْلَمُ مِنْهَا حَرْفًا» و می‌فرمایند به این نحوه سئوالات جواب نمی‌دهند و به مانند نامه او نامه‌های زیادی به ایشان نوشته شده که بلا جواب می‌ماند: «وَ إِنِّي بِمِثْلِ كِتَابِكَ لَدَيْ كَثِيرٍ مَا أَجِبْتُ لِاحِدٍ وَ لَا أُرِيدُ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ». به او می‌فرمایند سلامشان را به افرادی که خواستار ایشان به حبّ رسول‌الله هستند برساند.

به همین شخص می‌فرمایند «وَ لَا تَقُلْ فِي حَقِّي كَلِمَةَ الْبَابِيَّةِ وَ لَا تَكُنْ مِثْلَ الْخَوَارِ مُفْتَرِيًا عَلَيَّ بَعْدَ عَجْزِهِ وَ عَجْزِ أُنْبَاءِ جَنَسِهِ مِنْ آيَةٍ وَاحِدَةٍ قُلْ فَأَتِ بَابِيَّةٍ مِنَ الْكَاذِبِينَ وَ لَا تَخَفْ فِي أَعْلَاءِ كَلِمَةِ الْحَقِّ مِنْ أُنْبَاءِ الْجَنَسِ مِنَ الْبَشَرِيَّةِ».

همچنین می‌فرمایند: «وَ إِنِّي أَحَدٌ مِنْ تَلَامِيذَةِ سَيِّدِ الْمَقْدَمِ سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ». در این بیان مبارک خود را یکی از تلامذه سید مقدم (سید کاظم رشتی) قلمداد می‌کنند. باید توجه نمود که حضرت ربّ اعلیٰ هیچ وقت نزد سید کاظم رشتی به مانند دیگر شاگردان سید تلمذ نکرده‌اند. و شاید ذکر نمودن از او در این مقال فقط به خاطر موهبت و بزرگداشتی از اوست که یک مظهر ظهور در کلاس‌هایش شرکت می‌کرده و به سخنان او گوش فرا می‌داده و نه چیز دیگری.

به سائل می‌فرمایند: «يَلِغُ مُعَاشِرَ شَيْعَتِنَا أَلَّا يَعْتَقِدُوا فِي حَقِّي دُونَ الْعُبُودِيَّةِ فَأَنِّي بِعِزَّةِ اللَّهِ لَا أَعْلَمُ مِنَ الْغَيْبِ حَرْفًا وَ مَا كَانَ عِنْدِي عِلْمٌ كَائِنٌ وَ لَا يَكُونُ أَبَدًا فَكَيْفَ إِذَا عَلِمْتُ أَرْضِي بِمَا جَرَى الْقَضَاءُ فِي حَقِّي بِذَلِي وَ ظَلَمَ شَيْعَتِي عَنْ يَدِ الْجَبَّارِينَ لِأَيِّ شَيْءٍ مَا اخْتَرْتُ أَرْضَ الْمُقَدَّسَةِ الَّتِي جَمَعَ كَثِيرٌ لِنُصْرَتِي لَا وَ عِزَّةِ رَبِّي لَا أَعْلَمُ مِمَّا نَزَلَ بِِي حَرْفًا وَ إِنِّي عَبْدٌ مُؤْمِنٌ بِاللَّهِ وَ آيَاتِهِ وَ كَفَى بِذَلِكَ عَلَيَّ فَخْرًا وَ كَفَى بِاللَّهِ عَلَيَّ شَهِيدًا...». مضمون بیانات مبارکه از این قرار است: به معاشرین پیروان ما ابلاغ کن که در حقّ من به جز عبودیت

چیز دیگری نباید معتقد باشند، برای اینکه من به بزرگواری خداوند از عالم غیب حتی یک حرف باخبر نیستم و نزد من علم آنچه بوده و نبوده بالکل نیست، چه اگر که بود من راضی نمی‌شدم به آنچه قضاء بر من جاری شد و باعث خواری من شد و ستم بر پیروان من از دست ستمگران. پس برای چه ارض مقدسه را بر نگزیدم در محلی که گروه زیادی برای یاری من در آنجا گرد هم آمده بودند. نه. قسم به بزرگواری پروردگارم من از آنچه بر من واقع شد چیزی نمی‌دانم و همانا من بنده‌ای مؤمن به خداوند و آیاتش می‌باشم و این فخری است بسنده برای من و خداوند که بر من گواه است برای من بسنده است (در واقع می‌فرمایند آنچه لازم باشد و حتی علم به عالم غیب به ایشان وحی می‌شود).

در انتهای این فصل و خطاب به شخص مجادل برای جواب دادن به هر سائلی شرائطی مقرر می‌فرمایند و شخص سائل نباید جزو سه گروه باشد. و مشخصات این گروه‌ها را ذکر می‌فرمایند، و دوازده نصیحت از حضرت علی امیرالمؤمنین (ع) که از تورات گرفته شده نقل می‌فرمایند.

## فصل چهاردهم

### الباب الرابع والعشرون في حكم البرائة من اهل الكفر والعناد:

فصل چهاردهم آخرین فصل صحیفه است و عنوانش برائت از اهل عناد است (البته برای مؤمنین). در این فصل پس از تفصیل این عنوان یک سطر چهارم به سه سطر قبلی برای دعای غیبت اضافه می‌فرمایند که از این قرار است: «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي بِأَبِ حُجَّتِكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي بِأَبِ حُجَّتِكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي»؛ که به این مضمون است: خداوند! اب حجت را به من بشناسان که اگر تو باب حجت را به من نشناسانی من از دین خود گمراه شده‌ام (البته همان طوری که در فصل سیزدهم بیان فرمودند اعظم حجت انزال آیات و وحی الهی است). قبل از ارائه این یک سطر و در ابتدای کلام به سائل می‌فرمایند سبیل تدقیق و رقیق بودن اشارات را رها کند برای آنکه: «فَإِنَّ الْأَكْوَارَ قَدْ كُوِّرَتْ وَ الْأَدْوَارَ قَدْ دُوِّرَتْ وَ الْمَشِيَّةَ قَدْ طُرِّرَتْ وَ الْإِرَادَةَ قَدْ دُوَّتْ وَ الْقَدَرَ قَدْ فَصَلَتْ وَ الْقَضَاءَ قَدْ أَقْضَيْتْ وَ الْإِمْنَاعَةَ قَدْ أَمْضَيْتْ وَ الْأَجَلَ قَدْ كَتَبْتْ وَ الْكِتَابَ قَدْ سُطِرَتْ فَأَنَا لِلَّهِ لَا يَصِيحُّ الْمَعْرِفَةَ إِلَّا بِأَرْكَانٍ أَرْبَعَةٍ قُلْ بَعْدَ تِلْكَ الْكَلِمَاتِ مِنَ الدُّعَاءِ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي بِأَبِ حُجَّتِكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي بِأَبِ حُجَّتِكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي.»

سپس به مسأله برائت پرداخته می‌فرمایند: «فَإِنَّ الْمَعْرِفَةَ لَا يَصِيحُّ إِلَّا بِالْبَرَاءَةِ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ وَ مَنْ شَكَّ فِي حُكْمِ الْبَرَاءَةِ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ فَهُوَ عَدُوٌّ يَنْسُ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا»؛ که مضمونش از این قرار است: برای اینکه شناسائی صحت حاصل نمی‌کند مگر به کنار بودن از دشمنان خداوند و هر فردی که در حکم برائت از حکم خداوند در باره دشمنان خداوند شک کرد پس او هم دشمنی است برای خداوند و چه بد است حال ستمگران. سپس یک مناجات در مورد برائت نازل می‌فرمایند.

بعد از ذکر و تشریح مطلب فوق بقیه این فصل را به ذکر چهار فرد که گواهی بر حَقانیت آن حضرت داده‌اند پرداخته و نامه شهادتشان را ذکر می‌فرمایند: «وَ إِنَّ النَّاسَ يَنْظُرُونَ إِلَى الْمَعْرُوفِ وَ بِالذِّكْرِ أَذْكَرُ فِي ذَلِكَ الْبَابِ شُهَدَاءُ لِحَقِّي فِي ذَلِكَ الْأَمْرِ فَالْأَوَّلُ مِنْهُمْ أَحْمَدُ الْأَخْسَائِي رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ حَيْثُ قَدْ سَلَّمَ عَلَيَّ فِي حَيَاتِهِ فِي سَبِيلِ الْحَقِّ بِرَجُلٍ تَاجِرٍ مِنْ أَهْلِ إِصْفَهَانَ الْمَعْرُوفِ بِجُرْفَادِقَانِي حَيْثُ قَدْ أَخْبَرَنِي رَجُلٌ مِنَ الْأَزْكِيَاءِ ...». مضمون بیانات مبارکه از این قرار است: و همانا مردم نظر به شهرت افراد خوشنام دارند و در این فصل افرادی را که بر حَقانیت من بر این امر گواهی داده‌اند نام می‌برم که اولین آنها شیخ احمد احسائی است رحمة الله علیه که در زمان حیاتش در راه حجّ از طریق شخص تاجر از اهل اصفهان که معروف به جردقانی است سلام بر من رساند، به نحوی که یک نفر از افراد پرهیزکار به من خبر داد.

فرد ثانی را سید کاظم رشتی قید می‌فرمایند که در شرح قصیده و در اوّل خطبه "بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ" فرموده: «خُطْبَتِي بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي طَرَزَ دِيبَاجَ الْكَيْتُونِيَّةِ بِسِرِّ الْبَيْنُونِيَّةِ بِطِرَازِ النُّقْطَةِ الْبَارِزِ عَنْهَا الْهَاءُ بِالْأَلْفِ بِلَا أَشْبَاحٍ ...». مضمون این عبارت از این قرار است: خطبه او به نام خداوند پُر مهر و مهربان سپاس مر خداوندی را سزا است که دیباج کینونیت را به رمز بینونیت مزین ساخت و به زینت نقطه آشکار که از اوست الف بدون اشباع ... و نزدیک یازده سطر ادامه می‌دهند که ذکرش در این مقال ممکن نیست.

در مورد شخص سوّم و چهارم می‌نویسند: «وَ الثَّالِثُ وَ الرَّابِعُ شَاهِدَانِ بِتَصَدِيقِ عَلِيِّ وَ إِنَّهُمَا مَعْرُوفَانِ بِالْعِلْمِ حَيْثُ قَدْ كَتَبَ الشُّيْخُ وَ السَّيِّدُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا فِي حَقِّهِمَا حُكْمَ الثَّنَاءِ وَ الْإِجْتِهَادِ وَ بِالْحَقِيقَةِ إِنَّهُمَا عَضُدَانِ لِهَذَا الْفِتْنَةِ وَ كَفَى بِشَهَادَتِهِمَا فِي حَقِّي عَلَيَّ ذَلِكَ الْأَمْرِ شَهِيداً». مضمونش از این قرار است: و سوّمین و چهارمین دو گواه هستند به تصدیق علم من و آن دو نفر معروف به علم و دانش بودند به نحوی که شیخ احمد و سید کاظم، درود خداوند بر آنها باد، در حَقشان حکم ثناء و اجتهاد صادر کردند و در واقع آنها مانند دو بازو برای این گروه هستند و گواهی آنها در حقّ من بر این امر بسنده است.

در مورد شهادت فرد سوّم و چهارم که ملا عبد الخالق و ملا محمّد علی قزوینی می‌باشند می‌فرمایند: «أَمَّا شَهَادَةُ الشَّهَادَتَيْنِ فَهَذِهِ صُورَتُهَا صُورَةٌ كَلِمَاتٍ مَلَأَ عَبْدُ الْخَالِقِ أَيْدَهُ اللَّهُ تَعَالَى هُوَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ السَّلَامُ عَلَيَّ ذِكْرُ اللَّهِ الْأَفْخَمِ لِلْعَرَبِ وَالْعَجَمِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَتَحَ لِيَابِهِ الْحِطَّةَ بَاباً وَ جَعَلَهُ رَفِيعاً مَنِيْعاً وَ الشُّكْرُ لِلَّهِ الَّذِي وَضَعَ لِذِكْرِهِ الْأَعْظَمِ ذِكْرًا وَ نَصَبَهُ تَاماً سَوِيّاً وَ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ أَوَّلِ نُورِ نَوْرَةِ اللَّهِ فَصِيْرُهُ سِرَاجاً مُنِيرًا ثُمَّ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَيَّ إِلَيْهِ الدُّيْنُ هُمْ أَلَّنَ اللَّهُ حَقّاً حَقِيقاً ...» و «صُورَةٌ مَا كَتَبْتُهُ حَاجِي مَلَأَ مُحَمَّدُ عَلِيُّ الْقَزْوِينِيُّ الْبِرْغَانِي أَيْدَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ السَّلَامُ مِنَ السَّلَامِ وَ بِالسَّلَامِ إِلَى السَّلَامِ يَعُودُ السَّلَامُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَعْبُودُ كُلِّ الْبَرِيَّةِ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ ثُمَّ السَّلَامُ مِنْ حَضْرَةِ الْإِبْدَاعِ الذِّكْرِ الْقَدِيمِ لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ وَ التَّسْلِيمِ أَجْمَعِينَ وَ لَهُ الْحَمْدُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ حَيْثُ عَرَفْنَا حَكْمَ الْإِبْدَاعِ

بِالْإِخْتِرَاعِ وَ جَعَلْنَا مِنَ الذَّاكِرِينَ وَ لَهُ الْمِنَّةُ لِإِنْعَامِهِ عَلَيْنَا بِفَتْحِ الْمَجْرَةِ لِتُرُوقِ الرَّحْمَةِ مِنْهُمْ لَوْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لِأَنَّ الرَّبَّ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يُغَيِّرُ مَا يَقُومُ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا يَأْنُفُسُهُمْ وَ مَا يَفْعَلُ بِعِبَادِنَا لَوْ كُنَّا بِأَنْعَمِهِ مِنَ الشَّاكِرِينَ اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُقَرَّبِينَ بِتَوْحِيدِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ الْخَاشِعِينَ لِآيَاتِكَ وَ لِلرَّحْمَنِ عَابِدِينَ ...».

### خاتمه و خلاصه مقاله

رساله جعفریه یا شرح دعای غیبت که در اواخر ایام شیراز نازل شده حاوی مطالب مهم عرفانی و مسائل دیگر است. خصوصیات رساله جعفریه در این مقاله بیان شد و سوابق تاریخی غیبت، ادعای حضرت باب و همچنین نصوص مبارکه در این خصوص ارائه گردید. خلاصه‌ای از چهارده فصل و بعضی عبارات از متن لوح در هر فصل ذکر شد. مضمون بعضی عبارات انتخاب شده و مضمون تمامی عبارات فصل اول نیز در این مقاله وارد گردید. این مقاله آشنائی با کلیات این صحیفه را میسر ساخته و راه را برای توجّه به جزئیات برای علاقمندان هموار نموده است.

## یادداشت‌ها

۱- برای تشریح کامل این وقایع به فصل هیجدهم کتاب «سیری در بوستان مدینه الصّبر»، صص ۳۵۵-۳۶۳، مراجعه فرمائید.

۲- در کتاب معروف و معتبر «خاندان نوبختی»، تألیف عباس اقبال آشتیانی، چنین وارد شده که عیناً نقل می‌شود: «فصل ۶: ابو سهل اسمعیل بن علی؛ بخش ۴: ابو سهل نوبختی و مسئله غیبت:

امری که بیشتر ایشان را در این مرحله محرک شده وفات امام یازدهم و نماندن فرزندی به ظاهر از آن حضرت بوده و این پیش‌آمد در آن دوره نه تنها مخالفین طایفه امامیه را در مخالفت جسور کرد، بلکه مؤمنین به این مذهب را هم دچار اضطراب و حیرت عجیبی نمود، و چنان اختلافی در میان ایشان بروز کرد که به چهارده فرقه منشعب شدند و هر فرقه، فرقه دیگر را تکفیر و لعن کردند و نزدیک شد که بر اثر این اختلافات و سعی دشمنان امامیه یک باره اساسی که در نتیجه سالها زحمت و محنت قوام گرفته بود در هم فرو ریزد و دنیا به کام مخالفین این فرقه و خلیفه عباسی شود که از دست تحکّم و کُتّاب و منشیان و عمّال ایرانی امامی مذهب و زخم زبان و ملامت‌های متواتر رؤسای امامیه به جان آمده بود خلاص خود را از این معرکه به عموم وسائل می‌اندیشید.» (خاندان نوبختی، ص ۱۰۷).

خاندان نوبختی: تألیف عباس اقبال آشتیانی؛ ناشر: زبان و فرهنگ ایران؛ چاپ دوم، تهران، ۱۳۴۵ شمسی.

۳- شهرستانی در کتاب مشهورش «ملل و نحل» در شرح وقایع بعد از وفات امام حسن عسکری از یازده فرقه در بین پیروان آن حضرت یاد می‌کند و اعتقادات این یازده گروه را یک به یک ذکر می‌کند: «واما الذین قالوا بامامة الحسن، افترقوا بعد موته احدی عشره فرقه و لیست لهم القاب مشهوره و لکننا نذکر اقابولهم» (الملل و النحل: ج ۱، ص ۱۷۳).

الملل و النحل (در ۳ جلد): تألیف للامام ابی الفتح محمد بن عبدالکریم الشهرستانی، متوفی ۵۴۸، تصحیح استاد محمد احمد فهیمی، دارالکتب علمیه بیروت، طبع ثانی، ۱۹۹۲ م.

۴- عباس اقبال آشتیانی در کتاب «خاندن نویختی» چنین می‌نویسد: «امام یازدهم، حضرت امام ابو محمد حسن بن علی عسکری، به روایت شیعه در روز جمعه هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰، بعد از پنج سال و هشت ماه و پنج روز امامت در سرمن‌رای (سامره) وفات یافت، در حالی که ظاهراً از آن حضرت فرزندی در مشهد و مرآی عامه باقی نبود. و خلیفه عصر یعنی المعتمد علی‌الله (۲۵۶-۲۷۹) به همین جهت امر داد خانه امام و حجرات آن را تفتیش کردند و جمیع آنها را مُهر نمود و عمّال او در پی یافتن فرزند آن حضرت کوشیدند و زنان قابله را به تحقیق حال کنیزان امام یازدهم گماشتند و چون یکی از ایشان اظهار داشت که کنیزی از آن امام حامله است او را در اطاق مخصوص منزل دادند و خادمی را با کسان او و چند زن بر او موکّل کردند و برادر خلیفه، ابو عیسی بن متوکل، بر جنازه آن حضرت نماز گزارد و از بزرگان علوی و عباسی و رؤسای لشکری و کتاب و قضاة و فقها و معدلین تصدیق گرفت که حضرت به مرگ طبیعی وفات یافته. پس از آنکه جنازه امام یازدهم را در خانه‌ای که امام دهم نیز در آنجا مدفون بود به خاک سپردند، خلیفه و یاران او در یافتن فرزند امام یازدهم جهد بسیار به کار بردند و چون به نتیجه‌ای نرسیدند و کنیزی که در حق او توهم حمل رفته بود پس از دو سال تحت نظر ماندن فرزندی نیابرد رأی خلیفه بر تقسیم میراث حضرت امام حسن عسکری قرار گرفت و بر سر این کار بین حدیث، مادر آن حضرت (امام حسن عسکری)، و جعفر، برادرش، نزاع بروز کرد و با آنکه حدیث پیش قاضی ثابت نمود که تنها وارث امام یازدهم اوست، جعفر معارض او شد و نزد خلیفه از او سعایت کرد و در طلب میراث برادر از او استعانت جست تا بالاخره به حکم خلیفه ما ترک امام یازدهم را بعد از هفت سال توقف بین حدیث و جعفر تقسیم نمودند. .... رحلت امام یازدهم و غائب‌بودن فرزندش، یعنی حضرت قائم، و دعاوی برادرش جعفر، که امامیه او را کذاب لقب داده‌اند، چنانکه پیش هم اشاره کردیم، از طرفی میدان را برای تاختن به دست مخالفین امامیه، مخصوصاً معتزله و زیدیه، و اصحاب حدیث و سنت و خلیفه عباسی داد و از طرفی دیگر آن فرقه را به شُعب بسیار منقسم ساخت و چهارده فرقه از آن میان برخاست که جمعی منکر فرزند داشتن امام یازدهم و گروهی در این باب متردد و طایفه ای معتقد به ختم امامت و جماعتی مدعی غیبت امام یازدهم و رجعت آن حضرت بودند، و از این فرقه

دسته‌ای نیز جعفر برادر امام یازدهم را امام می‌شمردند، ولی ایشان هم در باب امامت جعفر توافق نداشتند...» (خاندان نوبختی، صص ۱۰۷-۱۰۹).

۵- مجموعه «آثار قلم اعلیٰ»، شماره ۳۱، ص ۱۵۰، دارالآثار ملی بهائیان ایران: "۳۱ #INBA".

[http://www.afnanlibrary.org/wp-content/uploads/pdf/۰۳۱/INBA\\_v۰۱/۲۰۱۷](http://www.afnanlibrary.org/wp-content/uploads/pdf/۰۳۱/INBA_v۰۱/۲۰۱۷)

۶- رجوع فرمائید به مرجع ذیل: «الکافی: ۱، باب فی الغیبة، ج ۵، ص ۳۳۷».

الکافی (در ۸ جلد)، تألیف محمد بن یعقوب کلینی، متوفی ۳۲۹ هجری قمری، تحقیق علی‌اکبر غفاری، ناشر: دارالکتب الإسلامية، طهران، ۱۴۰۷ هجری قمری.

۷- برای ملاحظه خطبه امام رضا (ع) در توحید رجوع فرمائید به کتاب: «عیون اخبار الرضا: ج ۱، ص ۱۵۰». «عیون اخبار الرضا علیه السلام (در ۲ جلد)، تألیف محمد بن علی ابن بابویه، متوفی ۳۸۱ هـ...، تحقیق مهدی لاجوردی، ناشر: نشر جهان، تهران، ۱۳۷۸ هـ».

۸- شرح دعای غیبت و یا رساله جعفریه - فصل اول (برگرفته شده از نسخه‌های خطی):

الباب الاول فی حُطْبَةِ الْأَنْوَارِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَهَدَ بِدَاتِهِ لِدَاتِهِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الَّذِي قَدْ عَلَا بِعُلُوِّ نَفْسِهِ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَ اسْتَتَرَ مِنْ عُلُوِّ ظُهُورِهِ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ الَّذِي لَمْ يَزَلْ كَانَ بِلا ذِكْرِ شَيْءٍ وَ الْآنَ بِمِثْلِي مَا كَانَ لَمْ يَكْ مَعَهُ ذِكْرُ شَيْءٍ إِلَهَ فَرَدَّ قَيَوْمَ الَّذِي قَدْ جَعَلَ الْعِلْمَ وَصَفَ عِبَادِهِ وَ الْقُدْرَةَ شَأْنَ أَوْلِيَائِهِ وَ هُوَ الْأَوَّلُ بِلا عِلْمِ شَيْءٍ وَ الْآخِرُ بِلا ذِكْرِ شَيْءٍ وَ الظَّاهِرُ بِلا خَلْقِ شَيْءٍ وَ الْبَاطِنُ بِلا حُكْمِ شَيْءٍ أَنْ قُلْتُ إِنَّهُ هُوَ تَكْدِيبِي الْإِبْدَاعِ وَ أَهْلَهَا بِأَنَّهُ لَا يُعْرَفُ بِغَيْرِهِ وَ لَا يُوصَفُ بِخَلْقِهِ وَ أَنْ قُلْتُ أَنْتَ أَنْتَ تَحْجِدُنِي الْإِخْتِرَاعِ وَ مَا يُعَابِلُهَا بِأَنَّهُ لَا يُنْعَتُ بِالْمَعْرُوفِيَّةِ وَ لَا يُشَارُ إِلَيْهِ بِالْغَيْبُوبِيَّةِ فَسُبْحَانَهُ تَعَالَى قَدْ دَلَّ ذَاتِيَّتَهُ بِدَاتِيَّتِهِ وَ يُثَبِّتُ أَرْيَئْتَهُ بِأَيْتَتِهِ وَ سُدَّ عَنْ نَفْسِهِ لِخَلْقِهِ بِنَفْسِهِ وَ حَجَبَ بِكَيْتُونِيَّتِهِ لِعِبَادِهِ مَنْ قَالَ هُوَ هُوَ قَدْ دَلَّ الْهَاءُ بِالْإِنْشَاءِ وَ الْوَاوُ بِالْإِمْضَاءِ لَهَا وَ هِيَ مُدِيلَةٌ بِالْقَطْعِ الْكُبْرَى وَ الْمَنْعِ الْعُظْمَى وَ أَنْ قَالَ هُوَ هُوَ وَ لَا أَعْلَمُ شَأْنَهُ قَدْ أَشْرَكَ بِرَبِّهِ بَعْدَ الْعِلْمِ بِانْقِطَاعِهِ عَنْهُ فَأَيُّ شِرْكٍَ أَعْظَمُ مِنْ كَلِمَةِ هُوَ وَ أَيُّ ذَنْبٍ تَعْدِيلُ حُكْمِ الْوُجُودِ بَعْدَ الْمَقْشُودِ فَسُبْحَانَهُ سُبْحَانَهُ مَا أَصْفَهُ وَ لَا أَشْكُرُهُ وَ مَا أَعْرِفُهُ وَ لَا أَحْمَدُهُ وَ إِنْ كَانَ قَوْلِي بَعْدَ النَّفْيِ يُثَبِّتُ شَأْنَ النَّعْتِ وَ لَكِنْ لَا وَ عِرِّي مِنْ لَا سَبِيلَ لَهُ بِشَيْءٍ قَصَدْتُ فِي النَّفْيِ إِلَّا النَّفْيَ وَ لَا فِي الذِّكْرِ إِلَّا الْعَجْزُ

ما فَسُبْحَانَهُ سُبْحَانَهُ مَا أَعْظَمَ جُرْئِي فِي تَلْقَاءِ جَمَالِهِ وَ مَا أَعْظَمَ عِصْيَانِي فِي مُقَابَلَةِ جَلَالِهِ فَبَزَعْنِي بِالْقَطْعِ أَقْدِسُهُ عَنْ وَصْفِ مَا سِوَاهُ وَ هَذَا وَصْفٌ مِنِّي لِجَلَالِهِ وَ يَعْلَمِي بِالْمَنْعِ أَنْزَهُهُ عَنْ نَعْتِ مَا سِوَاهُ وَ هَذَا نَعْتٌ مِنِّي بِجَمَالِهِ فَسُبْحَانَ اللَّهِ مِنْ هَذَا السَّبِيلِ أَنْ قُلْتُ طَوْبِي لِي أَشْرَكَتُ وَ أَنْ قُلْتُ الْوَيْلُ لِي أَكْفِرْتُ فَلَمْ أَدْرِ بِأَيِّ ذِكْرِ أَعْتَرَفُ بِعَجْزِي وَ بِأَيِّ لِسَانٍ أَقْرُ بِذَنْبِي فَسُبْحَانَ اللَّهِ الْوَيْلُ الْآخِذُ إِنْ أَعْرَقْتُ نَفْسِي فِي بَحْرِ الْفَنَاءِ وَ لَوْ كَانَ عِنْدَهُ شِرْكٌَ لَأَحَبَّ إِلَيَّ فَوَادِي مِنْ أَنْ أَسْكُتَ وَ أَعْرَقْتُ فِي بَحْرِ الْبُعْدِ لَا وَ عِرِّي وَ إِنْ حُرِّقْتُ فَوَادِي فِي سَطْوَةِ



شَرِكِي لِعِرَّتِهِ وَ لَكِنَّمَا أَخَذَ حَظِّي مِنْ قَنَاءِ كِبْرِيَاءِهِ وَ لَكِنْتُ رَاضِيًا بِحُرْقَةِ فُؤَادِي مِنْ جُرْتِي عَلَيْهِ لَا وَ عَظَمَتِهِ  
 أَيُّ لَأَعْلَمُ لَا سَبِيلَ لِي إِلَيْهِ لَا بِالْعَجْزِ وَلَا بِالنَّعَاءِ وَلَا بِالْمُنْعِ وَلَا بِالنَّهَاءِ وَلَا بِالْقَطْعِ وَلَا بِالسَّنَاءِ وَلَا بِالْحَزْفِ  
 الْهَاءِ لَا بِالْفِرَارِ عَنِ الْوَاوِ قَسْبُحَاتُهُ سُبْحَانَهُ مَا أَبَدَعَنِي أُعْجُوبَتُهُ وَ مَا أَلْهَمْتَنِي مَثْنُوعَةً مَرَّةً تُجَدِّبُنِي إِلَى أَفْقِ  
 الْعَمَاءِ وَ مَرَّةً تُهْلِكُنِي بِنَارِ الْإِعْمَاءِ فَلَمْ أَدْرِ أَيَّ شَيْءٍ طَلَبْتَ مِنِّي أَمْ أَنْتَ أَرَادَ دَمِي أَمْ أَيُّ أَرَدْتَكُ أَنْ أَقْرَبَ نَفْسِي  
 إِلَيْكَ فَتُبْعِدَنِي وَ أَنْ فَرَزْتُ مِنْ سَطْوَتِكَ فَتُرْجُونِي فَلَمْ أَدْرِ بِأَيِّ صِرَاطٍ أَنْتَ تُؤَيِّمُ فَادْعُوكَ وَ لَمْ أَدْرِ بِأَيِّ  
 لِسَانٍ أَجْتَرِحُ عَلَيْكَ وَ أَشْكُوا إِلَيْكَ لَا وَ عِزَّتِكَ لَا أَفُزُّ مِنْ فُزَيْكَ وَ إِنْ أَنْتَ تُبْعِدَنِي لَا وَ حَضْرَتِكَ لَا أَخَافُ مِنْ  
 قَهْرِكَ وَ إِنْ أَنْتَ تُحْرِفُنِي لَا وَ قُدْرَتِكَ لَا رِجَاءَ لِي إِلَى غَيْرِكَ وَ إِنْ تُجْعَلُنِي مُحْتَاجًا إِلَيْهِ قَسْبُحَانَ اللَّهِ مِنْ أَمْرِهِ  
 فَمَا رَأَيْتُ أَصْبِرُ مِنْهُ فِي نَفْسِي وَ لَا أَعْلَى مِنْهُ سُلْطَانًا فِي فُؤَادِي فَإِنْ أَفُزُّ بِمِثْلِ حَالَةِ الصَّبِيَانِ يَجْعَلُ سُكْرًا  
 فِي قَلْبِي ثُمَّ تُسَكِّنُنِي مِنْ بُكَائِي ثُمَّ يَجْعَلُ عَقْدَ نَدَى رَحْمَتِهِ فِي فَمِي لِئُرْقِدَنِي لَا وَ عِزَّتِكَ مَا أَنَا مُحْجُوبٌ مِنْ  
 فِعْلِكَ وَ لَا أَشْغَلُ بِتِلْكَ الشُّؤْنِ مِنْ نَفْسِكَ فَلَمْ أَدْرِ أَيَّ شَيْءٍ أَرَدْتَ مِنِّي قَهْلَ تُرِيدُ أَنْ تُفِيضَ رُوحِي أَوْ أَنْ  
 تَسْرُرَ سِرِّي؟ فَأَنَا كُنْتُ فِي بَيْتِي وَحَدَّةً وَ لَمْ يَطَّلِعْ أَحَدٌ بِشَأْنِي أَنْتَ قَدْ أَخْرَجْتَ بَعْضَ الْعِبَادِ مِنْ مَسَاكِينِهِمْ وَ  
 أَنْتَ قَدْ أَنْزَلْتَهُمْ عَلَيَّ وَ أَلْهَمْتَنِي بَعْدَ ذَلِكَ حُكْمَ دَعْوَتِكَ وَ أَكْرَمْتَنِي حُجَّتِكَ فَلَمَّا بَلَغْتَ عِلْمُكَ أَخَذْتَ مِنْ  
 قُلُوبِ الْمُطَّلِعِينَ بِأَمْرِكَ عَهْدَكَ وَ تَسْلِيمَكَ بِحَيْثُ لَا يُنْكِرُونِي مِنْ هَذِهِ الْجَمَاعَةِ النَّازِلَةِ بِأَحَدٍ ثُمَّ قَدْ أَرْفَعْتَهُمْ  
 إِلَى مَسَاكِينِهِمْ وَ مَا عَامِلَتْ بِبَعْدَ ذَلِكَ قَدْ شَرَفْتَنِي بِالْخُرُوجِ إِلَى بَيْتِكَ الْحَرَامِ وَ بَلَغْتَ حُكْمَ بَايِدِي مَلَائِكَتِكَ  
 فِي الْأَرْضِ كُلِّ شَطْرٍ حَتَّى بَلَغَ أَمْرِي إِلَى الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَ مَا بَيْنَهُمَا فَلَمَّا نَضَجَتْ بِنْيَةُ الْعِبَادِ وَ عَلِمْتَ كُلَّ  
 نَفْسٍ حُكْمَ الْفُؤَادِ أَرْجَعْتَنِي مِنْ بَيْتِكَ الْحَرَامِ وَ فِي مُقَارَنَةِ ذَلِكَ الْحَالِ قَدْ أَرَدْتَ الْفِتْنَةَ لِلْبِلَادِ وَ مَنْ عَلَيْهَا  
 حَتَّى قَدْ نَزَلَ بِبِ وَ بِالْمُصْطَفِينَ إِذْ بَارُ الْمُعْرُضِينَ وَ أَوْرَدْتَنِي عَلَى مُنْتَهَى الدَّلِيلِ بِمُحَضَّرِ الظَّالِمِينَ وَ أَلْهَمْتَنِي كَلِمَةَ  
 النَّفْيِ بَعْدَ الْإِثْبَاتِ لِيَأْمَنَ نَفْسِي مِنْ مَوَارِدِ الْهَلَكَاتِ أَلَيْسَ كُلُّ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ وَ إِنَّكَ يَا  
 هِيَ أَرْفَعْتَنِي مِنْ بَدءِ الْأَمْرِ وَ بِأَيِّ شَيْءٍ وَضَعْتَنِي ثُمَّ بَعْدَ ذَلِكَ قَدْ نَزَلَتْ كَلِمَةُ الْإِنْكَارِ فِي قُلُوبِ الشَّيَاطِينِ حَتَّى  
 أَخَذُوا مَا كَتَبُوا وَ إِنِّي مَا قَصَدْتُ فِيهَا كَتَبْتُ إِلَّا بِأَبِيَّةِ الْمُنْصُوصِ وَ إِنَّهَا كَلِمَةٌ مُطْلَقَةٌ تَقَيَّدُ بِالْخُصُوصِ  
 فَبِعِزَّتِكَ مَا مَكْرُوا فِي حُكْمِي بَلْ كُنْتُ أَسْرَعُ مَكْرًا فِي حَقِّهِمْ وَ إِنْ كُنْتُ تُبَيِّهُهُمْ بِمِثْلِ الْأَوَّلِينَ فَمَا عَادُونِي وَ لَكِنَّ  
 كُلُّ مَا نُزِّلَ بِبِ مِنَ الْمَصَائِبِ لَمْ أَرِ إِلَّا مِنْ عِنْدِكَ لِأَنَّكَ تَقْدِيرُ عَلَى تَبْدِيلِهَا وَ تَصْرِيفِهَا عَلَى أَحْسَنِ مَا يَكُونُ فِي  
 الْإِمْضَاءِ وَ لَوْ إِنِّي صَبَرْتُ بِالذَّلِيلِ لَكُنْتُ أَصْبِرُ مِنِّي بَعْدَ الْعِلْمِ وَ الْقُدْرَةِ وَ لَكِنَّ أَنْتَ تَعْلَمُ يَا هِيَ يَا مَا أُحِبُّ  
 مَوَاقِعَ الْخَلَافِ وَ إِنِّي لَأَعْلَمُ صَبْرَكَ فِي حَقِّ الْمُقْرَبِينَ وَ لَكِنِّي لَا أَقْدِرُ لِسُلَّتِكَ فِي حَقِّهِمْ وَ إِنِّي لَا أَسْتَحْيِي مِنْكَ  
 أَنْ تَقْدِيرَ بِالْأَظْهَارِ مِنْ دُونِ الْخَلَافِ قَابِدُهُمْ وَ إِلَّا فَاحْتَمُّ وَ لَوْ إِنَّ كَلَامِي يَشْبَهُ بِأَيَاتِ الْمُجْتَرِحِينَ وَ لَكِنْتُ  
 تَعْلَمُ سِرِّي بِأَنَّ فِي سُكْرِ عَطَايَاكَ وَ حَمْرِ إِمْتِنَانِكَ أَنَا جِيكَ بِتِلْكَ الْآيَاتِ وَ هِيَ إِنْ لَمْ تُغْدِلِ الشَّنَاءَ وَ لَكِنَّ لَمْ  
 تَخْرُجْ مِنْ حُكْمِ الْبَدَاءِ قَسْبُحَاتِكَ أَحْمَدُكَ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ حَمْدًا شَعْشَعَانِيًّا مُتَلَامِعًا مُتَقَدِّسًا بِتَقْدِيسِ  
 أَرْزَلِيَّتِكَ وَ وَحْدَانِيَّتِكَ وَ أَسْتَعِينُ بِكَ فِي مَا أَرَدْتُ فِي ذَلِكَ الْكِتَابِ بِحَوْلِكَ وَ قُوَّتِكَ إِنَّكَ الْمَتَّانُ الْحَمِيدُ وَ  
 أَشْهَدُكَ قَبْلَ أَظْهَارِ مَا فِي الْكِيَانِ بِمَا نُجِبُّ وَ تَرْضَى إِنَّكَ حَبِيبُ شَهِيدٌ وَ كَفَى بِكَ عَلَيَّ شَهِيدًا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ

إِلَّا اللَّهُ وَخَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ إِنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَبْدُكَ الْمُنْفَرِدُ عَنِ الشَّيْءِ وَ رَسُولُكَ الْمُتَعَالَى عَنِ الْمِثْلِ قَدْ بَلَغَ مَا تَجَلَّيْتَ لَهُ مِنْ مَعْرِفَتِكَ وَ نَصَحَ فِي امْتِنَةِ مَا أَلْهَمْتَ لَهُ فِي سَبِيلِ مَحَبَّتِكَ فَاجْزِهِ اللَّهُمَّ مِنْ عِنْدِكَ كَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَ أَشْهَدُ لِأَوْصِيَاءِ مُحَمَّدٍ ص حَبِيبِكَ مَا أَرَدْتَ فِي حَقِّهِمْ وَ مَدَدْتَ عَلَيْهِمْ بِمَقْضَلِ نَفْسِكَ فِي كُلِّ شَأْنٍ وَ عَدَدْتَ عَلَيْهِمْ حُرُوفَ تَوْحِيدِكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَ أَشْهَدُ لِشَيْعَتِهِمْ مَا قَدْ أَحَاطَ عَلَيْكَ فِي الْإِبْدَاعِ وَ سِرِّكَ فِي الْإِخْتِرَاعِ وَ لِكُلِّ حَقٍّ بِالصَّوَابِ وَ لِكُلِّ بَاطِلٍ بِالْإِنكَارِ وَ كَفَى بِكَ شَاهِدًا وَ خَبِيرًا فِيمَا أَنهَا النَّاطِقُ إِلَى ذَلِكَ الْكِتَابِ فَآيَاتِكَ إِيَّاكَ إِذَا نَادَى الطُّيُورُ بِاللَّحَانِ وَ الثُّفُوسُ بِالْأَعْيَانِ وَ الْعُقُولُ بِالْأَكْوَانِ وَ الْأَفْقِيْدَةُ بِالطَّبْيَانِ أَنْ تَنْظُرَ إِلَى مَا هَيَّبَكَ وَ عَلَيْكَ عَلَيْكَ أَنْ تَنْظُرَ إِلَى الْفُؤَادِ وَ حُكْمِهِ فَآتَا اللَّهُ وَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ وَ يُلْثِلُ ذَلِكَ فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ.

ترجمه به مضمون فصل اول شرح دعای غیبت یا رساله جعفریه از این قرار است:

**فصل اول در خطبة الانوار است.** بنام خداوند پر مهر و مهربان. ستایش خداوندی را سزا است که به واسطه ذاتش بر ذاتش گواهی داده به اینکه خداوندی به جز نفسش وجود ندارد که به واسطه علو نفسش بر تمام اشیاء بلند مقام گشته و به واسطه ارجمندی ظهورش بر تمام اشیاء پنهان شده است که همیشه بدون ذکر از چیزی وجود داشته و اکنون هم به مانند آن است که از قبل بوده و با او ذکر چیزی نیست. او پرستیده شده و بدون نظیر و پابرجا به نفس خودش است. دانش را توصیفی برای بندگان و قدرت را شأن اولیائش قرار داد. او اول است بدون هیچ واسطه و آخر است بدون هیچ ذکر، و پدیدار است بدون آفرینش هیچ وسیله‌ای و باطن است بدون حکم چیزی. اگر بگویم که همانا «او» است ابداع و اهلش مرا را تکذیب می‌کنند، زیرا که او به جز توسط خودش شناخته نمی‌شود و به وصف آفریده شدگان در نمی‌آید. و اگر بگویم «تو تو» هستی اختراع و آنچه با او مقابله می‌کند به معارضه با من می‌خیزند. همانا او به شهرت مورد توصیف قرار نمی‌گیرد و به واسطه پنهان بودن قابل اشاره نیست و او پاک و مقدس است! همانا به درستی، ذاتیتش بر ذاتیتش دلالت می‌کند و ازلیتتش به کنه ذاتش اثبات می‌شود و نفسش بر آفریده شدگان مسدود گردیده و به واسطه کینونیتش از بندگانش محجوب شده. اگر کسی بگوید «او او» است، به راستی «ها» به انشاء دلالت می‌کند و «او او» به امضاء برای او و آن دلالت بر عدم ارتباط عظیم است و منع کبیر. و اگر نفسی بگوید «او او» است و شأنش را اعلام نکنند آن فرد با وجود آگاهی بر عدم ارتباط با او مشرک شده است. چه شرکی بزرگتر از کلمه «هو» می‌باشد؟ و چه گناهی بزرگتر از اینست که عدم محض در حضور وجود مطلق مشرک شود؟ پس او پاک و مقدس است و پاک و مقدس است از آنچه من او را وصف کنم و شکر نکنم و من او را بشناسم و سپاس نگویم. اگرچه گفتار من بعد از نفی، اثبات شأن توصیف باشد، ولكن خیر و قسم به بزرگواری او که هیچ راهی بین او و هیچ چیز کشیده نشده و مقصود من از نفی به غیر از نفی، و در ذکر به جز عجز، چیز دیگری نیست.

او پاک و منزّه است! چه بزرگ است گستاخی من در روبروی زیبایی او و چه بزرگ است سرکشی من در مقابله با شوکت او. من به زعم خودم به واسطه منقطع شدن از او، او را از توصیف غیر از او پاک می‌دارم. این وصف من است برای شوکت او و به آگاهی من از ممنوع بودن از او که او را از نعت غیر او منزّه می‌دارم و این نعت من است به زیبایی او. پس پاک و مقدّس است خداوند از این راه. اگر من بگویم "حال من چه خوش است" من مشرک شده‌ام و اگر بگویم "حال من بسی بد است" من کافر شده‌ام. نمی‌دانم به چه ذکری به عجزم اعتراف کنم و به چه زبانی اقرار به گناهم کنم. پاک و منزّه است خداوند که فرد و یکتا است. اگر خودم را در دریای ستایش غرق کنم و اگر نزد او شرک محسوب شود در قلبم محبوب‌تر از اینست که سکوت اختیار کنم ولی خود را در دریای بُعد غرق کنم، نه قسم به بزرگواری او! و قسم به بزرگواری او اگرچه جگر من از نهایت شرک من کباب شده و بسوزد و لکن حطّی که از برای من از ثناء عظمت او حاصل می‌شود آن را محدود نمی‌کند. ولکن من راضی به سوختن جگرم از گستاخی بر او هستم، و نه قسم به عظمت مقام او! من هیچ راهی را برای خود نمی‌یابم مگر اعتراف به عجز خود و نه با ستایش و نه با منع و نه با بهاء و نه با قطع و نه با نور و نه به حرف «ها» و نه با فرار از «واو». پس او پاک و مقدّس است از آنچه که بر من ابداع کرده که باعث شگفتی من است، و آنچه بر من الهام کرده باعث بازداشتن من است. در یک مرتبه مرا به افق عماء جذب کرد و در مرتبه دیگر مرا به آتش اغماء هلاک کرد. نمی‌دانم تو از من چه می‌خواهی؟ آیا تو می‌خواهی که خون من ریخته شود، یا اینکه من می‌خواهم نفس خودم را به تو نزدیک کنم و تو مرا از خود می‌رانی و هر آنگاه که من از سطوت تو فرار کنم مرا زجر خواهی داد؟ نمی‌دانم به چه راهی که تو آن را بر پا می‌داری تو را بخوانم؟ و نمی‌دانم به چه زبانی کسب فیض از تو نمایم و به سوی تو شکایت کنم؟ نه قسم به بزرگواری تو! من از نزدیکی به تو فرار نخواهم کرد، هر چقدر که تو مرا از خود دور کنی. و قسم به پیشگاه تو که اگر مرا بسوزانی من از قهر تو نمی‌ترسم و قسم به توانائی تو من به غیر از تو رجائی ندارم و حتّی اگر مرا محتاج کنی.

خداوند پاک و منزّه است از امرش! در نفسم شکبیا هستم و از لحاظ چیرگی چیزی والا تر در قلب من نیست. اگر فرار کنم به مانند حال اطفال هستم که او شیرینی در دهانم می‌گذارد که مرا آرامش بخشد و سپس پستان رحمتش را در دهانم می‌گذارد که مرا خواب کند، نه قسم به بزرگواری تو! چیزی نزد من دوست‌داشتنی‌تر از عمل تو نیست و من به این شئون مشغول نخواهم شد که مرا از نفس تو باز دارد. نمی‌دانم تو از من چه می‌خواهی؟ آیا می‌خواهی روح مرا بگیری و یا اینکه درونم را شاد کنی؟

در حالتی که من در منزل خود به تهائی جالس بودم و هیچ فردی بر شأن من مطلع نبود تو بعضی از بندگان را از مساکنشان خارج کردی و آنها را بر من وارد کردی و بر من الهام کردی که آنها را به امر الهی دعوت کنم و تو حجّت را به من ارزانی داشتی. هنگامی که آگاهی از تو رسید، از قلوب باخبران پیمان امرت و تسلیم شدن به شوکتت را گرفتی به نحوی که هیچ یک از این گروه مسافرین مرا انکار نکرد.

سپس تو آنها را به مساکنشان بازگرداندی و با من مدارا کردی و بعد از آن مرا به خروج از شهر خود برای زیارت بیت الحرام مشرف کردی و حکمت را به دست پادشاهان روی زمین رساندی تا آنکه امر من به مشرق و مغرب و آنچه بین آنهاست رسید. هنگامی که بُنیۀ بندگان قوّت گرفت و بسیاری از حکم قلب با خبر شدند مرا از مگه مراجعت دادی که مقارن با این وقایع همانا تو فتنۀ بندگان را در شهرها خواستار شدی تا آنکه اعراض معرضین بر من و برگزیدگان عباد وارد شد و مرا در نهایت خواری به محضر ظالمین وارد کردند و تو به من کلمۀ نفی و بعد از آن کلمۀ اثبات را الهام کردی تا آنکه نفس من از مهالک امنیت حاصل کند. آیا تمام اینها ای خداوند صاحب جلال و اکرام از تو و از افعال تو نبود؟ و تو ای خداوند من مرا از ابتدای امر والا داشتی و سپس مرا در وضعیت‌های مختلف قرار دادی و بعد از آن تو کلمۀ انکار را در قلوب شیاطین قرار دادی تا آنکه آنچه نوشته شده بود از آنها گرفتند و من قصدم از آنچه نوشته بودم به غیر از بابت منصوص نبود و آن کلمۀ آزادی با تقیّد خاص بود. قسم به بزرگواری تو آنها در حکم من نقشه نکشیدند، بلکه من نقشه کشیدم و اگر من آنها را به مانند اولیاء اوّلین اثبات می‌کردم به دشمنی من قیام نمی‌کردند.

ولکن تمام آنچه از مصائب که بر من نازل شد من آنها را به غیر از آنکه از جانب تو آمده باشد نمی‌بینم، زیرا تو بر تغییر و تبدیلیش به بهترین وجه توانا هستی. و اگر من در خواری شکیباً بوده‌ام به این علت بوده است که تو با وجود داشتن علم و توانائی بر من شکیباً بوده‌ای. ولیکن ای خداوند تو به خوبی می‌دانی که من عشق و علاقه‌ای بر خلاف آنچه تو می‌خواهی نداشته و ندارم و در شکیبائیت در حق مقرّبین واقف می‌باشم، ولی من توانائی بر سنّت تو در حق آنها ندارم. و همانا من در پیشگاه تو شرم‌منده نیستم، زیرا تو توانا بر پدیدار کردن بداء هستی بدون اینکه در موقعیت اختلاف رأی قرار گرفته باشی و در غیر این صورت امر مورد نظر را به انتهای می‌رسانم، هر چند که کلام من مشابه آیات گناهکاران باشد. ولیکن تو از درون من آگاهی داری بر اینکه در حالت مستی از سکر عطایای تو و خمر امتنان تو من تو را ندا می‌کنم و به سویت با آیاتی مناجات می‌کنم که از حدّ ستایش عدول نکند و از حکم بداء خارج نشود. تو پاک و منزهی و من تو را می‌ستایم هم در مشکلات و هم در سختی‌ها به ستایشی نورانی و پاک که تو را از ابتدای زمان پاک می‌دارد و تو را یکتا می‌شناسد. و از تو طلب یاری می‌کنم بر آنچه در این کتاب به قوّت خودت خواستی. همانا تو پُربخشش و ستایش‌شده هستی و من به تو گواهی می‌دهم قبل از اظهار آنچه موجود بوده به آنچه تو دوست داری و می‌پسندی. و همانا تو آگاه و بیننده هستی و تو مرا بسنده هستی و گواه. من شهادت می‌دهم که هیچ خدائی نیست مگر خداوندی که یکتا است و شریکی برای او نیست، و همانا محمّد که درود خداوند بر او و آتش باد بنده‌ای است یکتا منزّه از شبهه و مثل داشتن و رسول متعالی از مثل است و آنچه که تو از شناسائیت و نصیحت امتت بر او تجلّی کردی آنچه در راه دوستی خودت بر او الهام کردی. پس او را از جانب خودت آن طوری که مستحقّ است پاداشی ده و من به

اوصیای محمد حبیب تو شهادت می‌دهم و به آنچه را که تو در حق ایشان خواستی و به آنها به نفس خودت یاری کردی و به آنها از هر شأنی بخشش کردی و بر آنها حرف‌های توحید برش‌مردی. همانا تو عزیز و حکیم هستی. من گواهی می‌دهم بر پیروان آنها به اندازه‌ای که آگاهی تو در ابداع فرا گرفته و راز تو در اختراع. گواهی می‌دهم به هر چیز راستی به درستی و به هر باطالی به انکار و تو برای من به عنوان گواه و آگاه بسنده هستی.

ای ناظر بر این کتاب، آگاه باش آگاه باش زمانی که پرندگان با الحان و نفوس با اعیان و عقول با اکوان و قلوب با تبیان ندا کردند تو به ماهیت خودت نگاه کنی و بر تو است که بر قلبت و بر حکمش نگاه کنی. همانا ما برای خداوند هستیم و به سوی پروردگار خود بر خواهیم گشت و به مانند این افراد عمل‌کننده باید عمل کنند.

۹- حدیث از امام جعفر صادق (ع) که در "بحار الانوار" وارد شده: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ اسْمَهُ الْأَعْظَمَ عَلَى ثَلَاثَةِ وَ سَبْعِينَ حَرْفًا فَأَعْطَى آدَمَ مِنْهَا خَمْسَةَ وَ عِشْرِينَ حَرْفًا وَ أُعْطِيَ نُوحًا مِنْهَا خَمْسَةَ وَ عِشْرِينَ حَرْفًا وَ أُعْطِيَ مِنْهَا إِبْرَاهِيمَ ثَمَانِيَةَ أَحْرَفٍ وَ أُعْطِيَ مُوسَى مِنْهَا أَرْبَعَةَ أَحْرَفٍ وَ أُعْطِيَ عِيسَى مِنْهَا حَرْفَيْنِ وَ كَانَ يُحْيِي بِهِمَا الْمَوْتَى وَ يُبْرِئُ بِهِمَا الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أُعْطِيَ مُحَمَّدًا اثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ حَرْفًا وَ اِحْتَجَبَ حَرْفًا لِيَتَلَّأ يُعَلِّمَ مَا فِي نَفْسِهِ وَ يَعَلِّمَ مَا فِي نَفْسِ الْعِبَادِ.» (بحار الانوار: ج ۵، ص ۲۱۱).

بحار الانوار (در ۱۱۱ جلد)، تألیف محمدباقر بن محمدتقی مجلسی، متوفی ۱۱۱۰، ناشر: دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ هـ.ق.

# لوح شکرشکن - سرآغازی برای تحوّل

فرهام ثابت

مقدمه

لوح شکرشکن،<sup>۱</sup> یکی از الواح نازلّه از قلم اعلیٰ در ایام بغداد بوده و از نظر محتوا در میان الواح صادره در عراق عرب از جایگاه خاصی برخوردار است. این لوح مبارک در زمانی نازل شد که تقاضا و اصرار بایبان و غیربایبان در ایران و عراق از جمال ایهی، مبنی بر فرار و مخفی شدن ایشان، به کزّات به عرض مبارک رسیده بود و حضرت بهاءالله با نزول این لوح، جواب قاطعی به اطرافیان بیان فرمودند.

جمال ایهی در این لوح، علاوه بر اظهار شجاعت و شهادت طلبی، به یک اصل مهم اشاره می‌فرمایند که شروعی برای جدایی تفکر بابی از اعتقادات بهائی بود. در بین بایبان و پس از آن ازلی‌ها، تفکر جهاد، انتقام و انقلاب کاملاً مشهود است و جمال ایهی از ایام بغداد، تلاش خود را برای مردود خواندن این تفکر آغاز کرده و سعی نمودند با بیان تعالیم خود در باره صلح و محبّت، نظر منفی و نامناسب برخی از درباریان، علی‌الخصوص ناصرالدین شاه و بعضی از علماء و مردم را نسبت به تعالیم دیانت نوین بهبود بخشند.

در قسمت اول این مقاله به تشریح زمینه تاریخی نزول لوح شکرشکن اشاره می‌نماییم و در قسمت دوم به بیان علّت و کیفیت تلاش‌های شیخ‌العراقین، سعیدخان انصاری، و بزرگ قزوینی مبنی بر کشتار و اخراج بابی‌ها در عراق می‌پردازیم و دلیل شکست این اقدامات را بررسی می‌نماییم. سرانجام در بخش سوم به تأثیر نزول لوح شکرشکن و تلاش جمال ایهی برای جدایی افکندن بین تفکرات بابی - ازلی در باره لزوم جهاد و تفکر انقلابی، با آرمان‌های بهائی، یعنی صلح‌جویی و بطلان جهاد، اشاره خواهیم کرد؛ اینکه چگونه حضرت بهاءالله در لوح شکرشکن تلاش کرده‌اند تا ذهنیت درباریان، علماء و مردم را در باره خشونت بابی‌ها بهبود داده و دیانت خود را از یک تفکر جهادی - سیاسی خارج نمایند.

شأن نزول و زمینه تاریخی لوح شکرشکن

تاریخ نزول لوح شکرشکن

حضرت بهاءالله در تاریخ ۲۸ جمادی‌الثانی ۱۲۶۹ (۸ آپریل ۱۸۵۳) به عراق عزیمت نمودند و حدود ۱۰ سال در این کشور اقامت داشتند.<sup>۲</sup> لوح شکرشکن در بغداد نازل شده و تاریخ دقیق آن مشخص نیست.

جناب اشراق‌خاوری زمان نزول این لوح را در اواخر ایام بغداد می‌داند.<sup>۲</sup> همچنین جناب فاضل مازندرانی نزول لوح شکرشکن را در زمان فتنه کردهای عراق در عاشورا<sup>۴</sup> و در سال ۱۲۷۹ق، یعنی سال آخر حضور حضرت بهاءالله بیان می‌دارد.<sup>۵</sup> البته شواهد تاریخی نیز این موضوع را تأیید می‌کند؛ چرا که شیخ عبدالحسین طهرانی، ملقب به شیخ‌العراقین، که جمال ابئی در لوح شکرشکن به اعمال او اشاره می‌فرمایند، در سال ۱۲۷۴ق به دستور ناصرالدین شاه به جهت تعمیر عتیبات به عراق عزیمت نموده است.<sup>۶</sup>

### شان نزول لوح شکرشکن

لوح شکرشکن با این شعر حافظ آغاز می‌شود: "شکرشکن شوند همه طوطیان هند / زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود"<sup>۷</sup>. این بیت شعر که مطلع لوح مبارک است، اشاره به شوق مؤمنین و جمال ابئی به شهادت دارد و علت تسمیه لوح، به نام «شکرشکن» نیز همین موضوع است؛ همان گونه که مطلع الواحی مانند لوح «سبحانک یا هو»، «قد احترق المخلصون» و ... نام لوح بود. این موضوع بین بابی‌ها مرسوم بود و پس از آن، میان ازلی‌ها باقی ماند.<sup>۸</sup>

این لوح در جواب عرایضی که احباب به حضرت بهاءالله مبنی بر فرار و ترک عراق ارسال می‌کردند نازل شد. برای مثال یکی از آنها ملا علی مردان کرکوتی، یکی از مخلصین جمال ابئی بوده که عرض نمود برای حفظ جان خود به عمارت او پناه ببرند.<sup>۹</sup> در باره مخاطب لوح دو نظریه وجود دارد. نظریه اول آنکه مخاطب این لوح سعیدخان گرموردی، وزیر خارجه ایران بوده و متولی قبی واسطه ارسال لوح برای سعیدخان بوده است. در «رساله اسکندریه»، که از آثار ابوالفضائل گلپایگانی است، نزول لوح شکرشکن بیان گردیده است که مخلص آن چنین است: میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه که از افراد معروف به علم و فضل بود، زمانی که مشاهده نمود در بغداد از هر سو بلایی برای جمال ابئی اتفاق افتاده و معرضان در کمین هستند، از تهران عریضه ای به حضرت بهاءالله معروض داشته و بیان می‌کند که دشمن قوی است و تعداد معاندین بسیا زیاد؛ پس بهتر آنکه جمال ابئی از آن حدود فرار کرده و خود را محفوظ فرمایند.<sup>۱۰</sup> این موضوع را جناب اشراق‌خاوری نیز تأیید نموده و در کتب خود، سعیدخان انصاری را مخاطب لوح می‌داند.<sup>۱۱</sup> جنابان عبدالحسین آیتی، ملقب به آواره، محمدعلی فیضی و حسن بالیوزی اعتقاد دارند که سعیدخان پس از آگاهی از وجود خطر برای حضرت بهاءالله در بغداد، نامه‌ای به متولی قبی، از بابیان کاظمین، داده و در آن پیشنهاد خروج و فرار جمال ابئی را می‌دهد، و لوح مبارک در جواب سعیدخان و به واسطه متولی قبی نازل می‌گردد.<sup>۱۲</sup> سعیدخان به ادبیات و انشای قدیم و متون زیبا بسیار علاقه‌مند بود<sup>۱۳</sup> و ما این سبک زیبایی ادبی را در لوح شکرشکن به وضوح می‌بینیم. نظریه

دوم این است که لوح شکرشکن خطاب به متولی قهی و در جواب عریضه او که از کاظمین خدمت حضرت بهاءالله معروض داشت، ارسال گردیده است. جنابان نبیل زرنندی، فاضل مازندرانی، ادیب طاهرزاده، و حبیبالله حسامی از جمله کسانی هستند که به این نظریه اعتقاد دارند.<sup>۱۴</sup>

هنوز سندی موثق که به صراحت، مخاطب لوح را مشخص کند وجود ندارد، اما همان گونه که در ادامه نیز بیان می‌کنیم، سعیدخان نه تنها نسبت به حضرت بهاءالله دلسوزی نداشته، بلکه تلاش‌های بسیار زیادی برای اخراج و کشتار بابی‌ها و جمال ابئی نموده است و این امکان وجود دارد که صحبت‌های سعیدخان در ابتدا برای دور کردن حضرت بهاءالله بوده باشد، اما چون مؤثر واقع نشده شروع به تهدید و فتنه‌جویی کرده است و تلاش ابتدایی سعیدخان در عریضه متولی قهی به حضور جمال ابئی مؤثر بوده باشد و یا متولی قهی در مکتوب خود از سعیدخان نیز صحبتی به میان آورده باشد، چرا که متولی قهی در کاظمین و بغداد از بابیان مطرح و دسته اول بوده و بعید به نظر می‌رسد با توجه به جایگاهی که در بین جامعه بابیه داشته، پیشنهاد ترس و فرار خود را مستقیماً از طرف خود بیان کرده باشد. حضرت عبداله‌اء در نطقی که در سال ۱۹۱۳م در پُرت سعید ایراد فرمودند بیان می‌دارند که سعیدخان ماجرای وجود فتنه بر علیه جمال ابئی و عظمت ایشان - تقاضای علما مبنی بر ظهور معجزه که مقبول گشته بود - را در تهران و از زبان میرزا حسن عمو شنیده است<sup>۱۵</sup> و طبق ادعای آواره در همین زمان سعیدخان پیشنهاد فرار جمال ابئی را از عراق بیان می‌دارد. اکنون لازم است مجملی از زندگی متولی قهی و سعیدخان بیان گردد.

### احوال میرزا حسین متولی قهی

میرزا حسین قهی، ملقب به متولی قهی، که در بین مؤمنین به «شمر قهی» معروف بود،<sup>۱۶</sup> متولی باشی حرم حضرت معصومه در قم بوده و توسط میرزا موسی قهی به امر جدید اقبال نمود.<sup>۱۷</sup> او در بین بابیان از مقام بالائی برخوردار بود. این اعتبار در آثار ازلیان آن زمان مشهود است. برای مثال، جعفر نراقی او را از "معتبرترین" مؤمنین به حضرت باب،<sup>۱۸</sup> آقا خان کرمانی از او به عنوان "وحید دهر و فرید زمان"<sup>۱۹</sup> و تنبیه‌النائمین او را به یکی از مؤمنین "طبقه اول و از بزرگان" یاد می‌کنند.<sup>۲۰</sup> حتی در نامه‌ای از میرزا زمان خان، کنسول ایران در بغداد، به سعیدخان انصاری، که به تاریخ شوال ۱۲۷۹ق نوشته شده، میرزا زمان خان ادعا می‌کند که برخی می‌گویند جمال ابئی با خروج از بغداد "میرزا محمدحسین قهی را خلیفه قرار داده است"<sup>۲۱</sup> و این موضوع دلیلی ندارد جز آنکه در بغداد، متولی قهی شخصی شناخته شده بوده است. البته دلیل اصلی این احترام را (علی‌رغم اعمال سوء او که در ادامه بیان می‌شود) می‌توان در ابتدا به خاطر بالایی که در راه امر



تحمل نمود، اعم از واقعه طبرسی، حبس در بارفروش، و مسجونیت در سیاه چال و شکنجه در آنجا دانست و دقیقاً به همین دلیل جمال ابی با ستاریت به علت مصائبی که بر او وارد آمده، برایش مقرری ای مشخص نموده بودند که تا ایام اسلامبول برقرار بود.<sup>۲۲</sup> علت دیگر شهرت او می‌تواند آن باشد که متولی قبی اهل قم بوده و در طبرسی نیز با اعداء به مناظره پرداخته است.

در زمانی که اصحاب در قلعه طبرسی مشغول به دفاع بودند او نیز جزو یاران بود. متولی قبی در آخرین روزهایی که راه قلعه باز بود به همراه ندیم خود ملا محمدعلی و قاسم از قم به مازندران عزیمت نمود و به اصحاب پیوست.<sup>۲۳</sup> در زمانی که وضعیت اصحاب در طبرسی در حال شدت گرفتن بود، جناب قدوس به مؤمنین در طبرسی اظهار داشتند که هر آنکه توانایی ماندن دارد در قلعه مقاومت نماید و هر کسی که ترس و خوف داشته و توان تحمل پلایا را ندارد، بهتر است از قلعه خارج شود. این واقعه بعد از شهادت جناب باب‌الباب اتفاق افتاد و دشمنان در بیرون قلعه خیری از شهادت ایشان نداشتند. در همین زمان متولی قبی که نامه‌ای از طرف مهدیقلی میرزا، دشمن بایبان در واقعه طبرسی دریافت نموده بود، مکتوبی به رئیس دولتیان در طبرسی، یعنی عباسقلی خان لاریجانی، نوشته، به اصحاب خیانت نموده و موضوع شهادت جناب باب‌الباب و مشکل غذا را با دشمنان در میان گذاشت و به آنها توصیه نمود که بهتر است کاری را که آغاز کرده‌اند به پایان رسانند و بایبان را شکست دهند. سپاه دشمن که دیگر از پیروزی ناامید شده بودند با خواندن این نامه متولی باشی که توسط سید علی زرگر به دست آنها رسید، امید تازه یافته و به محاصره ادامه دادند.<sup>۲۴</sup> میر ابوطالب الحسینی، از بقیةالسیف قلعه طبرسی، در خاطرات خود مینویسد: "میرزا حسین قبی هم مثل سید زرگر شد. روزی آمد منزل ما شکایت زیاد به اخوی سید احمد و گفت ما بره پلو را بد می‌خوریم، حالا گوشت اسب را چطور بخوریم؟ جناب اخوی فرمودند برای آقا قدری گوشت کباب کرده داری بیاور میل نمایند. قدری بریان کرده داشتیم حاضر کردم، میرزا گفت نمی‌توانم بخورم؛ طبعم برنی‌دارد و اخوی گرفته به دهان گذاشت. فرمود جناب میرزا بردارید در دهان بگذارید؛ به مزه مزه نخورید، زود فرو برید، نقلی ندارد. میرزا یک تکه در دهان گذاشت به عسرت فرو برد و از منزل ما بیرون رفت. به آدم خود گفت از سنگر صدا بزن که با شاهزاده حرف دارم، توپ و خمپاره نیندازند. جواب گفتند مهلت دادیم. میرزا از راه خندق بیرون رفت. بعد از چند دقیقه از کوچه سلامت (صدا) زدند که میرزا می‌گوید عمامه و عبا مرا آدم من بیاورد و آدمش برد. جناب میرزا محمد باقر بزرگ حضور مبارک (قدوس) ایستاده بودند. حضرت فرمودند پایه ایمان هر روزه به کجا بند است؟ عرض کرد به دو پیاله چای. فرمودند بلی. حالا چای و پلو فراوان است. بعد معلوم شد با شاهزاده هم‌کاسه و هم‌غذا شده."<sup>۲۵</sup>

با این حال متولی قهی در مکتوبی که در رد حضرت بهاءالله خطاب به میرزا موسی کلیم می‌نویسد در تجلیل از قناعت و فکر فقرا چنین اظهار می‌دارد: "... مولای متقیان و معین ضعیفان و مؤنس بیوه زنان، حضرت امیر مؤمنان روحی و روح من فی الملکوت الامر له الفدا، لباسهای مبارک را به لیف خرما وصله می‌فرمودند و به این هیئت مشغول آبیاری نخلستان می‌شدند و م‌یفرمودند چگونه شکم سیر بر روی زمین گذارم که در مدینه گرسنگان باشند ...".<sup>۲۶</sup>

سایر کسانی که از بقیةالسیف طبرسی بودند هم موضوع خروج متولی قهی را تأیید کرده‌اند.<sup>۲۷</sup> پس از خروج اصحاب از قلعه و دستگیری آنان در طبرسی، متولی قهی در مازندران حضور داشت و با وجود تسلیم شدن به همراه جناب قدوس در بارفروش حبس شد و متولی قهی را در باغشاه زندانی کردند.<sup>۲۸</sup> چند روز قبل از شهادت جناب قدوس ملا محمد حمزه مناظرهای برپا می‌کند که قدوس، میرزا محمد محولاتی و متولی قهی در آن حضور داشتند.<sup>۲۹</sup> در زمان شهادت جناب قدوس در سبزه میدان، متولی قهی که از امر تبری جسته بود، نزد ایشان آمده، یک سیلی محکم به صورت مبارک زده و چنین عرض کرد: "تو می‌گفتی که آوازت آواز خداست؛ اگر راست می‌گویی این غل و زنجیر را بهم بشکن و خود را از دست دشمنانت نجات بخش...". در این لحظه جناب قدوس آهی سوزناک کشیده و فرمودند به قدری که بر مصائب و آلام من افزودی خدا جزای عملت را بدهد.<sup>۳۰</sup> حضرت بهاءالله در «کتاب بدیع» می‌فرمایند: "میرزا حسین قهی الذی تفل علی وجه المحبوب لحفظ نفسه الخبیثه".<sup>۳۱</sup> متولی قهی پس از واقعه طبرسی به قم و تهران برمی‌گردد و با اصحاب دوباره محشور میشود.

در زمان رمی شاه، نام او دوباره در کتب تاریخ دیده می‌شود، اما این بار کتاب‌های غیریهائی نیز از خیانت و سستی او سخن به میان می‌آورند. پس از رمی شاه و دستگیری مؤمنین، متولی قهی نیز در سیاه‌چال محبوس می‌گردد. روزنامه «وقایع اتفاقیه» در شماره ۸۴، تاریخ دهم ذی‌قعدة ۱۲۶۸ ق به دستگیری و نگهداری متولی قهی برای بازجویی اشاره می‌نماید: "میرزا حسین قهی که بی‌تقصیر نبود، به جهت بعضی سؤال و جواب او را نگاه داشتند...". در برخی از منابع بیان شده است که متولی قهی برای نشان دادن حسن نیت خود به دشمنان با دست خویش گوش جناب عظیم را برید.<sup>۳۲</sup> با این حال اعتضادالسلطنه اعتقاد دارد که علیخان حاجب‌الدوله به دستور امیر کبیر با دستان خود گوش عظیم را بریده است.<sup>۳۳</sup> سید مهدی دهجی بیان می‌کند که در زمان بریده‌شدن گوش عظیم در سیاه‌چال، متولی قهی در آنجا حضور داشته و پس از آنکه حاجب‌الدوله گوش عظیم را بریده است، متولی قهی رو به عظیم نموده گفته است: حال گوش خود را درست کن و معجزه ظاهر نما.<sup>۳۴</sup> آنچه مسلم است اینست که متولی قهی در واقعه رمی شاه، آب دهان بر عظیم

انداخته و به او توهین نموده است و برای خیانت به جمال ابیّی در سیاه‌چال هر آنچه در توان داشته نموده است. آن گونه که حضرت بهاء‌الله برای نبیل بیان فرموده‌اند، در روزی که کباب در زندان آوردند، جمال ابیّی امر فرمودند کسی تناول ننماید که همه قبول کردند، جز متولی قهی که اطاعت نکرده و به تنهایی مشغول تناول کباب شد.<sup>۳۵</sup> در سیاه‌چال بیش از دو‌یست جای بدن متولی را داغ نمودند که نام بابیان بیشتری را بیان کند.<sup>۳۶</sup> او بالاخره با تحمل بلایا و انجام خیانت‌های بسیار زیاد از سیاه‌چال آزاد شد. حضرت بهاء‌الله در لوحی به امضای خادم‌الله می‌فرمایند: "انه لهُو الذی تفل علی وجه القدوس فی محضر المشرکین فی ارض طبرسیه و لطم علی وجه العظیم و شتمه و اعترف بالکفر و قال ما قال کل ذلک حفظاً لنفسه الخبیثه فی ایام معدوده." <sup>۳۶</sup>

متولی قهی در ایام اقامت در قم و پیش از واقعه رمی شاه، معلم شاهزاده عباس میرزا ملک‌آرا بوده و در همان زمان به علت بایی بودن گرفتار گردیده و به همراه عباس میرزا به عراق تبعید گشت.<sup>۳۷</sup> پس از تیراندازی به شاه تمام تلاش مهد علیا، مادر ناصرالدین شاه، آن بود که این حرکت را یک اقدام سیاسی جلوه دهد. به همین منظور ادعا نمود که بایبها به هدف سلطنت‌خواهی و با حمایت عباس میرزا ملک‌آرا دست به این عمل زده‌اند. عباس میرزا کسی بود که ناصرالدین شاه از ترس حکومت‌خواهی او، ایشان را به قم و سپس به عراق تبعید نمود. مهد علیا و حکومتیان نیز تلاش کردند دیانت بایی را یک گروه سیاسی و انقلابی نشان دهند که حامی محکمی برای عباس میرزا است. عباس میرزا در خاطرات خود بیان می‌دارد که علت گرفتاری او شخصی بایی در قم، به نام میرزا حسین متولی قهی است. او می‌نویسد: "... از قراری که الآن میرزا حسین در بغداد در محضر اغلب ناس گفته و می‌گوید کاغذی حاج علی خان مسوده کرده به دست یکی از حرم آغاسیان داد به اندرون شاهی برده بعد از ساعتی مراجعت کرده بعضی جاهای آن کاغذ را جرح و تعدیل کرده بودند. حاج علی خان گفت میرزا حسین از روی این کاغذ باید نوشته و مهر کنی. خواندم دیدم نوشته که عباس میرزا محرک ما بود و ما را تعلیم داد که آدم بفرستیم و شاه را بکشیم. میرزا حسین می‌گوید گفتم این دروغ را چطور بنویسم. گفت این امر والدۀ شاه (مهد علیا) است. باید بنویسی والا داغت می‌کنم و آتش آوردند، پشت و سینۀ مرا داغ کردند. از هول جان و شدت اذیت کاغذ را مهر کردم. این کاغذ را گرفته به حضور شاهنشاه بردند." <sup>۳۸</sup> پس از آن عباس میرزا را به جرم تشویق بابیان برای کشتن ناصرالدین شاه به عراق تبعید کردند، و این تهمت سیاسی بودن در ایام بغداد باعث بسیاری از مشکلات برای جمال ابیّی شد که در ادامه بیان می‌شود.<sup>۳۹</sup> برخی از محققین امر مانند ملک‌خسروی و ادیب طاهرزاده اعتقاد دارند که متولی قهی از جاسوسان حکومتی بوده است و ایمانی به حضرت باب نداشته، که این موضوع نیاز به بررسی و تحقیق دارد.<sup>۴۰</sup>

متولی قهی پس از ورود به عراق به کاظمین رفت. اعمال و رفتار او در کاظمین نیز باعث به وجود آمدن مشکلاتی برای جامعه بابی عراق شد. از شراب‌خواری او و خیاط کاشی در کاظمین که تبعاتی برای بابیان در پی داشت، تا ارتباط او با سیاسیون همه از مسائلی بود که باعث ایجاد نارفتنه در عراق می‌شد. آنچه مسلم است اینست که متولی قهی با افرادی از قبیل سعیدخان و بزرگ قزوینی در ارتباط بوده است. متولی قهی از ایام بغداد، از جمله پیروان میرزا یحیی ازل گشته و تا پایان عمر از او دفاع می‌نمود. مکتوبی از یحیی ازل برای متولی قهی، در ایامی که جمال ابهری در سلیمانیه بودند، در دست است که به شکایات ازل از هیکل مبارک می‌پردازد.<sup>۴۱</sup> با ذکر لوحی از حضرت بهاءالله در باره متولی قهی، در ادامه به بیان شرح زندگی سعیدخان انصاری می‌پردازیم:

"... ای عباد؛ این نفس معرض از حق که به میرزا حسین قهی متولی معروف است، در سنه‌ای که جنودالله در طبرسیه نازل شدند، نظر به توهمات که در صدر او بود از قم عازم شده تا آنکه در مقر اقدس به جنودالله ملحق شد. خدمت حضرت قدوس روحی و روح العالمین فدا و جناب باب اعظم روح من فی الملک فداه فائز شده، ایام و لثالی بسر می‌برد تا آنکه جنود ظلم جنودالله را احاطه نمودند. چون دید که امر سخت شده و جنود حق البته شهید خواهند شد، از حق اعراض نموده به جنود شرک ملحق شد و زبان گشود به مذمت نفس الله. الله يعلم ما نطق به. چنانچه به همان کلمات در این ایام ناطق شده و به ظهورالله نسبت داده و می‌دهد که لعل نفس پلیدش از قتل محفوظ ماند و به آنچه مرتکب شد اکتفا ننموده تا آنکه اصحابالله شهید شدند و بعضی دستگیر و اسیر و در مابین پل مازندران قسمت نمودند، از جمله جناب ملا محمد صادق که الآن در مشهد تشریف دارند و جناب میرزا مجید و انفس معدوده‌ای دیگر که این نفوس را به اهل آن بلد داده، هر کدام به محل خود برند و شهید نمایند و این نفوس حال جمیع، شاهدند و مطلعند بر فعل این خبیث. هر گس اراده نماید مستفسر شود تا امر بر او واضح گردد تا آنکه بعضی از آن نفوس را ناس خالصاً لله رها نمودند و به ارض خود راجع شدند و بعضی هم از دست مشرکین بین راه فرار نموده به دیار خود رفتند. اما میرزا حسین قهی بعد که ملاحظه نمود که کار به این قسم شده در حضور مشرکین بین یدی حضرت قدوس، روح ما سواه فداه حاضر شده و محض اینکه بر مشرکین ثابت کند تبری خود را از حق، فعلی را مرتکب شد که این زبان عاجز است از ذکرش، تا آنکه نفس پلیدش از قتل نجات یافته او را به طهران فرستادند. بعد از ورود در طهران مجدداً اظهار ایمان نمود، لاجل ظهور کفر آخر."<sup>۴۲</sup>

## احوال سعیدخان انصاری

اما سعیدخان انصاری، ملقب به مؤتمن‌الملک، وزیر امور خارجه در آن ایام بوده و همان گونه که پیشتر بیان شد، برخی او را مخاطب لوح می‌دانند. نسبت و خاندان سعیدخان اهل اشلق گرمروند است. پدرش میرزا سلیمان ابن محمد شیخ‌الاسلام گرمودی بوده و اجدادش از علمای بنام آذربایجان بودند.<sup>۴۳</sup> او در تاریخ ۱۲۳۱ق متولد شد.<sup>۴۴</sup> سعیدخان در ابتدا و در اوایل جوانی معمم بوده و خط زیبایی داشت.<sup>۴۵</sup> در سنین شباب، ابوین خود را از دست داده و در دامان خاله خویش بزرگ شد. خاله سعیدخان با نامه‌ای به وزیر خارجه آن زمان، یعنی میرزا مسعود انصاری، که عموزاده سعیدخان بود، تقاضای شغلی در دولت نمود. سعیدخان با توصیه مسعودخان انصاری به محمدخان امیرتومان بیگلربیگی تبریز که امور خارجه آذربایجان را در اختیار داشت، وارد شغل منشی‌گری شد. خاله سعیدخان مدتی بعد با نامه‌ای به محمدخان امیرنظام زنگنه، که در آن زمان پیشکار آذربایجان بود، تقاضای شغلی بهتر برای سعیدخان کرد و سعیدخان را منشی عبدالرحیم خلخالی، یکی از منشیان امیرنظام، نمودند. در این زمان ارتباط کمی بین امیرکبیر در آذربایجان و سعیدخان برقرار گشته و امیرکبیر برای سعیدخان مستمری در نظر گرفت. مدت کوتاهی بعد، در زمانی که ولیعهد ایران، ناصرالدین میرزا، به همراه امیرکبیر، از تبریز برای تاج‌گذاری به تهران عزیمت می‌نمود، سعیدخان در روستای میانج، یک‌متری تبریز، برای عرض ادب عریضه‌ای به امیرکبیر داده و امیرکبیر با دیدن عریضه تبسمی نموده گفت: "آقا سعیدخان تو را از کنگره عرش می‌زنند صفیر!" و امیرکبیر او را با خود به تهران برده و کاتب و منشی امیرکبیر شد.<sup>۴۶</sup> سعیدخان با تلاش‌ها و حمایت امیرکبیر ترقی نمود و حدود سه ماه پس از عزل امیرکبیر در ۱۸ ربیع‌الثانی ۱۲۶۸ق، پس از فوت وزیر امور خارجه به لقب خانی و کفالت خارجه منصوب شد و در سال بعد به صورت رسمی وزیر امور خارجه ایران گشته و در دوره اول وزارتش پیش از بیست و یک سال وزیر بود. سعیدخان در واقعه رمی شاه با ضرب گلوله، ملا حسین خراسانی را هدف قرار داده و پس از آن غلامانش ملا حسین را شهید نمودند.<sup>۴۷</sup> پس از آن در سال ۱۲۹۰ق متولی آستان قدس رضوی شد<sup>۴۸</sup> و در این زمان بود که با فتنه شیخ باقر نجفی، ملقب به ذئب، در مشهد پدر جناب بدیع، عبدالمجید نیشابوری، به شهادت رسید. در زمانی که ذئب برای شهید نمودن ابابدیع در خراسان تلاش می‌کرد، تلگرافی از ناصرالدین شاه به مشهد رسید که در آن گفته بود "هر گاه اقرار (به بهائی بودن) ندارد رها کنید و تحقیق نمائید." از همان ابتدا ابابدیع اقرار به ایمان داشت و در این زمان سعیدخان، که سابقه دوستی با شیخ‌الرئیس داشت و نسبت به امر الهی خوشبین‌تر گشته بود، به پدر جناب بدیع توصیه می‌نماید که شما مؤمن هستید؛ من نیز به امر حضرت بهاء‌الله مؤمنم و نامم در لوح ناصرالدین شاه نیز بیان گشته است، لکن اکنون لازم است

شما تقیه نموده و خود را مؤمن نخوانید که از شهادت آزاد شوید. با وجود توصیه‌های فراوان سعیدخان به ایاب‌دیع ایشان همان پاسخی را می‌دهند که سالها قبل جمال ابهری در جواب افرادی که پیشنهاد فرار می‌دادند، می‌فرمودند؛ او از تقیه سر باز زده و به شهادت می‌رسد.<sup>۴۹</sup>

سعیدخان در سال ۱۲۹۷ق مجدداً وزیر امور خارجه شد و تا سال ۱۳۰۱ق، که از دنیا رفت، در همان سمت بود. هیچ شخصی به اندازه سعیدخان (۳۳ سال وزارت خارجه) وزیر این مقام نبوده است. سعیدخان همچنین رساله‌ای به نام «رسالة اصلاحیه» یا همان «کتابچه قانون مقدس» تدوین نموده است که از آن به عنوان نخستین قانون اساسی کشور نام می‌برند.<sup>۵۰</sup> مقبره او، طبق وصیت خود، در حرم امام رضا در مشهد است. با وجود آنکه برخی از منابع تاریخی بهائی در باره محبت و حسن نیت سعیدخان نوشته‌اند، اما همان گونه که در ادامه بیان می‌شود سعیدخان برای کشتار و اخراج مؤمنین از هیچ تلاشی کوتاهی نکرد. با این حال، او شخصیتی محافظه‌کارانه داشت و تلاش می‌کرد نه بر بغض دشمنان خود بیافزاید و نه حبّ دوستان خود را از دست دهد.<sup>۵۱</sup> همین رفتار سعیدخان باعث می‌شد در نزد مؤمنین یک انسان بی‌تعصب و نزد حکومتیان دشمن جامعه بایی شناخته شود. حضرت بهاءالله لوح شکرشکن را برای افراد مهم دولتی و غیردولتی ارسال فرمودند که باعث تحیر و تعجب روحانیون و سیاسیون از جمله سعیدخان گشت.<sup>۵۲</sup> جمال ابهری می‌فرماید: "... یکی از مأمورین (بزرگ قزوینی) وارد عراق شد و بعد از ورود در صدد اذیت جمعی فقراء افتاد. هر روز به اغوای بعضی از علمای ظاهره (مانند شیخ‌العراقین) و غیره متعرض این عباد بوده (است)."<sup>۵۳</sup> در این بخش به مجموعه اقداماتی که روحانیون و سیاسیون در ایران و عراق به هدف کشتار بایان، علی‌الخصوص جمال ابهری، نمودند خواهیم پرداخت. در رأس این اقدامات سعیدخان انصاری، عبدالحسین طهرانی، ملقب به شیخ‌العراقین، و میرزا بزرگ قزوینی قرار داشتند. پیش از آنکه به اهداف و تلاش‌های این افراد پردازیم، اجمالاً به زندگی شیخ‌العراقین و میرزا بزرگ قزوینی اشاره می‌گردد.

## احوال شیخ‌العراقین

شیخ عبدالحسین طهرانی، ملقب به شیخ‌العراقین، از علمای به نام، محبوب و مشهور دوران قاجار بوده و در زمانی که حضرت بهاءالله در بغداد اقامت داشتند وارد این شهر شد. عبدالحسین طهرانی در سال ۱۲۲۶ق در طهران متولد شد. پدرش حاج علی شیخ طهرانی از علمای تهران و عراق بود. شیخ‌العراقین در ۱۵ سالگی به یکی از حوزه‌های علمیة تهران وارد و مشغول تحصیل علوم فقهی شد. پس از مدتی در اصفهان اقامت کرد و سپس برای ادامه

تحصیلات خود به عراق سفر کرد. اولین و مهم‌ترین استاد او در عراق شیخ محمدحسن نجفی، معروف به صاحب جواهر، بود.<sup>۴۴</sup> صاحب جواهر روزی در جلسهٔ درس خود بیان نمود که چهار نفر از شاگردان او مورد تأییدش هستند، که یکی از آن چهار نفر شیخ‌العراقین بوده است. او سال‌ها بعد اجازهٔ اجتهاد را از صاحب جواهر دریافت نمود و در آثار خود از شیخ محمدحسن تجلیل کرد. از جمله اساتید دیگر او می‌توان به شیخ مشکور حولای و شیخ حسن بن جعفر کاشف‌الغطاء اشاره کرد. شیخ‌العراقین پس از اجازهٔ اجتهاد، مشغول به تدریس شد و اشخاصی مانند ملا حسین‌قلی همدانی، میرزا حسین نوری، و میرزا محمد همدانی کاظمی از شاگردانش بودند. همان گونه که پیشتر بیان شده، شیخ‌العراقین پس از بازگشت به ایران مورد توجه امیرکبیر قرار گرفته و از یاران بسیار نزدیک او شد.<sup>۴۵</sup> امیرکبیر پس از عزل شیخ عبدالرحیم نهاوندی به علت عادل نبودن وی، به دنبال یک عالم عادل و با ایمان گشت و پس از آشنایی با شیخ‌العراقین او را وارد دستگاه حکومتی کرد. در سال ۱۲۷۴ ق به دستور شاه، او مأمور به بازسازی و مراقبت از عتبات عراق شد و به این سرزمین وارد گردید.

شیخ‌العراقین از معتمدین امیرکبیر بود و در فکر، خیال انقلاب داشت. ناصرالدین شاه از امیال او باخبر گشته بود، اما به علت محبوبیت و نفوذ شیخ‌العراقین در تهران، نمی‌توانست او را دستگیر و تبعید نماید. ناصرالدین شاه به او گفت که همیشه آرزوی بازسازی عتبات را داشته، اما شخص امینی را پیدا نکرده است و به عبدالحسین طهرانی لقب شیخ‌العراقین داده و او را عازم عراق نمود.<sup>۴۶</sup>

او در تمام زندگانی خود از تلاش برای آزار به مؤمنین و دشمنی با امر نازنین دست نکشید. حضرت بهاءالله در بارهٔ او در «سورهٔ نصیح» می‌فرمایند: "هو الذی یفر الشیطان عن کفره" و "هو الذی وسوس الشیطان فی نفسه" و "هو الذی علّم القابیل بان یقتل اخیه و کان من الذی استکبر فی اول الامر علی الله المهیمن القیوم". همچنین در این لوح مبارک حضرت بهاءالله از او با القابی مانند "شریر"، "خیث"، "مفسد"، و "شقی" یاد می‌فرمایند.<sup>۴۷</sup> همچنین در لوحی دیگر جمال ابهئ، شیخ‌العراقین را "قاتل حسین"، "الغافل المرتاب"، "مشرک بالله"، "مکار" فرموده و خطاب به او می‌فرمایند: "سوف تأخذک نفحات العذاب و ترجعک الی النیران قد اتی الرحمن فی ظلل البیان و الملك الله المقتدر القهار ... سوف یاتیک الموت و ترى قهر ربک یا ایّها المعرض عن الذی به اتی الوعد و نادى المناد".<sup>۴۸</sup>

از شیخ‌العراقین چندین اثر منتشر شده که مهم‌ترین آنها عبارت از رسالهٔ علمیه، کتاب‌الاجازات، و ترجمهٔ کتاب نجات‌العباد از آثار شیخ محمدحسن نجفی است. شیخ‌العراقین از دو نظر دیگر نیز

برای شیعیان از جایگاه خاصی برخوردار است؛ یکی تأسیس کتابخانه در کربلا و دیگری تأسیس و تعمیم مقبره مختار ثقفی.<sup>۵۹</sup>

شیخ‌العراقین در ۲۲ رمضان ۱۲۸۶ق بر اثر ذات‌الریه و عفونت شدید دستگاه تنفسی در کاظمین از دنیا رفت و در صحن حرم امام حسین در کربلا به خاک سپرده شد. او سه پسر داشت: اول شیخ علی، از علمای بزرگ تهران و نویسنده کتاب «معراج‌المحبه»، که یکی از فرزندان او از مؤمنین به نام و مشهور امر الهی گردید و ملقب به فاضل طهرانی شد. فرزند دوم شیخ مهدی، و فرزند سوم احمد، که از علمای کربلا بود.<sup>۶۰</sup>

### احوال میرزا بزرگ قزوینی

میرزا بزرگ قزوینی در زمان حضور جمال ابئی در عراق، کنسول ایران در بغداد بود. در باره زندگی بزرگ قزوینی اطلاعات چندانی در دست نیست و به همین سبب به بیان مختصری کفایت می‌گردد. پیش از آنکه بزرگ قزوینی وارد عراق شود و به منصب کنسول ایران در آن دیار منصوب گردد، پیشکار میرزا آقاسی بود.<sup>۶۱</sup> با این حال، بزرگ قزوینی نیز همانند سعیدخان و شیخ‌العراقین از معتمدین و نزدیکان امیرکبیر به شمار می‌آمد که برای عزل و جلوگیری از انتصاب مجدد صدر اعظم، آقاخان نوری، تلاش‌های بسیار کرد.<sup>۶۲</sup> پیش از آنکه بزرگ خان وارد عراق شود دو کنسول پیشین ایران در بغداد با جمال ابئی ارتباط دوستانه و محترمانه‌ای داشتند. منابع ناصری تاریخ ورود او به عراق را در سال ۱۲۷۶ق مینویسند.<sup>۶۳</sup>

پیش از ورود بزرگ قزوینی به عراق در بین مردم شایعه‌ای رایج شده بود که با ورود او به بغداد، بابیان نابود خواهند شد و کار آنها برای همیشه به پایان خواهد رسید. او نیز برای آنکه به این شایعات دامن زند، به همراه عده‌ای از اوباش با غرور در شهر حرکت می‌کرد. بزرگ قزوینی در عراق با شیخ‌العراقین هم‌دست شده برای ضربه‌زدن به جمال ابئی تمام تلاش‌هایش را انجام داد.<sup>۶۴</sup> حضرت بهاء‌الله در لوح شکرشکن می‌فرمایند: "(شیخ‌العراقین) بعضی حرفهای بی‌معنی هم به جمعی گفته و در همین روزها هم به شخص معروف (بزرگ قزوینی)، بعضی مقالات از ظنونات خود بیان نموده. و آن شخص این دو روزه به طهران رفته با دفتری حکایت و کتابی روایت. «آنچه در دل دارد از مکر و رموز پیش حق پیدا و رسوا همچو روز». همه این مطالب معلوم و واضح است و بنای آن هم مکشوف و محقق."

حضرت بهاء‌الله در سوره ملوک خطاب به سفیر ایران در اسلامبول، میرزا مشیرالدوله، در باره بزرگ قزوینی می‌فرمایند: "و کتا فیه احدی عشر سنین الی ان جاء سفیرکم اذنی لن یحبّ القلم ان



یجری علی اسمه و کان ان یشرب الخمر و یرتکب البغی و الفحشاء و فسد فی نفسه و افسد العراق و یشهد بذلك اکثر اهل الزوراء لو تسأل عنهم و تكون من السائلین و کان ان یأخذ اموال الناس بالباطل و ترک کلّ ما امره الله به و ارتکب کلّ ما نهاه عنه الی ان قام علینا بما اتّبع نفسه و هواه و سلک منهج الظالمین و کتب الیک ما کتب فی حقنا و انت قبلت منه و اتّبعته هواه من دون بینة و لا برهان مبین و ما تیّنت و ما تفحصت و ما تجسّست لیظهر لک الصّدق عن الکذب و الحقّ عن الباطل و تكون علی بصیرة منیر فاسأل عنه عن السّفراء الّذین کانوا فی العراق و عن ورائهم عن والی البلدة و مشیرها لیحصّص لک الحقّ و تكون من المطلّعين".<sup>۶۵</sup> حضرت عبدالبهاء در باره او می فرماید: "میرزا بزرگ خان قزوینی جنرال قونسولوس بغداد شد و چون این شخص اکثر اوقات خویش به بی‌هوشی گذرانده، از دوراندیشی در کنار بود با آن مشایخ در عراق هم عهد و میثاق گشته، کمر همت بر خرابی و اضمحلال محکم بست و آنچه قوه تحریر و بنان داشت صرف تقریر و بیان کرد. هر روز در سر طوماری به طهران نوشت و ایمان و پیمانی با حضرات مشایخ نمود و لایحه منشوری به حضرت سفیر کبیر ارسال داشت. ... هر روز بهانه‌ای جست و اهانتی کرد و لوله و آشوبی انداخت و علم فتنه برافراخت".<sup>۶۶</sup> بزرگ قزوینی که در آثار حضرت ولی امرالله به القاب «خان پرتدلیس»، «نفس معیل»، «جاه‌طلب»، و «فاسد» ملقب است،<sup>۶۷</sup> با وجود تبعید جمال ابهی از عراق، دست از دشمنی‌های خود کوتاه نکرد و به آزار بایبان ادامه داد، که در ادامه بیان خواهد شد. هرچند که مورّخین قاجاریه از او - به مانند تمام دولتیان قاجار - به نیکی یاد کرده‌اند،<sup>۶۸</sup> اما گزارشات غربیان نیز او را شخصی سلیم‌النفس بیان نمی‌دارد. برای مثال هنری بولور، سفیر انگلستان در اسلامبول، در نامه‌ای به چارلز الیسون، سفیر انگلستان در تهران، در باره بزرگ قزوینی مینویسد: "او پیشتر نیز باعث مشکلات فراوانی برای ما گشته است. اگر می‌خواهی امنیت و صلح را برقرار کنی، بهتر است جایگزینی برای او انتخاب کنی".<sup>۶۹</sup> و در نامه‌ای دیگر می‌نویسد: "من باور دارم که او انسانی صادق و راستگو نیست...".<sup>۷۰</sup>

اعمال سوء و فسادهای بزرگ خان قزوینی حتی باعث کدورتی بین او و شیخ‌العراقین گشت که می‌توانست تأثیری منفی بر کسانی داشته باشد که قصد دشمنی با امر را در بغداد داشتند. ماجرا از این قرار است که بزرگ قزوینی شخصی به نام میرزا علی خان نایب کر بلا را که در بین علما معروف به "حسن سلوک" بود از کار برکنار کرده و یکی از فاسقین و فاسدین را به نام حاجی محمدعلی بر کار گذاشت. علمای عراق از این عمل رنجیده شده و شکایت به شیخ‌العراقین بردند. در این حین، طبیبی از گیلان وارد عراق گشته و شروع به فساد و فحشا نمود، و شیخ‌العراقین دستور به تنبیه او داد. اما بزرگ قزوینی در این امر کوتاهی کرد و بسیاری از علما شکایاتی سوء بر

علیه بزرگ قزوینی به شیخ العراقین نوشتند. این شکایات به جایی نرسید، اما اندکی سبب کدورت بین بزرگ قزوینی و شیخ العراقین شد.<sup>۷۱</sup>

### تلاش‌های دشمنان در عراق برای کشتار جمال ابی و بابیان

در عراق بارها حضرت بهاء‌الله را تهدید به مرگ نمودند و البته اقدام‌هایی نیز برای شهید کردن ایشان صورت گرفت. اهمیت ترور جمال ابی و کشتار بابیان را می‌توان در نامه‌های سعیدخان انصاری، شیخ العراقین و بزرگ قزوینی مشاهده نمود. این تلاش‌ها و تهدیدها آن قدر زیاد بود که مؤمنین اصرار داشتند که از جمال ابی محافظت نمایند و مدام ایشان را همراهی کنند. با این حال، هیکل مبارک به تنهایی از بیت خارج می‌شدند و در شهر گردش می‌فرمودند.<sup>۷۲</sup> اما مؤمنین احباب به صورت پنهانی مراقب ایشان بوده و اطراف بیت مبارک کشیک می‌دادند. همچنین آقا نجفعلی و محمد ابراهیم امیر نیریزی از کسانی بودند که اکثر اوقات در رکاب مبارک حضور داشتند.<sup>۷۳</sup> جمال ابی ابداً فرار نکرده و خود را مستور نفرمودند. چنانکه می‌فرمایند: "جمیع ذرات شهادت میدهند که جمال ابی وحده در مقابل اعداء قائم بودند، چنانچه بعضی از احباء از ارض طف (کربلا) در آن ایام نوشتند و استدعا نمودند که چند روزی مستور شوند، چه که امر به قسمی صعب شده بود که هر نفسی در کل یوم بین یدی وارد می‌شد خبری جدید از مکر ماکرین و اراده‌ معرضین ذکر می‌نمود. و به شأنی اعداء به اعراض برخاستند که در کوچه‌ها و اسواق بعضی را معین نموده که در حین مرور به ضرب رصاص شهید نمایند. مع ذلک آنی وجه مبارک را ستر نفرموده و وحده از بیت بیرون تشریف می‌آوردند و ابداً اعتناء به نفسی نمی‌فرمودند ..."<sup>۷۴</sup>

شجاعت حضرت بهاء‌الله در لوح شکرشکن کاملاً مشهود است: "محبان کوی محبوب و محرمان حریم مقصود از بلا پروا ندارند و از قضا احتراز نجویند ... زهر بلیات را چون آب حیات بنوشند و سم کشنده را چون شهد روح بخشنده، لا جرعه بیاشامند. در صحراهای بی آب مهلک بیاد دوست مؤاجند و در بادیه‌های متلف بجانفشانی چالاک. دست از جان برداشته‌اند و عزم جانان نموده‌اند. چشم از عالم بر بسته‌اند و بجمال دوست گشوده‌اند ... دست قاتل را باید بوسید و رقص‌کنان آهنگ کوی دوست نمود. چه نیکوست این ساعت و چه ملیح است این وقت که روح معنوی سر جان افشانی دارد و هیکل وفا عزم معارج فنا نموده. گردن بر افراختیم و تیغ بی‌دریغ یار را بتمام اشتیاق مشتاقیم. سینه را سپر نمودیم و تیر قضا را بجان محتاجیم ... بدعا بلا را طالبیم تا در هواهای قدس روح پرواز کنیم و در سایه‌های شجر انس، آشیان سازیم و بمنتهی مقامات حب منتهی گردیم ... ماهی معنوی از خرابی کشتی چه پروا دارد و روح قدسی از تباهی تن ظاهری چه اندیشه نماید؟ بل تن، این را زندان است و کشتی آن را سجن ...". همچنین در کتاب بدیع می

فرمایند: "حق منتظر است آنچه را که به ظهور قبلیش وارد شده و همچنین آنچه را که به رسول الله از قبل وارد شده و همچنین از قبل او به روح، ثم من قبله بالخلیل. ما خاف من احد و لن يخاف بفضل الله و عنایته اذا فاجتمعوا لسفک دمه المطهر العزیز المنیع."<sup>۷۵</sup> و نیز می‌فرمایند: "... ای اله من، هرگز نفس خود را در سبیل تو حفظ ننموده‌ام و با اعدایت مدهانه نمودم. در کل اوان در دست اعداء مبتلی بوده‌ام و در احیان قضایای وارده اراده چنان بود که جان انفاق نمایم، و لکن تو ای پروردگار من، به جگم بالغه و مصالح مستوره از انظر بریه عبد خود را حفظ فرمودی، و لکن این حفظ نه جهت آسایش او بوده، بلکه لاجل قضای آخر..."<sup>۷۶</sup> همچنین حضرت بهاء الله در کتاب ایقان می‌فرمایند: "و این عبد در کمال رضا جان بر کف حاضریم که شاید از عنایت الهی و فضل سبحانی این حرف مذکور مشهور، در سبیل نقطه و کلمه علیا فدا شود و جان درپازد و اگر این خیال نبود فو الذی نطق الروح بامره، آئی در این بلد توقّف نمی‌نمودم."<sup>۷۷</sup> در کتب تاریخی سه اقدامی که بیش از سایر تلاش‌ها برای ترور حضرت بهاء الله ذکر گردیده است عبارتند از: مجمع کاظمین که با تلاش شیخ‌العراقین برقرار گشت، اقدام شخصی موسوم به رضا ترکه در بغداد و فتنه‌ای که در ماه محرم و توسط اکراد عراق انجام گرفت. به اختصار به بیان این سه اقدام می‌پردازیم:

علمای کاظمین و عراق در اوایل ورود شیخ‌العراقین به عراق نزد او آمده و از وجود جمال ابهی ابراز نگرانی کردند. شیخ عبدالحسین طهرانی در پاسخ سخنان آنها ادعا نمود که این طایفه بابیه حجت و قدرتی ندارند و پس از چند روزی متفرق خواهند شد، و اکنون به علت اعتکاف میرزا حسینعلی نوری در خانه، مردم جاهل گمان کرده‌اند که او نفوذ و قدرتی دارد، اما به محض خروج او از خانه و ارتباط با مردم ضعف آنها بر همگان مشخص خواهد شد. پس شما نگرانی از بابت این طایفه نداشته باشید. زمانی که این موضوع به عرض جمال ابهی رسید ایشان فرمودند که اکنون به علت ترک معاشرت ما، شیخ‌العراقین جسارت پیدا کرده و مردم را می‌فریبد، اما به زودی که قدرت امر الهی را ببیند به دشمنی قیام خواهد نمود.<sup>۷۸</sup> مدتی بعد شیخ‌العراقین شروع به دشمنی و تهمت‌زدن به مؤمنین نمود و با تلاش‌های بسیار از طرف دولت ایران برای نابودی بابیان در عراق، اختیار تام به او داده شد.<sup>۷۹</sup> به همین دلیل در نامه‌ای که از طرف سعیدخان انصاری به میرزا بزرگ قزوینی در تاریخ ۱۵ ربیع‌الثانی ۱۲۷۶ ق نوشته شده چنین آمده است: "در باب طایفه بابی مراتب که نوشته بودید معلوم شد. هرچه را که مقتضی وقت و مصلحت دانند در این خصوص به صوابدید جناب شیخ‌المشایخ شیخ عبدالحسین سلمه الله تعالی پیشنهاد نموده رفتار خواهید نمود. لیکن این ملاحظه را باید داشته باشید که مبدا دست به کاری بزنید. این طایفه شریر از آنجا متواری شوند و باز در اطراف بنای مفسده بگذارند ... شما باید با جناب معزی الیه (شیخ

العراقین) شور نمایید و ملاحظه اطراف کار را بکنید ... یا محبوساً به ایران بفرستید، به نحوی که احدی جان بدر نبرد بسیار خوب، و آلا باید اصلاً دست به ترکیب آنها زده نشود که فایده نخواهد داشت.<sup>۸۰</sup> شیخ العراقین در بین مسلمین ادعا کرد که شبی در خواب دیده است که در بالای سر پرده عظیمی که برپا بوده است آیت الکرسی را به خط انگلیسی نوشته‌اند و ناصرالدین شاه با شمشیر به آن آیات اشاره کرده و آن نوشته کار بابی‌ها بود. همچنین در مرتبه‌ای دیگر ادعا کرد که خواب دیده‌ام که یکی از بابی‌ها با شیشه خونی که در دست داشته مقداری خون بر من پاشیده و این نشان از آن است که من به زودی به دست بابی‌ها کشته خواهم شد.<sup>۸۱</sup>

شیخ العراقین شروع به فتنه نموده و جمال ابهری چندین مرتبه به او پیشنهاد کردند که برای مناظره آماده و مهیا گردد تا حق از باطل جدا شود. حضرت بهاءالله می‌فرمایند: "دوازده سته در بغداد توقف شد و آنچه خواستیم در مجلس جمعی از علما و منصفین عباد جمع شوند تا حق از باطل واضح و مبرهن شود، احدی اقدام ننمود."<sup>۸۲</sup> شیخ العراقین در ابتدا مناظره را قبول نمود، اما در موعد مقرر حاضر نشد و از مناظره سر باز زد.<sup>۸۳</sup> یکی از مهمترین اقدامات او برای دشمنی با حضرت بهاءالله مجمعی بود که در کاظمین تشکیل داد. او از علمای معروف کاظمین و بغداد دعوت نمود که در جمع حاضر شده و برای نابودی دیانت بابی هم‌فکری کنند. با وجود آنکه تلاش شیخ العراقین در این مجمع، گشتن حضرت بهاءالله بود، اما در پایان تصمیم گرفتند که از ایشان طلب معجزه نمایند و ملا حسن عمو مأمور به درخواست این امر شد که ماجرای آن در کتب بهائی مندرج است.<sup>۸۴</sup> در ادامه به دلیل شکست تلاش‌های آنها اشاره خواهد شد.

یکی از کسانی که دو بار برای ترور حضرت بهاءالله تلاش کرد شخصی معروف به «رضا ترکه» بود. خود رضا ترکه مدتی بعد، در زمانی که جمال ابهری از بغداد خارج گردیده بودند، در قهوه‌خانه بغداد ماجرا را این چنین بازگو نمود: "با تمام اشتیاق اقدام به این عمل داشتم و همه روزه در فرصت و انتظار وقت بودم تا روزی که بهاءالله به حمام تشریف بردند و آقا محمد ابراهیم نیریزی که با ایشان می‌رفت و سر حمام می‌نشست تا بیرون تشریف بیاورند، او هم رفت بخوابد. به جهت انجام خدمتی، من زیر سرداری یراق بسته با شش لول وارد حمام شدم و از سر حمام داخل اصل حمام شدم. چون به حضور مبارک رسیدم با اینکه هرگز حیا و خجالت را نمی‌دانستم که چیست، حیا مانع شد و خجالت کشیدم و منفعل شده حیناً بازگشتم. چون سر حمام آمدم دیدم آقا محمد ابراهیم برگشته چون نگاهش به من افتاد، بسیار پریشان شد و مشوش گشت. من اعتنا ننمودم و از حمام خارج شدم."<sup>۸۵</sup> میزان رشوه‌ای که برای کشتن حضرت بهاءالله به رضا ترکه دادند دو عدد طپانچه، صد تومان پول و یک اسب بود. مرتبه دیگر نیز: "نوبتی در کمین بودم، دیدم که

ایشان (جمال ابیئ) با آقا میرزا موسی از مسافتی دور می‌آیند و مرا چنان وحشت و اضطراب احاطه نمود که پیشتاب دولول از دستم بیافتاد. همین که نزدیک رسیدند به آقا میرزا موسی فرمودند: پیشتابش را به دستش بده و راه خانه‌اش را بنما که راه گم کرده است.<sup>۸۶</sup>

همچنین حضرت بهاءالله بارها تهدید گشتند که مردم گروهی به ایشان حمله خواهند نمود. ایشان روزی به حاجی عبدالحمید و آقا محمدجواد اصفهانی فرمودند: "آیا خبرها را شنیده‌اید؟ مجتهدها و قنصل ایران دست بدست هم داده و بیست‌هزار نفر جمع کرده‌اند، بر علیه ما حکم جهاد داده اند. بروید به آنها بگویید که قسم به خدای یگانه، خداوند عالمیان، دو نفر را خواهم فرستاد که آنها را تا کاظمین عقب برانند. اگر جرأت دارند بیایند."<sup>۸۷</sup> با این حال بزرگترین قیام گروهی برای آزار رساندن به حضرت بهاءالله در محرم و توسط اکراد بغداد اتفاق افتاد. داستان از این قرار است که سید حسین روضه‌خوان پنهانی به بیت مبارک آمده و عرض کرد که حدود صد تن از کردهای عراق آماده حمله به بیت مبارک هستند. مؤمنین عرب برای دفاع آماده شدند، اما حضرت بهاءالله به آنها اطمینان دادند که مشکلی پیش نخواهد آمد. گروه سینه‌زنان کرد، نیمه شب به سمت بیت آمده و جمال ابیئ با محبت آنان را وارد منزل خویش فرموده و در باره اعتقاد مؤمنین با آنها صحبت کردند و فتنه با تدبیر جمال ابیئ خاموش گشته و اکراد از بیت مبارک خارج شدند و فریاد زدند: "خدا دشمنان شما را لعنت کند."<sup>۸۸</sup> بارها به قصد کشتن حضرت بهاءالله اقدام شد، اما هیچ کدام به نتیجه نرسید. اکنون لازم است دلیل عدم توفیق دشمنان در به قتل رساندن جمال قدم را بررسی نمائیم.

### تبعید یا عزیمت؟

برای آنکه بهتر به دلایل عدم موفقیت دشمنان در عراق برای کشتار و بازپس‌گیری بابیان آگاه گردیم، لازم است مقدمه‌ای در باره کیفیت عزیمت حضرت بهاءالله به عراق بیان گردد. عزیمت حضرت بهاءالله به عراق با تبعید ایشان به سایر شهرهای عثمانی متفاوت بود. پس از آزادی جمال ابیئ از سیاه‌چال، صدر اعظم ایران بیان نمود که ایشان باید سریعاً از ایران خارج گردند. جمال مبارک به اختیار خود عراق را انتخاب فرمودند و به بغداد هجرت نمودند.<sup>۸۹</sup> اگرچه خروج و سرگونی جمال ابیئ از ایران حکم حکومتی بود، اما ایشان برای انتخاب کشور اختیار داشتند. حضرت عبدالهء در لوح جبران افندی صاصی می‌فرمایند: "... الجمال المظلوم طلب بنفسه من دولة الايران اذن هجرة الى العراق و الى الان الاوراق الرسمية من صدارة ايران و سفارة الدولة العلية في طهران موجودة في اليد و ناطقة مصرحة بان جمال المظلوم هو الذي طلب الهجرة و لم

بجیره علی ذلك احد فبوقتها السفارت الاجنبية اظهرت كل رعاية و لكن مظلوم الأفاق طلب الهجرة الى العراق...<sup>۹۰</sup>

همچنین اسنادی وجود دارد که عزیمت جمال ابهری به عراق را خودخواسته بیان می‌دارند. از جمله این اسناد، دو مکتوب از سفیر عثمانی احمد و فقیق بیک در تهران است که آنها را در اختیار حضرت بهاءالله قرار داد تا در عراق به مقامات عثمانی تحویل دهند و در آنها اشاره شده است که با حضرت بهاءالله که از اشخاص بنام و قابل احترام ایران هستند و به بغداد هجرت فرمودند به خوبی و احترام رفتار نمایند.<sup>۹۱</sup> همچنین همان گونه که پیشتر بیان شد در زمانی که سعیدخان، شیخ‌العراقین و سایر اعدای جمال ابهری نزد نامق پاشا آمده و تلاش نمودند که حکومت بغداد نیز با حضرت بهاءالله برخورد نماید، نامق پاشا چنین پاسخ داد: "هر گاه کشتی گرفتار امواج دریا شود، اهالی کشتی مشرف به هلاک گردد و در بندر و ساحلی رو کند، اهالی آن بندر مستعد و حاضر برای هلاک اهالی آن کشتی شوند، این انصاف است؟"<sup>۹۲</sup> همچنین حضرت بهاءالله نیز در نامه‌ای که برای گوینو (Gobineau) از عکا ارسال فرموده‌اند چنین می‌فرمایند: "... این عبد از مقر سلطنت ایران به اذن و اجازه رفته‌ایم..."<sup>۹۳</sup> و در لوح سلطان ایران می‌فرمایند: "حسب الاذن و اجازه سلطان زمان، این عبد از مقر سریر سلطانی به عراق عرب توجه نمود."<sup>۹۴</sup> و نیز عکسی که از تذکره<sup>۹۵</sup> و گذرنامه حضرت بهاءالله برای عزیمت به بغداد وجود دارد، این موضوع را تأیید می‌نماید که هیکل مبارک به عنوان یک تبعیدی و زندانی به بغداد «تبعید» نگشته‌اند، بلکه به عنوان یک مسافر تبعه ایران وارد بغداد شده‌اند. در این مکتوب حضرت بهاءالله به عنوان یکی از اتباع ایران به عراق سفر کرده‌اند که «مستحفظین حدود» نباید ممانعتی از عبور ایشان نمایند. این تذکره به همین شکل و با کمی تغییر در انشاء، تا پایان دوره قاجار برای مسافرین مرسوم بود.<sup>۹۶</sup> البته اگر حضرت بهاءالله تبعیدی بودند نیازی به تذکره نبوده و با حکم حکومتی ایشان را به بغداد می‌بردند.

به این ترتیب مشخص شد که خروج ایشان از ایران امری اجباری و حکومتی بوده، اما هجرت جمال ابهری به بغداد اختیاری بوده است. به همین علت اگر ایران اقدام به دستگیری بایمان و حضرت بهاءالله بدون اجازه دولت عثمانی می‌کرد، این عمل به معنای تجاوز به خاک این کشور بود. بزرگ قزوینی پیشنهاد می‌دهد که با ارسال دوپست نفر به عراق به نام زیارت، جمال ابهری را دستگیر نمایند و به ایران مراجعت دهند.<sup>۹۷</sup> و یا ایشان را به شهادت رسانند. عمادالدوله، حاکم کرمانشاه، در نامه‌ای به ناصرالدین شاه می‌نویسد: "... تدابیری که میرزا بزرگ خان در دفع آنها کرده است، بعضی بی‌فایده است. دوپست سوار به اسم زیارت فرستادن و به آنها دستورالعمل

مخفی دادن خیلی مشکل است. بلاخلاف عمل لغو بی‌فایده خواهد شد. دور نیست اسباب کدورت دولت عثمانی هم بشود.<sup>۹۸</sup> در همین زمان تدبیر جمال ابهت آن بود که برخی از مؤمنین تابعیت عثمانی گرفته و تحت حفاظت این دولت درآیند. نبیل در تاریخ خود بیان می‌دارد که چون احباب، نگران فساد بودند، حضرت بهاءالله تصمیم گرفتند برخی از مؤمنین درخواست تابعیت عثمانی کنند.<sup>۹۹</sup> نامق پاشا، حاکم بغداد، که نسبت به حضرت بهاءالله ارادت داشت، از این خبر مسرور گشته و این موضوع را قبول کرد.<sup>۱۰۰</sup> یکی از مریدان به نام آقا محمد رضای گُرد که با موازین حقوق آشنا بود، در روز دو نفر را به دارالحکومه می‌برد و برای آنها تابعیت عثمانی می‌گرفت. پس از حدود سه هفته برای صد و بیست نفر تذکره عثمانی دریافت شد.<sup>۱۰۱</sup> پس از آنکه ایرانیان تابعیت عثمانی گرفتند، حکومت عثمانی به کنسول ایران این موضوع را بیان نمود.<sup>۱۰۲</sup> حضرت بهاءالله در لوح سلطان می‌فرماید: "... امر به مقامی رسید که بیم آن بود بگفته فساد برپا شود و خون جمعی ریخته گردد، لابدأ حفظاً لعبادالله معدودی به والی عراق توجه نمودند، اگر به نظر عدل در آنچه وارد شده ملاحظه فرمایند، بر مرآت قلب منیر روشن خواهد شد که آنچه واقع شده نظر به مصلحت بوده و چاره جز آن بر حسب ظاهر نه."<sup>۱۰۳</sup> دریافت تابعیت عثمانی دست دشمنان را به صورت کامل از فساد کوتاه نمود. با اینکه مقامات ایرانی بارها درخواست تحویل دادن حضرت بهاءالله به دولت ایران را نمودند، اما حکومت عثمانی این موضوع را قبول نکرد. در مکتوبی که عالی پاشا صدر اعظم عثمانی به سلطان عبدالعزیز در باره تبعید حضرت بهاءالله به اسلامبول می‌نویسد، چنین آمده است: "چند سال پیش اشخاصی از اصحاب مذهب باطل و خفی بابی، که از ایران ظهور کرده، به جان حضرت شاه ایران سوء قصد نمودند. برخی دستگیر و به مجازات لازم رسیدند و برخی فرار اختیار کردند. یکی از ایشان، میرزا حسینعلی، به بغداد آمد و اینک در آنجا اقامت دارد. دولت ایران رسماً خواستار دستگیری و تسلیم آنان به ایران شد، ولی به خاطر آنکه نام‌برده رهبر مذهب مزبور است، در پاسخ ایران اعلام گردید که اخراج و تحویل پناهندگان مزبور به ایران با زور و خشونت مخالف مبانی رأفت باب عالی (حکومت عثمانی) و منافی اصول مشفقانه و قاعده عمومی این دولت می‌باشد. به همین جهت اقدام در مورد تقاضای مزبور معوق ماند."<sup>۱۰۴</sup>

اما دلیل دیگر شکست دشمنان در عراق عدم همکاری، و مخالفت، دو رکن اصلی کشور عراق بود. رکن اول اساس «دیانت و مذهب»، یعنی شیخ مرتضی انصاری، و رکن دوم پایه «حکومت و سیاست»، یعنی مصطفی نوری پاشا و نامق پاشا، با دشمنان بود. همان گونه که پیشتر بیان گردید، مجمعی که در کاظمین به همت شیخ‌العراقین تشکیل شد نتیجه‌ای برای او نداشت. دلیل اصلی این موضوع عدم همراهی شیخ مرتضی انصاری، مرجع شیعیان جهان، بود. حضرت

عبدالبهاء می‌فرمایند: "عالم جلیل تحریر و فاضل نبیل شهر، خاتمة المحققین مرحوم مغفور الشیخ مرتضی که رئیس مسلم کل بود، من دون اطلاع حاضر شدند و چون از حقیقت مقاصد مطلع شدند، فرمودند، من بر کنه حقائق این طایفه و اسرار و سرائر مسائل الهیة این فئه کماهی حقها مطلع نیستم و تا به حال در احوال و اطوارشان منافی کتاب مبین که داعی تکفیر باشد چیزی ندیده و نفهمیدم، لهذا مرا از این قضیه معاف دارید ... از عدم موافقت مرحوم شیخ این تدبیر عدیم التأثير، بلکه سبب خجلت و مأیوسی شد و آن جمعیت مشایخ و علما و عوام که از کربلا آمده بودند پریشان شدند." ۱۰۵ پس از آن مرتضی انصاری به نجف بازگشته و در عریضه‌ای که به واسطه زین‌العابدین خان فخرالدوله برای جمال ابرئ ارسال نمود چنین اظهار کرد: "من نمی دانستم و اگر فهمیده بودم (در مجمع کاظمین) نمی‌آمدم و اکنون برای شما دعا می‌کنم." ۱۰۶

رکن مهم دیگری که مخالفت خود را با اعداء اعلام کردند، دو والی بغداد، یعنی مصطفی نوری پاشا و نامق پاشا، بودند. ۱۰۷ مصطفی نوری پاشا در سال ۱۸۶۰ م و نامق پاشا در سال ۱۸۶۲ م والی بغداد بودند. ۱۰۸ در زمانی که مصطفی نوری پاشا والی بود، بزرگ قزوینی و شیخ‌العراقین برای نابودی آئین بابی از او کمک خواستند. این اولین قدم آنها برای دشمنی با امر بود. ۱۰۹ با این حال، مصطفی نوری پاشا زمانی که عرایض بزرگ قزوینی و شیخ‌العراقین را می‌شنود، به آنها اجازه می‌دهد که "ایرانیان فراری" را دستگیر نمایند. بزرگ قزوینی در جواب می‌گوید از شما کمک می‌خواهیم و نیاز به همکاری دولت داریم. پاشا در جواب با تعجب گفت برای دستگیری چند فراری نیاز به کمک حکومت دارید؟ در اینجا آنها نام جمال ابرئ و مؤمنین ایشان را بیان می‌کنند و پاشا در جواب آنها با جدیت می‌گوید که حضرت بهاء‌الله شخصی بزرگ هستند و تمام علما به عظمت ایشان اذعان دارند. بزرگ قزوینی در پاسخ می‌گوید که آنها دشمن دینند و جوابی که می‌شنود این است که پس دین ما و شما متفاوت است، و نه تنها هیچ گونه همکاری با آنها نکرده، به آنها برای ایجاد فتنه هشدار می‌دهد. ۱۱۰

پس از آنکه نامق پاشا والی بغداد شد، مجدداً دولتیان ایران برای دستگیری حضرت بهاء‌الله از او کمک خواستند. در نامه‌ای از سعیدخان انصاری به مشیرالدوله سه سالار این احتمال داده شده که نامق پاشا برای مصلحت کشور خویش ایرانیان را تحویل ندهد. او می‌نویسد: "... نکته پولطیکی هست که دور نیست، شما خودتان هم ملتفت باشید، و آن اینست که یحتمل دولت عثمانی مضایقه از این نداشته باشد که چنین اشخاصی (بابیان) را برای ملاحظه پاره‌ای خیالات در مقابل دولت و ملت ایران در بلاد خود نگهداری کند." ۱۱۱ به هر ترتیب نامق پاشا، که نسبت به حضرت بهاء‌الله ارادت بسیار زیادی داشت، حاضر به تحویل دادن ایشان نشد. در نامه‌ای، میرزا



زمان خان به وزیر مختار ایران در اسلامبول می‌نویسد: "... این ایراد راجع به حضرت پاشاست که چرا بعد از آنکه دانستند که چنین آدم محل تهمت و صاحب عقاید فاسده است و علمای ملت عجم او را رد کرده‌اند، قبول تبعیت او را نمودید. اشهد بالله در این جوانب مضطرب و دست و پای زیاد کرده گفت ... میرزا بزرگ خان آمد در نزد من و گفت من این (حضرت بهاءالله) را می‌کشم یا دست‌بسته به ایرانش می‌فرستم. من این حرف جاهلانه را که از او شنیدم مجبور به محافظت او شدم و پاشا مثلی آورد که هر گاه کشتی گرفتار امواج دریا شود، اهالی کشتی مشرف به هلاک گردد و در بندر و ساحلی رو کند، اهالی آن بندر مستعد و حاضر برای هلاک اهالی آن کشتی شوند، این انصاف است؟"<sup>۱۱۳</sup> حمایت‌های نامق پاشا از جمال ابیئ و عدم ارتباط دوستانه با دولتیان ایران باعث شد آنها تلاش بسیاری برای عزل او کنند. وجود نامق پاشا و برخی مسائل سیاسی دیگر در حال سرد کردن رابطه ایران و عثمانی بود. اعتصام‌الملک می‌نویسد: "متوالیاً خبر رسید که از طرف قرین‌الشرف دولت اسلام، حکم محکم به ترک مراده با دولت عثمانی شرف نفاذ یافته و عزل نامق پاشا را از ایالت عراق عرب به طور حتم از دولت عثمانی خواسته‌اند ... (نامق پاشا) اظهارات کاربردازی دولت علیه را مهمماً و قعی نمی‌نهاد ... از این طرف خبر اصرار و تأکید دولت علیه روز افزون که در این باب متواتراً می‌رسد و راه آمد و شد ژور و قوافل بالمزه مسدود شد، کلیه اهل آن مملکت معتقد شدند که گفتگوهای دایره بین‌الدولتین منتج سلم و صلاحی نخواهد شد و عمّا قریب کار به استعمال سلاح خواهد رسید ..."<sup>۱۱۳</sup> به این ترتیب عدم همراهی شیخ مرتضی انصاری و دو والی بغداد، دلیل دیگری برای شکست نقشه‌های بزرگ قزوینی، سعیدخان انصاری و شیخ‌العراقین بود.

اما دلیل سوم که در این مقاله بیان می‌شود، تربیت جمال ابیئ و رفتار حکیمانه مؤمنین است. تلاش‌های حضرت بهاءالله برای تربیت مؤمنین و دوری آنها از فساد، از دلایل مهمی بود که مانع جولان دادن دشمنان گردید.<sup>۱۱۴</sup> حسن سلوک مؤمنین بهانه‌ها را از دشمنان گرفت. برای مثال، میرزا بزرگ قزوینی در نامه‌ای که به سعیدخان انصاری در تاریخ ۱۲۷۸ق می‌نویسد، پس از بیان خطرات زیاد از وجود بابیان و حضرت بهاءالله در عراق، به این موضوع اذعان می‌کند: "اگرچه ظاهراً امر خلاقی از او و کسانی که نسبت به او داده می‌شوند سر نزنده"<sup>۱۱۵</sup> اما لازم است برای نابودی آنها فکری شود. همچنین در گزارش میرزا زمان خان نیز این موضوع بیان گشته است که برخی از علماء و اهالی معروف بغداد، سندی نوشته و مهر کرده‌اند که هیچ امر خلاقی و فساد در ایام اقامت جمال ابیئ در بغداد به وجود نیامده است.<sup>۱۱۶</sup> و نیز در نامه‌ای که پیشتر بیان شد و از طرف عالی پاشا برای سلطان عثمانی ارسال گردیده بود چنین آمده است: "... جناب آقای نامق پاشا والی عالی‌شأن بغداد و ژنرال ارتش امپراطوری عراق و حجاز با این انتقال (تبعید جمال ابیئ)

موافق نبودند و استدلال کردند که این مرد و پیروان او هیچ گونه ضرر و خطری برای دولت علیه ندارند و رفتارشان در آن مناطق در هماهنگی با قانون و صلح است.<sup>۱۱۷</sup> همچنین میرزا زمان خان اذعان کرد که بزرگ قزوینی به او بیان کرده است که "در این مدت از آنها (بابیان) خلافی ظاهر نشده و خودشان (جمال ابی) و اتباعشان درست راه رفته‌اند."<sup>۱۱۸</sup>

سید مهدی دهجی، از مؤمنینی که در آن ایام در بغداد و کاظمین اقامت داشت، بیان می‌کند که اگر تربیت جمال ابی نبود بایان قتل عام می‌شدند. او می‌نویسد: "اگر ملاحظات حضرت بهاءالله نبود و این طایفه حقه به رویه اولیه سلوک می‌نمودند، حال جمیع شهید شده بودند ... بهاءالله ملاحظه فرمودند که احباب و اصحاب نقطه اولی بی‌باک و بی‌پروا خود را به آتش محبت نقطه می سوزانند و عنقریب اثری از این احباب باقی نخواهد ماند ... لذا بعد از ورود به دارالسلام بغداد (مراجعت از سلیمانیه) ... احباب را به مدارا و عدم تعرض امر فرمودند و از جمله همین بیان است که جناب استاد (ادوارد براون) نوشته‌اند «عاشروا مع الادیان بالروح و الريحان».<sup>۱۱۹</sup>

### دلایل دشمنی با جمال ابی

قسمت پایانی بخش دوم این مقاله اختصاص به دلایل تلاش دشمنان جمال ابی دارد. علاوه بر مسائلی مانند تعصب دینی و سایر دلایلی که از جانب تمام دشمنان امر در تاریخ دیده شده، دشمنی افراد مذکور سه دلیل عمده دیگر داشت. دلیل اول: تلاش برای اخاذی از خانواده جواهری - دلیل دوم: حضور جمال ابی در راه زائرین شیعه و - دلیل سوم: ترس از قدرت‌گرفتن جمال ابی و دستور جهاد ایشان به مؤمنین.

### تلاش برای اخاذی از خانواده جواهری

میرزا موسی جواهری، ملقب به حرف‌البقا، از اغنیا و ثروتمندان عراق، پسر میرزا هادی جواهری بود. میرزا هادی جواهری در زمان فتحعلی شاه قاجار از دولتیان بود که با دشمنی‌های پادشاه به بغداد فرار نموده و به تجارت جواهر مشغول شد. میرزا موسی تمام سعی خود را برای آسایش حضرت بهاءالله و حمایت مالی ایشان در عراق مبذول داشت. میرزا بزرگ قزوینی برای اموال خاندان جواهری دندان طمع تیز کرده بود، اما حضور حضرت بهاءالله و عشق میرزا موسی جواهری به ایشان مانع از رسیدن او به اهداف خود بود. هدف میرزا بزرگ قزوینی ازدواج با خواهر میرزا موسی جواهری بود. با این حال، میرزا حسین خان مشیرالدوله، سفیر ایران در

اسلامبول، مکتوبی از میرزا موسی جواهری دریافت نموده و در این باره با سعیدخان گفتگو می‌کند.<sup>۱۲۰</sup> در نامه‌ای که در سال ۱۲۷۹ق از سعیدخان برای مشیرالدوله ارسال گشته چنین آمده است: "جناب، اظهار کرده بودید میرزا موسی پسر مرحوم حاجی میرزا هادی پیغام فرستاده بوده است که از نفسانیت و تعرض عالیجاه میرزا بزرگ خان تبعیت عثمانی را قبول نموده است. از تفصیل این فقره بی‌استحضار نیستم. عالیجاه مشارالیه (بزرگ خان) مشروح در این خصوص به من نوشته است و از کاغذهای خود او هم معلوم می‌شود خالی از خیال نبوده و صریح نوشته بود که می‌خواهد یکی از صباپای مرحوم مزبور را عقد نماید و به طوری که نوشته بود اقدام مشارالیه به این کار چندان محل ایراد نبوده و خود دختر و بعضی از اقوام او هم مایل و محرک میرزا بزرگ خان بوده‌اند. میرزا موسی خیالش فاسد و متظورش این بود که دختر را (دختری که میرزا بزرگ خان قصد ازدواج با او را داشت) به پسر میرزا حسینعلی ناپاک علیه‌اللعنه بدهد و اموال مرحوم حاجی میرزا هادی را هم به صواب‌دید و دخالت او میان ورثه قسمت کرده‌اند. میرزا بزرگ خان یکی به جهت اینکه وصلت میرزا حسینعلی را با اینها مانع بشود و یکی هم به ملاحظه مال و لیاقت دختر، خود طالب شده بود. میرزا موسی در معاشرت و تبعیت به مثل میرزا حسینعلی زیاد بد کرده در حکم او داخل شده است. اگر او آدم درستی بوده باشد با میرزا بزرگ خان وصلت می‌نماید، نه با (پسر) میرزا حسینعلی ..."<sup>۱۲۱</sup> و در نامه‌ای دیگر در همان سال می‌نویسد: "... اعتقاد آن جناب (مشیرالدوله) این بود که آنچه در این موارد از جانب کارپرداز سابق به میان آمده مبنی بر پاره‌ای اغراض و طمع در مال مرحوم حاجی میرزا هادی بوده است. چنانچه جداگانه نوشته‌ام این احتمالات و نسبت‌ها و بالاتر از اینها مقام مقتضی است که به عالیجاه مشارالیه داده شود و من نمی‌گویم که میرزا بزرگ خان در این ماده بکلی خالی از خیال است ... باید به ملاحظه عواقب امور در اضمحلال این طایفه ضاله حتی‌المقدور کوشید و به حال خودشان نگذارد که کم‌کم مستعد هر نوع فساد بشود. منتها این است که این مصلحت دولت بر وفق اغراض شخصیه امثال میرزا بزرگ خان واقع شده و دولت ناچار است اقدام به کاری نماید که متضمن تقویت خیالات غرض‌آمیز هم نشود ..."<sup>۱۲۲</sup> خیالات بزرگ قزوینی ادامه داشت و دختران میرزا هادی جواهری نیز به حضرت بهاء‌الله مراجعه نکردند. مدتی گذشت و دو خواهر جواهری به این موضوع واقف شدند و نزد جمال ابهی آمده تقاضای کمک و مساعدت نمودند.<sup>۱۲۳</sup> حضرت عبدالیهام می‌فرمایند: "روزی این دو خواهر (دختران هادی جواهری) با داماد مرحوم میرزا سید رضی به درب خانه آمدند. دو دختر به اندرون وارد و داماد در برون منزل نمود. بعد به ساحت اقدس، دختران عرض کردند که ایلی (بزرگ قزوینی) و قاضی و مجتهدان بی‌ایمان خاندان ما را ویران کردند. اما جناب مرحوم میرزا (هادی جواهری) در اواخر ایام اعتمادی جز به مقام مقدس

نداشت. هرچند غفلت نمودیم و در التجاء تأخیر ورزیدیم، حال پناه آورده‌ایم و عفو گناه می‌طلبیم...<sup>۱۲۴</sup> با اصرار آنها جمال ابی‌ارث میرزا هادی را با قوانین اسلامی تقسیم فرمودند و دندان طمع آنان کشیده شد.

### اقامت جمال ابی‌ارث در راه زائرین

موضوع بعد که باعث ترس علما شده بود، حضور مؤمنین در محل عبور زائرین از بغداد، کاظمین و کربلا بود. علما، علی‌الخصوص شیخ‌العراقین، این ترس را داشتند که باینها موفق به تبلیغ و جذب زائرین ایرانی شیعه در عراق شوند، و آنها پس از مراجعت به ایران شروع به فتنه‌انگیزی کنند. به عنوان مثال، ملا مهدی خویندی از مسلمانان بسیار معتقد بود که به همین طریق و پس از زیارت کربلا و عزیمت به عراق عرب و ملاقات شاطر رضای اردکانی، نانوای جمال ابی‌ارث، به زیارت هیکل مبارک رسیده و مؤمن گشت.<sup>۱۲۵</sup> حتی در بدو ورود ایشان به به عراق و کاظمین، نماینده دولت ایران از جمال ابی‌ارث درخواست نمود که به علت آنکه کاظمین محل عبور زوار ایرانی است، اگر به بغداد عزیمت فرمایند بهتر است.<sup>۱۲۶</sup> میرزا زمان خان در نامه‌ای به عمادالدوله، حاکم کرمانشاه، می‌نویسد: "بلی این که اولیای دولت اقامت و سکون آنها (باینها) را در این ولایت میل ندارند به علت این است که خلل به ارکان همه مذاهب عموماً، و مذهب جعفری خصوصاً، می‌رسانند و العوام کالانعام مثلی است مشهور. اگر امنای شما با رضای اولیای دولت و علمای ملت موافق است، آنها را از این محل که مرکز عبور اهالی عجم است بردارید و به موضعی از ممالک و ولایات دیگر خود بنشانید."<sup>۱۲۷</sup> حضرت عبدالبهاء نیز در مکتوبی که از باغ رضوان ارسال فرموده‌اند می‌فرمایند: "(دولت ایران) از دولت روم به توسط دُول دیگر خواهش نمودند که وجود ایشان (بایان) در عراق عرب، که سرحد ایران است، سبب اضطراب قلب ماست و علت انقلاب مملکت ایران ... پس ایشان در محل دیگر باشند؛ چه ضرور که در سرحد تشریف داشته باشند."<sup>۱۲۸</sup>

همچنین سرزمین شام و دمشق از شهرهایی بود که جمال ابی‌ارث نسبت به ورود به آن بی‌میل نبودند. اما سران دولت شدیداً تأکید می‌کردند که ورود حضرت بهاء‌الله به دمشق و شام تفاوتی با بغداد ندارد. برای مثال، سعیدخان در مکتوبی به مشیرالدوله می‌نویسد: "... اگر حال قدری سستی در مقابل اظهارات جناب معزی الیه (حضرت بهاء‌الله) می‌نمودید، هیچ دور نبود او را از توقف در اردنه معاف داشته و به شام که خودش مایل بوده است روانه‌اش نمایند و در آنجا هم که از اهل ایران زیاد است و هر سال هم جمعی از حجاج در آنجا حضور به هم می‌رسانند، بنای اغوا و فساد

بگذارند ... او باید در جایی بوده باشد که دستش از این کارها و خیالات به کلی کوتاه بشود. توقف او در شام با بودنش در بغداد تفاوت چندانی با هم ندارد." ۱۲۹

همان گونه که تا اینجا مشخص گشته، اصلی‌ترین تهمتی که در تمام مکاتب وجود داشته است این موضوع بوده که بایبان اگر در بغداد باشند «انقلاب» خواهند کرد. در قسمت بعد علاوه بر تفصیل این موضوع و تهمت‌هایی که تا پایان حیات حضرت بهاء‌الله بر جامعه بایی و بهائی وارد می‌گردد، به تلاش‌های جمال ابئی خواهیم پرداخت.

### رمی شاه و تأثیرات آن

واقعه رمی شاه و تیراندازی به سمت سلطان ایران، ناصرالدین شاه، در سال ۱۸۵۲ م ماجرای معروف و بسیار شناخته‌شده‌ایست و در تمام کتب تاریخ بهائی مکتوب گشته است. به همین دلیل، در این مقاله شرح واقعه بیان نخواهد شد.

پیش از واقعه رمی شاه، سلطان ایران درگیر سه جنگ سخت با جامعه بایی در مازندران، نریز و زنجان شد. مدتی بعد از این قضایا چند بایی به قصد کشتن شاه قیام نموده و نفرت، وحشت و بدبینی را نسبت به جامعه بایی در شاه به وجود آوردند. این وحشت و نفرت شاه تا پایان حیاتش نسبت به جامعه بایی باقی ماند.

در روز دوم محرم ۱۳۰۹ ق، آخرین عید میلادی که جمال ابئی در قید حیات بودند، خطاب به افغان‌هایی که افتخار زیارت مبارک را داشتند، می‌فرمایند: "ناصرالدین شاه بواسطه حرکت جاهلانۀ احباء در اوایل امر هر وقت دست به اندام خود می‌کشد، ساچمه‌ها زیر دستش می‌آید، عرق عصبیتش تحریک میشود و این اعمال جابرانه و حرکات ظالمانه را نسبت به احباء انجام می‌دهد و خون یاران مظلوم را می‌ریزد." ۱۳۰ جناب عباس امانت، محقق و استاد تاریخ و مطالعات بین‌المللی دانشگاه «ییل» (Yale) می‌نویسد: "... ناصرالدین شاه از همان اوان سلطنت، روشی خصمانه پیش گرفت. این شیوه برخورد، بدون شک متأثر از سوء قصد ناموفق بایبان در سال ۱۸۵۲ به جان ناصرالدین شاه بود. ... ناصرالدین شاه هیچگاه این تجربه بسیار تلخ را در سلطنت پنجاه‌ساله‌اش فراموش نکرد. کوشش‌های دیگران نیز هر از چندی به قصد جان او وی را در دشمنی با بایبان و سپس بهائیان استوارتر ساخت." ۱۳۱ دشمنی‌های ناصرالدین شاه، که با واقعه مازندران آغاز شد و در جریان سوء قصد بایبان به جان او به اوج خود رسید، مهم‌ترین دلیل دشمنی شاه ایران با مؤمنین بود. به همین دلیل حضرت ولی امرالله این عمل را با بیان "صفحات تاریخ این طایفه را لکه‌دار نمود و گرفتار استخفاف و اهانتی شدید نمود" محکوم فرمودند. ۱۳۲

حضرت بهاءالله تا پایان حیات خود تلاش کردند که تصویر ذهنی ناصرالدین شاه نسبت به جامعه بابی و بهائی را تغییر داده و واقعه رمی شاه را محکوم نمایند.

تلاش حضرت بهاءالله به دو صورت بود: اول آنکه ایشان برای دولتیان با ارسال الواح و توضیحات رفع سوء تفاهم می نمودند، که بزرگترین نشانه آن، ارسال لوح سلطان و مضامین مندرج در این لوح منبع است. به پیروی از جمال ابی، حضرت عبدالبهاء در آثار خود در زمان ناصرالدین شاه، مانند مقاله سیاح، و همچنین برخی از مؤمنین، از جمله جناب سمندر و میرزا ابوالفضائل گلپایگانی، در دفاع از امر در مقابل واقعه رمی شاه وارد عمل شدند. برای مثال، میرزا ابوالفضائل گلپایگانی، در نامه‌ای به سال ۱۲۹۶ق در جواب یکی از سیاحان غربی که از رمی شاه سؤال می‌کند، با قدرت کلام و دلایل متقن، جامعه بهائی را به عنوان یک دیانت صلح‌جو معرفی می‌نماید که از فتنه برکنار است. میرزا ابوالفضائل در ابتدا جمال ابی را از این عمل جدا نموده و بیان می‌دارد که ایشان هنوز اظهار امر نفرموده بودند. همچنین در پایان گزارش خود قسمتی از الواح جمال ابی را که در آن مؤمنین را به صلح، امانت و صداقت با جمیع ملل امر فرموده‌اند بیان کرده اظهار می‌دارد که حضرت بهاءالله با قیام و فتنه و دشمنی مخالف‌اند.<sup>۱۳۳</sup>

صورت دیگر آنکه جمال ابی به تربیت نفوس و بیان تعالیم خود در باره لزوم اطاعت از حکومت و صلح پرداختند، تفکر و اعتقادات بهائی را از تفکرات جامعه بابی و ازلی جدا فرموده و هر گونه جهاد، نزاع و جدال و دشمنی با حکومت را محکوم نمودند.

واقعه رمی شاه با تاریخ امر بدیع ممزوج گشته و هر نفسی که قصد معرفی این دین را داشته به این موضوع اشاره می‌کند. دشمنان نیز از آب گل‌آلود ماهی گرفته و این دیانت روحانی را یک انقلاب سیاسی می‌خوانند. در گزارشی که دالگورکی (Dolgorukii) در تاریخ سپتامبر ۱۸۵۲م می‌نویسد چنین آمده: "بایان، آنچه من از اظهارات امام جمعه درک کردم، با اصول اسلام مخالف بوده و آنها را رد می‌کنند و ضمناً در سیاست مدعی شاه مملکت می‌باشند."<sup>۱۳۴</sup> امام جمعه و سایر علمای ایران رمی شاه را دلیلی بر سیاسی بودن و جهادی بودن این آئین نوپا خوانده و از آن سوء استفاده کردند.

دولتیان متعصب که در دربار ناصرالدین شاه حضور داشتند با استفاده از واقعه رمی شاه تهمت های بی‌شماری وارد آورده و فکر شاه را برای کشتن بایان، با بیان این واقعه توجیه می‌کردند. برای مثال، بزرگ قزوینی در نامه‌ای به سعیدخان می‌نویسد: "این فتنه (بابیه) نمی‌خواهد و هر وقت در جایی بروز و شدت می‌کند ... به مرتبه‌ای که در موکب همایون (ناصرالدین شاه)، با وجود لشکر و نظام و توپخانه، هنگامی که عزم سواری سرکار اعلیحضرت شاهنشاهی روحنا و روح

العالمین فدا و ملتزمین رکاب همایون کلاً سواره و متعدد و پُر اسباب بودند، سه نفرشان به قصد سایه خدا (ناصرالدین شاه) تیر انداختند. به فضل، خدا دفع شر آنها را نموده ...<sup>۱۳۵</sup> پس از آن، بزرگ قزوینی حضرت بهاءالله را مسئول جامعه بابی دانسته و لزوم کشتن ایشان را بیان می‌دارد. حتی در گزارشی که عالی پاشا به سلطان عبدالعزیز می‌دهد، در ابتدای نامه رمی شاه را بیان داشته و جمال ابهتی را یکی از بایبان خوانده که دولت ایران دستگیری ایشان را لازم دانسته است.

نزول لوح شکرشکن در عراق از مهم‌ترین اقدامات اجتماعی حضرت بهاءالله برای تنویر افکار دولتیان بود. حضرت بهاءالله در این لوح منیع می‌فرمایند: "دست قاتل را باید بوسید و رقص‌کنان آهنگ کوی دوست نمود ... فرار اختیار نکنیم و به دفع اغیار نپردازیم ...". حضرت بهاءالله با تعالیم و بیانات خود، جامعه بابی را به شکلی پرورش دادند که از انقلاب و قدرت‌طلبی سیاسی بکاهند و از هر گونه فساد دوری نموده و به صلح‌جویی روی آورند. جمال ابهتی در لوحی که برای ناصرالدین شاه ارسال نموده‌اند می‌فرمایند: "... این فانی بعد از ورود به عراق، کلّ را از فساد و نزاع منع نموده و گواه این عبد عمل اوست. چه که کلّ مطلقند و شهادت می‌دهند که جمعیت این حزب در عراق اکثر از جمیع بلدان بوده، معذک احدی از حد خود تجاوز ننموده و به نفسی معترض نشده ... و آنچه بر ایشان وارد شده صبر نموده‌اند ..."<sup>۱۳۶</sup> به هر ترتیب، جمال ابهتی تربیت بایبان به محبت را از بغداد شروع کردند، که نقطه عطف آن لوح شکرشکن بود. حضرت ولی امرالله می‌فرمایند: "... از جمله تعالیم آن جمال ازلیه (حضرت بهاءالله (در بغداد)) بیان بینونت و انفصال دیانت الهی از هر گونه اقدامات سیاسی و تشبّثات حزبی و تشکیلات سری ... و منع فساد و نبی از جدال و قتال و غیبت و انتقام و تشویق خلق به اخلاق حمیده و اتّصاف به صفات رحمانیه و تمسک به ذیل الفت و محبت ... (بوده است)."<sup>۱۳۷</sup> حضرت بهاءالله و پیروان ایشان در عراق تلاش خود را برای جدا کردن دیانت بابی از سیاست و حکومت‌خواهی نمودند. عباس میرزا، که پیشتر از او یاد کردیم، در آن زمان در فکر براندازی حکومت ناصرالدین شاه بود. در اواخر ایام حضور جمال ابهتی در عراق درخواست تشرّف به حضور مبارک می‌کند و حضرت بهاءالله جواب ردّ به او داده می‌فرمایند: "مصلحت او نیست. زیرا چون شیخ عبدالحسین اطلاع یابد همین را وسیله کرده، طوماری به طهران می‌فرستد و افتراپی بندد که با هم بر ضد دولت متفق شدند و عنقریب چنین و چنان خواهند کرد."<sup>۱۳۸</sup> حتی در زمانی که جمعی از خائنین به ایران را در بغداد دستگیر کردند و یکی از آنها خود را منتسب به جمال ابهتی کرد، حضرت بهاءالله او را نپذیرفته و فرمودند در خیانت به وطن اگر شخص موسی کلیم نیز بود، او را غرق نموده و شفاعت احدی را نپذیرید.<sup>۱۳۹</sup> تلاش‌های جمال ابهتی پس از تبعید از بغداد نیز ادامه داشت. ادرنه اوج بروز اختلاف افکار بین جمال ابهتی و یحیی ازل بود. ...

## جدایی تفکر بابی - بهائی

در دیانت بابی، حضرت باب از جهاد صحبت فرموده‌اند. این که فلسفه وجود حکم جهاد چه بوده در این مقاله نمی‌گنجد.<sup>۱۴۰</sup> اما آنچه مسلم است اینست که برخی از بابیان جهاد را نه تنها حلال می‌دانستند، بلکه از اعمال مستحب می‌شمردند. همچنین مظالم حکومت قاجار به حضرت باب و جامعه بابی سبب شد که این حزب مظلوم نسبت به ناصرالدین شاه کینه به دل گرفته و در صدد دشمنی با او برآیند. جمال ابیئ مستحب شمردن جهاد را توسط بابیان امری طبیعی بیان فرموده و می‌فرمایند: "اعمال و افعال بعضی از اهل بیان در اول امر بر احدی پوشیده نبوده و نیست، ولیکن همچو می‌دانستند که این امور مقبولست و از جانب حق تعالی شانه مأذونند، مع آنکه بساط اوامر حق مقدس از اعمال ردیه غیرمرضیه بوده و ساحت اقدسش منزله از شئونات مکرهه نالایقه، ونفسه الحق در سنین توقّف عراق و ایام هجرت لیلاً و نهاراً از سماء اراده آیات واضحه صریحه در نهی عباد از غیر ماحکم به الله نازل و به اطراف ارسال می‌شد..."<sup>۱۴۱</sup> جامعه بابی از عراق به بعد دچار یک دوگانگی شد. از طرفی تعالیم جمال ابیئ در نهی از فساد و نزاع و انقلاب بود، و از جهت دیگر سخنان میرزا یحیی ازل در باره لزوم دشمنی با حکومت قاجار، که در بین ازلیان به حکومت بنی‌امیه معروف بوده و در آثار خود دولت قاجار را لعنت می‌کردند.<sup>۱۴۲</sup> حتی زمانی که ناصرالدین شاه به قتل می‌رسد، میرزا یحیی ازل مهمانی و ضیافتی برپا کرده و به شادمانی می‌پردازد. پس از آن توقیعی نوشته که به «لوح ضیافت» معروف است و در آن توقیع به شادی پرداخته و از کشته شدن «عدوالله» و کسی که در آتش جهنم قرار خواهد گرفت اظهار خوشحالی کرده است.<sup>۱۴۳</sup> در مقابل این حرکت و پیش از کشته شدن ناصرالدین شاه، حضرت عبدالیهاء به وسیله ادیب‌العلماء به صدر اعظم ایران خبر می‌دهند که جمال‌الدین اسدآبادی و ازلیها برای ترور شاه نقشه می‌ریزند و دولت بداند که بهائیان از این امر برکنارند.<sup>۱۴۴</sup> دشمنی و تغییر حکومت ظالم در آثار ازل مشخص بود. برای مثال میرزا یحیی ازل در یکی از رسائل خود که در باره ارتباط مردم با سلاطین است، اظهار می‌دارد که برای عزل و تبدیل حکومت ظالم باید قیام نمود.<sup>۱۴۵</sup> میرزا یحیی ازل این رساله را در سال ۱۲۴۸ق، یعنی اواخر ایامی که حضرت بهاءالله در سلیمانیه بودند، نوشته و از بیان تفکرات او در عراق است. بیشترین اثرات تربیت ازل را می‌توان در ایام ادرنه مشاهده نمود. با خروج یحیی ازل از ستر و ورود او به اجتماع، تعالیم میرزا یحیی ازل بیش از پیش خود را نشان داد. از او سندی در دست است<sup>۱۴۶</sup> و خبر از خروج ازلیان و انقلاب آنان در سال ۱۲۸۵ و ۱۲۸۶ ق بیان گشته است. در این سند دایره‌ای در مرکز وجود دارد که در بالای آن نوشته شده: "افهم السر" (راز پنهان را درک کن). چند آیه قرآنی و یک حدیث در این سند موجود است:



۱- سمت راست بالا - سوره روم، آیه ۴ - "یومئذ یقرح المؤمنون" (و در آن روز مؤمنان به خاطر پیروزی دیگر خوشحال خواهند شد). - در پایین این آیه، عدد ۱۲۸۶ درج شده است - این آیه در قرآن در جواب کسانی نازل شد که معتقد بودند ایرانیان (مجوسان و کافران) بر اهل روم، که اهل کتابند، پیروز خواهند شد، و آیه رسید که اهل کتاب پیروز خواهند بود.<sup>۱۴۷</sup> میرزا یحیی ازل سال ۱۲۸۶ق را سالی می‌داند که قرار است مؤمنان جدید پیروز گردند.

۲- در زیر همین آیه، آیه‌ای دیگر بیان شده است - سوره الزمر، آیه ۴ - "لو ارادالله ان یتخذ ولدا" (اگر خدا اراده میکرد فرزندی برای خود انتخاب میکرد). - این آیه در جواب قبایل عامر، کنانه و بین سلمه است که برای خدا دختر قرار داده بودند.<sup>۱۴۸</sup> اما نکته‌ای که می‌توان در این سند به آن اشاره کرد این است که در همین آیه و در ادامه در باره پیروزی خداوند قهار صحبت به میان آمده است و یحیی ازل در کنار این آیه هم سال ۱۲۸۶ق را درج کرده است.

۳- بالا وسط - سوره الحشر، آیه ۲۲ - "هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة هو الرحمن الرحیم" (او خدایی است که معبودی جز او نیست و دانای آشکار و پنهان است و رحمان و رحیم است) - آیه بعد همین سوره اشاره به این دارد که خداوند مالک اصلی و حاکم حقیقی است و نحوه حکومت الهی را بیان می‌دارد که ظلم نکرده و قدرتمند است و امنیت را برقرار می‌کند.

۴- زیر همین آیه، آیه ۴۰ سوره احزاب است. این آیه در باره حضرت محمد صحبت کرده که پدر پسران شما نیست، بلکه خاتم انبیاست. سوره احزاب در باره جنگ و فتح و جهاد است که ازل قسمتی از یکی از آیات آن را بیان داشته و زیر آن عدد ۱۲۸۵ را نوشته است.

۵- بالا سمت چپ - سوره مریم، آیه ۱۲ - "یا یحیی خذ الكتاب بقوة و اتیناه الحکم صبیا" (ای یحیی (زکریا) کتاب خدا را به قدرت بگیر و ما فرمان نبوت در کودکی به او دادیم) - ۱۲۸۶ در زیر این آیه آمده است و تأویل میرزا یحیی از این آیه در باره شخص خودش است که ادعای نبوت در آیین بیان را داشت و لزوم گرفتن آئین بابی به دست خود، که در کودکی به او شده را تأکید می‌کند.

۶- و سرانجام حدیثی در زیر این آیه آمده است که "لتفتحن القسطنطنیه".<sup>۱۴۹</sup> متن کامل این حدیث که از حضرت محمد نقل شده است به این مضمون است که بدون شک قسطنطنیه فتح خواهد شد، چه نیکوست این فتح و چه نیکوست آن سپاه. ازل در زیر این موضوع سال ۱۲۸۶ را درج نموده است.

این سند و مکتوب ازل باعث ترس و وحشت دولتیان شد. و جمال ابی در همان ابتدا سعی در جداسازی خود و جامعه بهائی از این اقدام میرزا یحیی فرمودند.<sup>۱۵۰</sup> حضرت بهاءالله در لوحی به تاریخ ۱۸۶۸م خطاب به عالی پاشا میفرمایند: "... سنه قبل که سید محمد اصفهانی به اسلامبول رفته، آقاجان بیک و حاجی محمد نورس را دیده و به وعده‌های زیاد فریب داده و بعد از آمدن سید محمد به ادرنه حاجی نورس و عصمت افندی نامی نیز به ادرنه آمدند و نزد یحیی و سید محمد رفته و بعد دایره‌ای که مشتمل بر فتنه و فساد بود درست کرده و به حاجی محمد نورس و عصمت افندی داده اند که به ناس بنمایند. از جمله حاجی محمد نورس در ادرنه به شخصی آن دایره را داده بود که به نظر مبارک رسید. بعد آن دو نفر مراجعت به اسلامبول نموده و به هر کس وعده ای دادند و نوشته از یحیی برده و داده‌اند و وعده‌هاشان این که در فلان تاریخ میرزا یحیی خروج خواهد کرد ..."<sup>۱۵۱</sup> نویسندگان ازلی این تاریخ را زمان فتح اسلامبول یا همان قسطنطنیه خوانده و به بشارات حضرت باب متکی می‌شدند. برای مثال در کتاب «هشت بهشت» از کتب ازلی چنین آمده است: "... خداوند در کتاب وصیت اهل بیان را بشارات می‌دهد که بعد از انقضای یک قرن صد سال یک نفر از اولاد وحید سلطان معموره ارض خواهد شد و دیگر بشارت می‌دهد فتح الف و لام (اسلامبول) را به دست اول ملوک بیان و دیگر بشارت می‌دهد انقراض دولت قاجار را قبل از انقضای هزار ماه از دین بیان ... خبر می‌دهد به این که خداوند بر دولت روم اخذ شدید خواهد فرمود."<sup>۱۵۲</sup> مدتی پس از این وقایع مجلسی در سال ۱۲۸۴ق توسط حکومت عثمانی در ادرنه تشکیل شد. این مجلس اساس تبعید حضرت بهاءالله به عکا و میرزا یحیی ازل به قبرس بود. در این مجلس تحقیق، چند نماینده بهائی و یک نماینده ازلی حضور داشتند.<sup>۱۵۳</sup> پرسش‌های سیاسی بازجوها با جواب‌های مذهبی و روحانی بهائیان پاسخ داده می‌شد، اما جواب‌های کج‌کلاه، نماینده میرزا یحیی ازل، تماماً جنبه سیاسی و انقلابی داشت. برای مثال کج‌کلاه بیان داشت که تمام ایران ازلی هستند، حتی زنان شاه و برادر مشیرالدوله، و اگر عثمانی کسی از ازلی‌ها حمایت کند، می‌توانند ایران را گرفته و سلطنت قاجار را منقرض نمایند. او همچنین ادعا نمود که ازل با دولتیان ایران در مکاتبه است.<sup>۱۵۴</sup> البته اعتقاد انقلابی بودن را در نوشته‌های ازلیان از شرایط من یظهره الله می‌بینیم. برای مثال جعفر نراقی می‌نویسد: "... و در شأن دویم (خروج من یظهره الله) به طرز قهر و شوکت و جلال ظاهر شود و خاصه و خلاصه خلق به تصدیق او مسارعت نمایند و تتمه خلق را به قهر و سیف دعوت نماید و متمرّدین و مصرّبن را انکار و جحد را انتقام کشند و بسزای خود برسانند."<sup>۱۵۵</sup>

جمال ابی که در لوح شکرشکن و ایام بغداد دست به تربیت جامعه بابی زدند، اکنون دیگر لازم بود که با جدا شدن کامل از میرزا یحیی ازل علاوه بر حفظ بُعد روحانی به علت حفظ منزلت

اجتماعی جامعه بهائی نیز این دیانت را از ازلی‌ها جدا فرمایند. به همین سبب در تفاسیر خود واژه‌هایی که امکان داشت مورد سوء استفاده ازلی‌ها و دشمنان امر قرار گیرد را تفسیر فرمودند. اغلب این تفاسیر از ایام بغداد مطرح بود، که در الواح ادرنه و عکا بر آنها تأکید گشت. برای مثال حضرت بهاء‌الله در لوحی که خطاب به ناصرالدین شاه نازل فرمودند، و یکی از اهداف اصلی لوح تنویر افکار شاه بود، می‌فرمایند: "نصرت، الیوم اعتراض بر احدی و مجادله با نفسی نبوده و نخواهد بود، بلکه محبوب آن است که مدائن قلوب که در تصرف جنود نفس و هوئی است به سیف بیان و حکمت و تبیان مفتوح شود ... این است مقصود از نصرت. ابدأً فساد محبوب حق نبوده و نیست ..."<sup>۱۵۶</sup>

### تغییر در نگرش شاه نسبت به بهائیان

حضرت بهاء‌الله در بخش اعظمی از الواح خود در ایام عکا تهمت سیاسی بودن و فتنه‌انگیزی را از جامعه بهائیان برداشتند. ارسال لوح سلطان، مهم‌ترین این اقدام‌ها بود که به کزات جمال ایهی خود را از کسانی که به فتنه قیام می‌نمایند جدا فرمودند: "... آنچه از قبل بعضی از جهال ارتکاب نموده‌اند، ابدأً مرضی نبوده، ان تُقتلوا فی رضاه لخیّر لکم من ان تُقتلوا ..."<sup>۱۵۷</sup> ناصرالدین شاه به محض دیدار با بدیع نیشابوری، حامل لوح مبارک، تصویر رمی شاه را به خاطر آورده و دستور به مجازات و آزار او داد.<sup>۱۵۸</sup> با این حال، این لوح مبارک و الواح پس از آن، از قبیل لوح بشارات، لوح دنیا، و ... به همراه رفتار بهائیان در ایران، باعث شد که ناصرالدین شاه در اواخر ایام حیات خود برخورد بهتری با جامعه بهائی داشته باشد و دید و نگرش دولتیان به بهائیان نسبت به ازلی‌ها بهتر شود.<sup>۱۵۹</sup> برای مثال، در مصاحبه‌ای که امین‌السلطان با دیپلمات انگلستان سِر فرانک سی لاسلز (Sir Frank C. Lascelles) انجام داده، اشاره می‌کند که بابیان به دو دسته تقسیم شده‌اند؛ یک دسته ازلی و گروه دیگر بهائی نام دارند و آنها که بهائی هستند دشمنی نداشته و با حکومت و سیاست کاری ندارند، اما ازلی‌ها قانون‌شکنی کرده و فتنه‌انگیزی می‌کنند.<sup>۱۶۰</sup> این نگرش به واقع دیدی بود که دربار شاهی نسبت به آئین بهائی داشت. از زمانی که لوح سلطان ارسال شد، یعنی به سال ۱۸۶۹م، ناصرالدین شاه نسبت به امر جدید خوش‌بین‌تر گشته و حمایتش از آزار احباب به مراتب کاهش پیدا کرد. حضرت بهاء‌الله در لوحی خطاب به میرزا ابوالفضائل می‌فرمایند: "مدتیست که در ایران، حضرت سلطان ایده الله تبارک و تعالی این مظلومهای عالم را از شرّ آن نفوس (علما) حفظ نموده و می‌نماید؛ معذک آرام نگرفته‌اند؛ هر یوم شورشی برپا و غوغایی ظاهر."<sup>۱۶۱</sup> همان گونه که جمال ایهی نیز فرموده‌اند، در اواخر ایام، فتن از علما بوده، نه از شخص شاه. و بارزترین نمونه برای اثبات این موضوع ضوضای یزد بود. در سال ۱۳۰۸ق، یک

سال قبل از صعود جمال ابهت، در یزد هفت مؤمن را شهید کردند، که به شهدای سبعة یزد معروف گردیدند. زمانی که خبر این موضوع به ناصرالدین شاه رسید او محزون گشت. همان گونه که اعتضاد السلطنه می‌نویسد: "باعث تغیر خاطر مبارک گردید." ۱۶۲ پس از آن ناصرالدین شاه تلگرافی به جلال‌الدوله ارسال نموده و می‌نویسد: "در مورد چند نفر بابی که کفر آنان بر اساس شرع ثابت و کشته شده‌اند، از این پس نباید هیچ کس به اتهام بابی بودن مورد آزار و اذیت قرار گیرد. دستور صریح بدهید که مردم را آسوده بگذارند و پاپی آنها نشوند." ۱۶۳ جلال‌الدوله نیز در پاسخ به شاه از صدور حکم علما و فتوای آنها خبر می‌دهد. ۱۶۴ حضرت بهاء‌الله نیز در این باره میفرمایند: "... از قراری که نوشته‌اند، این امور شنیعه (ضوضای یزد) واقعه از حضرت پادشاه ایران ایده‌الله نبوده و از دولت حکمی صادر نه. فی‌الحقیقه چند سته می‌شود که حضرت پادشاه ایده‌الله به رأفت و شفقت با مظلومهای عالم سلوک فرموده‌اند." ۱۶۵ نگرانی ناصرالدین شاه از قدرت علما در مکاتیب شاه مشهود است. ۱۶۶ با این حال، ناصرالدین شاه در اواخر ایام نسبت به بهائیان بسیار برخورد بهتری داشت. ۱۶۷

جمال قدم بر این نکته تصریح فرموده‌اند: "شایسته نیست نسبت به دولت، حال، احدی به کلمه نالایقه تکلم نماید. فی‌الحقیقه با اعراض علما و قساوتی که آن نفوس را اخذ نموده حضرت سلطان بسیار خوب سلوک فرموده. در هر صورت دولت رعایت اهل ملت را می‌نماید. چه که ارتکاب امری که سبب ضوضاء عامه خلق شود نزد دولت مقبول نبوده و نیست. چه که باید حفظ تخت و بخت خود نماید. این قدر معلوم آن جناب بوده که در منظر اکبر ذکر سلطان به نیکویی شده. اگر یکی از این علمای مظلوم سلطان می‌شد آن وقت قدر همه سلاطین نزد شما معلوم و واضح می‌گشت." ۱۶۸

### پایان سخن

پس از خروج حضرت بهاء‌الله از تهران به عراق و نفوذ اقتدار ایشان در آن اراضی، مخالفت‌ها با امر مبارک و علی‌الخصوص جمال ابهت بیشتر شده و تلاش‌های بسیاری برای به شهادت رساندن ایشان انجام شد. نزول لوح شکرشکن در جواب تهدیدات موجود، نه تنها مقابله به مثل و جدل نبود، بلکه پاسخی بود که جامعه بابی را وارد تفکری جدید نمود که خط بطلان بر جهاد کشیده و تفکرات صلح‌جویانه را وارد جامعه بابی کرد. این لوح و سایر تعالیم جمال ابهت در این زمینه به واقع به نتیجه رسید که نموده‌های آن را در تاریخ امر می‌توان دید، از شهادتی که با استناد به بیان مبارک در لوح شکرشکن به ظاهر نیز دست قاتل را بوسیدند گرفته ۱۶۹ تا مؤمنینی که در عشق‌آباد نه تنها قاتلین قوم خود را بخشیدند، بلکه شفاعت نموده و برای نجات آنان از هیچ تلاشی سر باز

نزدند.<sup>۱۷۰</sup> می‌بینیم که این نمود در تاریخ دیانت بهائی همچنان ادامه دارد و با وجود مظالم فراوان، مؤمنین جمال یزدان از هیچ تلاشی برای احیای ایران و خدمت به وطنی که در آن، اجداد خود را از دست داده و اموالشان به تاراج رفته است مضایقه نمی‌کنند. لوح شکرشکن سرآغاز باشکوهی برای تربیت جامعه بابی بود. علاوه بر این، جمال ابهتی با نزول لوح شکرشکن تلاش خود را به هدف تنویر افکار ناصرالدین شاه نسبت به جامعه بهائی آغاز نمودند و با ارسال لوح سلطان به او این هدف را به اوج خود رسانیدند. لوح شکرشکن لوحی است که علاوه بر انشاء و بیانی بی‌نظیر، روح حیاتی در جامعه بهائی دمید و تفکر پیروان حضرت بهاءالله را نسبت به شهادت بیان داشت.

## یادداشت‌ها

- ۱- برای زیارت این لوح مبارک ر.ک. «دریای دانش»، ص ۱۴۷.
- ۲- ن.ک. «قرن بدیع»، ص ۲۳۳.
- ۳- ن.ک. «گنج شایگان»، ص ۳۲.
- ۴- در ادامه به بیان این فتنه اشاره خواهد شد.
- ۵- ن.ک. «تاریخ ظهور الحق»، ج ۴، ص ۲۵۳.
- ۶- ن.ک. «ریحان الادب»، ج ۳، ص ۳۲۹.
- ۷- «دیوان حافظ»، ص ۱۵۲، بیت ۲۲۵.
- ۸- ن.ک. «تاریخ جعفری»، ص ۱۳۹.
- ۹- ن.ک. «تاریخ ظهور الحق»، ج ۴، ص ۲۵۱.
- ۱۰- ن.ک. «رسائل و رقائم»، ص ۷۰.
- ۱۱- ن.ک. «دوح لئالی»، ج ۲، ص ۲۲۰؛ «دوح لئالی»، ج ۳، ص ۴۶۵؛ «محاضرات»، ج ۱، ص ۳۳۳؛ «گنج شایگان»، ص ۳۱.
- ۱۲- ن.ک. «کواکب الدریه»، ج ۱، ص ۳۵۲؛ «حضرت بهاءالله»، ص ۱۳۳؛ و «ادوارد براون و دیانت بهائی»، ص ۱۸۲ (جناب بالیوزی در کتاب «بهاءالله شمس حقیقت»، که پیش از «ادوارد براون و

دیانت بهائی» تألیف نموده‌اند، بیان داشته‌اند که لوح شکرشکن به اعزاز متولی قبی نازل شده، اما پس از آن در اثر متأخر خود بیان داشتند که لوح شکرشکن به اعزاز سعیدخان و به واسطه متولی نازل گشته است. ن.ک. «بهاءالله شمس حقیقت»، ص ۱۹۶).

۱۳- ن.ک. «سفرنامهٔ بنجامین»، ص ۱۷۹.

۱۴- ن.ک. «تاریخ ظهورالحق»، ج ۴، ص ۲۵۳؛ «نفحات ظهور حضرت بهاءالله»، ج ۱، ص ۱۶۳؛ «آل الله»، ص ۶۰۳.

۱۵- ن.ک. «مائدهٔ آسمانی»، ج ۵، ص ۲۸۶.

۱۶- ن.ک. «تاریخ ظهورالحق»، ج ۶، ص ۵۶۰.

۱۷- ن.ک. «تاریخ امری قم»، ص ۱۷.

۱۸- «تذکرهٔ الغافلین»، ص ۲۴.

۱۹- «هشت بهشت»، ص ۲۶۸.

۲۰- «تنبیه النائمین»، ص ۱۷۱.

۲۱- «از طهران تا عکا»، ص ۱۴۴.

۲۲- ن.ک. «رسالهٔ دهجی»، ص ۸۱.

۲۳- ن.ک. «تاریخ مقاومت باییه در قلعهٔ طبرسی مازندران»، ص ۸۰.

۲۴- ن.ک. «مطالع الانوار»، صص ۳۵۱ و ۳۵۲.

۲۵- «تاریخ وقایع مقاومت پیروان اولیئهٔ بیان در محاصرهٔ قلعهٔ شیخ طبرسی»، صص ۴۸ و ۴۹.

۲۶- «مکتوب متولی قبی به میرزا موسی کلیم»، ص ۲.

۲۷- ن.ک. «تاریخ میمیه»، ص ۱۰۵.

۲۸- ن.ک. «تاریخ شهدای امر»، ج ۲، ص ۳۱۱.

۲۹- ن.ک. «تاریخ میمیه»، ص ۱۰۵.

- ۳۰- ن.ک. «تاریخ شهدای امر»، ج ۲، ص ۳۱۲.
- ۳۱- «کتاب بدیع»، ص ۲۶.
- ۳۲- ن.ک. «تاریخ ظهورالحق»، ج ۴، ص ۸۹؛ و «تاریخ امر بهائی در شهر قم»، ص ۲۴.
- ۳۳- ن.ک. «فتنه باب»، ص ۱۰۳.
- ۳۴- ن.ک. «رساله دهجی»، ص ۸۰.
- ۳۵- ن.ک. «مطالع الانوار»، ص ۵۷۷ - نیز باید این موضوع را در نظر گرفت که در آن زمان جمال ایبئی هنوز مرجعیت نداشتند.
- ۳۶- ن.ک. «ظهورالحق»، ج ۴، ص ۸۹.
- ۳۷- «تاریخ ظهورالحق»، ج ۶، ص ۵۶۰.
- ۳۸- ن.ک. «تاریخ امر بهائی در قم»، ص ۲۴.
- ۳۹- «عباس میرزا ملک آرا»، صص ۴۹ و ۵۰ - همچنین جناب بالیوزی اظهار می‌دارد که با حمایت سفارت انگلستان، عباس میرزا از مکتوب و فتنه متولی قبی نجات پیدا کرد و به عراق تبعید شد (ن.ک. «ادوارد براون و دیانت بهائی»، صص ۱۸۱ و ۱۸۲).
- ۴۰- همچنین فتح‌الله قبی، یکی از کسانی که در رمی شاه به سمت ناصرالدین شاه تیر انداخت، با اصرار و فتنه مهد علیا به عنوان یکی از سرکردگان عباس میرزا لقب گرفت (ن.ک. «تاریخ ظهورالحق»، ج ۴، ص ۴۸).
- ۴۱- ن.ک. «تاریخ شهدای امر»، ج ۲، ص ۳۱۳؛ و «نفحات ظهور حضرت بهاء‌الله»، ج ۱، ص ۱۷۰.
- ۴۲- ن.ک. «تاریخ ظهورالحق»، ج ۵، ص ۴۹۸.
- ۴۳- ن.ک. «تاریخ شهدای امر»، ج ۲، صص ۳۱۴ و ۳۱۵.
- ۴۴- ن.ک. «شجره‌نامه سعیدخان»، ص ۶.
- ۴۵- ن.ک. «بهاء‌الله شمس حقیقت»، ص ۶۰۲.

۴۶- ن.ک. مجله «یادگار»، سال اول، شماره ۶؛ و «دایرةالمعارف بهائی»، ذیل "میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه".

۴۷- ن.ک. «رجال وزارت خارجه در عصر ناصری و مظفری»، ص ۱۶.

۴۸- ن.ک. «مذاهب ملل متمدنه - تاریخ سید علی محمد، ملقب به باب‌الله»، ص ۴۷۳.

۴۹- سعیدخان در سال ۱۲۸۶ ق به مدت دو سال حاکم گیلان شد و مجدداً تا سال ۱۲۹۰ ق وزیر خارجه گشت.

۵۰- ن.ک. «مناظر تاریخی نهضت امر بهائی در خراسان»، صص ۵۹ و ۶۰؛ و «تاریخ ظهورالحق»، ج ۶، ص ۳۹.

۵۱- ن.ک. «اطلاعات سیاسی - اقتصادی»، مرداد ۱۳۷۷، شماره ۱۳۱ و ۱۳۲.

۵۲- ن.ک. «سفرنامهٔ بنجامین»، ص ۱۷۸.

۵۳- ن.ک. «عنقای بقا در قاف وفا»، صص ۳۱۱ و ۴۲۳؛ و «بهاءالله شمس حقیقت»، صص ۱۹۶ و ۱۹۷؛ و «رسائل و رقائم ابوالفضائل»، ص ۷۴.

۵۴- «لوح سلطان ایران»، صص ۲۵ و ۲۶.

۵۵- محمدحسن صاحب‌جواهر از دشمنان حضرت باب بود که ملا علی بسطامی را در عراق تکفیر نمود. حضرت بهاءالله در کتاب اقدس در بارهٔ او می‌فرماید: "اذکروا الشیخ الذی سى بمحمد قبل حسن و کان من اعلم العلماء فی عصره لما ظهر الحق اعرض عنه هو و امثاله و اقبل الی الله من ینقى القمح الشعیر و کان یکتب علی زعمه احکام الله فی اللیل و النهار و لما اتی المختار مانفعه حرف منها لو نفعه لم يعرض عنه الناس و ما ورد علينا ما ترونه الیوم اتقوالله و لا تكونن من الغافلین". (کتاب اقدس، بند ۱۶۶). و در کتاب بدیع می‌فرماید: "یشنو بیان نقطه اولیه و مظهر کلیه را که فرموده‌اند گندم‌پاک‌کن ارض صاد لباس نقابت را پوشید با اینکه حرفی از علم نخوانده بود، و شیخ محمدحسن، که پانصد هزار بیت در عمل بالله نوشت، حرفی ثمر نبخشید که در یوم قیامت او را از نار نجات دهد." (کتاب بدیع، ص ۳۴).

۵۶- امیرکبیر مدتی کوتاه پس از ورود به تهران، شیخ‌العراقین را به عنوان مشاور شرعی و دینی خود قرار داده و حتی او را وصی بعد از خود خوانده است. بعید نیست که حتی شیخ‌العراقین در شهادت حضرت باب به دستور امیرکبیر دست داشته و با امیرکبیر در این باره سخن گفته باشد.



۵۷- ن.ک. «یادنامه اشراق خاوری»، ص ۳۶۱.

۵۸- ن.ک. «مائده آسمانی»، ج ۴، ص ۱۳۵.

۵۹- «مائده آسمانی»، ج ۴، ص ۱۳۷.

۶۰- اینکه چقدر مقبره امروزی مختار ثقفی در کوفه سندیت داشته باشد مشخص نیست، اما تأسیس آن توسط شیخ العراقرین داستان جالبی دارد. تاریخ، نام کاشف این مقبره را سید مهدی بحرالعلوم معرفی می‌نماید که به مرور زمان این مقبره کوچک ناپدید می‌شود و شیخ العراقرین در صدد یافتن آن برمی‌آید. بالاخره نشانه‌هایی از یک مقبره پیدا می‌کند، اما آن علائم کاملاً شواهد ناقصی بود تا آنکه پسر بحرالعلوم ادعا می‌نماید که در آن نقطه پدر من ایستاده و برای مختار فاتحه خواند و به این ترتیب شیخ العراقرین دستور می‌دهد آنجا را حفر کرده و سنگ قبری می‌بینند که نام مختار بر آن است و بر آن سنگ قبر بنایی عظیم تأسیس می‌شود. حضرت بهاءالله در لوح شکرشکن در باره اقدامات او در عراق می‌فرمایند: "معلوم آن جناب باشد که یکی از معتکفین آن ارض که مشغول بزخرف دنیا است و از جام رحمت نصیبش نه و از کاس عدل و انصاف بهره‌اش نه و در لحظه‌ای این بنده را ندیده و در جمعی مجتمع نشده و ساعتی مؤانست نجسته، قلم ظلم برداشته و بخون مظلومان رقم کشیده، فطوعاً لقاض آتی فی حکمه عجیباً افقی بسفک دمی فی الحلّ و الحرم" - مقصود از یکی از معتکفین که مشغول جمع اموال است همین شیخ العراقرین است.

۶۱- ن.ک. «شیخ العراقرین - متولی عمران عتبات عالیات عراق»؛ و «رحیق محتوم»، ج ۲، ص ۶۴۲؛ و «بهاءالله شمس حقیقت»، صص ۶۰۴ و ۶۰۵.

۶۲- ن.ک. «مرآه بلدان»، ج ۲ و ۳، ص ۱۱۴۸.

۶۳- ن.ک. «یاران امیر برای پاک‌سازی عراق از بهاء و بابیان به پا می‌خیزند»، ص ۴.

۶۴- ن.ک. «مرآة الیلدان»، ج ۲ و ۳، ص ۱۱۴۸؛ و «تاریخ منتظم ناصری»، ج ۳، ص ۱۸۲۵.

۶۵- ن.ک. «بهاءالله شمس حقیقت»، ص ۱۷۸.

۶۶- «نفعات ظهور حضرت بهاءالله»، ج ۱، ص ۱۶۳ (شاپور راسخ این قسمت لوح مبارک را خطاب به شیخ العراقرین می‌داند (ن.ک. «سفیینه عرفان»، دفتر ۴، ص ۴۸)).

۶۷- «مقاله سیاح»، صص ۵۰ و ۵۲.

۶۸- ن.ک. «قرن بدیع»، ص ۴۶۲.

۶۹- برای مثال عضدالملک می‌نویسد: "میرزا بزرگ ... از قوت قلب و وسعت صدر و دیده عاقبت بین و چهره باز و پیشانی مُقِیل، به قدر خویش، از همگنان بیش دارد. سرآمد این همه، اعتقاد صحیح و آیین محکم او است ... اینک در بغداد از شرایط خدمت و لوازم صداقت آنی فراغت و استراحت ندارد و دقیقه [ای] غافل نیست که در برابر خصم دین و هم چشم دولت، امور مربوط به افتخار باشد و مأموریت، مضبوط به اعتبار، زحمتی که اراذل و اوباش سفها محتمل است فوق طاقت و خارج از اندازه عادت است ... («سفرنامه عضدالملک»، ص ۱۲۷).

۷۰- The Bábí and Bahá'í Religions, p180.

۷۱- همان.

۷۲- ن.ک. «سفرنامه میرزا خانلر خان اعتصام الملک»، ص ۶۹.

۷۳- ن.ک. «رسالة جواد قزوینی»، ص ۱۱؛ و «رسائل و رقائم ابوالفضائل»، ص ۶۹.

۷۴- ن.ک. «بهاءالله شمس حقیقت»، ص ۱۸۹.

۷۵- «کتاب بدیع»، صص ۱۵۳ و ۱۵۴.

۷۶- «کتاب بدیع»، ص ۲۲.

۷۷- همان، ۱۵۳.

۷۸- کتاب ایقان، ص ۱۶۷.

۷۹- ن.ک. «ظهورالحق»، ج ۴، ص ۱۷۳.

۸۰- ن.ک. «نفعات ظهور حضرت بهاءالله»، ج ۱، ص ۱۶۰؛ و «قرن بدیع»، ص ۲۹۱.

۸۱- «از طهران تا عکا»، ص ۱۰۳.

۸۲- ن.ک. «عهد اعلیٰ»، ص ۵۱۴.

۸۳- «بهاءالله شمس حقیقت»، ص ۱۹۴.

۸۴- ن.ک. «نفعات ظهور حضرت بهاءالله»، ج ۱، ص ۱۶۱.

۸۵- ن.ک. «کواکب الدرّیه»، ج ۱، ص ۳۴۸.

۸۶- «رساله دهجی»، ص ۸۲.

۸۷- «ظهورالحق»، ج ۴، ص ۲۵۲.

۸۸- «بهاءالله شمس حقیقت»، ص ۱۸۹.

۸۹- «بهاءالله شمس حقیقت»، صص ۱۹۵ و ۱۹۶.

۹۰- ن.ک. «حضرت بهاءالله»، ص ۹۸ - همچنین زعیم الدوله، از اعدای امر، در کتابی که در سال ۱۳۲۱ ق منتشر نموده بجای تبعید و دستور شاهی از واژه "فرار" استفاده کرده و اختیاری بودن هجرت مبارک را بیان می‌دارد (ن.ک. «باب الابواب»، ص ۱۰۲). - در لوح حضرت عبدالبهاء به جبران افتندی که در ادامه آمده حضرت عبدالبهاء به این شبهه پاسخ می‌فرمایند. جناب آشچی، آشپز حضرت بهاءالله، در خاطرات خود به "هجرت" جمال ابهتی به بغداد اشاره نموده است. («تقریرات آشچی»، ص ۱۰).

۹۱- «مائده آسمانی»، ج ۹، ص ۸۷.

۹۲- See: The Bahá'í World, vol. 4, 1930 - 1932, Bahá'í Publishing Trust Committee, 1933, p. 221.

۹۳- «از طهران تا عکا»، ص ۱۴۶ (نامه میرزا زمان خان، کنسول ایران در بغداد، به میرزا حسن خان، وزیر مختار در اسلامبول، در ۱۸۶۳ م).

۹۴- همان، ص ۲۹۹.

۹۵- «لوح سلطان»، ص ۲۵.

۹۶- به ضماّم مراجعه کنید.

۹۷- تاریخ دانلود عکس: اول فروردین ۱۳۹۶ ش

<http://shahrefarang.com/qajar-pahlavi-passports/>

۹۸- ن.ک. «از طهران تا عکا»، ص ۱۱۲.

۹۹- «از طهران تا عکا»، ص ۱۲۱.

۱۰۰- از سال ۱۸۵۶ م طی فرمانی از سلطان عثمانی دستور داده شد که کلیه مردم مقیم عثمانی تبعیت این کشور را قبول نموده و از تساوی حقوق و آزادی بهره‌مند شوند، که این طرح حکومتی پیش از درخواست تبعیت جمال ایهی و مؤمنین از حکومت بود (ن.ک. «تاریخ جهان نو»، ج ۲، ص ۲۸۲).

۱۰۱- حضرت بهاءالله در لوحی خطاب به گوینو میفرمایند: "کارپرداز ایران (بزرگ قزوینی) هر روز به اولیای دولت شکایت می‌نوشت و چون این عبد مشاهده نمود که این امور بالاخره سبب فساد می‌شود، به مشیر عراق نامق پاشا تفصیل اظهار شد، ایشان مصلحت در تبعیت دولت عثمانیه دیدند. لهذا جمعی از دوستان این عبد تبعیت دولت عثمانیه اختیار نمودند و این فقره منافی رأی دولت ایران واقع شد و این سبب شد که به کمال جد و جهد در صدد بنده افتادند..." («از طهران تا عکا»، ص ۲۹۹).

۱۰۲- ن.ک. «تاریخ ظهورالحق»، ج ۴، ص ۲۵۷.

See: The Bábí and Bahá'í Religions, p. 182. - ۱۰۳

۱۰۴- «لوح سلطان»، ص ۲۷. حضرت عبدالبهاء نیز در بیان دلیل و نتیجه این اقدام میفرمایند: "... متعا للفساد معدودی به سلک تبعیت دولت علیه عثمانی داخل شدند که این ضوضا را زائل کنند. به واسطه این تدبیر تسکین فساد شد و قونسولوس دست از تعرض کوتاه نمودند..." («مقاله سیاح»، ص ۵۲).

۱۰۵- «از طهران تا عکا»، ص ۱۳۴ - همچنین حضرت عبدالبهاء، در مکتوبی که در ایام رضوان خطاب به پایبان می‌نویسند، می‌فرمایند: "و اما آنکه سبب این حرکت و علت این مسافرت آنست که دولت ایران با تیغ و سنان از سه سال قبل تا بحال پایی این جانب (بابیان) شده‌اند و هرگز ذره ای اهمال و اغفال نوزیدند، بلکه به تمام جد و جهد مشغول بوده‌اند؛ بخصوص یک سال بیشتر است که در تدبیر بیش از طاقت خود کوشیدند. خلاصه در اوایل از دولت عثمانی خواهش نمودند و کوشش کردند ایشان را با جمیع متعلقان گرفته دست بسته تسلیم ما نمایند. دولت روم جواب (رد) نمودند ... دولت روم بالمره جواب نمودند که دولت ایران چنین خواهش و طلبی ننماید، زیرا که چنین امری محال و ممتنع است." («حیات حضرت عبدالبهاء»، ص ۱۷).

۱۰۶- «مقاله سیاح»، ص ۵۱.

۱۰۷- «بهاءالله شمس حقیقت»، ص ۱۸۸.

۱۰۸- در این بین و در ۱۳ فوریه ۱۸۶۱ م احمد توفیق پاشا والی بود.

۱۰۹- حضرت ولی امرالله میفرمایند: "اولین قدمی که این دو نفس شریر بر مخالفت حی قدیر برداشتند آن بود که نزد والی بغداد، مصطفی پاشا، شروع به سعایت کردند و با جعل اکاذیب از وی خواستند حکمی جهت اخراج هیکل مبارک و اصحاب از عراق و تسلیم آنان به مأمورین دولت علیه ایران صادر نماید." («قرن بدیع»، ص ۲۹۱).

۱۱۰- ن.ک. «بهاءالله شمس حقیقت»، ص ۱۷۹.

۱۱۱- «از طهران تا عکا»، ص ۱۰۰.

۱۱۲- مجله «وحید»، سال ۸، شماره مسلسل ۸۶، بهمن ۱۳۴۹ ش، ص ۱۷۳.

۱۱۳- «سفرنامه میرزا خانلر خان اعتصام الملک»، ص ۶۵.

۱۱۴- حضرت عبدالبهاء میفرمایند: "بهاءالله در تربیت و تعلیم و آداب و تنظیم و اصلاح احوال این طایفه جهد بلیغ نمود، به قسمی که در مدتّ قلیله جمیع این فساد و فتنّ خاموش گردید و منتهای قرار و سکون در قلوب حاصل شد و به حسب مسموع در نزد اولیای امور نیز واضح و مشهود گشت که نوایا و مبادی و افکار این طایفه امور روحانیّه و از متعلقات قلوب صافیّه است و اساس حقیقی اصلی تصحیح اخلاق و تحسین ادبی عالم انسانی است، به مادّیات قطعاً علاقه نداشته و چون این اساس در قلوب این طایفه استقرار یافت، به قسمی در جمیع بلاد حرکت نمودند که در نزد اولیاء امور به سلامت نفس و سکون قلب و نیت صحیح و اعمال حسنه و حسن آداب مشتهر گشتند، زیرا این قوم در نهایت آداب اطاعت و انقیاد هستند، چون تعلیم را چنین یافتند روش و حرکت را تطبیق نمودند." («مقاله سیاح»، ص ۳۹).

۱۱۵- «از طهران تا عکا»، ص ۱۰۹.

۱۱۶- ن.ک. همان، ص ۱۴۳.

۱۱۷- همان، ص ۱۳۴.

۱۱۸- همان، ص ۱۳۱.

۱۱۹- «رساله دهجی»، صص ۱۷۰ و ۱۷۱.

۱۲۰- ن.ک. «بهاءالله شمس حقیقت»، ص ۱۸۰.

- ۱۲۱- «از طهران تا عکا»، ص ۱۲۵.
- ۱۲۲- «از طهران تا عکا»، ص ۱۲۷.
- ۱۲۳- ن.ک. «تاریخ ظهورالحق»، ج ۶، ص ۱۰۰۵.
- ۱۲۴- «تذکرة الوفا»، ص ۱۷۰.
- ۱۲۵- «تاریخ امری یزد»، صص ۹۷ و ۹۸؛ و «تاریخ ظهورالحق»، ج ۶، ص ۷۸۶.
- ۱۲۶- ن.ک. «قرن بدیع»، ص ۲۳۳.
- ۱۲۷- مجله «وحید»، سال ۸، شماره مسلسل ۸۶، بهمن ۱۳۴۹ ش، ص ۱۶۹.
- ۱۲۸- «حیات حضرت عبدالیهاء»، ص ۱۸.
- ۱۲۹- «از طهران تا عکا»، ص ۱۹۸.
- ۱۳۰- «خاطرات حبیب الله افنان»، ص ۵۶.
- ۱۳۱- «از طهران تا عکا»، ص ۵۲.
- ۱۳۲- «قرن بدیع»، ص ۱۵۱.
- ۱۳۳- ن.ک. «ابوالفضائل گلپایگانی در آینه اسناد»، ص ۱۷۷.
- ۱۳۴- «شیخی گری و بابی گری»، ص ۲۸۹.
- ۱۳۵- «از طهران تا عکا»، ص ۱۰۹.
- ۱۳۶- «لوح سلطان»، ص ۲۸.
- ۱۳۷- «قرن بدیع»، ص ۲۷۶.
- ۱۳۸- «تاریخ ظهورالحق»، ج ۴، ص ۲۵۹.
- ۱۳۹- ن.ک. «قرن بدیع»، ص ۲۷۷؛ و «تاریخ ظهورالحق»، ج ۴، ص ۲۶۳.
- ۱۴۰- ن.ک. نادر سعیدی، «دیالکتیک شمشیر و جهاد در آثار حضرت باب»،  
http://negah.org/1383 در تاریخ تیر ۱۳۹۶.

۱۴۱- «رحیق مختوم»، ج ۱، ص ۵۴.

۱۴۲- ن.ک. «اسرار الآثار خصوصی»، ج ۱، ص ۲۲۵.

۱۴۳- این مکتوب در آرشیو کتابخانه مرکزی تهران و شماره ۱۰۷۷۲ نگهداری می‌شود. به خط میرزا یحیی ازل است و در باره آن نوشته شده: "لوح ضیافت، در هنگام نشر خبر قتل ناصرالدین شاه در سنه ۱۳۱۳. لوحی از آثار حضرت ثمره، صبح ازل، به خط خودشان، در جلسه مهمانی که بعد از نشر خبر کشته شدن ناصرالدین شاه در سنه ۱۳۱۳ق، نوشته شده." برای آگاهی از چکیده‌ای از آن ر.ک. «تاریخ مکتوم»، ص ۱۸۰.

۱۴۴- ن.ک. «تاریخ ظهور الحق»، ج ۸، ق ۱، ص ۴۳۰.

۱۴۵- ن.ک. «سلوک رؤسا و سلاطین با مردم»، ص ۶.

۱۴۶- ن.ک. ضمائم.

۱۴۷- ن.ک. «اسباب النزول آیات قرآن کریم»، ص ۴۱۴.

۱۴۸- همان، ص ۴۵۴.

۱۴۹- «منتخبات اولیا جلی»، ص ۹.

۱۵۰- ترس مردم و حکومت عثمانی در آن زمان از اوراق این‌چینی بسیار زیاد بود. مکاتیبی که حاوی اعداد رمزی بود به راحتی می‌توانست باعث فتنه شود. برای مثال، همین بس که سلطان عبدالحمید، پادشاه عثمانی، از ورود کتب شیعی غربی برای تدریس در دبیرستان‌های عثمانی جلوگیری کرد و دلیل این ممانعت آن بود که فرمول، حروف، و اعداد درس شیعی را رموز و اسراری می‌دانستند که مُخَلّ امنیّت است. حکومتی که چنین برخوردی با کتب شیعی داشت، البته می‌توانست با دیدن اوراق ازل فتنه به پا نماید (ن.ک. «تاریخ جهان نو»، ج ۲، ص ۲۸۴).

۱۵۱- «از طهران تا عکا»، ص ۲۰۵. - ازلیان و طرفداران جمال‌الدین اسدآبادی، که با ازلیها قرابت داشتند، گمان می‌کردند که با کشته شدن ناصرالدین شاه، میرزا یحیی ازل می‌تواند حکومت را به دست بگیرد و جمال‌الدین اسدآبادی و ازلیان به اهداف خود برسند. علاقبند یزدی دلیل ترور ناصرالدین شاه را همین موضوع دانسته و می‌نویسد: "ازلیان و پیروان اسدآبادی خیال کردند که اگر سلطان کشته شود، سلطنت به ازل می‌رسد. (پس) تیر به ناصرالدین شاه زدند." («تاریخ مشروطیت»، ص ۴۱).

۱۵۲- «هشت بهشت»، ص ۱۶۱.

۱۵۳- از جامعه بهائی: استاد سلمانی، حاج سیاح، محمداقر قهوه‌چی، درویش صدقعلی؛ و تنها نماینده ازلی کج‌کلاه بودند.

See: Dissent and Heterodoxy, pp. 75-79. - ۱۵۴

۱۵۵- «تذکرة الغافلین»، ص ۳۹.

۱۵۶- «لوح سلطان»، ص ۳۳. - جمال ابهی تفسیر "نصرت" را از ایام بغداد مطرح فرموده بودند. جمال ابهی یکی از تفاوت‌های دیانت بهائی از ازلی را چنین در کتاب بدیع می‌فرماید: "چیزی که فرق بوده این بوده که این ظهور ابداع ناس را از قتل و نزاع و جدال منع فرمودند، چنانچه در سنین توقف در عراق ابداً در محل محاربه واقع نشد و تصریحاً در آیات نازل که نصرت و تبلیغ امر به مواظب حسنه و بیانات شافیة بوده و خواهد بود، نه به مجادله و محاربه. و به شأنی این حکم محکم نازل شده که در بعضی از کلمات الهی مذکور که اگر نفسی به ابناء و یا ذوی قرابۀ من ضرری وارد آورد، نزد این عبد احسن و محبوب‌تر است از اینکه متعرض نفسی شود." («کتاب بدیع»، ص ۱۵۴).

۱۵۷- «لوح سلطان»، ص ۳۳.

۱۵۸- ترس ناصرالدین شاه از بای‌ها آنقدر زیاد بود که با وجود اینکه او به عنوان یک مسلمان معتقد، علاقه زیادی به زیارت عتبات در عراق داشت، به علت حضور بابیها در عراق و تهمتهایی که از قبل ذکر شد، سفری به عراق نکرد. بالاخره در سال ۱۸۷۰ق با دستورهای شدید برای میرزا حسین خان مشیرالدوله موفق به زیارت عراق شد، که این امر هم با احتیاط فراوان امکان یافت تا مبادا حتی یک بای در نزدیکی شاه باشد (ن.ک. «از طهران تا عکا»، ص ۳۲۰).

۱۵۹- جناب فاضل مازندرانی می‌نویسد: "چنان که از واقعات سنویۀ گذشته مفهوم گردید، ناصرالدین شاه پس از مطالعه لوح و بعد از شهادت بدیع این را دانست که بهائیان با دولتش معارضه ندارند و در سیاستش مداخله نیارند و شیفته معارف و مقاصد دینیۀ خود هستند. و از این رو متدرجاً دست از تعرضات کشیده، بنفسه اقدام به ضدیت و اذیت احباب نکرد، و لکن تعرضات فقهای شیعه مستمر بود." («تاریخ ظهورالحق»، ج ۵، ص ۲۶۷).

See: The Bábí and Bahá'í Religions, p. 358. - ۱۶۰



۱۶۱- «مجموعه الواح چاپ مصر»، ص ۳۶۶.

۱۶۲- «خاطرات اعتضاد السلطنه»، ص ۷۷۵.

۱۶۳- «از طهران تا عکا»، ص ۳۹۰.

۱۶۴- ن.ک. همان.

۱۶۵- «مائده آسمانی»، ج ۴، ص ۱۳۲.

۱۶۶- برای نمونه ن.ک. به نامه ناصرالدین شاه خطاب به امین السلطان در سال ۱۳۰۷ ق که در باره بهائیان عشق آباد است («از طهران تا عکا»، ص ۳۶۹).

۱۶۷- حاج میرزا حیدرعلی اصفهانی می نویسد: "... سنین عدیده بود که حضرت تاجداری (ناصرالدین شاه) به حقیقت بر حفظ و رعایت این حزب نهایت کوشش را می فرمود، و به کزات فرموده بود: «هر وقت نفسی خواست اظهار خدمتی و دولت خواهی نماید، بر این طایفه تهمتی و افتراپی روا داشت، هر وقت عرض کردند در فلان محل جمعیتی دارند و اسلحه زیادی موجود کرده اند کذب بود، و حتی کارد گوشت پاره کن هم نبود.»" («بهجت الصدور»، ص ۳۴۰). - همچنین تغییر جالب ناصرالدین شاه در گزارشی است که ناصرالدین شاه خطاب به علاءالدوله ارسال نموده و لازم دیده است که در باره حقیقت امر بهائی تحقیق شود (ن.ک. «از طهران تا عکا»، ص ۳۲۸).

۱۶۸- آثار قلم اعلی، ج ۷، ص ۱۹۸.

۱۶۹- در بسیاری از قسمت های تاریخ امر شاهد بوسیدن دست میرغضب توسط شهداء هستیم. برای مثال، در زمان شهادت استاد رضا در یزد، او خطاب به میرغضب خود، یعنی سید حسن حداد، گفت: "حضرت بهاء الله فرموده اند دست قاتل را باید بوسید و رقص کنان به میدان فدا شتافت. حال خواهش میکنم بگذارید اول دست شما را ببوسم، آن وقت مرا بکشید." (ن.ک. «خاطرات مالمیری»، ص ۲۱۸).

۱۷۰- برای مطالعه شرح این واقعه تاریخی ن.ک. «شرح احوال میرزا ابوالفضائل گلپایگانی»، ص ۱۵۹؛ و «تاریخ ظهور الحق»، ج ۵، ص ۳۴۸.

ضمائم

۱۰۶۷

تذکره مرو

نمره مرکزی ۶۴۶۶۶

عمره محلی ۱۰۶۷

تبدیل در ۱۵ شهریور ۱۳۲۶ سنه ۱۳۲۶ میل



**بنام یون علیخیر شاه ابن**

میرزا یونس

دارنده این تذکره  
نیمة دولت علیه ایران از راه  
مستحصلین حدود و لغور ممالک محروسه دولت علیه تعرض او  
تقدیه از مامورین نظامی و غیر نظامی دول متحابه سواستن  
میشود که اسباب تسهیل عبور سفار الیه را فراهم نموده  
لدى الحاجة رعایت و طرفداری نماید


وزیر امور

MINISTRE DES AFFAIRES ÉTRANGÈRES  
LE MINISTRE DES PASSAPORTS

Signalement et observations	اشکال و مشخصات
Nom	اسم
Age	سن
Taille	قدت
Barbe	ریش و لود
Résidence	محل اقامت
Lieu de naissance	محل تولد
Profession	حرف
rendant à	بخدمت
Femmes	عیال
Enfants	اولاد
Particularités	علامت مخصوص
tenit par	معرف
par	در
par	محل امضای
	دهنده تذکره

هر تذکره که مطابق قیمت آن نمیدانند باید بی اعتبار است

۱ - تذکره در زمان قاجار

تذکره المومنین فی الزمان فی العلیتہ		فومره
		اشکال
		سین
<p>تذکره مذکور آن بعد از غلبه بر این است که...</p>		فکر
<p>مستحقان چنانچه در این کتاب مذکور است...</p>		چشم
<p>و عجز از باران مالک سزاوار حدیثی مانع ذکر است...</p>		اکبر
<p>در این کتابخانه با این تذکره انکسالی...</p>		ریس
<p>هلم و بعد از این تذکره از غیب است...</p>		سنبیل
		اشکال

۲- تذکره جمال ابهی





۳- سعیدخان انصاری



# تفاسیر نازله از قلم حضرت بهاء الله از «الم» مذکور در قرآن\*

مهرنوش فیروزمندی

شاید هیچ لذتی بالاتر از علم و معرفت بر رموزات الهیه و اسرار خلقت معرفی نشده باشد. کسانی که با کتب آسمانی مأتوسند و در آن به دیده انصاف به تحقق و تفکر می‌پردازند بیشتر از دیگران به این رموز آگاهند و به یمن لیاقت حضور در محرمان اسرار ربانی بر خود می‌بالند.

از جمله کتب مقدسه، قرآن به لحاظ دارا بودن اسرار بی‌شمار جایگاه خاصی را به خود اختصاص می‌دهد، چرا که علاوه بر کلمات تامه‌ای که حامل رموزی بسیار است، حروفی رمزگونه را نیز در خود جای داده است. این حروف به حروف مقطعه قرآن معروفند.

این حروف متشکل از ۱۴ ترکیب مشتمل بر ۱۴ حرف مخصوصه در ابتدای ۲۹ سوره از سوره‌های قرآن می‌باشند و عبارتند از:

الم (الف، لام، میم، ۷ مورد)، الر (الف، لام، راء، ۴ مورد)، ص (صاد، ۱ مورد)، ق (قاف، ۱ مورد)، طسم (طاء، سین، میم، ۲ مورد)، طس (طاء، سین، ۱ مورد)، کهیعص (کاف، هاء، یاء، عین، صاد، ۱ مورد)، حم (حاء، میم، ۷ مورد)، حمعسق (حاء، میم، عین، سین، قاف، ۱ مورد)، یس (یاء، سین، ۱ مورد)، طه (طاء، هاء، ۱ مورد)، المر (الف، لام، میم، راء، ۱ مورد)، المص (الف، لام، میم، صاد، ۱ مورد)، ن (نون، ۱ مورد).

این حروف را حروف نورانی نیز می‌گویند، اما بیشتر به حروف مقطعه قرآن مشهورند، چرا که به صورت کلمه معنای خاصی ندارند، و در هنگام خواندن آنها را به صورت مقطع و مستقل می‌خوانیم. مثلاً می‌گوئیم: «الف، لام، میم» و یا «الف، لام، راء» و ...

مفسرین تفاسیر متعددی بر این حروف نگاشته‌اند. برخی از آنها صرفاً حاصل استنباطات شخصی است و هرگز قادر نخواهد بود پرده از این رموز بردارد. مثلاً در کتاب «امثال القرآن» آمده است که این حروف جهت ساکت کردن اعراب به کار برده می‌شده (تلخیص، ص ۸۷)، و یا نقل گردیده است:

\* متن مقدماتی این مقاله در دفتر چهاردهم سفینه عرفان درج شده بود. متن تکمیل شده و نهائی در این دفتر درج می‌گردد.

اینکه جناب اشراق خاوری در کتاب «قاموس ایقان» از قول یکی از محققین غیر مسلمان در این باره می‌نویسد: "حضرت رسول (ص) چون آیات قرآن بر او نازل می‌شد گاهی برخی از یهود را که خواندن و نوشتن می‌دانستند به کتابت آیات که بر او وحی می‌شد وادار می‌فرمود و کاتبان یهودی در ابتدای نوشته خود رمزی به کار می‌بردند تا دلالت کند که آنان به امر محمد (ص) آن آیات را نوشته‌اند و خودشان به آنچه نوشته‌اند معتقد نبوده‌اند." (ج ۱، ص ۵۷۲). تئودور نولدکه در پژوهش خود معتقد است که این حروف مخفف نام افرادی است که نسخه‌های مختلف قرآن را در زمان عثمان از آن افراد جمع‌آوری کرده بودند. از آنجا که قرآن در زمان عثمان، خلیفه سوم، تحت نظارت جمعی از صحابه به رهبری زید بن ثابت به صورت یک کتاب، موسوم به مصحف عثمان جمع‌گردید حروف مقطعه قرآن نمایان‌گر حروفی بوده که به صورت برجسب بر روی جعبه‌های حاوی هر نسخه نوشته شده بود تا مشخص شود هر قسمت از متن از کدام شخص دریافت شده و بنابراین منظور از «الر» الزبیر است و منظور از «الم» المغیره و «حم» عبدالرحمن است و «طه» کوتاه‌شده نام طلحه است که به عنوان برجسب بر روی جعبه‌ها نوشته شده بود (تلخیص از ویکی‌پدیا).

و از این قبیل تفاسیر که البته نزد محققین منصف عدم صحت و بی‌ارزشی آنها محرز است.

در طرف مقابل، دسته‌ای دیگر از این تفاسیر که توسط محققین و مطلعین علوم دینی و بر اساس احادیث و منابع معتبر صورت گرفته است در حد توانائی خود مطالب با ارزشی را جهت طالبان حقیقت ارائه می‌دهد. مثلاً عده‌ای این حروف را به اسماء و صفات حق نسبت می‌دهند و برخی نیز این حروف را رموز و اسرار خداوند می‌دانند.

گرچه این تحقیقات قابل امعان نظر و بررسی است، ولی حقیقتاً و تماماً رموز مستوره در دل این حروف را نمی‌گشاید، چرا که: "تأویل کلمات حمامات ازلیه را جز هیاکل ازلیه ادراک ننماید و نغمات ورقاء معنویه را جز سامعه اهل بقاء نشنود. هرگز قبطی ظلم از شراب سبطی عدل نصیب ندارد و فرعون کفر از بیضای موسی اصلاح نیابد. چنانچه می‌فرماید «و ما يعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم»." (حضرت بهاءالله، ایقان، ص ۱۴).

اما در این ظهور اعظم بنا بر فضل و موهبت حضرت بهاءالله و به اصابع قدرت «کنوز علم و حکمت» الهیه برخی از حقائق مستوره در این حروف مفتوح گشت و «روائح مکنونه‌اش بر جمیع ممکنات» مبدول گردید: "و اما سئلت عن حروفات المقطعات فی الصحائف و الزبیرات، فاعلم بان لكل واحد من هذه الحروفات لآیات للذینهم یعرفون و فیها رموزات و اشارات و معانی و

دلالات لا یعقل حرفاً منها الاّ الذینہم کانوا فی رضی اللہ یسلکون و فی رضوان العلم یحبرون ولم یزل کانت اسرارها مکتونہ فی کنائز العصمة ومختوماً بختام القدرة ومقنوعاً بقناع العزة."

و اما از حروف مقطعة در قرآن سؤال کردی پس بدان کہ در ہر حرفی از این حروف آیاتی است برای کسانی کہ معرفت حاصل کنند و در آن رموز و اشارات و معانی و دلالاتی است کہ جز سالکان سبیل الہی حرفی از آن را نمی‌فہمند و تا ابد اسرار آن پوشیدہ و مخفی خواہد ماند. ولی در این ہنگام در حدّ شأن و درک تو و بہ اندازہ‌ای کہ مردم قادر بہ فہم و درک آن باشند رمز آن گشودہ می‌شود (مضمون).

برخی از حقایق مستورہ در این حروف با نزول لوحی از حضرت بہاء اللہ در پاسخ بہ سؤالات میرزا آقای رکاب‌ساز شیرازی<sup>۱</sup> گشودہ شد. وی یکی از افرادی بود کہ پس از استماع بیانات حضرت اعلیٰ در مسجد وکیل بہ شرف ایمان فائز گردید، در عراق بہ حضور حضرت بہاء اللہ رسید و در دو مورد حروف مقطعة قرآن و آیة نور<sup>۲</sup> سؤال کرد. در جواب وی حضرت بہاء اللہ لوحی بہ افتخارش نازل فرمودند.

گرچہ در این لوح حضرت بہاء اللہ با بیان برخی از تعبیر این حروف سائل را مورد لطف قرار می‌دهند ولی ضمناً نیز اشارہ می‌فرمایند کہ از ادای کامل رموز این حروف معذورند، چرا کہ اولاً ادراک معانی آنها وراي ادراک نفوس است و ہیمنہ مذکور در این حروف (الف بہ عنوان مثال) کل آنچه در آسمان‌ها و زمین است را منصعق خواہد کرد. و از طرف دیگر بغضاء و حسد نفوس آن حضرت را در چنگال خود محصور خواہد کرد و سبب انکار و اختلاف بین نفوس خواہد گردید، چرا کہ تنها قلبی از عباد بہ این حقایق شاکرند. ولی تنها بہ جہت آنکہ سائل را از باب خود نا امید نگردانند بہ لحاظی کہ نفوس تحمل شنیدن و قدرت تفہیم آن را دارند این حروف را بہ عنوان بشارت و تذکرہ‌ای برای نفوس مقبل تفسیر می‌فرمایند: "فاعلم بانّی لو اذکر معانی الالف الذی نزل فی اول الکتاب علی ما قدر فیہ لؤلؤ علم مکنون لینصعق کل من فی السموات والارض الا الذینہم فی طمطام یوم القدرة فی مقابلة الوجه یتغمسون و یجتمعون علی کلاب الارض و یأخذون بمخالب البغضاء و ینکرون فضل الذی نزل من غمام ارتفعت باسم اللہ و یسکن بہ ظمناً الذین ہم فی فاران الفراق عند فوران النار یحرقون ... و کذلک فاعرف تشتت الناس فیما ہم یختلفون و بذلک نزل من قبل علی محمد رسول اللہ بان قلباً من عبادی الشکور ولكن مع کل ذلک لما احب ان اخبی الذی انقطع الی اللہ و سافر الیہ و ہاجریہ لذا القی علی قدر الذی تحملہ العباد و تطیقہ النفوس و تعرفہ العقول لیكون تذکرہ و بشارہ من لدی العبد للذینہم یسرعون الی دارالسلام فی ظلّ شجرة الوصل ہم یدخلون."



و همچنین در قسمتی دیگر از لوح به همین مضمون زیارت می‌کنیم: "لَكِنَّ حِينُنْذ فَكَّ خْتَامِه عَلِي شَانِك وِوَدَك عَلِي مَا كَان النَّاس يَقْدِرُونَ اَنْ يَعْرِفُونَ."

توضیح آنکه این لوح در بغداد و بعد از مراجعت حضرت بهاءالله از کوه‌های سلیمانیه نازل شده است و بسیار مفصل (حدوداً ۷۵۰ سطر) و کلاً به زبان عربی می‌باشد. حضرت ولی امرالله این لوح را تحت دو عنوان «لوح آیه نور» و «لوح تفسیر حروف مقطعه قرآن» ثبت فرموده‌اند و جناب اشراق‌خاوری آن را در «مائده آسمانی»، جلد ۴، در صفحات ۴۹ تا ۸۶ درج کرده‌اند.

در این مقاله قسمت‌هایی از این لوح در ارتباط با تفاسیر حضرت بهاءالله از "الم" که در ابتدای ۷ سوره از سوره‌های قرآن ذکر شده است و اولین آیه قرآن با آن آغاز می‌گردد (الم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین) مورد مطالعه قرار گرفته و به جهت سهولت بررسی تحت عناوین ذیل ارائه خواهد شد:

۱- حروف مقطعه «الم» دلالت بر اسماء و صفات حق.

۲- حروف مقطعه "الم" دلالت بر حضرت محمد.

۳- حروف مقطعه «الم» و مراحل تجلی حق در عالم امکان.

۴- حروف مقطعه «الم» و بشارات ظهور موعود.

۵- حروف مقطعه «الم» و علم حروف.

۶- حروف مقطعه «الم» و اکسیر.

### ۱- «الم» دلالت بر اسماء و صفات حق حروف مقطعه.

در قسمتی از این لوح حضرت بهاءالله حروف «الم» را اشاره‌ای به اسماء و صفات خداوند تفسیر می‌فرماید: "فاعلم بانّ الالف فی مقام یشیر علی اسمه الاعظم فهو الله واللام من علمه المکنون والمیم عن اسمه المعطى. ای انا الله الاعلم المعطى وهذه الاسماء ما اختصه الله بنفسه فی اول کتابه وبذلک اراد ما اراد ولن يعرف احد کیف اراد لانه لا یسبقه احد بعلمه و اتا کل بذلک موقنون و معترفون."

جهت توضیح بیان حضرت بهاءالله و تفسیر حروف «الم» به الله، اعلم و معطی به دو کتاب ترجمه تفسیرالمیزان و تفسیر مجمع‌الیان که از کتب معروف تفسیر قرآن میباشند استناد می‌شود:

"حروفی که از اسماء خدا گرفته شده گرفته‌شدنش مختلف است. بعضی از حروف از اول نام خدا گرفته شده مانند کاف از کافی و بعضی از وسط گرفته شده مانند یاء که از حکیم و بعضی از آخر گرفته شده مانند میم که از علم گرفته شده." (ترجمه تفسیرالمیزان، ج ۱۸، ص ۷).

"هر یک از آنها (حروف مقطعه) و یا مجموعشان اشاره به اسم و صفی از صفات خداست. مثلاً «الم» (=ا،نا،ل=الله،م=اعلم) و مجموعاً «انا الله اعلم» و «الم» اشاره به «انا الله اعلم و اری»." (تفسیر مجمع‌البیان، ج ۲، صص ۵۵-۵۶).

با استدلال بر این توضیحات مستدل می‌شود که چگونه اختصار اسماء الهی با ذکر حروف در علم تفسیر متداول بوده است و حضرت بهاءالله با به‌کارگیری این روش در این قسمت از تفسیر خود الف را به اسم الله و حرف لام را به علم مکنون او و حرف میم را به اسم معطی خداوند تعبیر می‌فرماید و در ادامه ذکر می‌فرماید که چگونه «الم» دلالت بر «انا الله الاعلم المعطی» دارد و این گونه خداوند اولین آیه کتاب خود را با برخی از اسماء و صفات عالیة خود زینت می‌دهد و هیچ کس را یارای آن نیست که اراده الهی را آن گونه که شایسته آن مقام است دریابد و همه ما به این مقرر و معترفیم.

لازم به ذکر است که به‌کارگیری این نحوه تفسیر در قسمت‌های دیگر این تفسیر نیز معمول گشته است که در ادامه بررسی به آن خواهیم پرداخت.

## ۲- حروف مقطعه "الم" دلالت بر حضرت محمد.

در مواردی از این لوح، حضرت بهاءالله این حروف را به حضرت محمد منتسب می‌سازند، از جمله:

الف- حروف مقطعه رموزی بین خدا و حضرت محمد.

حروف مقطعه در مقامی رمزی بین عاشق و معشوق و حبیب و محبوب است و هیچ کس را یارای اطلاع بر آن نیست مگر کسانی که قلوبشان گنجینه‌ای از علم و حکمت الهی است: "ثم اعلم بان هذه الحروفات المقطعات فی مقام یکونن الرمزی بین العاشق والمعشوق والحبیب والمحبوب ولا یطلع ذلک احد الا الذین جعل الله قلوبهم کنائز علمه و خزائن حکمته."

در احادیث اسلامی آمده است کہ حضرت محمد در شب معراج بہ نام حبیب مخاطب گردید: "یا محمد انت الحبيب و انا المحبوب." (قاموس ایقان، ج ۴، ص ۱۴۶۴). و از آن بہ بعد حضرت محمد بہ حبیب معروف گشت، چنانچہ در «اسرار الآثار» در تصریح آن آمده است: "بین شیعیان لقب حضرت محمد حبیب اللہ بود. در برخی از الواح اطلاق بر ہمین معنی گردید." (ج ۳، ص ۷۲).

علاوہ بر این لوح، حضرت بہاء اللہ در الواح دیگر نیز حضرت محمد را با نام حبیب ذکر می فرماید: "تالله هذا لهو الذي قد ظهر مرة باسم الروح ثم باسم الحبيب ثم باسم على ثم بهذا الاسم المبارك المتعالى المهيمى العلى المحبوب و انّ هذا لحسين بالحق." (مجموعه الواح حضرت بہاء اللہ، ص ۱۹۶).

### ب- "الم" خطاب بہ حضرت محمد.

اولین سورہ قرآن با این آیہ شروع می شود: "الم ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين." بہ این ترتیب خداوند در اولین آیہ قرآن حضرت محمد را رمز گونه با خطاب «الم» مخاطب می سازد کہ ای محمد این کتاب ہدایتی است برای متقین و شکی در آن نیست: "تلك الحروفات في مقام الاسماء تدلّ على الكينونات الازلية والحقائق الاحدية وسواذج الهوية كما انتم في الفرقان تقرئون. قال عزّ نوره في أول الكتاب "الم ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين" وفي هذا المقام سئى الله حبيبه بهذه الحروفات المنبسطة المقطعة ليوقنّ بذلك الذينهم كانوا في هواء الروح بجناحين الانقطاع يطبّرون ان يا محمد هذا الكتاب اي كتاب نفسك وهذا من كتاب غيب محفوظ الذي لن يحيط بعلم احد الا الله و منه يفصل كل الكتب لو انتم توقنون وهذا من كتاب الذي فصل فيه علم ما كان وما يكون ويهتدى به المهتدون وكل ما نزل من قبل الذي لا قبل من الكتب والزبحرفاً من ذلك الكتاب ... اذا فاعرف كتاب نفس محمد الذي رقم فيه كل الاسرار من قلم الله المهيمى العزيز القيوم لتشهد بانّه لا اله الا هو الملك المهيمى المحبوب و بذلك نزل من قبل بان اقراء كتاب نفسك وهذا الكتاب الذي يكفي الذين هم آمنوا و يبلغهم الى شاطئ اسم مخزون وفي مقام اخرى يطلق على كتاب الذي نزل عليه بالحق وجعله الله فرقاناً بين الذين هم آمنوا عن الذين هم كفروا على ربهم يعدلون."

حضرت بہاء اللہ این کتاب را بہ دو تعبیر تفسیر می فرماید. اولاً منظور از این کتاب، نفس حضرت محمد است کہ ملهم بہ اسرار الہی است و بدین گونه خداوند حضرت محمد را مخاطب می سازد کہ اسرارى را کہ بہ وی آموخته است بر خلقش بخواند و بہ آنان پیاموزد. شاهد این مقال اولین آیہ ای است کہ بر ایشان نازل شد و مأمور بہ رسالت خویش گردید: "اقرأ باسم ربك

الذی خلق". یعنی بخوان به نام پروردگارت که تو را آفرید. و این واضح است که منظور، خواندن کتاب اسراری است که خداوند در او به ودیعه گذارده است. و این همان لوح محفوظ معروفی است که بر اساس روایات اسرار ما کان و ما یکون تا روز قیامت بر آن نقش بسته است و قابل تغییر و تبدیل نیست. از آنجا که این اسرار بر اساس قوه استعداد خلق بیان می‌شود، تمامی آنچه تا قبل از زمان ظهور حضرت محمد بیان و ظاهر شده بود تنها حرفی از کتاب اسرار محمد است و سر بیان حضرت اعلیٰ رخ می‌نماید که بر اساس سنت الهی هر مظهر ظهوری اتم و اشرف و اکمل از ظهور ما قبل خود است، چنانچه در کتاب بیان فارسی می‌فرمایند: "هر ظهور بعدی علت ظهور قبل است عندالله به ظهور اشرفیت، زیرا که خلق عیسی از برای ظهور رسول‌الله (ص) شد، چنانچه خلق قرآن از برای خلق بیان و خلق بیان از برای ظهور من یظهره الله." (بیان فارسی، باب ۱۷، واحد ۲).

دومین تعبیری که حضرت بهاءالله از این کتاب می‌فرمایند کتاب قرآن است که با لقب فرقان، یعنی جدا کننده مؤمنین از غیر مؤمنین، ذکر شده است و این همان کتاب صامتی است که با عنوان کتاب تدوین الهی سبب هدایت نفوس می‌گردد و شکی در آن جائر نیست. چنانچه حضرت بهاءالله در کتاب ایقان نیز به آن اشاره می‌فرمایند: "در حروف مقطعه فرقان اسرار هویت مستور گشته و لثالی احدیه در صدف این حروف محزون شده که این مقام مجال ذکر آن نه ولیکن بر حسب ظاهر مقصود خود آن حضرت است که به او خطاب می‌فرماید یا محمد این کتاب منزل از سماء احدیه، نیست ریوی و شکی در آن. هدایتی است برای پرهیزگاران. ملاحظه فرمائید که همین فرقان را مقرر و مقدر فرموده برای هدایت کل من فی السموات و الارض و بنفسه آن ذات احدیه و غیب هویت شهادت داده بر آنکه شک و شبهه در آن نیست که هادی عباد است الی یوم معاد. آیا انصاف هست ثقل اعظم را که خدا شهادت بر حقیقت آن داده و حکم بر حقیقت آن فرموده این عباد در آن شک نمایند و یا شبهه کنند یا امری را که او سبب هدایت و وصول به معارج معرفت قرار فرموده از آن اعراض نمایند و امر دیگر طلب نمایند و یا به حرف مزخرف ناس تشکیک نمایند که فلان چنین گفته و فلان امر ظاهر نشده و حال آنکه اگر امری و یا احدائی غیر کتاب الهی علت و دلیل برای هدایت خلق بود البته در آیه مذکور می‌شد. باری باید از امر مبرم الهی و از تقدیر مقدر صمدانی که در آیه ذکر یافت تجاوز ننمائیم و کتب بدیعه را مصدق شویم، چه اگر تصدیق این کتب را ننمائیم تصدیق این آیه مبارکه نشده، چنانچه این واضح است که هر گس تصدیق فرقان نمود فی الحقیقه مصدق کتب قبل از فرقان هم نبوده." (صص ۱۵۶-۱۵۷).

لازم به ذکر است که حضرت اعلیٰ این دو کتاب را به کتاب ناطق مظهر امر و کتاب صامت تدوینی هر مظهر امری تسمیه می‌فرمایند: "هیچ شائی نیست مگر آنکه از برای کتاب صامت کتاب ناطقی خداوند مقرر فرموده ... و آن کتاب الناطق من یظهره الله." (بیان فارسی، باب ۳، واحد ۲).

بنابراین، کتاب صامت، قرآن، کتاب ناطق حضرت محمّد را همراه و ملازم می‌گردد تا اسرار الهی تماماً بر خلق خوانده شود.

اما اینکه چرا خداوند حضرت محمّد را با این حروف مقطعه مورد خطاب قرار می‌دهد بنابر تفسیر حضرت بهاءالله، تعلق اراده الهی است که هر گونه که بخواهد حبیب خود را تسمیه می‌نماید: "فی مقام آخری فاعرف بانّ الله لما سمّی حبیبه بالحروفات المرکبة والکلمات الجامعة كما انتم فی اسمائه بمحمد و احمد و محمود فی ملکوت الاسماء تنطقون و كذلك سمّاه بالحروفات المنبسطة والرقومات المقطعة لیعلم کل من له درایة من بعد بانّ کل الحروفات الالهی والاسماء الحسنی خلق له لانّ لا یظهر من المحبوب شیئاً الاّ وقد اراد به حبیبه و هذا لو انتم ببصر الروح تنظرون و لیثبت القول فیما نطقت به و رقاء الازلّیة ایّاً ما تدعوا فله الاسماء الحسنی.".

خداوند همان گونه که حبیبش حضرت محمّد را در عالم امکان با حروفات مرکبه و کلماتی جامع همچون محمّد و احمد و محمود می‌خواند، وی را با حروف مقطعه نیز خطاب می‌فرماید تا صاحبان خرد بدانند که تمامی این حروف و اسماء از برای وی و به جهت وی خلق شده‌اند و از محبوب چیزی ظاهر نمی‌شود مگر آنکه حبیبش را توسط آن اراده فرماید، چه که خداوند در قرآن می‌فرماید: "قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى." (قرآن، سوره الاسراء (۱۷)، آیه ۱۱۰)؛ چه او را خدا بخوانید یا رحمن، هر آنچه او را بخوانید از برای او نیکوترین اسماء است (مضمون).

در رابطه با وجه تسمیه حضرت محمّد به احمد باید متذکر شد که این نام برگرفته از قول حضرت عیسی در قرآن است که می‌فرماید من بشارت‌دهنده به کسی هستم که بعد از من می‌آید و نامش احمد است: "وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ." (قرآن، سوره صف (۶۱)، آیه ۶).

از آنجا که این بیان در انجیل ذکر نشده است، در مورد صحت این بیان بین مسلمین و مسیحیان اختلاف نظر وجود دارد. در رفع این شبهه، جناب اشراق خاوری در کتاب «محاضرات» خود این گونه شرح می‌دهند: "این آیه مبارکه مُنْزَله از اموراتی است که حق تعالی شأنه به رسول خود اخبار فرموده و اینکه در انجیل نیست این دلیل بر عدم تکلم حضرت مسیح به مفاد آیه مذکور نبوده و

نیست، بلکه اناجیل اربعہ بعد از آن حضرت نوشته شده و یوحنا و لوقا و مرقس و متی این چہار نفر بعد از مسیح بیانی کہ از آن حضرت در نظرشان بود نوشتند تا اصحاب آن حضرت بہ قرائت آن و تفکر در آن مشغول شوند و بسیار بیانات از آن حضرت است کہ از نظر محو شده و بسیار بیانات فرمودند کہ هیچ یک از این نفوس مذکورہ اصغاء نمودند. " (ج ۱، ص ۳۶۷).

البتہ لازم بہ ذکر است کہ در باب ۱۴، ۱۵ و ۱۶ از اصل انجیل یوحنا کہ بہ زبان سریانی نوشته شده از نام آن کسی کہ حضرت مسیح بہ آمدن او بشارت دادہ، با لفظ «فارقلیط» تعبیر شدہ است. فارقلیط لغتی سریانی است کہ اہل سوریه با آن سخن می گفتند. دانشمندان اسلامی و مفسران انجیل اتفاق نظر دارند کہ این لفظ، معرب لفظی یونانی است کہ انجیل یوحنا بہ آن زبان نوشته شدہ است، ولی در این کہ ریشہ اصلی این لفظ در لغت یونانی چہ بودہ، اختلاف نظر دارند. مفسران مسیحی آن را برگرفته از کلمہ پاراکلتوس بہ معنای تسلی دہندہ و حامی می دانند و نام روح القدس را برای آن برگزیدند و مفسران اسلامی معتقدند کہ از ریشہ پیرکتوس بہ معنای بسیار ستودہ شدہ گرفته شدہ است.

### ج- "الم" اشارہ بہ مقامات حضرت محمد در عالم حق، امر، و خلق.

علاوہ بہ موارد تسمیہ حضرت محمد، "الم" بہ بیان سہ مقام آن حضرت در عوالم حق، امر، و خلق تفسیر شدہ، همان گونه کہ در قسمتی از لوح می خوانیم: "و فی مقام آخر الالف يدلّ علی اللوہیة المطلقة واللام علی الولاية المطلقة التي ترجع الی نفسه القائمة بقوله انما وليکم اللہ وهذا من ولاية العزيز المحمود والميم عن كينونة المحمدية والطراز الاحمدية وخاطبه اللہ بهذه الحروفات ليوقنّ الكل بانّ كل ما يعبر بالعبارة و يذكر بالالسن الخليفة او يدرك في ارض الانشائية كل ذلك ظهر في قميص المحمدية وكذلك يغنّ عليكم تسمعون."

بر طبق تفسیر حضرت بہاء اللہ، الف دلالت بر الوہیت مطلقہ دارد کہ مختصّ خداست، و از آنجا کہ مظاهر الہیہ، از جملہ حضرت محمد، آئینہ تمام نما می حضرت الوہیت در عالم امکان می باشند، ذکر الوہیت مطلق بر آنها صادق است. لام دلالت بر ولایت مطلقہ دارد کہ بہ تعبیر حضرت ولی امر اللہ در توضیحات کتاب «مستطاب اقدس» مترادف مقام الوہیت و مظهریت و جانشینی مظاهر الہیہ است (ص ۲۲۸)، و بر اساس آیہ قرآن کہ خداوند می فرماید: "إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ." (سورہ المائدہ (۵)، آیہ ۵۵)، بہ حضرت محمد راجع است. میم نیز اشارہ است بہ نام حضرت محمد کہ با این حرف شروع می شود. بہ این ترتیب خداوند رسولش حضرت محمد را با این حروف مقطعہ مخاطب می

سازد تا همگان بدانند که آنچه به الوهیت تعبیر می‌شود یا به اذکار عموم ولایت و مظهریت خوانده می‌شود یا در عالم امکان با نام محمد نام می‌گیرد، همگی در مظهر ظهورش، یعنی حضرت محمد، ظاهر است.

### د- حرف میم در "الم" استدلالی به مقام استغنائی وجودی حضرت محمد.

حضرت بهاءالله در قسمتی از تفسیر خود از "الم"، جایگاه خاصی را به حرف لام که در بین دو حرف الف و میم واقع شده اختصاص می‌دهند: "فوالله لو تفكرون في اللام الذي نزل بين الحرمين لتصلن الى كل ما انتم تريدون لان اللام في هيئته ثلاثة كما ان اهل الحساب في استنطاقه يحسبون و يصير بنفسه ثلاثة اللام و الالف و الميم اذا اجتمع فيه كل ما كنا به مسئولون لان الميم قد ظهر عن نفسه وهذا يدل على استغناؤه لو انتم في هواء التجريد و فضاء التوحيد تطيرون و بهذا يستدلن المستدلون على انه لا اله الا هو قد كان واحداً في ذاته و واحداً في صفاته و واحداً في اسمه و واحداً في صنعه هل من اله غيره قل سبحان الله ما من اله الا هو انا كل له و كل في صنعه متحIRON.".

بنا بر تفسیر حضرت بهاءالله حرف لام نه تنها در تطابق با حروف ابجد ۳۰ محاسبه می‌گردد بلکه در شکل ظاهری خود به ترتیب دارای سه حرف "ل"، "ا"، و "م" میباشد که اگر این سه حرف مجتمع گردد همان "الم" شکل می‌گیرد. پس خود حرف "ل" (لام) حائز سه مقام و سه رتبه ذکر شده در "الم" است.

اما در بین سه حرف سازنده "الم"، حرف میم تنها حرفی است که در حروف تلفظی خود مستقل از دو حرف دیگر، یعنی لام و الف، است و به دو حرف دیگر احتیاج ندارد، و در ثانی، ابتداء و انتهای آن را خود حرف میم تشکیل می‌دهد (میم)، در صورتی که دو حرف دیگر یعنی لام و الف در تلفظ به یکدیگر محتاجند. این بررسی به گونه‌ای ما را به استغنائی وجودی حرف میم رهنمون می‌سازد و از آنجا که این حرف دلالت بر حضرت محمد دارد استغنائی وجودی و به تبع آن مقام توحید آن حضرت را نیز مدلل می‌سازد؛ واحد است در ذاتش، در صفتش، در اسمش و در صنعش.

این مقام البته به حضرت محمد راجع است، از آنجا که تمامی اسماء حسنی و صفات علیا به مظاهر الهیه راجع است: "آنچه اذکار بدیعه و اوصاف منیعه که از لسان ظاهر و از قلم جاری است به کلمه علیا و قلم اعلی و ذروه اولی و وطن حقیقی و مطالع رحمانی راجع می‌شود. اوست مصدر توحید و مظهر نور تفرید و تجرید." (مجموعه اقتدارات، صص ۱۰۸-۱۰۹).

علاوہ بر استدلال حضرت بہاء اللہ از مقام استغنا ی حضرت محمّد و توحید نہفتہ وی در حرف میم، بہ جاست کہ بہ تعبیری دیگر از یکی از عرفاء در این زمینہ اشارہ شود. در کتاب «عرفان نظری» آمدہ است کہ شیخ محمود شبستری در کتاب «گلشن راز» خود اشارہ می کند کہ فرق احمد، کہ نام رسول خداست، و احد فقط یک میم است: "ز احمد تا احد یک میم فرق است. جهانی در آن یک میم غرق است." (ص ۳۵۹). و بنابراین نتیجہ می گیرد کہ: "احد در میم احمد گشتہ ظاہر." (ہمان).

### ۳- حروف مقطعہ «الم» و مراحل تجلی حق در عالم امکان.

حضرت بہاء اللہ در این لوح با بیانی عرفانی و بسیار زیبا و با بہ کار گیری تعابیر و اصطلاحات عالم تدوین مراتب و مراحل سیر تجلی حق را با نمادہای نقطہ، حروف و کلمات تشریح می فرمایند؛ بدین معنی کہ همان گونه کہ در امر کتابت، نویسنده معنا و مفہوم مورد نظر خود را بہ واسطہ قلم و جوہر بر لوح بہ صورت حروف و کلمات نقش می زند، در تکوین این عالم نیز این عوامل و اسباب ضروری می گردد و عالم تدوین مثالی از عالم تکوین می شود. حضرت بہاء اللہ در این تفسیر مراتب و مراحل تنزل و تجلی حق را با بیانی فصیح و شیرین این گونه بیان می فرمایند:

#### الف- نقطہ احدیت.

ہنگامی کہ از ممکن اعلیٰ بہ قلم اولیٰ ندا می رسد کہ ای قلم از اسرار قدم بر این لوح روشن سفید بنویس، قلم بہ اشتیاق شنیدن این ندا ہفتاد ہزار سال منصعق می شود و ہنگامی کہ دوبارہ بہ ہوش می آید و بہ خاطر حکم دوبارہ ای کہ برای برگشت مجددش دادہ شدہ ہفتاد ہزار سال دیگر خون گریہ می کند. سپس در حضور خداوند در زمانی کہ نہ ابتدا دارد و نہ انتہاء بہ آتش فرقت می سوزد و ہنگامی کہ ندای الہی قطع می شود بہ نشان وفا در اشک ہایش رنگ سیاہ ظاہر می شود و قطرہ ای از این اشک های سیاہ بر لوح سفید می چکد و نقطہ در عالم بداء شکل می گیرد: "ظہر الصوت عن ممکن الأعلى مخاطباً للقلم الاولی بان یاقلم فاکتب من اسرار القدم علی اللوح المنیر البیضاء اذا صعق القلم شوقاً لهذا النداء سبعین الف سنة عما تحصوه اولی الاحصاء فلما افاق فیما رجع علیہ حکم القضاء مرۃ اخری اذا بکی سبعین الف سنة من مدامع الحمراء ثم وقف بین یدی اللہ فی زمان ما سبقہ حکم الاولیۃ فی الابتداء ولا یسبقہ حکم الاخریۃ فی الانتہاء فلما احرق بنار الفراق لما انقطع نداء الاحلی ظہر فی دموعہ لون السوداء فی جبروت الوفاء و رشح قطرة من هذا الدموع السوداء علی اللوح اذا ظہرت النقطة فی عالم البداء."



تک تک این کلمات قابل تعمق است ولی آنچه مختصراً در ارتباط با عنوان مبحث لازم به بررسی می باشد به تصویر کشیدن ظهور مظاهر الهیه و رجعت آنها است که در قالب عباراتی چنین دلنشین و زیبا جا می گیرد. اراده الهی بر این تعلق می گیرد که خداوند مظهر خود را در عالم ایجاد ظاهر سازد و این اولین مرتبه ظهور حق است که به کنز مخفی و احدیت تعبیر می شود. در این رتبه خداوند مصدر تجلی است و تمامی اسماء و صفات عین ذات او هستند و در وی متمرکز و از یکدیگر و از ذات او تفکیک ناپذیرند. بنابر این هیچ تجلی از وی صادر نمی شود. در این مقام نه اسی است و نه رسی. این رتبه به فیض اقدس نیز موسوم است. حضرت بهاءالله نماد نقطه را جهت بیان این مقام برگزیدند، چرا که در ادامه مطلب خواهیم دید که همان گونه که نقطه سرآغاز و مبدأ حروف دیگر است، تمامی اسماء و صفات حق در ذات احدیه متمرکز و مجتمع اند، بدون اینکه از یکدیگر تفکیک گردند.

حضرت عبدالههء در شرح لوح «کنت کنز» می فرمایند: "در نقطه ملاحظه فرمائید و به حروفات و کلمات که چگونه در هویت و حقیقت نقطه در کمال محو و فنا مطوی و مکنونند، به قسمی که به هیچ وجه آثار وجود از حروف و کلمات مشهود نیست و از یکدیگر هم امتیازی در میان نه، بلکه محو صرف و فانی بحتند و وجودی جز ذات نقطه موجود نه. به همچنین اسماء و صفات الهیه و شئون ذاتیه در مرتبه احدیه فانی صرف و محو بحتند، به قسمی که نه رائحه وجود عینی استشمام نموده اند نه علمی و این نقطه اصلیه کنز مخفی این حروفات و کلمات است و در او مندرج و مندمج بود." (حضرت عبدالههء، مکاتیب عبدالههء، ج ۲، ص ۸).

و این نقطه در آثار حضرت اعلی به مشیت اولیه و مظهر الهی موسوم است: "نقطه مقام مشیت ظهورالله است." (بیان فارسی، باب ۸، واحد ۳). و نیز: "نمی توانی عارف شوی به مظهر الوهیت الا از شجره ظهور او که مشیت اولیه باشد، زیرا که غیر این در امکان ممکن نیست." (باب ۸، واحد ۲).

و این وجه تسمیه به فرموده حضرت اعلی از آنجاست که: "همین قسم که الفاظ حروف به نقطه متحقق می شود و تکثیر بهم می رساند الی ما لانهایه، همین قسم ارواح کینونیات به آن متکون می گردد و متکثر." (باب ۱۰، واحد ۳).

بدین علت مظهر امر الهی نقطه حقیقت و نقطه مشیت اولیه در هر ظهوری است: "کل حروف لفظیه به نقطه متکون می گردد و ارواح آن به نقطه حقیقت، و اوست در فرقان محمد رسول الله (ص) و در بیان ذات حروف السبع (ص) و در ظهور من یظهره الله آن حقیقت الهیه و کینونیت ربانیه و کافوریه جوهریه و ساذجیه مجردیه التي انها هی شمس الحقیقه بضیاءها." (باب ۱۱، واحد ۳).

ارتباط اشك فراق با رنگ سیاه در آمیخته و مماثلتی چنین زیبا با رنگ سیاه قطره جوهری که به صورت نقطه بر لوح سفید نقش می‌زند تشبیهی بسیار زیبا و ملموس می‌آفریند.

مولوی در دفتر اول مثنوی خود نیز این حرقت و فراق را با نفس دمیده شده در نی که از جدائی هایش شکایت می‌کند به تصویر می‌کشد:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند	از جدائی‌ها شکایت می‌کند
کز نیستان تا مرا بریده‌اند	در نفیرم مرد و زن نالیده‌اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق	تا بگویم شرح درد اشتیاق
هر کسی کو دور ماند از اصل خویش	باز جوید روزگار وصل خویش

### ب- الف واحدیت.

"فصل هذه النقطة الالهية في طراز هذا الالف الازلية فيما هبت عليه نسمة الرحمانية عن مصدر الاحدية اذا كشفت وجه الواحدية عن خلف حجيات الخضراء وظهرت هيكل النقطة على هيئة الالف وقام في اللوح لقيامه على امرالله العلى الاعلى في عالم الصفات والاسماء وهذا مقام الذى تمصت كينونة المشية قميص الاسمية و تخلعت بخلع الصفية في مدينة الكبرياء."

بنا بر حدیث قدسی «كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف» پروردگار اراده می‌کند که، از نهانخانه کنز مخفی، خود را بنمایاند. پس پا به مقام واحدیت می‌گذارد. این مرتبه ثانی ظهور حق به تجلی ذات بر ذات خداوند و فیض مقدس نیز تعبیر می‌گردد. در این مرتبه اسماء و صفات حق از یکدیگر متمایز می‌گردند و حق در لباس کثرت ظاهر می‌شود. نقطه تکثیر می‌نماید و خطی را تشکیل می‌دهد که در صورت ایستادن، اولین حرف، یعنی الف، را شکل می‌دهد.

بنا بر تعبیر حضرت بهاءالله این الف اشاره به مظاهر ظهور است وقتی قائم به امر می‌گردند که به عالم امر تسمیه می‌گردد. گرچه در این مرحله تمامی مظاهر الهیه یکسانند و هیچ فرقی بین آنها نیست، ولی بنا بر مقتضیات مکان و زمان و به فرموده حضرت بهاءالله در عالم اسماء و صفات هر یک به نام و صفتی متخلق می‌گردند. در بسیاری از آثار طلعات بهائی این مراتب و مقامات مظاهر اولیه توضیح و تشریح گردیده است. از ان جمله:

"مظاهر حق را دو مقام مقرر است. یکی مقام صرف تجرید و جوهر تفرید و در این مقام اگر کل را به يك اسم و رسم موسوم و موصوف نمائی باسی نیست، چنانچه می‌فرمایند لا نفرق بین احد من رسله، زیرا که جمیع مردم را به توحید الهی دعوت می‌فرمایند و به کوثر فیض و فضل نامتناهی بشارت می‌دهند، و کل به خلع نبوت فائزند و به رداء مکرم مفتخر. این است که نقطه فرقان

می‌فرماید اما النبیون فأنأ و همچنین می‌فرماید منم آدم اول و نوح و موسی و عیسی ... جمیع انبیاء هیاکل امرالله هستند که در قمایص مختلفه ظاهر شدند و اگر به نظر لطیف ملاحظه فرمائی همه را در یک رضوان ساکن بینی و در یک هوا طائر و بر یک بساط جالس و بر یک کلام ناطق." (حضرت بهاءالله، ایقان، ص ۱۱۸).

"مقام دیگر مقام تفصیل و عالم خلق و رتبه حدودات بشریه است و در این مقام هر کدام را هیکی معین و امری مقرر و ظهوری مقدر و حدودی مخصوص است، چنانچه هر کدام به اسمی موسوم و بوصفی موصوف و به امری بدیع و شرعی جدید مأمورند، چنانچه می‌فرماید: «تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض منهم من كلم الله و رفع بعضهم درجات و اتينا عيسى بن مريم البينات و ايدناه بروح القدس». نظر به اختلاف این مراتب و مقامات است که بینات و کلمات مختلفه از آن ینابیع علوم سبحانی ظاهر می‌شود ... در مقام توحید و علو تجرید اطلاق ربوبیت و الوهیت و احدیت صرفه و هویة بخته بر آن جواهر وجود شده و می‌شود، زیرا که جمیع بر عرش ظهورالله ساکنند و بر کرسی بطونالله واقف. یعنی ظهورالله به ظهورشان ظاهر و جمالالله از جمالشان باهر. چنانچه نغمات ربوبیه از این هیاکل احدیه ظاهر شده و در مقام ثانی که مقام تمیز و تفصیل و تحدید و اشارات و دلالات ملکیه است عبودیت صرفه و فقر بحت و فنای بات از ایشان ظاهر است." (حضرت بهاءالله، ایقان، ص ۱۳۸).

پروردگار پس از اینکه الف مظهر ظهور خود را از نقطه مشیت اولیه اش ظاهر ساخت آن را بنا بر مقتضای مکان و زمان به صور متنوعه در اول ظهوراتش ظاهر می‌سازد و در هر یک اسم و صفتی از اسماء و صفات خود را به ودیعه می‌گذارد. گاهی آن را مسیح روحالله می‌نامد، گاهی موسی کلیم الله. زمانی آن را بابالله می‌سازد، زمانی محمد رسولالله و سرانجام شکوه و عظمت خود را با نام بهاءالله متجلی می‌سازد.

اما در این اسرار دیگری هم نهفته است که این مشابہت و مماثلت را کامل‌تر می‌کند: "اذا فاعرف هذا الالف الروحاني وهذا الطراز الصمداني وهذا الخيط المستقيم الاحداني كمن قام بنفسه لنفسه في مقابلة اهل السموات والارض و مرة يرفع رأسه الي السماء اذا يستجذب منه افئدة ملاً الاعلى ثم مرة يلتفت الى الارض اذا يقوم اجساد المقربين عن قبور الفناء."

این الف روحانی، این طراز صمدانی و این خط مستقیم احدی اولاً به تعبیری زیبا و روحانی تمثیلی از راستی قامت مظهر ظهوری می‌گردد که محبوب و معشوق الهی است و به فرموده حضرت بهاءالله هنگامی که این الف سرش را به طرف آسمان بلند می‌کند تمامی ملاً اعلی شیفته او می‌شوند و مدهوش وی می‌گردند و هنگامی که به زمین التفات می‌کند تمامی اجساد مقربین از قبور فنا به پا می‌خیزند. دو انتهای این قامت ایستاده نشانگر ارتباط با عالم علوی و عالم سفلی است که به

واسطه آن در هر لحظه با دو عالم در ارتباط می‌باشد. فیض از حق می‌ستاند و به خلق افاضه می‌کند.

از طرف دیگر استقامت این الف راست‌قامت، تمثیلی می‌گردد از ثبوت مظهر الهی در مقابله با تمامی من علی الارض و این استقامت حجتی می‌گردد جهت اثبات حقانیت رسالتش: "استقامت بر امر حجتی است بزرگ و برهانیست عظیم. چنانچه خاتم انبیاء فرمودند شینتی الآتین، یعنی پیر نمود مرا دو آیه که مشعر بر استقامت بر امر الهی است چنانچه می‌فرماید فاستقم كما امرت." (حضرت بهاءالله، کتاب مستطاب ای‌قان، ص ۱۸۱).

### ج- حروف ناطقه مؤمنین.

در ادامه سیر تجلی حق به منزلی وارد می‌شویم که الف خود را به صور مختلف می‌آراید و در نتیجه حروف شکل می‌گیرند: "انظر اسرار المودعة في هذا الالف بحيث في كل الحروفات تجليات هذا الالف فانظرون. مثلاً فاشهد في هذا الالف حرف الباء بخضوعه بارئه كان أكب على التراب بتمامه خشعاً لله كما أنتم على هيئته تشهدون ثم ظهر على هيكل الدال لركوعه بين يدي الله المهيمن المحبوب و اذا سجد لله ظهر عين الصاد و جرت منه الماء الذي به احى الله كل من في السموات و الارض في مراتب الخلق لو أنتم في آثار الخلق تتفرسون و كذلك فاعرف كل الحروفات و كلهن بما تجلت عليهن من تجليات هذا الالف ظهرت على هياكل المختلفة كما أنتم في حروفات الهجائية تنظرون و اذا أراد الله ان يظهر تجليات هذا الالف أشرق عليهن تجلياً من مثاله اذا كلهن بما كن عليه في قمايص هذه الحروفات تظهرون و لو يخلص أنفسهن عن هذه الاشارات المحدودة اذا كلهن في هيكل هذا الالف و على هيئته يبعثون و اذا تريد ان تشهد تجلي هذا الالف القائمة في الحروفات على هيئته و قيامه لتكون في نفسك موقناً بانه كان قائماً فوق كل شيء."

اگر در اسرار نهفته در حرف الف نظر شود تجلی آن در همه حروف ملاحظه می‌گردد، چرا که الف می‌تواند به شکل‌های مختلف خود را ظاهر سازد. مثلاً اگر به حرف "ب" دقت شود می‌بینیم که همان حرف الف است که برای خضوع و خشوع پروردگار بر زمین افتاده است، همان گونه که شکلش نشان می‌دهد. یا این که اگر حرف الف در حضور خداوند رکوع نماید به شکل دال ظاهر می‌شود و اگر برای پروردگار سجده نماید حرف صاد ظاهر می‌شود که به شکل چشمه‌ای است که آب حیوان از آن جاری است. به همین ترتیب هر حرفی تجلی این الف است که به اشکال مختلف ظاهر شده است و اگر حروف خودشان را از این اشارات محدود رها سازند همگی همان الف هستند و به همان شکل مبعوثند و با تعمق در این تجلی درمی‌یابیم که این الف قائم و مبتدای همه حروف است.

حال نظری بر عالم تکوین می نمائیم.

پس از اینکه این الف قائمه بر امرش قیام نمود و شریعتی را نوین نهاد، به گونه ای دیگر تجلی می کند و حروفات مقطعه مؤمنین را در اول ظهورش متجلی می سازد تا از طرفی برعالم امر دلالت نمایند و از طرف دیگر عالم کثرت را شکل دهند: "فلما استقر هذا الالف القائمة على اللوح النوری تجلی بتجلی بدع اخرى اذا لاحت حروفات المقطعات في اول الظهورات ليستدین علی عوالم التفرید والامر فی قصابات الانشاء ثم ظهرت من هذه الحروفات التي لاحت و اشرفت من الالف الاولية في اول الظهورات عوالم التحدید والكثرات".

مؤمنین اولیه هر ظهوری اولین مصداق خلقند که خود به حیات روحانی زنده شده و سبب هدایت نفوس و خلق روحانی آنها می گردند.

"شبهه ای نیست که ایشان اول انواری بودند که بین یدی الله سجده نموده و آیاتی که نازل فرموده بود بر باب خود قبول نموده تبلیغ آنها را فرموده و هیچ علوی در امکان اعلی تر از این نیست که فؤاد عبد مدلّ علی الله باشد ... و شبهه نیست که این انوار مقدسه به رضای خداوند قبل کل شی مسترضی شده و همین است علو اعلی فوق هر علوی و سّمُو أبئی فوق هر سّموی." (حضرت اعلی، بیان فارسی، باب ۲، واحد ۱).

مؤمنین اولیه در هر ظهور مقرب درگاهند از آن جهت که بقیه ناس مهتدی هستند به هدایت ایشان و در هر ظهوری به اسمی موسومند و الا مرایای واحدهاند که برای آنها تغییر اسماء جسدیه بوده و هست. مثلاً در ظهور حضرت بودا اولین گروه راهبان، در زمان حضرت موسی هارون، در ظهور حضرت عیسی به حواریون، در دوره حضرت محمد به چهارده معصوم و ائمه اطهار و در زمان حضرت اعلی به حروف حی موسومند، که در این لوح به حروفات ناطقه و غایتاً به حروف مقطعه تشبیه گشته اند.

در قسمتی دیگر از این تفسیر این نفوس به مرایاء و آئینه هائی که در مقابل شمس حقیقت قرار می گیرند که البته هر کدام بنا بر مراتبشان از این شمس منطبق می گردند و با انعکاس اسماء صفات حق نفوس را حیات روحانی می بخشند تعبیر گشته اند و به واسطه این حروف هر اسمی در ظلّ اسم حق، هر صفتی در ظلّ صفت حق و هر قدرتی در قبضه قدرت حق قرار می گیرد: "ثم اعلم بان الله خلق هذه الحروفات المنبسطة المقطعة في اسم حبیبه جوهریات المنبسطة و الساذجات الرفیعة اللطیفة كما انتم في مرایای المنطبعة عن شمس المحمدیة تشهدون و كذلك خلق من کلمات المركبة في اسمه هیاکل المحدودة المركبة من عناصر الواحدیة و کل علی قدر مراتبهم عن هذا الشمس منطبعون اذا فکّر فی خلق السموات و الارض لتعرف کل اسم فی

ظل اسمه وكل صفة من ظل وصفه وتوقن بان كل شئ في قبضة قدرته ويخلق من حروفات و لتكون من الذينهم كانوا في مظاهر الصنع بعين الله تتفرسون."

حضرت اعلیٰ نیز در کتاب بیان فارسی این مرایاء و تفاوت قابلیات آنها را با بیانات ذیل تصریح می فرمایند: "همین قدر که در ظهور نقطه حقیقت که در قرآن به اسم رسول الله ظاهر بود، مثل او شمس گرفته شود و مهتدین به او شمس در مرایاء ... و اول مرآتی که تعکس از شمس حقیقت برداشته در کل عوالم امیرالمؤمنین (ع) بوده، در هر ظهوری به اسمی الی ان ینتهی الی ذلک الظهور." (حضرت اعلیٰ، بیان فارسی، باب ۱۲، واحد ۳).

"در قرآن در نزد اهل بیان مظهر رحمانیت به حقیقت اولیه منحصر است به امیرالمؤمنین، زیرا که آنچه در کل عوالم است مبدأ او از او شده و رجوع او به سوی او می شود. مثلاً از یوم آدم تا امروز نزد هر ظهور حقیقی به اول من آمن به او فتح ابواب به حق و دون آن شده، تا آنکه جوهر کل حق منتهی می شود به این ظهور و دون آن متحقق می شود به این ظهور ... مثلاً در آفاق که ظاهر شد ظهور محمد به این که او اول خلق است در انفس کل مؤمنین به او موقن می شوند که او اول خلق بوده و هست ... در قرآن کل راجع می شوند به ابواب و ابواب به اهل بیت و اهل بیت به رسول خدا و رسول خدا به خداوند." (همان، باب ۱۶، واحد ۲).

این نفوس، چون مرآت و آئینه مقابل شمس مظهر ظهورند، همان خصوصیات مظهر ظهور را از خود بروز می دهند. اگر استقامت، قیام، استقرار، قوت و یا قدرتی در این عالم دیده شود انعکاسی از مظهر ظهور است.

#### د- کلمات جامعات و مقام خلق.

فعل نوشتار با نگارش حروف خاتمه نمی یابد، بلکه: "فلما فصلت وتفرقت وتقطعت ثم اجتمعت وائتلفت وتمزجت وتزوجت اذا ظهرت کلمات الجامعات والحروفات المركبات في عوالم الخلق في هياكل الأسماء والصفات اذا تم خلق عوالم الملكية وراز القدرية في مظاهر الموجودات ليستدلن الكل بلسان الكينونات بانه هو الباقي الدائم الخالق المقتر العزیز السلطان."

حروف فاصله می گیرند، جدا می شوند، قطع می گردند و سپس با یکدیگر جمع می گردند، به یکدیگر می پیوندند، امتزاج می یابند و ترکیب می شوند و در نتیجه کلمات جامعات و حروف مرکبه را تشکیل می دهند که تمثیلی است از این که در مرتبه ای دیگر از تجلی نزولی حق، خداوند اسماء و صفات خود را در عالم خلق به ودیعه می گذارد و بدین گونه خلق عوالم ملک در مظاهر موجودات خاتمه می یابد تا همگان به زبان عالم امکان استدلال کنند که اوست باقی، دائم، خالق، مقدر، عزیز، سلطان. و البته هیچ ذره ای از شائبه این تجلی مستثنی نیست: "آنچه در آسمانها و زمین است مجال بروز صفات و اسمای الهی هستند. چنانچه در هر ذره آثار تجلی آن شمس

حقیقی ظاہر و ہویدا است کہ گویا بدون ظہور آن تجلی در عالم ملکی هیچ شئی بہ خلعت ہستی مفتحہ نیابد و بہ وجود مشرف نشود. چہ آفتابہای معارف کہ در ذرہ مستور شدہ و چہ بحرہای حکمت کہ در قطرہ پنهان گشتہ. خاصہ انسان کہ از بین موجودات بہ این خلع تخصیص یافتہ و بہ این شرافت ممتاز گشتہ. چنانچہ جمیع صفات و اسمای الہی از مظاہر انسانی بہ نحو اکمل و اشرف ظاہر و ہویداست و کل این اسماء و صفات راجع بہ اوست. این است کہ فرمودہ «الانسان سری و انا سرہ» ... جمیع اشیاء حاکی از اسماء و صفات الہیہ ہستند. ہر کدام بہ قدر استعداد خود مُدَلّ و مُشعرند بر معرفت الہیہ، بہ قسی کہ احاطہ کردہ است ظہورات صفاتیہ و اسمائیہ ہمہ غیب و شہود را ... و انسان کہ اشرف و اکمل مخلوقات است اشد دلالت و اعظم حکایہ است از سائر معلومات." (حضرت بہاء اللہ، ایقان، صص ۷۵-۷۸).

گرچہ تجلی یکی است و تجلی کنندہ نیز واحد است، ولی در ادامہ لوح، حضرت بہاء اللہ در تشریح بیشتر این تجلی و رفع یک سری از ابہامات مرسوم عرفای عصر و تأیید و تصریح برخی دیگر از حقائق، از دو مثال تجلی الف در نفس انسان و تجلی الف در ارقام مساعدت جستہ و در پرتو این دو مماثلت حقایقی چند را تصریح می فرمایند کہ ذیلأ بہ مضمون آنها اشارہ می گردد. بہ عنوان مثال اساس اختلاف در محل تجلی است، و یا بہ عبارت دیگر قابلیت و استعداد نفوس، دریافت این تجلی را معین می کند و یا این کہ ارادۂ الہی بر این قرار گرفته تا بہ واسطۂ این تجلی خود را در عالم کثرت اسماء و صفاتش بشناساند، وگرنہ منزہ و مقدس از اسماء و صفات است. دیگر آنکہ این اسماء و صفات در ہمگان بہ ودیعہ گذارده شدہ و تعلق بہ ہر یک از آن اسماء و صفات، نفس را بہ آن اسم و صفت موسوم می دارد و در آخر اینکہ توحید الہی در تمامی کائنات متجلی گشتہ است.

### ہ- تجلی الف در ارقام

الف در شکل ظاہری خود مانند عدد ۱ می باشد. حال اگر

ا	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ی
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	ح
۹۰	۸۰	۷۰	۶۰	۵۰	۴۰	۳۰	۲۰	۱۰	۰
تی	ر	ش	ت	ث	خ	ذ			
۷۰۰	۶۰۰	۵۰۰	۴۰۰	۳۰۰	۲۰۰	۱۰۰			
ض	ظ	غ							
۱۰۰۰	۹۰۰	۸۰۰							

این الف در رتبہ ۱۰ دەگان غوص نماید عدد ۱۰ حاصل می شود و در رتبہ ۱۰۰ صدگان و در رتبہ بعدی ۱۰۰۰ و البتہ بہ همین ترتیب می تواند زیاد گردد. اعداد ۱۰، ۱۰۰، ۱۰۰۰ همان الفی ہستند کہ نقاطی بہ آنها اضافہ گردیدہ است. اما نقاطی کہ بر این الف در عالم ارقام افزودہ می شود بہ این جہت است کہ عدد یک از مقام خود تنزل پیدا کند تا بر لساس استعداد مردم قابل شمارش گردد، چرا کہ

اگر لباس کثرت را بہ تن نکنند قابل احصاء نیست و هیچ کس بہ درک آن نائل نمی گردد.

اما این اعداد مطابق به حروف ابجد نمایانگر حروف "ی=۱۰"، "ق=۱۰۰" و "غ=۱۰۰۰" می باشد. با در نظر گرفتن اینکه این اعداد همه نمایانگر عدد ۱ هستند که در کثرت نقاط خود را می شناسانند، این قاعده به حروف مطابق ابجدی آنها نیز دلالت می کند. پس صادق است اگر حرف یاء را قاف نامیم یا بالعکس و بدین ترتیب تمامی حروف نیز از تجلی الف خالی نیست و مرتبه توحید در حروف ظاهر می گردد و از آنجا که "غ" آخرین حرف ابجد می باشد سرّ آیه «کل الیه راجعون» رخ می نماید. همان گونه که ملاحظه شد حروف با الف آغاز شده و به الف نیز خاتمه می یابد و این گونه آیه "هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن" مستدل می شود.

### و- تجلی الف در نفس انسان

انسان دارای قوای مختلفی است. قوای ظاهری مثل سمع، بصر، تکلم و غیره و قوای باطنی مثل مدرکه، حافظه، تعقل و غیره و دارای افعال مختلفی مثل خوابیدن، راه رفتن، ایستادن و غیره. در هر زمان که واجد یکی از این قوا و یا افعال باشد به همان اسم یا صفت خوانده می شود. اگر در حال دیدن باشد بصیر و اگر در حال ایستادن باشد قائم و اگر در حال تفکر باشد متفکر خوانده می شود، در حالی که شخص واحدی است و همه این آثار و افعال از مرکز واحدی صادر می شود که انجام هیچ یک از آنها خللی در دیگری ایجاد نمی کند و آن مرکز دارنده جمیع این صفات و افعال است. به همین منوال در قوای باطن نیز به توجه به رأس، طحال، قلب، کبد و غیره به اسامی عقل، نفس و فؤاد خوانده می شود.

این اسماء و صفات را مردم به خالق خود نسبت می دهند از آن جهت که قادر به درک و شناسائی خالق خود نیستند، در حالی که اگر به نفس خود بنگرند مشاهده می نمایند که خداوند این اسماء و صفات را به هر کسی که اراده فرموده اعطاء کرده و خود مقدس و منزّه از هر اسم و صفتی است. به عبارتی دیگر، خداوند خلقش را به جمیع اسماء و صفاتش آفریده است.

خلاصه آنکه هر اسم و صفتی در این عالم امکان شبحی است از صفات حق: "ثم اعلم بان لهذا الالف المستقیمة الراسخة مثال فی کل العوالم وکل من خیط عنایتة یستمدون وکل ما انت تشهد فی کل ما خلق و یخلق من استقامته او من قیام او من استقرار او قوّة او قدره فاعلم بان کل ذلك ظهیر من استقامة هذا الالف الالهی وکل فی ظل هذا الالف مستظلون و من استقامته مستقیمون."

حضرت اعلی نیز در این باره می فرمایند: "در ظهور نقطه حقیقت که در قرآن به اسم رسول الله ظاهر بود مثل او شمس گرفته شود و مهتدین به او شمس ظاهره در مرآء ... امروز که ظهور همان نقطه در بیان است هر نفسی که مؤمن به او است در خود نبیند آنچه به او عز اوست الا



مثل شبی که در مرآت می‌بیند نزد شمس سماء ... اگر در زمان ظهور او سلطانی باشد و ذکر سلطنت خود نماید معاینه مثل او مثل مرآتی است که بگوید در مقابل شمس که در من ضیاء هست و همچنین اگر عالمی اظهار علم خود کند نزد او معاینه همین قسم است و اگر غنی اظهار غنای خود کند نزد او معاینه همین قسم است و اگر قدیری اظهار قدرت خود کند نزد او معاینه همین قسم است و اگر عزیزی اظهار عزت خود کند نزد او معاینه همین قسم است." (بیان فارسی، باب ۱۲، واحد ۳).

همان گونه، عالم امر نیز از این قائده مستثنی نیست. تجلی خداوند در مظاهر ظهورش نیز واحد است و تمامی این هیاکل جامع جمیع اسماء و صفات الهی هستند، حتی اگر این صفات و اسماء را در ظاهر بروز ننمایند:

"اکمل انسان و افضل و الطف او مظاهر شمس حقیقتند بلکه ما سوای ایشان موجودند به اراده ایشان و متحرکنند به افاضه ایشان لولاک لما خلقت الافلاک بلکه کل در ساحت قدس ایشان معدوم صرف و مفقود بحتند. بلکه منزه است ذکر ایشان از ذکر غیر و مقدس است وصف ایشان از وصف ماسوی و این هیاکل قدسیه برایی اولیه ازلیه هستند که حکایت نموده‌اند از غیب الغیوب و از کل اسماء و صفات او از علم و قدرت و سلطنت و عظمت و رحمت و حکمت و عزت و جود و کرم و جمیع این صفات از ظهور این جواهر احدیه ظاهر و هویداست و این صفات مختص به بعضی دون بعضی نبوده و نیست بلکه جمیع انبیای مقربین و اصفیای مقدسین به این صفات موصوف و به این اسماء موسومند نهایت بعضی در بعضی مراتب اشد ظهوراً و اعظم نوراً ظاهر می‌شوند چنانچه می‌فرماید تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض. پس معلوم و محقق شد که محل ظهور و بروز جمیع این صفات عالییه و اسماء غیر متناهییه انبیاء و اولیاء او هستند خواه بعضی از این صفات در آن هیاکل نوریه بر حسب ظاهر ظاهر شود و خواه نشود. نه این است که اگر صفتی بر حسب ظاهر از آن ارواح مجرده ظاهر نشود نفی آن صفت از آن محال صفات الهیه و معادن اسماء ربوبیه شود. لهذا بر همه این وجودات منیره و طلعات بدیعه حکم جمیع صفات الله از سلطنت و عظمت و امثال آن جاری است اگر چه بر حسب ظاهر به سلطنت ظاهره و غیر آن ظاهر نشوند." (حضرت بهاءالله، کتاب ایقان، ص ۷۵).

حال اگر این حروفات و کلمات لباس حدودات و عوارض عالم امکان را از تن براندازند و خود را از عالم تحدید جدا سازند همگی همان الف احدیه می‌گردند، همان گونه که اگر حروف خود را از قید هیأت ظاهری رها سازند همگی همان الف واحده هستند. حضرت بهاءالله می‌فرماید: "انّ الاسماء لو یخلص انفسهم عن حدودات الانشاء لیصیرنّ کلها الاسم الاعظم." (اسرارالآثار، ج ۱، ص ۱۲۳).

## ز- الف و خلقت تکوینی.

در قسمتی دیگر از این تفسیر، حضرت بہاء اللہ در تفسیر الف در «الم» مفهوم عرفانی خلقت تکوینی مظاهر الہیہ را بسط و تشریح می فرمایند: "ثم اعلم بأنک لو تدور هذا الالف الالہی حول نفسه يظهر الالفین القائمین وبعد ذلك اذ ترفعهما الى العشرات يظهر عدد العشرین اذا ظهر كان الامر الذی به خلقت هیاکل التوحید و مظاهر التفرید و مواقع التجرید و ذلك یكون قبل اقترانه برکن النون ان انتم تعلمون و بعد اقترانه خلقت الاشارات فی عوالم التحدید و الدلالات الملکیة فی عوالم التركیب و بذلك يشهدون اولوا العلم اسرار الحکمة عمّا جرى من قلم عزّ مشهود. ثم اعلم بأن کل الحروفات و الکلمات يرجعنّ الى هذا الالف الصمدانی و هذا الرقم البرهانی ان انتم ببصر القلب تشهدون و آتہ لمظهر الحروفات من غیر اشارة الیه."

اگر این الف الہی حول نفس خود بچرخد دو الف ظاهر می شود (۱۱) که در شکل ظاہری خود نہ اولی دارد و نہ آخری. اگر این دو الف قائم کہ بہ صورت دو عدد یک می باشد یا یکدیگر جمع گردد عدد ۲ حاصل می شود. حال اگر عدد ۲ بہ مقام دهگان صعود کنند عدد ۲۰ بدست می آید و این عدد در حروف ابجد مطابق با حرف کاف می باشد (ک = ۲۰). این کاف در آثار حضرت اعلیٰ بہ کاف مستدیرہ معروف است و مستدیر بودن آن بہ لحاظ چرخش دو الف قائمہ (۱۱) بہ دور یکدیگر است بدون اینکه در مفهوم و هیأتش تغییری حاصل شود.

این کاف مستدیرہ را حضرت اعلیٰ بہ نقطه مشیت اولیہ و مظهر امر الہی توصیف می فرمایند: "آنچه ما یتلذذ در جنت هست بہ او متلذذ می شود و او بہ نفسہ متلذذ نمی شود الا بہ مجلی خود کہ محل نقطه باشد و او کاف مستدیرہ است کہ لم یزل و لا یزال بر حول نفس خود حرکت می نماید و نیست از برای او نہ اولی و نہ آخری و نہ منتہائی و نہ غایتی." (بیان فارسی، باب ۱۶، واحد ۲).

"نه مراد این است کہ در هر شیء ذات اللہ را مشاهده کنی، زیرا کہ این ممتنع است و او عزّ ذکرہ متعالی است از اینکه در شیئی باشد یا با شیئی باشد یا قبل شیئی یا بعد شیئی یا فوق شیئی باشد یا دون شیئی باشد و آنچه شیئیت بہ او متحقق است بہ مشیت او است و او بنفسها قائم است و لم یزل و لا یزال کل اسماء در ظلّ او بوده و او در ظلّ اللہ مستقر است ... و اوست کاف مستدیرہ کہ لم یزل و لا یزال حول نفس خود طائف است و اوست کہ دلالت نکرده و نمی کند الا علی اللہ عزّ و جلّ الذی له الاسماء الحسنی فی ملکوت السموات و الارض و ما بینهما لا اله الا هو العزیز المحبوب." (همان، باب ۸، واحد ۲).

هنگامی که این کاف مستدیره به حرف نون که بنا بر آثار عرفاء معرف علم اجمالی حق است<sup>۲</sup> متصل گردد، کلمه «کُن» حاصل می‌شود و به واسطه کلمه خلاقه «کُن فیکون» خلقت تکوینی شکل می‌گیرد.

عبارت «کُن فیکون» از معروف‌ترین مسائل قرآنی است و به کرات در این سفر کریم ذکر شده است: "بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ." (سوره بقره (۲)، آیه (۱۱۷)).

شیخ محمد عبده در تفسیر خود معتقد است که "کن ایراد کلمه تکوین است و آن عبارت است از توجه مشیت الهی به انشاء چیزی و ایجاد آن در لحظه خلقت است." (تفسیر امثال القرآن، ص ۲۲۷)، و گاهی نیز به معنای قدرت الهی در ایجاد خلقت در یک طرفه‌العین و مترادف با مفهوم آنی‌الوجود بودن به کار می‌رود:

ز کاف و نون پدید آورد کونین	"توانائی که در یک طرفه‌العین
وز آن دم شد هویدا جان آدم	در آن دم گشت پیدا هر دو عالم
هزاران نقش بر لوح عدم زد	چون قاف قدرتش دم بر قلم زد

(همان، ص ۲۲۹).

حضرت ولی امرالله در «توضیحات کتاب مستطاب اقدس» می‌فرمایند: "کلمه «کن» متشکل از دو حرف کاف و نون است که اشاره‌ای است به کلمه خلاقه خداوند که آفرینش به امر او به وجود می‌آید و نیز حاکی از قدرت مظهر ظهور الهی و قوه عظیم روحانی اوست. در قرآن مجید کلمه «کن» به معنای صدور حکم خداوند در ایجاد و خلقت آمده است." (توضیح شماره ۱۸۸، ص ۲۳۲).

بجاست که جهت تکمیل مطلب بیان حضرت عبدالبهاء را در ارتباط با خلقت زینت‌بخش مقال نماییم: "بدان که خلقت بر دو قسم است، خلق جسمانی و خلق روحانی. زیرا در عالم ایجاد جمیع ممکنات مستفیض از فیض وجود است و این وجود ما یتحقق به الاشیاء است، نه دخولی و نه خروجی و نه حلولی و نه نزولی. مقدس از قیاس و تکلیف است و منزه از تمثل و تصور. آنچه هست این است که تحقق اشیاء به آن است ... پس کائنات من حیث الوجود بحق محقق گشته‌اند ای بایجاد (اذ اراد شیئاً ان يقول له کن فیکون). و اما خلقت روحانی، که مقام خلق جدید است، آن هدایت کبری است و حیات ابدیه و تعینات کلیه و اقتباس کمالات جامعه رحمانیه و ترقی در جمیع مراتب موهبت انسانیه. این خلقت و وجود به ظهور مظاهر الهیه در عالم کونیه تحقق یابد

... پس مقصود از عالم تکوین تحقق اشیاء به فیض وجود است و اسماء و صفات الهیه مستدعی آن و مقصود از ایجاد روحانی و فیض نامتناهی الهی و خلق جدید و ولایت ثانویه ترقی در مراتب کمالات رحمانی و تربیت حقائق انسانی و اشراق انوار الهی است." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، ص ۱۴۰).

### ح- رجعت نقطه.

در این سیر دیدیم که چگونه نقطه مشیت اولیه الهی به الف قائم مظاهر الهیه و سپس به حروف مقطعه مؤمنین و برگزیدگان و سپس به کلمات مرکبه خلق منتهی گردید. ولی این سیر خاتمه نمی یابد، بلکه نقطه مشیت اولیه پس از سیر مراتب خود در عالم تکوین و خلق تمامی کائنات، اجل خود را پشت سر گذاشته و به نقطه شروع خود باز می گردد تا شریعتی دیگر را با نامی جدید شروع نماید: "الی ان ترجع النقطة الی مقامها الاوئی بعد دورها فی حول نفسها و بلوغها الی محلها اذا یرجع الانتهاء الی الابتداء و حیثینذ ینظر نداء الاوئی عن شجرة القصوی عند إشراق الشمس مرة اخرى."

امری جدید رخ می نماید، باری دیگر بهاری جان فزا عالم را فرا می گیرد و نفوسی که "الست بریکم" را "بلی" گفته به نفس حق به حیات روحانی فائز می گردند. البته که هر بهار را خزانی در پی است و آن دور را انتهای. پس اجل آن سلسله فرا می رسد و باری دیگر مشیت الهیه پس از مقامات و مراتبش در عالم ایجاد به نقطه شروعی دیگر تعلق می گیرد تا کتابی دیگر را سرآغازد. بدین گونه نقطه باب که انتهای بر نقطه محمد بود به پایان رسید و آغازی بر نقطه بهاءالله گردید.

حضرت بهاءالله در این قسمت از تفسیر خود نه تنها مسئله رجعت را در مظاهر ظهور به طور اعم بیان می فرماید، بلکه از آنجا که حضرت اعلی به طور اخص به لقب «نقطه» منتسب هستند اختصاصاً نیز به تمامیت کتاب بیان اشاره می فرمایند و در ادامه ناس را به ظهور خود تحت عنوان ظهور «حق قدیم» که حضرت اعلی در کتاب «قیوم الاسماء» به آن بشارات داده است متذکر می گردند که در مبحث بعدی تشریح خواهد گشت.

### ۴- حروف مقطعه "الم" دلالت بر ظهور موعود.

در ادامه مبحث به قسمت هایی از تعابیر حضرت بهاءالله از نقطه، الف قائمه و حروف مقطعه استناد می شود که به زیبایی و ظرافت با ظهور حضرت اعلی به عنوان نقطه اولی، قائم موعود و اولین پیروان ایشان با نام حروف حی مصداق و تحقق می یابد.

## الف- نقطهٔ اولی.

"و ان علیا قبل محمد مظهر الذات و مظهر الصفات الذی منه بدء امکانات و الیه ترجع الکائنات و هو الذی من نفسه المنان نفس الرحمن و بها خلق الجواهرات و القابلیات فی عالم الامکان و ظهورات الموجودات فی عوالم الأكوان و المرایاء المستحکیة عنه و الحروفات الناطقة منه ... الی ان ترجع النقطة الی مقامها الاولی بعد دورها فی حول نفسها و بلوغها الی محلها اذا یرجع الانتهاء الی الابتداء و حیثند ینظر نداء الاولی عن شجرة القصبی عند إشراق الشمس مرة اخرى و هذا ما غنت الورقاء فی قطب البقاء فی هذه اللیلة الأحدیة الی توقد فیها نار الأحدیة من سدرة السیناء فی ظل اسم الاقدمیة و السّرّ الازلّیة الذی سمی بالحق القدیم فی قیوم الأسماء."

علی محمد، مظهر ذات، مظهر صفاتی که امکانات از او آغاز گردیده و کائنات به او رجعت می نماید، کسی که نفس رحمن از او دمیده می شود و از او جوهرها و قابلیات در عالم امکان خلق می گردد و موجودات در عالم امکان ظاهر می شود، کسی که مرایای حکایت کننده و حروفات ناطقه از او منبعث می گردند، همه از توصیفاتی هستند که حضرت بهاءالله در تفسیر خود از مقام حضرت اعلیٰ به عنوان موعود ذکر می فرمایند. تا اینکه این نقطه (حضرت اعلیٰ) پس از چرخش خود به دور خودش (اشاره به کاف مستدیره و خلقت تکوینی «کن فیکون») به محل اولیة خود راجع می گردد. این انتهاء به ابتدائی دیگر منجر می شود. باری دیگر این نقطه با ندای الهی مخاطب می گردد. شمس حقیقت باری دیگر اشراق می کند و ورقای الهی که در کتاب «قیوم الاسماء»<sup>۵</sup> به «حق قدیم» موصوف شده بود رخ می نماید.

در کتاب «اسرار الآثار» در توضیح نقطهٔ اولی آمده است: "لقب و شهرت روحانی باب اعظم گردید و خود این کلمه را اصطلاح بدیع نموده لقب مشیت کلیّه و مظهر آن قرار دانند و به این اعتبار خود را نقطهٔ باء یعنی نقطهٔ بیان ... خواندند و ... در توقیع به محمد شاه: «أنا النقطة التي بها ذوت من ذوت.»" (ج ۵، ص ۲۳۴).

حضرت بهاءالله نیز ایشان را با این لقب مخصّص می فرمایند: "معنی نقطهٔ لا یعد و لا یحصی است و لا یحدّ و لا یفی است؛ زیرا طلعت موعود و کلمهٔ جامعه و هیکل الهیه به این اسم عالی و رسم متعالی عرش اعظم را که محل نزول و جلوس کینونت غیبیه است مرسوم فرمودند و این مخصوص است به همان هیکل و کفی بنفسه شهیدا." (آثار قلم اعلیٰ، ج ۳، ص ۲۰۴).

## ب- قائم موعود.

"ثم اعلم بانّ هذا الالف نزل في اول القرآن و انا فسّرناه لك باشارات التي تذهل عنها العقول قد خلق من الالف الذي نزل في البيان من لذي الله العليّ المهيمن القیوم بل معدوم عنده لو انتم في اسراره تتفكرون و في مقام كان نفسه و ذاته لو انتم في سرادق التوحید تدخلون و بذلك

فاعرف مقام الالف القائمة المستقيمة في يوم الذي يبعث فيه جواهر العلم في نقطة قدس موعود ويأتي من يظهره الله..."

همان گونه که قبلاً به تفصیل به آن اشاره رفت همه پیامبران به نحو اعم الف قائمه بر امرشان می‌باشند، چرا که به اعلاء امر الهی قیام می‌نمایند و به هدایت نفوس می‌پردازند. ولی به نحو اخص، الف نازله در بیان اشاره است به حضرت اعلی از آنجا که به لقب قائم موسوم و در این لوح به الف قائمه موصوف می‌باشند. این انتساب از آنجاست که بر اساس بشارات قرآن، مسلمانان منتظر ظهور موعودی هستند که قیام فرماید و قیامت را به پا دارد و بدین جهت او را قائم موعود و حضرت قائم می‌خوانند که البته با ظهور حضرت اعلی متحقق گردید. جناب شیخ احمد احسائی نیز در یکی از رقومات خود صریحاً به این عنوان اشاره می‌فرماید که حرف «واو» در تلفظ خود سه حرف است، ابتدا حرف شش (منظور حرف «و» است که مطابق با حروف ابجد عدد شش می‌شود؛ و = ۶)؛ سپس الف و در انتها عدد شش دوم (مائدة آسمانی، ج ۱، ص ۱۴). هنگامی که شش اول به پایان رسید (منظور کور آدم است که با ظهور حضرت محمد به پایان رسید)، سپس الف قائمه ظاهر می‌شود (منظور حضرت اعلی است) و پس از آن واو دوم ظاهر می‌شود که مقام من يظهره الله است.

اما از آن جهت که هر ظهور اشرف و اتم از ظهور ما قبل است، البته ظهور حضرت اعلی ارجح از ظهور حضرت محمد است و نزد او معدوم می‌باشد و به همین ترتیب مقام حضرت بهاءالله افضل از مقام حضرت اعلی خواهد بود. چنانچه حضرت بهاءالله در این لوح می‌فرماید که مقام الف قائم مستقیمه‌ای را دریاب که من يظهره الله است، هنگامی که با عظمت و قدرت بی‌پایان ظاهر می‌شود و البته الف بیان نزد او معدوم خواهد بود.

### ج- حروفات ناطقه.

"وان عليا قبل محمد مظهرالذات ومظهرالصفات الذي منه بدءالممكنات واليه ترجع الكائنات وهو الذي من نفسه المنان نفس الرحمن وبها خلق الجواهرات والقابليات في عالم الامكان و ظهورات الموجودات في عوالم الأكوان والمرایاء المستحكية عنه والحروفات الناطقة منه."

حال به تبع القاب نقطة اولی و قائم موعود، وجه تسمیه مؤمنین اولیه حضرتش به حروف حی آشکار می‌شود. عدد «حی» در تطابق با حروف ابجد ۱۸ است و آن اشاره است به اولین ۱۸ نفوس مؤمن که به امر مولای خود بر احیاء قلوب در اقصاء نقاط بلاد قیام نمودند. تسمیه این نفوس مؤمن به حروف حی، که در این لوح با نام حروف ناطقه مذکورند، ما را به یکی دیگر از تعابیر

حضرت بهاءالله از حروف مقطعه قرآن رهنمون می‌سازد که مؤکد عظمت ظهور موعودی است که پیروان آن تحت لوای رموز حروف مقطعه در کتاب قرآن مذکورند.

#### د- بشارت به نام موعود.

یکی دیگر از تفاسیر حضرت بهاءالله از "الم" بشارت به نام موعود و عظمت ظهور او دارد: "ثم في مقام اراد الله سبحانه من الالف الاحدية ذاته و من اللام ولاية و ليه لان اللام حرف الولاية لو انتم تعلمون و من الميم نبوة حبيبه لانه حرف النبوة كما ظهر في اول اسم رسوله و كما انتم تشهدون و قدّم حرف الولاية علي حرف النبوة يشهدن اولوا الافئدة بانّ هذا بشارة من بعد علي كل من في السموات و الارض بانّ الذي يأتي بعد محمد يقدم في اسمه العظيم اسم الولاية علي اسم النبوة كما انتم في علي قبل محمد تعرفون و يدلّ علي ذلك آية الثانية من الفرقان كما نزل بالحقّ ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين الذين يؤمنون بالغيب و الغيب لم يكن في عصر محمد الا علي قبل نبيل لو انتم بهذا الغيب تؤمنون و بهذا الغيب اخذ الله العهد في ذال الفرقان عن كل من في السموات و الارض ... ثم اعرف عظمة هذا الامر بحيث ذكره الله في اول كتابه و اول خطابه مع حبيبه."

در حروف مقطعه "الم" الف اشاره است به احدیت ذات پروردگار، همان گونه که قبلاً تشریح گشت. حرف لام نیز اشاره‌ای است به ولایت ولیّ او. از آنجا که ولایت به نام حضرت علی (ع) معروف است، پس حرف لام رمزی است از نام علی. حرف میم نیز اشاره است به نبوت حضرت محمد از آنجا که نام ایشان با این حرف آغاز می‌گردد. در ادامه حضرت بهاءالله ذکر می‌فرمایند که تقدّم حرف لام بر حرف میم در عبارت "الم" بشارتی است در کتاب آسمانی قرآن به اینکه در نام کسی که بعد از حضرت محمد ظاهر می‌شود، اسم ولایت، یعنی علی، بر اسم نبوت، یعنی محمد، تقدم دارد. این بشارت با ظهور حضرت اعلیٰ با نام علی محمد متحقق گردید و البته این مطلب دالّ بر عظمت ظهور موعود است که خداوند در اولین آیه، پیامبر را مخاطب می‌سازد و کتابش را با نام موعود زینت می‌دهد و همگان را دعوت می‌نماید که به آن غیب ایمان بیاورند. این غیب در زمان حضرت محمد کسی نیست جز علی محمد که حضرت بهاءالله وی را به نام علی قبل نبیل موسوم می‌فرمایند. این وجه تسمیه از آنجاست که در زمان حضرت اعلیٰ، حضرت محمد را نبیل می‌خواندند، چرا که محمد بنا بر حروف ابجد با نبیل مطابقت دارد (نبیل = ۹۲ و محمد = ۹۲). بنا بر این علی قبل نبیل همان علی محمد است. به این ترتیب خداوند توسط این غیب در قرآن از مسلمانان عهد می‌گیرد برای ظهور کسی که با نام علی محمد ظاهر خواهد شد.

## ہ۔ بشارت بہ زمان ظهور۔

برخی از حروف مقطعة قرآن رمزگونه اشاره است بہ زمان ظهور موعود: "فی مقام آخری اراد اللہ بہذہ الحروفات اسرار اللانہیات و منها اشارۃ الی مدۃ اخفا الجمال خلف سرادقات الجلال کما انتم فی آثار ائمة الفرقان تشہدون بعد انقضاء المص بالمرا یقوم المہدی.".

«المص» و «المر» دو ترکیب از حروف مقطعة قرآن می باشند کہ بہ ترتیب در ابتدای سورہ های اعراف و رعد آمدہ اند. در روایات اسلامی اینگونه ذکر شدہ است کہ بعد از گذشت «المص بالمرا» حضرت مہدی قیام می نماید. جناب ابوالفضائل در کتاب «فرائد» خود (تلخیص صص ۳۱ تا ۳۴) در تفسیر این مطلب بہ نقل از احادیث و تفاسیر مربوطہ ذکر می فرماید کہ ہر یک از عبارات حروف مقطعة قرآن بر طبق حروف ابجد، تاریخی برای قیام یکی از خاندان بنی ہاشم است. مثلاً «الم» مطابق با ۷۱ است کہ سال قیام سیدالشہداء است (۱ + ۳۰ + ۴۰ = ۷۱) و یا «المص» (۱ + ۳۰ + ۴۰ + ۱۶۱ = ۲۳۱) سال قیام ولد عباس است.

حال اگر بر اساس حدیث مذکور تمامی حروف مقطعة قرآن را از ابتدای قرآن تا «المر» یا یکدیگر جمع نمائیم سال ۱۲۶۷ بہ دست می آید کہ این تاریخ مطابق با سال ظهور حضرت اعلیٰ است (۱۲۶۰)، کہ البتہ ہفت سال اضافہ بر آن مربوط بہ ہفت سال قبل از ہجرت رسول اکرم از مکہ بہ مدینہ است کہ بعثت خود را مخفی و مکتوم نمود:

الم + الم + المص + المر + المر + المر + المر

$$۱۲۶۷ = ۷۱ + ۷۱ + ۱۶۱ + ۲۳۱ + ۲۳۱ + ۲۳۱ + ۲۷۱$$

یک ترکیب دیگر از حروف مقطعه در ارتباط با سال ظهور موعود، «عسق» می باشد کہ بہ سال تولد حضرت موعود، یعنی ۱۲۳۵ ہجری قمری، اشاره دارد. گرچہ در تفسیر حضرت بہاء اللہ ذکری از آن نرفته است، ولی حضرت عبدالبہاء در یکی از الواح خود خطاب بہ مرحوم آقا میرزا آقای افغان اینگونه شرح می فرمایند: "در خصوص کلمة عسق مرقوم فرمودہ بودید کہ روایت از حضرت باقر علیہ السلام است کہ از لفظ عسق مقصد سنین ظهور حضرت قائم است ... عسق عددش دو بیست و سی است کہ مضاف و منسوب بہ باب حطہ است چون عدد باب بر عدد عسق اضافہ گردد دو بیست و سی و پنج می شود و این سنہ تولد نور ہدئی قائم موعود آل عبا نقطہ اولیٰ حضرت اعلیٰ روحی لہ الفداء است." (محاضرات، ج ۲، ص ۱۰۹۷).

$$ع + س + ق = ۷۰ + ۶۰ + ۱۰۰ = ۲۳۰$$



$$۲ + ۱ + ۱ + ۱ = ۵$$

$$۲۳۰ + ۵ = ۲۳۵$$

اما در خصوص باب حطه در «دائرةالمعارف اسلامی»، ج ۵، مفصلاً درج گردیده و خلاصه آنکه باب حطه در نجاتی است جهت کسانی که طلب استغفار می نمایند و به آن داخل می شوند و تلمیحاً نویدی است به ظهور حضرت اعلیٰ با در نظر گرفتن لقب اختصاصی ایشان به باب. به همین علت حضرت عبدالبهاء با اشاره به این مطلب قائم موعود را منسوب به باب حطه بیان می فرمایند.<sup>۵</sup>

### و- حروف مقطعه و عدد ۱۹

یکی از مطالعات انجام شده بر اساس آزمایش های کامپیوتری نشان داده است که بین حروف مقطعه قرآن و حروف دیگر قرآن یک پیوستگی عددی و ریاضی موجود است. گرچه در تفسیر حضرت بهاءالله به اشاره نشده است ولی جهت تکمیل مطلب ذکر آن خالی از لطف نیست.

رشاد خلیفه در کتاب خود «اعجاز قرآن در عصر کامپیوتر» حاصل تحقیقات خود را اینگونه اظهار می کند که حروف آغازین سوره ها به شرح زیر نشانگر کشف کلید رمز قرآن بر پایه ۱۹ می باشند:

حرف مقطعه «ق» در ابتدای دو سوره «ق» و شوری و به دو شکل «ق» و «جمعسق» آمده است. اگر تعداد حرف قاف را در هر یک از سوره ها بشماریم عدد ۵۷ به دست می آید که مضربی از ۱۹ است.  $3 \times 19 = 57$

حرف مقطعه «ن» فقط سرآغاز سوره «قلم» می باشد و شمارش این حرف در این سوره ۱۳۳ است که مضربی از ۱۹ می باشد.  $7 \times 19 = 133$

حرف مقطعه «ص» در آغاز سوره های «اعراف»، «مریم» و «ص» و به اشکال «المص»، «کهیص» و «ص» آمده است. مجموع حروف صاد در این سه سوره ۱۵۲ است که مضربی از ۱۹ است.  $8 \times 19 = 152$

حروف مقطعه «طه» در آغاز سوره «طه» آمده است و مجموع حروف «ط» (۲۸ بار) و «ه» (۳۱۴ بار)  $314 + 28 = 342$  است که مضربی از ۱۹ می باشد.  $18 \times 19 = 342$

حرف «ط» علاوه بر آن در سوره های شعراء، نمل و قصص نیز به صورت «طس» و «طسم» ذکر شده است. اگر مجموع حرف «ط» را در ۴ سوره مذکور و حرف «ه» را در دو سوره «مریم» و

«طه» که به دو شکل «کهیصص» و «طه» آمده است جمع کنیم عدد ۵۸۹ حاصل می‌شود که باز هم مضربی از ۱۹ است.  $31 \times 19 = 589$

حروف مقطعه «یس» در آغاز سوره «یس» آمده است که مجموع حرف «ی» (۲۳۷ بار) و حرف «س» (۴۸ بار)  $285$  و مضربی از ۱۹ است.  $15 \times 19 = 285$

علاوه بر آن حرف «ی» در سوره «مریم» به شکل «کهیصص» و حرف «س» در سوره‌های «شعراء»، «نمل»، «قصص» و «شوری» به اشکال «طسم» (۲ بار)، «طس» و «حمعسق» ذکر شده است. اگر مجموع حرف «س» از حروف مقطعه ۵ سوره مذکور و حرف «ی» از دو سوره مربوط به خود محاسبه شود عدد ۹۶۹ به دست می‌آید که مضربی از ۱۹ است.  $51 \times 19 = 969$

حروف مقطعه «حم» سرآغاز ۷ سوره قرآن است. مجموع حرف «ح» (۳۰۴ بار) و حرف «م» (۱۸۶۲ بار) مساوی با ۲۱۶۶ می‌باشد که نظم قبلی را دنبال می‌کند.  $144 \times 19 = 2716$

حروف مقطعه «الم» در ابتدای ۸ سوره از سوره‌های قرآن ذکر شده است که مجموع تکرار این حروف در این ۸ سوره ۲۶۶۷۶ است و مضربی از ۱۹.  $1404 \times 19 = 26676$

علاوه بر آن، حرف «ا» در حروف مقطعه ۱۳ سوره به تعداد ۱۷۴۹۹، حرف «ل» در ۱۳ سوره به تعداد ۱۱۷۸۰ و «م» در ۱۷ سوره به تعداد ۸۶۸۳ بار تکرار شده است که مجموع آنها ۳۷۹۶۲ و مضربی از ۱۹ است.  $1998 \times 19 = 37962$

حتی تعداد هر حرف در سوره‌های مذکور نیز مضربی از ۱۹ است:

تعداد حرف «ا»  $921 \times 19 = 17499$

تعداد حرف «ل»  $620 \times 19 = 11780$

تعداد حرف «م»  $457 \times 19 = 8683$

نویسنده در مورد بقیه حروف مقطعه نیز با محاسبات ریاضی به نتایجی مشابه دست می‌یابد و به این ترتیب عدد ۱۹ را به عنوان کلید رمز قرآن معرفی می‌کند و در تأیید و اهمیت عدد ۱۹ اشاره می‌کند که «بسم الله الرحمن الرحيم» به عنوان اولین جمله کتاب قرآن دارای ۱۹ حرف، کلمه «اسم» در قرآن ۱۹ بار، کلمه «الله» ۲۶۹۸ بار (۱۴۲×۱۹)، کلمه «الرحمن» ۵۷ بار (۳×۱۹) و «الرحيم» ۱۱۴ بار (۶×۱۹) تکرار شده است.

تا قبل از ظهور اسلام به نظر نمی‌رسد که عدد ۱۹ دارای هیچ اهمیت خاصی بوده، تا اینکه حضرت اعلی آن را در پایه بسیاری از احکام و مشروعات بابی با نام واحد «کل شیء» (مانند تقویم بابی، تقسیمات کتاب بیان، تعداد اولین مؤمنین و خودشان ...) در کتاب بیان مثبت نمودند، و بدین ترتیب این عدد جایگاه خاصی را به عنوان عددی مقدس در دیانت بابی به خود اختصاص

داد و البتہ حضرت بہاء اللہ تعدادی از آن موارد کاربرد را مانند پایہ تقویم بہائی قبول فرمودہ و این عدد در دیانت بہائی نیز وارد گردید.

پژوہش رشاد خلیفہ در واقع نشان داد کہ با کشف عدد ۱۹ در بطن قرآن عہدی کہ خداوند بر اساس سنت خود از حضرت محمد جہت ظہور مابعد و ظہور موعود گرفتہ بود و بہ صورت عددی رمزگونہ در لفافہ حروف مقطعہ در کتاب قرآن مستور شدہ بود متحقق گردید، کہ البتہ بہ یمن دانش امروزہ مکشوف گشت.

در قسمتی از این لوح، حضرت بہاء اللہ ملاً قرآن را مورد خطاب قرار می‌دهند کہ حروفات و کلماتی کہ این اُمّت در قرآن بہ آن وعدہ دادہ شدہ بودند ظاہر گشتہ، اما افسوس کہ نفوس از آنہا محتجب گشتہ اند. سپس آنہا را اندرز می‌فرمایند کہ از مراقد غفلت، جہل و بغضاء قیام نمایند و بسوی ذکر خداوند بشتابند: "قل یا ملاً الفرقان قد صعدت الحروفات الی مواقفہن و الکلمات الی مقاعدہن و انتہم الی حینئذ ما تستشعرون اما سمعتم یوم ینادی المناد و اما سمعتم الصبیحۃ بالحق کیف انتہم الی حینئذ فی حجبات انفسکم میتون قوموا عن مراقد الغفلۃ ثم الجہل و البغضاء ثم اسعوا الی ذکر اللہ ذلک خیر لکم ان تریدون الی اوطاف القرب ترجعون."

## ۵- حروف مقطعہ «الم» و علم حروف.

"ثم اعلم بان لهذا الالف اسرار من كل العلوم بما اعطاه الله من بدایع فضله وفيه قدر علم ما كان وما يكون مثلاً انك لو تستخرج حروفات التي كانت في سرائر هذا الالف كما القيناك من قبل من مقامات الاربعة فيه و تكتب استنطاقها و بعد ذلك تقسمها على تقسيمات اربعة و تجري على كل تقسيمها باقتضائها من الترقى و التنزل و الترفع و التساوي ليظهر لك من اسرار التي تتحير فيها العقول و تطلع بما سمعت من الجفر الجامع و تصل الی مبدأ العلوم."

یکی دیگر از تعابیر حضرت بہاء اللہ از حروف مقطعہ «الم» برگرفته از مماثلت و مشابهت حرف الف و عدد ۱ می‌باشد کہ ما را بہ علم حروف یا علم «جفر جامع» رهنمون می‌گردد.

علم حروف بہ حضرت علی منسوب است. گفته شدہ کہ توسط این علم و با ساختار حروف عربی و ارقام، حوادث این جهان تا هنگام انقراض آن شناختہ می‌شود. برای این علم فوایدی ذکر کردہ‌اند، از جملہ آگاهی بر فہم خطاب محمدی، غالب شدن بر حضمان نظر، تحقیق زمان سلطنت سلطان وقت، تحقیق ولادت سلطان و جلوس سلطنت او و استیلاء در مملکت او، تحصیل محبت از شخص غالب، تحقیق امراض کہ مریض شفا یابد یا وفات کند، تحصیل رفعت

و خلاصہ اینکہ شخص ہر طلبی کہ دارد بہ واسطہ آن حاصل شود (دائرة المعارف شیعیہ، ج ۷، ص ۲۶۷). و اطلاع بر این علم تنها با شناختن زبان عربی امکان پذیر می باشد. تعابیر و توضیحات متفاوتی در مورد این علم ارائه گردیده است. در «دائرة المعارف اعلی» آمده است کہ حقیقت آن را تنها حضرت مهدی می داند و در آخر الزمان آن را آشکار خواهد ساخت.

بنا بر آثار جناب قدوس در «رسالہ حروف»، اعظم طرق علم حروف یا جفر "دائرة ظهور ایقغ" معرفی گردیده است و آن کتاب «جفر» حضرت علی است کہ علم ما کان و ما یكون در آن ثبت شده است. این دائرہ با ۴ الف (۱۱۱۱) شروع می شود و بہ ۴ الف (۱۱۱۱) نیز خاتمہ می یابد. در مورد ظهور این ۴ الف، همان گونه کہ قبلاً بہ آن اشارہ رفت، حضرت بہاء اللہ در تفسیر خود ذکر می فرمایند کہ چگونه الف با سیر در عالم ارقام از مقام خود تنزل می نماید و بہ رتبہ های ۱۰، ۱۰۰ و ۱۰۰۰ کہ مطابق با حروف ابجد «ی»، «ق» و «غ» می باشد می رسد. حال اگر این اعداد با یکدیگر جمع گردند، عدد ۱۱۱۱ حاصل می شود کہ مطابق با کلمہ «ایقغ» می باشد:

$$1000 + 100 + 10 + 1 = 1111 = 1 + 1 + 1 + 1 = 4$$

بہ این ترتیب علم جفر بہ نام «دائرة ظهور ایقغ» معروف و موسوم گردید. این دائرہ از سیر الف در منازل چہارده گانہ حاصل می شود و بہ ایقغ، کہ ظهور قائم می باشد، خاتمہ می یابد. صورت این دائرہ در «رسالہ حروف» جناب قدوس (ص ۲۱۱) این گونه آمده است:

ظهور ایقغ

۱۱۱۱

دائرة الافراد

۱۰	ودي	محمد	مشية	نقطة الاولى
۱۱	هويا	علي	اراده	تنزل النقطة
۱۰۰	دعوم ق	فاطمه	قدر	جمع النقطتين
۱۰۱	عال قا	حسن	قضا	الف غيبي
۱۱۰	علي قي	حسين	اذن	شجرة الاولى مقام كلمه الف اللينة
۱۱۱	اعلى قيا	جعفر	اجل	الف مبسوطة
۱۰۰۰	مظلل غ	موسى	كتاب	هاء معطوفه شجرة الثانية
۱۰۰۱	ضارغا	علي بن الحسين	تنزل المشية	تنزل النقطة الاولى

۱۰۱۰	عظم غی	محمد بن علی	تنزل الارادة	مقام البهاء تنزل النقطة الثانية ... لثالث
۱۰۱۱	اعظم غیا	علی بن موسی	تنزل القدر	تنزل النقطة الثالثة
۱۱۰۰	مغنی غق	محمد بن علی	تنزل القضا	تنزل الف الغيبية
۱۰۰۱	غقا	علی بن محمد	تنزل الاذن	تنزل الف اللينة
۱۱۱۰	غقی	حسن بن علی	تنزل الاجل	تنزل الف المبسوطة
۱۱۱۱	ظهور ایقع	المحمد غا	تنزل الكتاب	تنزل الف غیر المعطوف

همان گونه که مشاهده می شود این جدول با تجلی نقطه آغاز شده و با مراحل تجلی یا کُنُون اشیاء از مشیت تا مرحله کتابت و تکرار آن تا تنزل کتاب خاتمه می یابد که مطابق با ۱۱۱۱ و یا ظهور ایقع می باشد.

## ۶- حروف مقطعه "الم" و اکسیر

یکی دیگر از تفاسیر حضرت بهاء اللہ از الف در «الم»، اشاره به اکسیر در علم کیمیاست: "ثم اعلم بانّ هذا الالف في مقام يشير به الى الارض البيضاء والنور الدرّي الاخضر ان انتم في اسرار الصنعة الطبيعية تريدون ان تتفرون".

مقدمتاً لفظ «کیمیا» یعنی حیل و تدبیر، و عده ای نیز آن را مشتق از ریشه عربی «کمی»، «یکمی» به معنای پوشیده و پنهان شدن می دانند. در اصطلاح قوم ساختن ماده ای است که شامل یک یا چند جزء می باشد و به نام «اکسیر» معروف است و توسط آن فلزات ناقصه به کمال می رسند و به طلا یا نقره تبدیل می شوند. تاریخ این علم ما را به دوران قبل از میلاد مسیح می برد و حتی آن را به آدم ابوالبشر منسوب می سازد.

علی زغم اقوال مختلف، در تأیید صحت این علم در «کتاب الاسرار» آمده است که کشف رادیوم توسط دانشمند لهستانی و فرانسوی، خانم ماری کوری، در سال ۱۸۹۸ نشان داد که اصل قابل تبدیل بودن فلزها به یکدیگر هر چند در آن زمان کهن از روی تجربه های ناقص و نارسائی گرفته شده بود ولی دور از قوانین طبیعی نمی باشد (تلخیص، ص ۴۵۹).

ماده‌ای که اساس صنعت کیمیا است، یعنی از آن اکسیر می‌سازند، به حجر و ارض معروف است، و حضرت بهاءالله آن را در تفسیر خود به «ارض بیضاء» تسمیه می‌فرمایند. این حجر بنا بر اقوال مختلف بر دو نوع است: حیوانی مثل موی، خون، تخم مرغ، زهره، مغز، جمجمه، صدف، شاخ؛ و حجر معدنی مثل زر، سیم، سرب و قلع. گرچه در زمینه مواد، نسبت‌های استفاده شده، و روش‌های گوناگون در این زمینه اقوال مختلفی وجود دارد، ولی قریب به اتفاق آنها متفق القول اند که برای ساخت اکسیر، طبعی حاذق و حکیمی فائق لازم است تا به تدبیر حجری مناسب را که جسد خوانده می‌شود انتخاب کرده و آن را سپس توسط روش‌هایی لایق و با استفاده از حرارت از آلودگی‌های احتمالی پاک نموده، به نسبت‌های دقیق با ماده‌ای دیگر، مصطلح به روح، ترکیب نماید.

حضرت بهاءالله علاوه به این لوح، الواح متعدّد دیگری در مورد اکسیر و کیمیا نازل فرموده‌اند که در کتاب «مائدة آسمانی»، جلد ۱، مندرج است. از آنجا که این علم ناشناخته می‌باشد و مطالب و تعابیر حضرت بهاءالله به صورت رمز و کنایه ارائه گردیده است، به ذکر مطالب فوق اکتفاء می‌شود و امید است که آینده، خواننده را به حقیقت این رموز نزدیک‌تر سازد، همان گونه که حضرت بهاءالله در یکی از این الواح صریحاً صحت، و کشف آن را در آینده، نوید می‌دهند و آن را به زمان بلوغ عالم محول می‌فرمایند: "سبب انکار، حفظ ید مختار است که این کتّز را از ابصار خائنین و ایدی سارقین حفظ فرموده و لکن عنقریب بعضی تصدیق نمایند و اذعان کنند و ظهور این کتّز مستور بین هؤلاء علامت بلوغ دنیااست و بعد از بلوغ خطر عظیم و بلای عظیم عالم و اهل آن را از عقب، مگر آنکه در رضوان الهی وارد شوند." (مائدة آسمانی، ج ۱، ص 40-41).

گرچه عالم انسانی با استناد به بیان فوق، در آینده به این علم دست خواهد یافت، ولی دستیابی به جوهر اکسیر حقیقی به فضل و موهبت حضرت بهاءالله به طرفة العین میسر است. چنانچه حضرت بهاءالله در لوح «علی قبل اکبر» می‌فرمایند: "ای علی قبل اکبر، اکسیر اکبر کلمة حق بوده و او را ید قدرت از معدن مکنون به اسم مخزون ظاهر فرموده. او را در قرع قلب به نار محبت پرور و بعد از ظهور اثر آن در جمیع ارکان اگر ذره از آن بر اهل امکان می‌ذول شود جمیع نحاس وجود را ذهب ابریز مشاهده نمائی. این است اکسیر اعظم که قلم قدم به ذکر آن مشغول بوده و هست." (همان، ص ۴۵).

مطالعه این قسمت از تفسیر حضرت بهاءالله، که البته حجم قابل توجهی از لوح را به خود اختصاص می‌دهد، توضیح و تأکید دیگری است بر این حقیقت که همان گونه که الف که بنا بر قابلیت و توانایی‌هایش به هیأت‌های مختلف حروف ظاهر می‌شود و یا با سیر در عالم ارقام و

دریافت نقاط به شکل اعداد ۱۰، ۱۰۰ و یا ۱۰۰۰ تکثیر می‌یابد تا قابل احصاء شود، ماده اولیه اکسیر نیز ماده‌ای واحد بوده که با تغییر و تبدیلات فیزیکی و شیمیایی به اشکال مختلف و نهایتاً به شکل اکسیر در می‌آید و سرانجام به ظهور قابلیت‌های خود فائز می‌گردد.

### چکیده

در این مختصری که در شرح تفسیر نازله از قلم حضرت بهاءالله از حروف مقطعه «الم» قرآن گذشت، مشاهده شد که به چه زیبایی و با مساعدت امثال محسوسی چون حروف و کلمات مسئله عرفانی تجلی حق درعالم امکان به صورت مظاهر مقدسه، مؤمنین و سپس عالم کون مفهوم گردید. علاوه بر آن، به فضل و موهبت حضرت بهاءالله برخی از بشارات و اشارات ظهور موعود که در این حروف مستور شده بود رخ نمود. گرچه حضرت بهاءالله تنها معدودی از حقایق مستور در این حروف را در حد شأن و تحمل نفوس تعبیر فرمودند و به فرموده ایشان این حروف اشاره به حضرت محمد است، مُسَلَّم آنکه غایتاً این حروف رمزی بین حضرت محمد و خداوند بوده و بنابراین حکمت الهی و خوف از ضغینه و بغضاء ناس تا ابد مستور خواهد ماند.

### یادداشتها و توضیحات

۱- وی به دستور شیخ حسین ناظم، مجتهد شیراز که بعدها به شیخ حسین ظالم ملقب گردید در شیراز به شهادت رسید. شرح ایمان و شهادت ایشان به تفصیل در تاریخ نبیل زرنندی، کتاب ظهور الحق و گنج شایگان آمده است.

۲- "اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاتٍ فِيهَا مُصْبَاخٌ الْمِصْبَاخُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ." (قرآن، سوره النور (۲۴)، آیه ۳۵).

۳- تعریفات جرجانی، ص ۱۶۷.

۴- از توضیحات و راهنمایی جناب آقای دکتر محمد افنان در این زمینه بسیار سپاسگزارم.

۵- تفسیر سوره یوسف و اولین اثر نازله از حضرت اعلیٰ در شب اظهار امر علیٰ ایشان که به «قیوم الاسماء» معروف است.

## ارکان اخلاق - الواح سنه ۱۲۹۶ هـ.ق/ ۱۸۷۹ م

### وحید رأفتی

حضرت بهاءالله در لوحی که خطاب به «اسم الله الجمال»، یعنی جمال بروجردی، که از لسان میرزا آقاخان خادم الله عزّ صدور یافته و مصدّر به عبارت: "الحمد لله الذی توحد بالجلال و تفرّد بالاجلال ... می باشد چنین می فرمایند: "... در این سنه اکثر آیات از قلم اعلی جاری یعنی حق جلّ جلاله خود مرقوم فرمودند و ذکر انقطاع و امانت و وفا و صداقت و سایر صفات عالیّه در اکثری از الواح ظاهر و مشهود است ..."<sup>۱</sup>.

حضرت بهاءالله در لوحی که از لسان میرزا آقاخان خادم الله به تاریخ ۲۸ ربیع الاول سنه ۱۲۹۷ هـ.ق [۱۰ مارچ ۱۸۸۰ م] به اعزاز جناب «ابا الحسن» عزّ صدور یافته و با عبارت "الحمد لله الذی فتح باب الظهور ..." آغاز می شود نیز چنین می فرمایند: "... در این سنه گذشته لوح امانت و لوح صدق و لوح وفا و لوح انقطاع و لوح میزان از سماء مشیت الهی نازل، طوبی لمن قرأه و عمل بما امر من لدن آمر حکیم ..."<sup>۲</sup>.

و نیز حضرت بهاءالله در لوح دیگری که آن هم از لسان میرزا آقاخان خادم الله به اعزاز جناب شیخ کاظم سمندر عزّ صدور یافته و به تاریخ ۱۱ ربیع الثانی سنه ۱۲۹۷ هـ.ق [۲۳ مارچ ۱۸۸۰ م] مورخ می باشد چنین می فرمایند: "یا حبیب فؤادی و المذكور فی قلبی ... سنه قبل لوح انقطاع و کتاب صدق و لوح میزان و لوح امانت از سماء مشیت نازل، طوبی از برای نفوسی که مشاهده نمودند و به عمل به آن فائز گشتند..."<sup>۳</sup>.

همان طور که در متن دو لوح مبارک فوق که به فاصله سیزده روز از یکدیگر در اوائل سنه ۱۲۹۷ هجری قمری، مطابق اوائل سنه ۱۸۸۰ میلادی، نازل شده ملاحظه می گردد، جمال قدم از چند لوح نازله در «سنه گذشته» و «سنه قبل» یاد می فرمایند که مقصود نزول الواح مذکور در سنه ۱۲۹۶ هـ.ق، مطابق سنه ۱۸۷۹ م، است.

با توجه به این سوابق ذیلأً به نقل متن لوح امانت، لوح صدق، لوح انقطاع، لوح میزان و لوح وفا که در الواح فوق نامبرده شده اند می پردازد و توجه خوانندگان گرامی را به این نکته معطوف می دارد که چون ترجمه فارسی آثار مبارکه نازله به زبان عربی اصولاً ممدوح و مطلوب نیست در پایان هر یک از الواح مزبور لبّ لباب مطالب هر لوح را به فارسی عرضه می دارد و توضیحاتی به اختصار را به استحضار می رساند.:



## لوح امانت

حضرت بهاء الله در لوح مفصلی که از لسان میرزا آقاخان خادم الله خطاب به جمال بروجردی عزّ صدور یافته، و همان طور که در صدر مقال مذکور شد، با عبارت «الحمد لله الذی توخّد بالجلال و تفزّد بالاجلال...» آغاز، می گردد، چنین می فرمایند: "... چون ذکر امانت و صداقت از لسان احدیه ظاهر شد لذا این عید دو لوح از الواح الله که در این مقامات نازل شده ذکر می نمایم تا آن حضرت به حکمت و بیان بر دوستان القا نمایند که شاید منتشر شود و کل بما اراده الله فائز گردند..."<sup>۴</sup>

بعد از این عبارات، لوح مبارک ذیل درباره امانت در لوح جمال نقل گردیده است  
"هو السلطان فی ممالک البیان"

قد کتّا تفکّرنا فی الارض و سمعنا حدیثها و اخبارها. اذا طلعت من غرفة من غرفات الفردوس حوریة نورا و سارت الی ان قامت فی وسط الهواء و نادت بأحسن الاصوات یا ملاء الارض و السموات ائی حوریة سمیت بالامانة فی الصحیفة المرقومة المستورة قد کشفتم عن وجهی باذن مالکی لتنظروا حسنی و جلالی و جمالی و خلّقی و خلّقی و تشاهدوا عینی الکحیل و وجنتی الحمراء و غرتی الغراء و غدائری السوداء. اقسّمکم یا ملاء الانشاء بمولی الوری و سلطان الآخرة و الاولی بأن لا تحبّونی بحجیات الخیانة و الحرص و الهوی و لاتدعونی بین یدیها. لعمرالله ان الخیانة من اعدائی و شأنها الضغينة و البغضاء. اسألکم بالفرد الاحد بأن لاتسلّطوا علیّ عدوی الالد. ان ارحمونی یا اهل الارض و لاتکونوا من الظالمین. کذلک انزلنا لک الآیات و عرفناک بالتلویح ما ورد علینا فی السّجن الاعظم لتکون من العارفين. انا نحمد الله بما ورد علینا من البأساء فی سبیلہ المستقیم. انک اذا قرأت اللوح و عرفت ما فیہ ذکر احبتی من قبلی و کبر علی وجوههم من لدی المظلوم الغریب..."<sup>۵</sup>

در این لوح مبارک امانت به حوریه ای تشبیه شده است که در نهایت جلال و جمال و ملاحت عرض اندام می کند و از خلق جهان می خواهد تا دست خیانت به سوی او بلند نشود و به حرص و هوئی آلوده نگردد، چه خیانت در امانت مولّد ضغینه و بغضاء است.

## لوح صدق

پس از لوح امانت مندرج در سطور فوق لوح صدق یا کتاب الصدق در لوح جمال بروجردی چنین نقل شده است:

"بسمی البدیع

کتاب الصدق نزل بالحقّ من لدن عالم خبیر. ائه لرسول الصدق الی البلاد لیدکر الناس الی مقامه الرفیع و یعرفهم شأنه الاعلی و مقزّه الابهی و یریهم جماله الابدع و مقامه الرفع و سلطانه الامنع

الاعزّ البديع. لعمرا لله أنّه يمشی و عن يمينه يمشی الاقبال و عن يساره الاطمینان و عن امامه اعلام العزّة و عن ورائه جنود الوقار. يشهد بذلك مجرى الانهار، أنّه بكلّ شیء عليم.

انّه ينادى و يقول يا معشر البشر ائی جئتكم من لدى الصّدق الاكبر لأعزّفكم علوّه و سموه و جماله و كماله و مقامه و عزّه و بهائه لعلّ تجدون سبيلاً الى صراطه المستقيم. تالله انّ الذى تزین بهذا الطراز الاوّل أنّه من اهل هذا المقام المنير. اياكم يا قوم ان تدعوه تحت مخالب الكذب، خافو الله و لا تكونوا من الظالمين. مثله مثل الشّمس اذا اشرفت من افقها اضاحت بها الآفاق و انارت وجوه الفائزين. انّ الذى منع عنه أنّه فى خسران مبین. انا نقول يا ايّها الرّسول هل تقدر ان تدخل المدن و الديار و هل تجد لنفسك فيها من معين أنّه يقول ليس لى من علم، انك انت العليم الحكيم. انا نزلنا هذا اللوح فضلاً من عندنا لتذكّر النّاس بما فيه من لدن أمر عظيم. البهاء عليك و على من يقرأ آيات الرّحمن بالزّوج و الزّحان و يكون من الراسخين." ۶

مطابق مندرجات اين لوح مبارك صدق و راستى سبب اقبال و حصول اطمینان در خلق و مایه عزّت و وقار امر الهى است. تمسّك به صدق و راستى سبب وصول به صراط مستقیم است و صدق نظیر خورشیدی است كه آفاق عالم به آن روشن و منیر می‌گردد. كسى كه از صدق و راستى محروم ماند همواره در خسران مبین به سر می‌برد.

## لوح انقطاع

در لوح جمال بروجردی كه در صدر مقال و نیز در سطور فوق در ذیل لوح امانت از آن سخن رفت در باره لوح انقطاع شرحی مندرج گشته و سپس متن لوح انقطاع نقل گردیده است. حضرت بهاء الله در لوح جمال چنین می‌فرمایند:

"... در این ایام از سماء مشیت مالک انام لوحی در انقطاع و مقام او نازل. در این مقام ذکر می شود كه شاید سبب تطهیر نفوس گردد و از حقّ جلّ و عزّ می‌طلبیم كه جمیع را از این رحیق بنوشاند و به این مقام اعزّ اعلیٰ فائز فرماید و هر نفسی به طراز انقطاع فائز شد البتّه امین و صادق و مستقیم مشاهده شود، یا حیّدا هذا المقام الاطهر، یا حیّدا هذا المقام الانور، یا حیّدا هذا المقام الاسنى، یا حیّدا هذا المقام الاعلىٰ. هذه صورة ما انزله الله فى الكتاب:

بسمی الكتاب

الانقطاع شمس اذا اشرفت من افق سماء نفس تنخمد فيها نار الحرص و الهوى كذلك یخبركم مالک الوری ان انتم من العارفين. انّ الذى فتح بصره بنور العرفان ینقطع عن الامکان و ما فيه من الالوان، يشهد بذلك ربك الرّحمن فى هذا المقام العزيز الرقیع. ان انظر ثم اذكر النعمان الذى

كان من اعزّ الملوك و من قبله احد من الكيان اذا تجلّت على قلبهما شمس الانقطاع تركا ما عندهما و خرجا عن بيتهما مقبلين الى العراء و ما اطلع بهما الا الله العليم. انّ النعمان كان مستویاً على عرش الملك اذا اسمعناه كلمة من كلماتها العليا اهتزّ و تفكّر و تحيّر ثم انتبه و قام و قال مخاطباً الى نفسه لا خير فيما ملكته اليوم و غدا يملكه غيرك. كذلك نتهناه و انا المقتدر القدير. فلما تنقّس الصّبح و طلع الشّمس وجد الامراء العرش متروكا، تحيّرنا و تفحصوا في الاقطار الى ان يئسوا عمّا املوا، انّه لهُو العالم الخبير. لعمرا لله لو كشف الغطاء عن العيون كما كشفنا عنه لترى الناس يدعون الدنيا عن ورائهم و يتركون ما يمنعهم عن هذا الافق المنير.

طوبى لمن تنور بانوار الانقطاع انّه من اهل السفينة الحمراء لدى الله ربّ العرش العظيم. طوبى لمدينة اشرفت شمس الانقطاع من افقها و لارض اضائت من انوارها. لعمري لو فازت هذه الديار بنور من اشراقها لما بلى البهاء بين الاعداء كذلك يقصّ لك مالك الاسماء لتكون من العارفين. لو ابثّ لك ما ورد على المظلوم لتنوح و تبكى كبكاء الفاقدين.

اذا فزت بلوح الله و اثره ان اقرّاه مرّة بعد اخرى ثم اقرّاه على الذين تجد من وجوههم نضرة الله العزيز الكريم.

كذلك رشح البحر الاعظم لتفرح و تشكر ربك العزيز الحميد. اما الفرح بما توجه اليك وجه الله من هذا المقام الكبير و انزل لك ما يجذبك الى المقصود و يقربك الى مقامه المنيع. البهاء عليك و على من شرب كوثر البقاء من ايادي عطاء ربّه الرحيم.

حال اگر نفسی به بصر طاهر خالصاً لوجه الله در این لوح ملاحظه نماید و تفکّر کند یطّلع بما ینفعه و بما ینستضیء به العالم...<sup>۷</sup>.

در این لوح مبارک انقطاع به آفتابی تشبیه شده است که نار حرص و هوئی را خاموش می‌کند. انقطاع از شئون دنیوی از مشخصات نفوسی است که به نور عرفان الهی فائز شده‌اند.

در این اثر جمال قدم از نعمان و یکی از پادشاهان کیانی یاد می‌فرمایند که در باره آنان مقاله‌ای در مجله عندلیب به رشته تحریر در آمده و در ذیل یادداشت شماره هفت در انتهای این مقاله مشخصات کامل مقاله ارائه گردیده است.

وصول به انقطاع نتیجه تفکّر در این باره است که خیر و صلاح و عقل و درایت اقتضاء نمی‌کند که انسان به چیزی دل بندد و به آن دل خوش دارد که امروز از آن اوست و فردا به دیگری تعلّق خواهد یافت. انقطاع از شئون دنیوی یکی از صفات و مشخصات راکبین سفینه حمراء است و آن عبارت از سفینه امر الهی است که اهل ایمان مسافران آنند.

توجه به اصل انقطاع به فرموده مبارک در این لوح سبب نفع خلق و مایه روشنی عالم وجود است.

## لوح میزان

لوح میزان در ضمن لوح مفصلی نقل شده که از لسان میرزا آقاخان خادم الله خطاب به جناب آقا میرزا آقای افنان عزّ نزول یافته است. لوح جناب افنان به تاریخ ۱۱ ربیع الاولی سنة ۱۲۹۸ هـ.ق [۱۱ فوریه ۱۸۸۱ م] مورّخ است و چنین آغاز می‌گردد: "الحمد لله الذی توحد بالكلام و تفرّد بالبیان ..."<sup>۸</sup>

در این لوح جمال قدم می‌فرمایند:

"... قل تالله انّ هذا لنبأ عظیم الذی تزین بذکره کتب الله العظیم الخبیر. قل لیس عنده ما عندکم و لا میثی فی طرقکم، قد اتی بالحق و اظهر صراطه المستقیم. قد استقرّ عرشه فی اوّل الورد علی کوم الله، بذلک ظهر ما کان مسطوراً فی کتب المرسلین. قد تشرف البرّ و البحر بقدمه و لقائه و نضات قمیصه المنیر. هذا یوم لا یذکر فیہ الا الله وحده و یوزن فیہ کلّ شیء بمیزان الله الذی یمشی و ینطق امام وجوه العالم قد اتی مالک القدم بسلطان مبین ...

در این آیات بدیعه منیعه ذکر میزان نازل، لذا این عبد فانی اراده نمود که لوح میزان که از قبل نازل شده ذکر نماید تا کلّ به حلاوت بیان الهی فائز شوند، قوله جلّ کبریائه:

بسمی المجیب العظیم

قد اتت السّاعة و نفخ فی الصّور و المیزان ینادی انا الممیّز العظیم. ایّین و اظهر امام وجه العالم اعمال الامم و انا الشّاهد الخبیر. لم یبق من ذرّة الا و قد اظهرتها و انا العادل المستقیم. قد جعلتني مستویاً ید العدل فی ایّام الله ربّ العالمین. هذا یوم فیہ ینطق الناقور و یصیح الناقوس و ینادی الصّور الملک لله مالک هذا الیوم البدیع. انک یا ایّها السّامع اذا فزت باصغاء لوح ربّک و لّ وجهک شطر المظلوم و قل نفسی لبلائک الفداء یا من انفقت ما انت علیه فی سبیل الله العلیّ العظیم. انتهى."<sup>۹</sup>

لوح میزان در اشاره به تحقق وعود الهیه در باره ساعت و قیامت و دمیده شدن در صور و فرا رسیدن آخر الزّمان است. در روز قیامت است که ناقور و صور به صدا در می‌آید و میزان، یعنی ترازویی که اعمال بندگان به آن سنجیده می‌شود، نصب می‌گردد و ارزش و نتیجه اعمال را می‌سنجد و بر ملا می‌سازد.

واضح است که ترازو رمزی از عدالت و رعایت امانت و درستی در اعمال است. در عین حال میزان رمزی از کلمه الهیه و مشیّت ربانیّه است که ارزش، اعتبار، صحّت و سقم همه امور و قضایای وجود به آن سنجیده می‌شود و ارزش و اعتبار آنها با چنین ترازویی محاسبه می‌گردد.

## لوح وفا

هویت لوح وفا که در دو لوح منقول در صدر مقال از آن یاد شده بر حقیر معلوم نیست، اما ذکر وفا و مقام و اهمیت آن البته در الواح عدیده از قلم جمال قدم عزّ نزول یافته است.<sup>۱۰</sup> ذیلاً متن دو لوح را که در باره وفا از قلم آن حضرت نازل گشته نقل می‌نماید. این دو لوح به ظن بسیار قوی در حدود سنه ۱۲۹۶ هـ.ق. / ۱۸۷۹ م نازل شده و احتمالاً همان لوحی است که در آثار مذکور در ابتدای مقاله به نزول آن اشاره گشته است.

باید در نظر داشت که اثری مفصل از جمال قدم نیز به «سوره وفا» اشتهار دارد که در جواب اسئله عدیده جناب شیخ محمدحسین نریزی، متخلص به وفا، عزّ صدور یافته و در آن قضایای مربوط به معاد، عوالم الهی و اوامر و حدود شریعت‌الله که مورد سؤال جناب وفا بوده مورد شرح و بسط قرار گرفته است. این سوره در کتاب مجموعه‌ای از الواح به طبع رسیده است.<sup>۱۱</sup> حال در سطور زیر متن دو لوح مبارک در باره وفا را مندرج می‌سازد:

## لوح اول :

"بوشهر - جناب میرزا حسن

بسی العلی الابهی

انا ذکرناک فضلاً من عندنا و انا الذاکر العظیم. قل یا شمس اسمائی و مظاهر حیّی. ان استمعوا ندائی ثم اعملوا ما امرتم به فی کتابی المبین. ینبغی لکلّ واحد منکم ان یکون شمساً لسماء الوفاء لیظهر منه ما تنشرح منه صدور العارفين. انّ الذی عرف شأن الوفاء و تزین بطرازه آتّه من اهل هذا المقام الکریم. یصلّی علیه اهل الملکوت من لدن مقتدر حکیم. بشرّ النّاس بما نزل فی اللوح و ذکرهم بهذا الامر العظیم. البهاء علیک من لدی الله ربّ العالمین.<sup>۱۲</sup>

در این لوح دوستداران و پیروان مظهر امر الهی به آن امر شده‌اند که در آسمان وفا همچون آفتاب درخشنده باشند. کسی که شأن و منقبت وفا را بشناسد خود را به آن زینت می‌دهد و اهل ملکوت بر وفاداران درود و ثناء می‌کنند.

## لوح دوم :

"هو المقدّس عن الذکر و البیان

ان السدرة تنادی باعلی النداء و تدع الکلّ الی الله المهیمن القیوم. من النّاس من تمسک بالهوی معرضاً عن الله مولی‌الورئ و منهم من اقبل الی الاقق الاعلی و قال آمنت بک یا ایّها المسجون و اعترفت علی ما انت علیه یا ایّها المظلوم. انّ الذی تزین برداء الوفاء بین الارض و السّماء یصلّی علیه الملاء الاعلی و الذی نقض العهد یلعنه الملک و الملکوت. تبارک الذی تمسک بحبل الاستقامة فی هذا الامر الذی به زلت الاقدام و اضطربت القلوب. انک کن علی شأن لا تحزنک شؤونات الدنیا

و لا تمنعك اشارات الذين كفروا بالله العزيز الودود. انا ذكرناك فضلاً من عندنا لتذكر ربك مالک الغیب و الشهود." ۱۳

یکی از مفاهیم وفا که در الواح نازلہ در باره این موضوع تصریح شده مسئله وفای بر عهد و میثاق الهی است. در لوح مبارک فوق به این مطلب اشاره شده است که عده‌ای از خلق خدا پس از اعلان ظهور از حق اعراض نمودند و گروه دیگری که به او رو آوردند و به حقانیت او اعتراف نمودند از اهل وفا هستند. بر این نفوس ملاً اعلی درود می‌فرستند و آنان که نقض عهد و میثاق الهی نموده‌اند مورد لعن و عتاب ملک و ملکوت قرار می‌گیرند. آنان که در ایمان خود استقامت ورزند وجودات مسعود و مبارکی هستند و فرد مؤمن مستقیم که به وفای به عهد قیام نموده است نباید شئونات دنیوی او را محزون سازد و اشارات و ایرادات و اعتراضات اهل کفر و عناد او را از ادامه طریق او در سبیل وفا باز دارد.

نکته‌ای که در پایان این مقاله قابل توجه است قضیه تمرکز متون بسیاری از الواح جمال قدم در سالهای حوالی سنه ۱۲۹۶ ه.ق. / ۱۸۷۹ م بر اصول قضایای اخلاقی و صفات و کمالات انسانی است. پس از سنین اعلان عمومی امر الهی که با نزول الواح سلاطین از اواخر ایام ادرنه آغاز و تا سال‌های اولیه اقامت در عکا ادامه یافت، دوره نزول احکام و حدود الهیه فرا رسید و در این دوره کتاب مستطاب اقدس عزّ نزول یافت. پس از آن توسعه تدریجی جامعه بهائی و اوضاع و احوال اجتماعی اهل بهاء از یک طرف، و نیاز جامعه بهائی در سراسر عالم به معیارهای جدید اخلاقی و تحکیم مبانی روحانی حیات اجتماعی از طرف دیگر، سوق متون آثار و آیات عدیده نازلہ را به مسائل اصلی و بنیادی اخلاقی سبب گردید و در این آثار شرح و بسط اصول اساسیه اخلاق بهائی و نقش آن در تعیین هویت حیات فردی و جمعی اهل بهاء زیر بنای الواح عدیده نازلہ از قلم جمال اقدس ابهی گردید.

جمال قدم خود در لوح جمال که فقراتی از آن در سطور فوق نقل گردید می‌فرمایند:

"... ای جمال احبّاء را که به افق رحمن توجه نموده‌اند و از ریح عرفان محبوب امکان آشامیده اند در کلّ احیان متذکر دارید تا جمیع به اخلاق طیبه و صفات مرضیه که سبب ارتفاع امرالله هست ظاهر شوند. ای جمال اگر ارض سجن به طراز امانت مزین بود محبوب عالم محزون مشاهده نمی‌شد. باید دوستان را به امانت و صداقت دعوت نمائید که شاید به این دو نیر اعظم که از افق سماء اوامر الهی مُشرق است فائز شوند..." ۱۴

و نیز جمال قدم در فقره دیگری از لوح جمال که جملاتی از آن در صدر مقال نیز نقل شد چنین می‌فرمایند:

"... در این سنه اکثر آیات از قلم اعلی جاری، یعنی حق جلّ جلاله خود مرقوم فرمودند و ذکر انقطاع و امانت و وفا و صداقت و سایر صفات عالیه در اکثری از الواح ظاهر و مشهود است. و چون بعض امورات غیر مرضیه در این ارض واقع شد، لذا قلم اعلی نظر به تربیت عباد در ذکر اعمال و اخلاق و صفاتی که سبب علوّ نفوس مقدسه و ارتفاع امرالله و اطمینان اهل عالم و حفظ کَلّ است مکرر اظهار فرموده. آن حضرت و این عبد باید به کمال تضرّع و ابتهال از حقّ تعالی سلطانہ بطیبیم که عباد خود را به آنچه رضای اوست موفق فرماید و به طرازی که لایق و سزاوار است مزین نماید. اِنَّه لهُو المقتدر المتعالی المجیب الغفور الکریم ...".<sup>۱۵</sup>

### یادداشت‌ها

- ۱- حضرت بهاءالله، مجموعه «آثار قلم اعلی» (طهران: لجنة ملی محفظه آثار، ۱۳۲ ب)، شماره ۷، قسمت اول، ص ۹۴.
- تمام لوح اسم الله الجمال در صص ۶۶-۱۰۹ این مجموعه به طبع رسیده است.
- ۲- لوح جناب ابوالحسن در مجموعه «آثار قلم اعلی»، شماره ۲۸، صص ۴۴۷-۴۶۳ مندرج است.
- ۳- حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء، «آیات یتات» (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۹ م)، ص ۱۹۸.
- ۴- مجموعه «آثار قلم اعلی»، شماره ۷، قسمت اول، صص ۹۱-۹۲.
- ۵- مأخذ فوق، صص ۹۲-۹۳. برای ملاحظه آثار مبارکه دیگر در باره امانت می‌توان به کتاب «گلزار تعالیم بهائی» (کانادا: ۱۹۹۵ م)، صص ۵۳-۵۷، اثر جناب دکتر ریاض قدیمی، مراجعه نمود. و نیز نگاه کنید به کتاب «امر و خلق» (لانگنهاین: لجنة ملی نشر آثار، ۱۹۸۶ م)، ج ۳، صص ۱۵۲-۱۵۹، اثر جناب فاضل مازندرانی. مجموعه‌ای از آثار مبارکه در باره صداقت و امانت نیز به وسیله مؤسسه مطبوعات بهائی در استرالیا در سال ۱۹۸۷ م انتشار یافته است.
- ۶- مأخذ فوق، صص ۹۳-۹۴. برای ملاحظه آثار مبارکه دیگر در باره صدق و راستگویی نگاه کنید به کتابهای «گلزار تعالیم بهائی»، صص ۲۰۵-۲۰۷؛ و «امر و خلق»، ج ۳، صص ۱۴۵-۱۵۲.
- ۷- مأخذ فوق، صص ۸۲-۸۴. این لوح در «مائدة آسمانی» (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۹ ب)، ج ۴، ص ۲۷، نیز نقل شده است. و نیز نگاه کنید به کتابهای «گلزار تعالیم بهائی»، صص ۶۸-۷۸؛ «امر و خلق»، ج ۳، صص ۳۹۶-۴۰۲؛ و «یادنامه مصباح منیر» (لانگنهاین: لجنة ملی نشر آثار، ۲۰۰۶ م)، صص ۱۹۶-۱۹۷.

در این لوح ذکر «نعمان» و یکی از ملوک «کیان» شده است.

مقصود از نعمان، نعمان ابن امرؤ القیس بن عمرو لخی است که از ملوک حیره بود و به نعمان سائج اشتهار دارد. مقصود از «احد من الکیان» در این لوح مبارک، کیخسرو کیانی است که

سومین پادشاه سلسله کیانی و از مشهورترین پادشاهان آن سلسله محسوب می‌شود. کیخسرو پسر سیاوش و فرنگیس بود و بعد از کیکاوس بر تخت نشست. در باره نعمان و کیخسرو شرح مبسوط در مجله عندلیب (سال یازدهم، شماره ۴۱-۴۲، زمستان و بهار ۱۴۸-۱۴۹ ب/ ۱۹۹۲-۱۹۹۳ م، صص ۶۴-۶۶) به طبع رسیده است. در ذکر مراتب انقطاع نعمان لوح دیگری نیز از جمال قدم در دست است که در مجله عندلیب مذکور در سطور فوق مندرج است.

۸- حضرت بهاءالله، «آثار قلم اعلی» (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۴ ب)، ج ۷، ص ۱۱۴.

۹- مأخذ فوق، صص ۱۴۱-۱۴۳.

۱۰- برای ملاحظه منتخباتی از الواح جمال قدم در باره وفا به کتاب «گلزار تعالیم بهائی»، صص ۳۱۸-۳۲۱ مراجعه فرمائید.

۱۱- حضرت بهاءالله، «مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده» (لانگنهاین: لجنة ملی نشر آثار، ۲۰۰۰ م)، صص ۱۱۲-۱۱۹.

شرح حال جناب شیخ محمدحسین وفا در «لمعات الانوار» (استرالیا: سنچوری پرس، ۲۰۰۲ م)، صص ۱۳۹-۱۴۴، اثر جناب محمدشفیع روحانی مندرج است.

۱۲- فقره‌ای از این لوح در «گلزار تعالیم بهائی»، ص ۳۱۸، مندرج است.

۱۳- فقره‌ای از این لوح در «گلزار تعالیم بهائی»، ص ۳۱۸، به طبع رسیده و تمام آن در کتاب «آثار قلم اعلی» (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۲۰۰۲ م)، ج ۲، ص ۲۰۴، مندرج است. در باره وفا جمال قدم در لوح دیگری که در ص ۱۹۸ کتاب «آثار قلم اعلی» (ج ۲)، به طبع رسیده و به ظن قوی در سنه ۱۲۹۶ هـ.ق. / ۱۸۷۹ م عزّ نزول یافته چنین می‌فرمایند:

"هو البیان فی ملکوت التّبیان

یا اهل البهائم اسمعوا التّداء من البیعة النوراء من لدی اللّٰه العلیم الحکیم و تمسکوا بحبل الوفاء علی شأن لا تمنعکم همزات الذین کفروا باللّٰه ربّ العالمین. هذه جنة لها انهار تجري في ظلال هذه السدرة التي ارتفعت بالحقّ انه لهو الناطق البصير. نهر ستنی بالوفاء، من شرب منه انه فاز بالاستقامة الكبرى. يشهد بذلك قلبي العزيز و انه يجد نفسه على مقام لا تمنعه الاسماء عن مالکها و لا المستی عن صراطه المستقیم. انه ممن شهد له الرحمن في كتابه العظيم. قال و قوله الحق لا يمنعه ذکر التّبی عن الذی بقوله یخلق التّبیین و المرسلین. كذلك زینت الكتاب بهذا الذکر البديع لتجد منه عرف عنایة اللّٰه و تكون من الراسخین."

۱۴- مجموعه «آثار قلم اعلی»، شماره ۷، قسمت اول، صص ۸۹-۹۰.

۱۵- مأخذ فوق، صص ۹۴-۹۵.





## گلبرگهای عرفان



"قل تمسکوا بالعدل الخالص وبما أمرتم به في الكتاب."  
(لثالی الحکمة، ج ۲، ص ۲۳۷)

## معانی و مفاهیم عدالت در آثار مبارکه

فاروق ایزدی تیا

### مقدمه

معمول چنان است که همواره «عدل» به یک معنی گرفته می‌شود و آن «داد» و «دادگری» است. بر همین پایه نیز قضاوت صورت می‌گیرد و معنای «ظلم» فقط در حد «ستم» و «ستمگری» تلقی می‌گردد که باید در مقابل «عدالت» مزبور قرار گیرد. اما، در برخی موارد این معنی درست در نمی‌آید و سبب تحیر می‌شود. بدین لحاظ باید قدری در آثار مبارکه جستجو کرد تا به معانی دیگری نیز در این رابطه پی برد. در این وجیزه سعی می‌شود مفاهیم مختلفی که از این کلمه استنباط می‌شود بیان گردد. این مفاهیم تماماً مبتنی بر آثار الهی است.

### معنای عدل

معنای عدل در لغت، به نقل از «فرهنگ سخن»، عبارت است از:

۱- قسط، عدالت، دادگری: "عمارت نواحی و مزید ارتفاعات و تواتر دخل‌ها ... و تمهید اسباب معیشت ... به عدل متعلق است (نصرالله منشی).

۲- عادل، دادگر: سعدی گوید: "مرافعه این سخن پیش قاضی بردیم و به حکومت عدل راضی شدیم." در کتاب اقدس در بحث از سفر شوهر که خبری از او باز نیاید، اگر شایعه خبر فوت او به شهادت «عدلین» ثابت شود، «عدل» به همین معنی به کار رفته است (کتاب اقدس، بند ۶۷).

۳- برابری، توازن، اعتدال: نظامی گوید، "دین که قوی دارد بازوت را راست کند عدل ترازوت را."

۴- در محاوره به معنای درست، دقیق نیز آمده است: "تریچه نقلی کوچکی ... پرت می‌کند ... تریچه عدل می‌خورد به پیشانی انور مشدی." (محمود محمود).

## میزان عدل

وعدّه آمدن میزان در یوم آخر در آثار و کتب سالفه مشاهده می‌شود و جمال مبارک نیز مزده داده‌اند که، "نصب الصراط و وضع المیزان و نُفخ فی الصّور." (آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، ص ۱۴). جمال مبارک در بیانی که ذیل در خصوص «اصل العدل» نقل خواهد شد تصریح دارند که آنچه مظهر ظهور الهی امر فرماید میزان عدل است، لاغیر. در لوح دیگری نیز می‌فرمایند، "تمسکوا بالکتاب الأقدس الّذی أنزله الرّحمن من جبروته المقدّس المنیع. انه لمیزان الله بینکم یوزنُ به کُلُّ الأعمال من لدن قویّ قدیر." (آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، صص ۱۳-۱۴).

## مفهوم عدل در آثار مبارکه

قبل از هر امری باید دانست که جمال مبارک این دور مبارک را "ایام عدل" می‌دانند بقوله تعالیٰ، "أني أرتقبوا یا قومُ ایّامَ العدل و أنّها قد أتت بالحقّ ایّاکم أن تحتجبوا منها و تكوننّ من الغافلین." (آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۲۵۴).

هیكل مبارک عدل را به منزله جامه‌ای می‌دانند که به هیكل جمیع نفوس برانزده است: "زینوا، یا قوم، هیاکلکم برداء العدل و إنّه یوافق کُلَّ النّفوس لو أنتم من العارفين." (آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۲۴۸).

در آثار الهی معنا و مفهوم عدل محدود به موارد فوق نیست. جمال قدم می‌فرمایند، "للعدل مراتب و مقامات و معانی لا یحصی ولیکن إنا نرثُ علیکم رشحاً من هذا البحر لیطهرکم عن دنس الظلم و يجعلکم من المخلصین." (آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۲۵۳).

بنابراین باید در آثار مبارکه جستجو کرد تا معانی شتی را یافت. اصل عدل و مبدأ آن در بیان مبارک عبارت از اوامر الهیه است که از قم مطهر مظهر ظهور عزّ نزول یافته است، "فاعلموا بأنّ أصلَ العدل و مبدئه هو ما یأمُرُ به مظهرُ نفسِ الله فی یوم ظهوره لو أنتم من العارفين. قل أنّه لمیزانُ العدل بین السّموات و الأرضین." (همان)

هر آنچه که از قلم حضرتش عزّ نزول یابد، ولو سبب تضرّع و استغاثه من علی الارض گردد، «عدل مبین» است. در این مقام گریه و زاری خلق عبارت از گریه طفلی است که از شیر گرفته شده است. در تمثیل دیگر، آن را به عریانی اشجار در فصل خزان تشبیه می‌فرمایند که البته در فصل بهار دیگر بار به حلیه برگها آراسته خواهد شد: "قل أنّ اریاح الخریف لو تعری الأشجار من طراز الربیع هذا لم یکن إلا لظهور طراز آخر." (همان، ص ۲۵۴).

## اعطاء حقوق نفوس

معنای دوم برای عدل شهرت بسیار دارد و آن عبارت از "العدالة اعطاء كل ذي حق حقه" است؛ یعنی دادن هر حقی که به نفوس تعلق می‌گیرد. جمال قدم نیز بر این معنی صحه گذاشته‌اند: "و من العدل اعطاء كل ذي حق حقه كما تنظرون في مظاهر الوجود لا كما زعم اكثر الناس." (آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۲۵۴). در این مقام به موضوع مجازات و مکافات نیز اشارتی باید داشت چه که جمال قدم می‌فرمایند، "و مقام عدل که اعطاء كل ذي حق حقه است به دو کلمه معلق و منوط است: مجازات و مکافات. در این مقام هر نفسی باید به جزای عمل خود برسد. چه که راحت و آسایش عالم معلق و منوط به این است." (مائده آسمانی، ج ۷، ص ۱۶۳).

## اقبال به مظهر ظهور

اما معنای مورد نظر جمال قدم، که این دور ایام عدل است، آن که اقبال به مظهر ظهور عبارت از عدالت است. هیکل مبارک صریحاً می‌فرمایند، "قل ان عدل الذي اضطررت منه اركان الظلم و تنعدم قوائم الشرك هو الإقرار بهذا الظهور في هذا الفجر الذي فيه اشرقت شمس الهاء عن افق البقاء بسلاطين مبین و من لم يؤمن به إنه قد خرج عن حصن العدل و كُتِبَ اسمه من الظالمين في ألواح عز حفيظ." (آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۲۵۴).

در باره مخاطب لوح «رضوان العدل»، یعنی آقا سید محمدرضا شهمیرزادی، دعایی می‌فرمایند و به معنای عدل اشارتی دارند، "يا قلم الأعلى فابتعث عبد الذي سُئِيَ بالرضا بعد نبيل من مظاهر العدل في ملكوت الإنشاء و إن عدله إيمانه بالله و لا يُعادلُه عدل السموات و الأرضين." (همان، ص ۲۵۵).

در اینجا این یادآوری لازم به نظر می‌رسد که اقرار به حقانیت مظهر ظهور به تنهایی کفایت نکند و باید با اعمال همراه باشد زیرا "لن يُقبلَ أحدٌ دونَ الآخر." (کتاب اقدس، بند ۱). بدین لحاظ طبق کلمات مکتونه، کسی که دیگران را به عدل [اقبال به مظهر ظهور] فرا بخواند و خود به بغی و فحشا [اعراض از مظهر ظهور] مبادرت نماید، او را نسبتی با حق نبوده و نیست. چه که حضرت بهاء الله "بغی و فحشا" را به منزله اعراض از مظهر ظهور می‌دانند: "خافوا عن الله و لاتفعلوا البغی و الفحشاء في ذواتكم و همّا الإعراضُ من جمالی و الوقوف علی امری بعد الذي احاط الافاق أنوار هذا الإشراق المقدس الإطهر الأمتع اللميع." (مائده آسمانی، ج ۴، ص ۱۷۳).

در این مقام "اهل بغی و فحشا" را با "اصحاب غفلت و عما" مترادف می‌آورند و در مقابل نفوسی که "به رضوان جمال قدس معنوی" وارد شده‌اند قرار می‌دهند: "آخر بگو به عبادالله که اهل بغی و فحشا و اصحاب غفلت و عما که بر بستان ظاهره می‌روند حین مراجعت به قدر مقدور سعی

می‌نمایند که از گل‌های بستان با خود به ارمغان برند و شما که دعوی آن دارید که به رضوان جمال قدس معنوی وارد شده‌اید چه علامت و نشان از آن فضای خوش جانان با خود آورده‌اید؟" (حدیقه عرفان، ص ۷۵).

در مقامی علما را "اهل بغی و فحشا" می‌دانند، "اگر اهل بغی و فحشا، یعنی علمای عصر، مطلع شوند بر نفوسی که من عندالله معین شده‌اند البته به صدهزار کذب و تدلیس و حیَل مزاحم امراء و وزراء شوند و اموری را که مقدس از دنیا و شئونات او است به طین ظنون و اوهام خود بیالایند." (امر و خلق، ج ۴، ص ۲۶۷). و در بیانی آنها را مخلوق نفوس غافله می‌دانند، "اهل عالم به ایادی خود آیات ظنون و اوهام اصنام تراشیده‌اند و علما نام نهاده‌اند و این مظاهر ضغینه و بغضا و مطالع بغی و فحشا در قرون و اعصار بر مشارق و معادن علم وارد آوردند آنچه را که اهل مدائن اسماء و ماأ اعلی از عرش عزت بر فرش ذلت مکان اخذ نمودند." (مائده آسمانی، ج ۸، ص ۶۶).

این بغی و فحشا ناشی از علم شیطانی است. زیرا مظهر ظهور می‌فرماید که، "علم به دو قسم منقسم است: علم الهی و علم شیطانی. آن از الهامات سلطان حقیقی ظاهر و این از تخیلات انفس ظلمانی باهر. معلّم آن حضرت باری و معلّم این وسوس شیطانی؛ بیان آن «اتّقوا الله یعلّمکم الله» و بیان این «العلم حجاب الاکبر». اثمار آن شجر، صبر و شوق و عرفان و محبت، و اثمار این شجر، کبر و غرور و نخوت. از بیانات صاحبان بیان که در معنی علم فرموده‌اند هیچ رائحه این علوم ظلمانی که ظلمت آن همه بلاد را فرا گرفته استشمام نمی‌شود. این شجر جز بغی و فحشاء ثمری نیابرد و جز غیْل و بغضا حاصلی نبخشد. ثمرش سمّ قاتل و ظلّش نار مهلک." (ایقان، طبع آلمان، ص ۴۶).

در اینجا معنای عبارت، "انّ الذی یأمر الناس بالعدل و یرتکب الفحشاء فی نفسه إنّهُ لیس متّی ولو کان علی اسی" (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۲۳) کاملاً مشهود می‌گردد. جالب است که این موضوع به نحوی در قرآن نیز انعکاس یافته است. در سوره اعراف، آیات ۲۸ و ۲۹ نازل شده است، "قُلْ اِنَّ اللّٰهَ لَا یَأْمُرُ بِالْفَحْشَآءِ اَتَقُولُوْنَ عَلٰی اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ. قُلْ اَمَرَ رَبِّی بِالْقِسْطِ." مضمون آن که خداوند امر به فحشا نکند بلکه امر به عدل و قسط فرماید. یعنی در اینجا نیز فحشاء و عدل در مقابل هم قرار گرفته است. در آیات قبل از آن آمده است که، "وَ اِذَا فَعَلُوْا فَاحِشَةً قَالُوْا وَجَدْنَا عَلَیْهَا اَبَآءَنَا وَ اللّٰهُ اَمَرَنَا." یعنی وقتی عمل زشت انجام می‌دهند گویند پدران ما چنین بودند و خداوند به ما چنین فرموده است. کاملاً مشهود است که بر طریق آباء خود، که اعراض از مظهر ظهور جدید است، مشی می‌کردند و گویند خداوند قبلاً به آنها چنان راه نموده است و خداوند منکر آن شده و گوید که به قسط، یعنی اقبال به مظهر ظهور، امر می‌فرماید.

## قانون طلایی

یکی دیگر از معانی عدل عبارت از قانون طلایی است که در جمیع مکاتب و ادیان به نوعی مطرح شده و در امر مبارک نیز به انحاء مختلف بیان گشته است. "آنچه بر خود نمی‌پسندی بر دیگران مپسند" یکی از مفاهیم عدل است. حضرت بهاء‌الله در اندرز دادن به پادشاهان و حکمرانان عالم می‌فرماید، "لا تحملوا علی الناس ما لاتحملوه علی انفسکم و لن ترضوا لأحدٍ ما لاترضونه لکم و هذا خیرُ التصح لو أنتم من السامعین." (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۲۷).

هیکل مبارک می‌فرماید خودشان نیز این رویه را داشته‌اند: "رضیتُ لکَ ما رضیتُ لنفسی." (فقره ۷۰ از کلمات مکتوبه عربی). در نتیجه انتظار دارند که احبّاء نیز همین روش را داشته باشند و در رعایت عدل، در ورق سوم از «کلمات فردوسی» می‌فرماید، "یا ابن الإنسان ... إن تکن ناظراً إلی العدل اختر لدونک ما تختاره لنفسک." اگر قدمی فراتر برویم ناظر به فضل خواهیم بود که در این صورت روش ما ایثارگرانه خواهد شد، "لو تكون ناظراً إلی الفضل ضح ما ینفعک و خُذ ما ینتفع به العیاد." (مجموعه اشراقات، ص ۱۱۹).

کسانی که از این حدّ عدول نمایند، نفس کلامشان سبب شود اهل ملکوت بر کذب آنها گواهی دهند، "إنّ الذین یظلمون و یأمرون الناس بالعدل یکذبهم بما یخرُجُ من أفواههم أهلُ المملکوت و الذین یطوفون حول عرش ربکم العزیز الجمیل." (الواح نازله خطاب به ملوک، ص ۱۱۰).

## معنای ظلم

اگرچه در مفهوم کلی، ظلم در مقابل عدل و به معنای بیداد است، اما در آثار مبارکه همیشه به این معنی نیامده است، مگر آن که آن عمل را نوعی بیداد بدانیم. برای مثال در مقامی شخص دروغگو ظالم شمرده می‌شود. جمال مبارک در لوح کوتاهی به نام «کتاب الصدق»، که آن را "رسولُ الصدق إلی البلاد لیذکر الناس الی مقامه الرفیع و لیعرفهم شأنه الأعلی" بیان می‌کنند، می‌فرماید، "ایاکم یا قوم أن تدعوه تحت مخالف کذب، خافوا الله و لاتکونوا من الظالمین." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۷، ص ۹۴ / امر و خلق، ج ۳، ص ۱۴۶). در این مقام ملحوظ می‌گردد که کذب به صورت دیوی مخوف جلوه می‌کند و اگر نفسی صدق را تحت الشعاع آن قرار دهد در زمره ظالمین محسوب شده است.

خیانت نیز در مقابل امانت به معنای ظلم تلقی شده است. جمال قدم می‌فرماید، "اقسمکم یا ملاء الانشاء بمولی الوری و سلطان الآخرة و الاولی بأن لا تحبّبونی بحجبات الخیانة و الحرص و الهوی و لاتدعونی بین یدیها. لعمرا لله ان الخیانة من اعدائی و شأنها الضغينة و البغضاء. اسألکم



بالفرد الاحد بأن لاتسلطوا علیّ عدویّ الالد. ان ارحمونی یا اهل الارض و لاتکونوا من الظالمین." (مجموعه آثار قلم اعلیٰ، شماره ۷، صص ۹۲-۹۳).

در مقام دیگر اعراض از مظهر ظهور به منزله ظلم است، چه که شخص مرتکب، خویشتن را از موهبت اقبال و ایمان محروم کرده است: "من لم یؤمن به إته قد خرج عن حصن العدل و کُتِبَ اسمه من الظالمین فی الواح عرّ حفیظ و من یأتی بعمل السّموات و الأرض و یعدّل بین النّاس إلی آخر الذی لا آخر له و یتوقّف فی هذا الأمر إته قد ظلم علی نفسه و کان من الظالمین." (آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۲۵۴).

در بیانی خطاب به سلاطین می‌فرمایند که اگر به اصول الهی پشت کنند و اصول خود را اجرا نمایند، در حقیقت اوّل به خودشان و بعد به دیگران ظلم روا داشته‌اند. کاملاً مشهود است که ظلم به خویشتن، محروم کردن خود از فضل الهی و اجرای اوامر خداوند در حین ظهور مظهر او است. کلام الهی خطاب به امرای ارض مسک الختام این وجیزه است: "أتأخذون اصولکم و تضعون اصول الله وراء ظهورکم و إنّ هذا تظلمٌ عظیم علی أنفسکم و أنفس العباد لو تكونن من العارفين. قل إن کان اصولکم علی العدل فکیف تأخذون منها ما تهوی به هویکم و تدعون ما کان مخالفاً لأنفسکم ما لکم کیف تكونن من الحاکمین." (الواح نازلّه خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۱۹).

# جنگ و صلح از منظری دیگر

فاروق ایزدینیا

## مقدمه

در روزهای آغازین سال ۲۰۱۹ میلادی، پیامی از ساحت رفیع معهد اعلیٰ عزّ صدور یافت که بدایت آن به فرا خواندن سران عالم توسط حضرت بهاءالله به ایجاد صلح و عصبیان آنها اختصاص داشت. از طرفی آثار آن دعوت نمودار گشت که در مجهودات نوع بشر در سه رویداد بزرگ تجلی نمود و از طرفی نتایج آن عصبیان برملا گشت که عالم انسانی را مبتلا به مصائب و آلام لایتناهی نمود.

مبین آیاتالله، حضرت عبدالبهاء، همواره مخاطبین الواح خود را به لسانی ساده و مهربان به صراط مستقیم هدایت می‌فرمودند که پیام ایشان به بن جان او می‌نشست و با او عجین می‌شد. از جمله مواردی که طلعت میثاق به کار می‌بردند اسم یا عنوان مخاطب بود. برای مثال، اگر نام مخاطب به معنای شیر دلیر بود، معنای واقعی شجاعت و شهامت را بیان می‌کردند و اگر عنوانی نظامی بود، او را به قیادت جنود صلح و آسایش دعوت می‌کردند و اگر قائد جنود بود که آرزویش کشورگشایی بود، او را به فتح اقالیم روحانی رهنمون می‌شدند و اگر سرپرست هنگ سربازان بود، او را به واگذاشتن میدان رزم خونریز و روی آوردن به بزم آشتی هدایت می‌فرمودند.

حال که دیگربار، نماینده حضرت کردگار در این زمان جمع ابرار را به مجاهدتی در این میدان فرا خوانده است، بی‌مناسبت نخواهد بود اگر چند فقره از این قبیل الواح طلعت میثاق را بخوانیم و محلّ مذاقه قرار دهیم.

## ۱- معنای شهامت و شجاعت

همدان، به واسطه جناب آقا رضا و جناب یوسف خان، جناب عباس علیه بهاءالله الأبهی هوالله

ای سخی عبدالبهاء، عباس در لسان عربی شیر دلیر را گویند و هُزیر نخچیرگیر؛ به مناسبت "الأسماء تُنزل مِنَ السَّمَاء" مقتضی آن است که نعره‌ای مانند ضرغام در آن آجام زنی و صولتی شیرانه و شجاعت و بسالتی مردانه در میدان عرفان و ایقان نمایی. زیرا شجاعت، خونریزی و هدم بنیان انسانی نیست و این سزاوار درندگان است. بلکه شجاعت در غلبه بر نفس و هوئی

است و ظفر بر لشکر شهوات. امروز شخص شجاع مانند شعاع سبب روشنایی اقالیم و بقاع گردد، و روشنایی جان و نورانیت امکان در صلح و صلاح است و نجاج و فلاح. تا توانی آشتی پرور باش و شجر پر بار و بر. پس سلامت عموم اهل عالم را خواه و راحت و امان بی آدم. اساس مهر و وفا بساز، بنیان خلاف و جفا برانداز؛ دوستی و راستی کن و صلح و آشتی طلب؛ به عموم خلق مهربان باش و دلجوی دوستان؛ نفعات قدس منتشر کن و لثالی عرفان؛ به نشر و بیان حقایق و معانی کن و دلالت بر سبیل رحمانی؛ لسان فصیح بگشا و نطق بلیغ بنما و نار محبت الله برافروز و پرده‌های ظلمانی بسوز؛ سرهنگ جنود عرفان شو و آهنگ میدان ایقان کن تا در جمیع عوالم الهی مظفر و منصور گردی و مقرب و منظور. و علیک التحیة و الثناء ع (اخبار امری، آذر-دی ۱۳۳۹)

[هژبر = شیر / نخجیر = شکار / ضرغام = شیر / آجام = پیشه‌ها / صولت = غلبه، قدرت، حمله / بسالت = شجاعت، دلیری / نجاج و فلاح = رستگاری]

## ۲- فتح آفاق و کشورگشایی سبع طباق

هو الله

ای سرهنگ لشکر نجات و جنود حیات، اگر در بین جنود ملکوت سرهنگی خواهی آهنگ ملک لاهوت کن و اگر سالاری سپاه آسمانی جوئی سر در پای دوست معنوی بنه و اگر فتوح مدائن قلوب جوئی تیغ عرفان را از نیام بیان برون آور و اگر گشایش کشور روحانی جوئی سمند انقطاع الی الله را در زیر رکاب آر و در میدان جمال و عرصه عنایات ذوالجلال جولانی کن تا شهسوار معركة جلال شوی و در این میدان گوئی اندازی و چوگانی زنی. به انوار ساطع از ملکوت ابهی قسم که اگر به این موهبت فائز شوی فاتح آفاق و کشورگشای سبع طباق ولو به ظاهر بی لانه و آشیانه باشی و در سر کوی پریشانی بی سر و سامان. ع (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبداله‌آء، ج ۲، ص ۷۱)

## ۳- وظیفه سرهنگ ملکوتی

هو الله

ای سرهنگ ملکوتی، صف جنگ بهل، محفل صلح بیار، میدان رزم بگذار و بزم آشتی مهیا کن، جام دوستی به دست گیر و در محفل راستی صهبای آشتی بنوشان، تا جمیع عالمیان در زیر خیمه الفت و اتحاد و صلح عام در آیند، بنیاد اختلاف برانداز، ایوان وفاق و انصاف بیار، سرهنگ ملکوت را آهنگی باید که روح محبت بخشد و خدمت به اورنگ حقیقت نماید، سپاه محبت بر

انگیزد و بنیاد جنگ و ستیز براندازد تا نورانیت یگانگی و آزادی و آسودگی آفاق را روشن نماید، این است وصیت جمال ابی، این است نصیحت عبدالهءاء، این است نور هدی، این است موهبت رب الاسماء الحسنى و عليك التحيته و الثناء. ع (مکاتیب عبدالهءاء، ج ۵، ص ۸۸)

#### ۴- تفاوت سرهنگ ناسوتی و سرهنگ ملکوتی

هوالله، بندرعباس، جناب سلطان محمد علیه بهاءالله الأبهی  
هوالله ای بنده پیمان، سرهنگ ناسوتی صف حرب و جنگ بیاراید ولی سرهنگ ملکوتی به آهنگ تسبیح و تقدیس ملاً اعلی بیاراید. جنگجو را حرص و آز پالهنک گردد و صلح جوی را فرهنگ ربانی مانند نهنک الهی به خروش آرد تا به کلی عربده و غوغا و ضوضای جنگ را از جمیع آفاق زائل نماید. هرچند خویش اسیر نیش گردد، ولی عالمیان را نوش شود و جهانیان را هوش بخشد و همراز سروش گرداند و دلائل و براهین پر نور مبین به آذان اهل امکان رساند. جناب آقا غلامعلی مورد توهین غافلان شد و تحقیر جاهلان. این ذلت عزت جاودان است و این حقارت موهبت بی پایان. زیرا در ره جانان و سبیل حضرت رحمن است. باید به شکرانه این موققت سفری به هندیان نماید و یاران آن دیار را حیاتی تازه و وجدی بی اندازه بخشد تا آوازه ملکوت الله مجدداً در آن حوالی بلند گردد. و عليك التحية و الثناء. ع (مجموعه آثار مبارکه، شماره ۸۴، ص ۵۵۰)

#### ۵- وظیفه سرهنگ عاشقان

به واسطه درویش توانگر، شیراز، جناب سلطان محمدخان علیه بهاءالله الأبهی  
هوالله  
ای سرهنگ عاشقان، آهنگ ملاً اعلی نما و فرهنگ اهل ملکوت ابی بنما؛ از جنگ و جدال بگریز و به دامن صلح و صلاح بیاویز تا روح حیاتی برانگیزی که جهانیان پُر بغض و عدوان را بر پیامیزی و قند و شکر وفا ریزی و از تلخی جفا پرهیزی، بال و پر باز نمایی و به اوج اعلی، مرکز موهبت کبری، پرواز کنی. و عليك التحية و الثناء. ع (مجموعه آثار مبارکه، شماره ۸۴، صص ۵۴۹-۵۵۰)

#### ۶- سرداری جنود حیات

به واسطه جناب حاجی محمود زائر، جناب سلطان محمدخان سرهنگ علیه بهاءالله الأبهی  
هوالله  
ای سرهنگ، سردار جنود ملاً اعلی گرد و قائد جیوش ملکوت ابی. این جنود و جیوش حیانتند، یعنی ایمان و ایقان و از فضل و عنایت الهی این را مشکل مدان. ذره را آفتاب نماید و قطره را

امواج دریا بخشد. این است قدرت کلیه الهیه. سرهنگ، نهنگ بحر هدایت شود و پشه، آهنگ ملکوت اعلیٰ بر آرد. لهذا امیدوارم که در این عصر مجید که قرن خداوند جلیل است، به موهبتی موفق گردی که درخشنده ستاره صبحگاهی شود و آگاهی کما هی بر اسرار الهی یابی. و علیک التَّحِیَّةُ وَ التَّنَآءُ. عع (مجموعه آثار مبارکه، شماره ۸۴، صص ۵۴۱-۵۴۲)

### در خاتمه

در آثار مبارکه همواره بر این نکته تأکید شده است که جنود ملاً اعلیٰ آماده و مهیا هستند تا برای تأیید نفوسی که قدم به میدان گذارند و در جهت انتشار امرالله و حرکت به سوی هدف غایی که تأسیس صلح عمومی است همّتی عظیم نمایند، از عالم بالا هجوم آورند و یاران الهی را چنان به قوّت روح الامین امداد نمایند که "به قوّت لاهوتی و قدرت ملکوتی و سطوت جبروتی و تأییدی سمائی و جنودی آسمانی و نفسی رحمانی و بخششی یزدانی و ید بیضائی کلیبی و نفعه مسیحایی و خلّتی خلیلی و محبّتی حبیبی و جمالی یوسفی و اشتیاقی یعقوبی و صبری ایوبی بر خدمت" (مجموعه مناجات‌های حضرت عبدالهء، ج ۲، ص ۳۶) قیام نمایند و جیوش ظلمت و هدم و دمار را از میدان برانند و جنود صلح و آسایش و آرامش را چیره گردانند.

در الواح مبارک حضرت عبدالهء که چند فقره از آن اتیان شد، این هدایات مندرج و مفاهیم عالیه مندمج است. ظلمت را نشان داده‌اند و نحوه مقابله با آن به وسیله جنود نور را نیز نمایان ساخته‌اند. امید بل اطمینان به جنود ملاً اعلیٰ و تأییدات لاریبیه ربّ ابئی را نیز مورد تأکید قرار داده‌اند.

## مقایسه برخی مفاهیم و شخصیت‌ها در اسطوره‌های زردشتی و آثار بهائی (قسمت ۱)

### نغمه فروغی مطلق

ایران سرزمینی است که آیین‌های زردشتی و بهائی در آن متولد شده و رشد کرده‌اند. بسیاری از رسوم و اعتقادات باستانی ایران، ریشه در آیین زردشتی دارند و به طرز جالب توجهی برای ایرانیان، چه زردشتی و چه غیرزردشتی، حتی متعصب‌ترین افراد، مقدس و حائز احترام محسوب می‌شوند. رسومی چون جشن‌های نوروز، چهارشنبه‌سوری و ... به‌علاوه، بسیاری از شخصیت‌های زردشتی در شاهنامه حکیم فردوسی، جانی دوباره گرفته و به شخصیت‌هایی ملی و میهنی، که برای هر ایرانی محترم و عزیز است، تبدیل شده‌اند. آیین بهائی نیز کمتر از دو‌یست سال است که در ایران متولد شده و پیروانی در ایران و سایر نقاط جهان دارد.

ادیان در اصول، مفاهیم تقریباً مشترکی را دنبال می‌کنند. به جز اصول اعتقادی و مبانی کلی که در اکثر آیین‌ها یکی است؛ گاهی شخصیت‌ها و مفاهیم نیز شباهت‌هایی با یکدیگر پیدا می‌کنند. بدیهی است مقایسه مبانی، اصول و مفاهیم مختلف در دو آیین و برجسته ساختن شباهت‌ها و تفاوت‌های میان آن‌ها، به درک بهتر آن‌ها کمک شایانی نموده و علاوه بر باز کردن راهی برای شناخت هر چه بهتر هر یک از دو آیین، در رفع برخی سوء تعابیر و تفاسیر نیز یاری خواهد رساند.

در این مقاله، به بررسی مباحث و موضوعات اساسی و بنیادی اساطیری در آیین زردشتی و مقایسه آن‌ها با مفاهیم و مباحث مرتبط در آیین بهائی می‌پردازیم که با ارائه شواهدی از هر دو سو و مقایسه و بررسی تطبیقی شواهد انجام خواهد گرفت.<sup>۱</sup> موضوعاتی همچون زمان، آغاز و پایان و جزئیات مرتبط با آن از قبیل آفرینش، انسان نخستین، مرگ و پایان جهان، بهشت و دوزخ، رستاخیز، جاودانگی و روئین‌تنی؛ و مفاهیمی چون گناه، دین، قرّه ایزدی، نیایش‌ها و ... نتیجه‌ای که در نهایت حاصل می‌گردد این است که شخصیت‌ها و مفاهیم در اسطوره‌های زردشتی، به گونه‌ای به شخصیت‌هایی عینی و واقعی و مفاهیمی روحانی در آیین بهائی تبدیل شده‌اند؛ به طوری که می‌توان نتیجه گرفت، برخی از شخصیت‌های مهم و برجسته در آیین بهائی، در اساطیر زردشتی بشارت و نوید داده شده بودند و برخی مفاهیم و عناصر اسطوره‌ای مانند قرّه ایزدی، به شکلی قابل فهم و در عین حال روحانی و معنوی در آیین جدید شرح داده شده و ملموس گشته‌اند.

<sup>۱</sup> برخی بشارت در کتب مقدسه زردشتی و مقایسه آن‌ها با آثار بهائی در آثاری مانند کتاب «امر و خلق»، جلد دوم در قسمتی تحت عنوان رموز کتب زردشتیان و کتاب «پیدایش آیین بهائی» از منتشرات موسسه ملی مطبوعات امری مورد اشاره قرار گرفته است. اما بررسی مبانی کلی اسطوره‌ای در آیین‌های زردشتی و بهائی و مقایسه شباهت‌ها و تفاوت‌های میان آن‌ها به شکل کنونی صورت نگرفته است. مقاله پیش رو تلاشی است در جهت رسیدن به این مهم.

شایان ذکر است که در این تحقیق، سخن از اساطیر زردشتی است. اصل آنچه حضرت زردشت فرموده است، همراه با مطالبی که بعدها وارد آیین زرتشت شده، مجموعه‌ای است کلی که مورد بررسی قرار می‌گیرد. برای مثال، در گات‌ها که سخنان شخص حضرت زرتشت است، سخنی از ستیز و تقابل میان اهریمن و اهورا مزدا نشده و تنها از انگره مینیو در مقابل سپننه مینیو سخن به میان آمده است. ستیز اهریمن و اهورا مزدا، بعدها وارد آیین زردشتی گردیده است. این موضوع ممکن است در موارد دیگر هم صادق باشد. بنابراین، کلیتی با عنوان *اساطیر زرتشتی* مورد بررسی قرار می‌گیرد.

این مقاله طی دو قسمت منتشر خواهد شد. در این قسمت از مقاله، مواردی را در مجموعه‌های آغاز، پایان و خالق اعظم مورد بررسی قرار خواهیم داد. در قسمت دوم مقاله (که در شماره بعدی سقینة عرفان به چاپ خواهد رسید) شخصیت‌هایی چون هوشیدر، هوشیدرماه، سوشیانس، بهرام ورجاوند و مفاهیمی چون فره ایزدی، گناه، امتحانات الهی، دعا، دین، شهرهای نجات‌بخش، آتش مقدس و ... بررسی و مقایسه شده‌اند. امید است مورد پسند و رضایت مخاطبان عزیز و محترم واقع گردد.

## آغاز

### در اساطیر زردشتی:

#### آفرینش

در ازل، اورمزد در روشنایی بی‌پایان و اهریمن در تاریکی محض قرار داشت. آن دو در ابتدا هیچ گونه ارتباطی با هم نداشتند. اهورامزدا به سبب همه‌آگاهی یا همان علم مطلق خود از وجود اهریمن مطلع بود؛ اما اهریمن که نادانی و ناآگاهی از صفات اوست، از وجود اهورا مزدا آگاه نبود. اهریمن پس از رویارویی با اهورامزدا به او حمله کرد. اهورامزدا به سبب همه‌آگاهی دانست که اگر مدت زمانی برای نبرد آن دو مقرر نگردد، اهریمن تا ابد به جنگ و ویرانی ادامه خواهد داد. از این رو، زمانی برای نبرد تعیین نمود و اهریمن پذیرفت. پس از این، اهوره مزدا دعای اهنور که از دعا‌های مهم زردشتیان است را خواند. ترس و دلهره سراسر وجود اهریمن را فرا گرفت. او به شکست نهایی خود پی‌برد. به دوزخ افتاد و سه هزار سال در آنجا بی‌هوش ماند (ن.ک: دادگی، ۱۳۹۰، ۳۵).

اورمزد به آفریدن مخلوقات پرداخت. از جوهر روشنی خویش، صورت روحانی یا مینویی آفریدگان خود را به وجود آورد. زمان درنگ خدای، نخستین آفریده بود، زیرا پیش از دوران آمیختگی، زمان، بیکرانه بود و هرمزد از آن زمان بیکران، زمان کران‌مند که دوازده هزار سال است را آفرید. سپس آتش و دین نیز به همراه آفرینش آفریده شد. سپس امشاسپندان را آفرید و سپس ایزدان را و سرانجام به آفریدن جهان پرداخت. آسمان، بعد آب و زمین و گیاه و حیوان و سرانجام انسان نخستین یا همان گیومرث. همه این آفریدگان، کاملاً مستقل از اهریمن هستند. اهریمن به نوبه خود آفریدگان خود را از طبیعت بد خود می‌آفریند و موجب پیدایش همه موجودات

شر مانند گرگ و قورباغه و گردباد و طوفان و جزام و ... می‌شود (ن.ک: هینلز، ۱۳۸۹، ۸۶-۸۷ و دادگی، ۱۳۹۰: ۳۶-۳۷).

بعد از اینکه اهریمن به دوزخ افتاد. جهی که مظهر همه زشتی‌ها و ناپاکی‌های زنانه است به یاری اهریمن آمد و قول داد که مرد راستکار و گاو را فریب دهد و به آب و زمین و گیاه و آتش، یعنی آفریدگان اورمزد حمله کند. اهریمن به سبب این یاری از بیهوشی در آمد و به جهان حمله کرد؛ آسمان که سدی در مقابل اهریمن برای محافظت از جهان اورمزد بود را شکافت، از آب عبور کرد و به وسط زمین رسید. اهریمن تنباهی، تاریکی، گرسنگی، درد، رنج، بیماری و ... را به زمین آورد و آفریدگان خوب را به آن‌ها دچار کرد. این نبرد، نود روز به طول انجامید و اهریمن به ظاهر پیروز گشت و قصد بازگشت کرد؛ اما آسمان و فروشی‌ها<sup>۲</sup> راه را بر او بستند و او در جهان اورمزد زندانی شد. زندگی آغاز به شکوفایی کرد. تیشتر<sup>۳</sup> باران آورد و آب‌ها، آفریدگان بد را شستند و به سوراخ‌های زمین بردند. وقتی گاو درگذشت، پنجاه و پنج نوع غله و دوازده نوع گیاه دارویی از اندام‌های گاو رویدند. نطفه او به ماه رسید، در آنجا پالوده شد و انواع مختلف حیوانات از آن به وجود آمدند. وقتی گیومرث در گذشت، نطفه او بر زمین ریخت. از تن او که از فلز بود انواع مختلف فلزات به زمین رسید و از نطفه او مشی و مشیانه که نخستین زوج بشر بودند به وجود آمدند. نخست، به شکل گیاهی پیوسته به هم رویدند و سرانجام به شکل انسان درآمدند و نژاد بشر از آن‌ها به وجود آمد. اهریمن می‌تواند انسان‌ها را از بین ببرد، اما آفریدگان اورمزد پیوسته رو به افزایش‌اند و اهریمن به ناچار شکست می‌خورد (ن.ک: هینلز، ۱۳۸۹، ۸۷-۹۱).

### کیومرث یا انسان نخستین

«... به گیتی اندر، کیومرث نخستین مرد (که) با پذیرفتاری کلی و تام (دین) از دادار اورمزد گزیداری (و تمیز و تشخیص) سزاوار، اندر زمانه خویش (وخشوری او را بود) با اندیشیدن (و دل سپردن) و بدان (اندیشگی و عشق) شکست دادن دروج آن زمانه و پتیاره و او را با منش آموزنده از دادار، همی نخستین گفتار دین اورمزد (بود).» (مزدآپور، ۱۳۷۸: ۴۱۴).

نسل انسان‌ها از کیومرث (gayumartha)، نخستین انسان است. وقتی گاو نخستین می‌میرد، از پیکر او گیاهان به وجود می‌آیند. نطفه او به ماه می‌رود و حیوانات از آن به وجود می‌آیند. وقتی کیومرث از بین می‌رود، نطفه او بر زمین می‌ریزد. از تن او که از فلز بوده، فلزات مختلف به وجود می‌آیند. پس از چهل سال از نطفه او، گیاهی در هم پیچیده به شکل ریواس می‌روید. مشی و مشیانه که اولین زوج بشر بودند، به تدریج از این گیاه به وجود می‌آیند. مشی و مشیانه فرزندان به دنیا آورده و فرزندان آنان فرزندان. به این ترتیب است که ده نژاد بشر از آن‌ها به وجود می‌آیند که نژاد ایرانیان از هوشنگ و همسر اوست. در حقیقت کیومرث، آبر انسانی بوده که به وجود آورنده نسل انسان‌ها در این اسطوره است.

<sup>۲</sup> همان‌گونه که هر یک از آفریدگان مادی یک اصل مینوی دارد، انسان نیز یک خود آسمانی دارد که فروشی اوست. هر بدی ای که آدمی در روی زمین بکند، خود آسمانی و حقیقی او تأثیرناپذیر باقی می‌ماند. گرچه در متنی آمده است که فروشی‌ها هم ممکن است به دوزخ بروند. (جان هینلز- شناخت اساطیر ایران- ص ۸۹) - تقریباً معادل مفهوم «روح» است.

<sup>۳</sup> تیشتر (tishtar، نخستین ستاره و اصل همه آب‌ها و سرچشمه باران و باروری است (جان هینلز- شناخت اساطیر ایران- ص ۳۶).



قدیمی‌ترین وقایعی که به کیومرث نسبت داده شده است، اولاً در یسنای ۲۶ فقره ۱۰ است که به نخستین انسان بودن کیومرث اشاره دارد و نیز در فقره ۸۷ فروردین‌یشت اشاره شده که کیومرث نخستین کسی است که به گفتار و آموزش اهورا مزدا گوش فرا داد و اوست مؤسس خانواده ایرانی، و نژاد ایران از پشت اوست (ن.ک: پوراوود، بی‌تا، ۴۲ و دستخواه، ۱۹۲، ۱۳۸۵، ۴۲۳).

## در آیین بهائی:

### مقصد از خلقت و عمر جهان

دیانت بهائی، عمر عالم را بیش از تصور بشر و ازلی و ابدی می‌داند. همچنین مقصود از آفرینش جهان و انسان، خلق روحانی، که سبب معرفت الهی است بیان گردیده است. زیرا خلقت، جسمانی و روحانی است. خلقت جسمانی، قابل تصور و قیاس برای بشر نیست. آنچه مسلم است تنها این حقیقت است که همه کائنات از فیض وجود بهره‌مندند. خلقت روحانی که مقصود و هدف از آفرینش است، ترقی و پیشرفت در کمالات و درجات روحانی و انسانی به کمک فرستادگان الهی تحقق می‌یابد. حضرت عبدالبهاء در مکتوبی درباره علت و مقصد خلقت جهان و جهانیان و مدت و عمر جهان می‌فرماید:

«... مقصد از ایجاد، خلقت روحانیت و وجود رحمانی و الا اگر اندک ملاحظه‌ای شود، اطفال نیز ادراک کنند که این کون نامتناهی جهان هستی، این وجود بی‌پایان، این دستگاه عظیم، این کارخانه قدرت قدیم، شش هزار ساله نیست. بسیار پیش از این است. ... از علم طبقات ارض، این سرّ مکتوم مفهوم می‌گردد که عمر عالم بیش از تصور بشر است. ... این سلطنت الهی، سلطنت ابدی است. بسیار قدیم است. در هیچ زمان معزول نبوده؛ ...» (عبدالبهاء، ۱۳۳۰: ۱۵۷-۱۵۸).

و نیز فرموده‌اند «... بدان که خلقت بر دو قسم است. خلق جسمانی و خلق روحانی. زیرا در عالم ایجاد، جمیع کائنات مستفیض از فیض وجود است و این وجود، ما یتحقق به الاشیاست. نه دخیلی و نه خروجی و نه طولی و نه نزولی. مقدس از قیاس و تکلیف است و منزّه از تمثّل و تصوّر. آنچه هست این است که تحقق اشیا به آن است. ... و اما خلقت روحانی که مقام خلق جدید است، آن هدایت کبری است و حیات ابدیه و تعینات کلیّه و اقتباس کمالات جامعه رحمانیه و ترقی در جمیع مراتب موهبت انسانیه. این خلقت و وجود به ظهور مظاهر الهیه در عالم کونیه تحقق یابد. ...» (همان: ۱۳۹-۱۴۲)

و باز درباره خلقت بیان شده است که «... همچنان‌که الوهیت و ربوبیت الهیه را بدایتی نبوده؛ همچنین خلایق و رزاقیت و کمالات اصلیه الهیه را بدایتی و نهایتی نخواهد بود. یعنی خلق از اول لا اول تا آخر لا آخر بوده و خواهد بود و نوعیت و ماهیت اشیا باقی و برقرار. نهایت آن است که در نوعیت، علو و دنوی حاصل گردد. ...» (اشراق خاوری، ۱۲۲ بدیع: ۲۸-۲۷)

در کلمات مکتونه فارسی نیز به تعبیراتی برمی‌خوریم که آفرینش و هدف از آن را با بیانی نمادین و استعاری بیان می‌کنند. (ن.ک: کلمات مکتونه فارسی، فقره ۲۹)

حضرت عبدالبهاء همچنین درباره ترکیب عالم از عناصر و به عبارت دیگر، ردّ نظریه مادیون مبنی بر خلق جهان از ماده در مکتوبی، استدلالاتی ارائه فرموده‌اند که نظر مادیون را به کلی رد کرده و اثبات می‌نماید که جهان خلقت، به اراده حیّ قدیم، یعنی خداوند ترکیب و تشکیل یافته است. (ن.ک: عبدالبهاء، ۱۹۱۰ م: ۳۷۵-۳۷۷).

مقصد آفرینش در این آیین، شناخت و معرفت خداوند بیان گردیده است. چنانچه می‌فرماین «... مقصود از آفرینش، عرفان حقّ بوده. هر نفسی از آن محجوب ماند، از اهل خسران، لذی الرحمن محسوب است...» (بهاءالله (ب)، ۱۴۸ بدیع: ۴۱)

در اینجا مقصود و هدف از آفرینش، مظاهر ظهور الهی یا همان پیامبران عنوان گردیده است: «حمد، حضرت موجودی را لایق و سزااست که آفرینش را لِاجْلِ مَشْرِقِ آیات و مَطَّلَعِ بَیِّنَاتِش موجود فرمود. شاهد این بیان کلمه مبارکه که از مطلع بیان مقصود عالمیان در کور فرقان اشراق نموده و ظاهر گشته، قوله جَلَّ و عَزَّ «لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْاِفْلَاكَ». هستی مطلق از او موجود و به طراز اسماء و صفات مزین، بحر عرفان و نیر برهان از او مشرق و مَوَاجِ، لَوْلَاهُ مَا ظَهَرَتْ لِنَالِیِ الْمَعْنٰی و الدِّیَانِ فِی الْاِمْكَانِ و مَا بَرَزَ صِرَاطُ اللَّهِ لِلْعِبَادِ و مَا اَنْتَشَرَ حَكْمُ التَّوْحِیْدِ فِی الْبِلَادِ تَعَالٰی مَقَامُهُ الْاَعْرَی الْاَعْلٰی و سَرَّهُ الْمُسْتَسْرُ الْاَخْفٰی.» (همان: ۹۶).

حدیث قدسی «لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْاِفْلَاكَ» نیز اشاره به این دارد که پروردگار، جهانیان را برای مظهر ظهور خود خلق کرده است.

در بیانات مختلف بر این موضوع تاکید شده است که «سبب اعظم آفرینش، عرفان الله بوده...» (بهاءالله (الف)، ۱۴۸ بدیع: ۳۸) یا «مقصود حق، جَلَّ جلاله از خلق در رتبه اولیّه معرفت بوده و هست...» (همان: ۳۳۱) و نیز «عالم از برای عرفان این ظهور خلق شده... مقصود از خلقت عالم، عرفان او بوده...» (بهاءالله (ب)، ۱۴۸ بدیع: ۱۲۴)

در کنار تأکید بر مقصد و هدف آفرینش که همانا عرفان و معرفت خداوند است، راه و روش این شناخت نیز بیان می‌شود. معرفت سلطان قدم تنها با معرفت اسم اعظم حاصل می‌شود. یعنی تصدیق آنچه که فرموده و عمل به آن. زیرا اوامر و تعالیم الهی حصنی است برای حفظ و صیانت عالم و امم. (ن.ک: بهاءالله (الف)، ۱۴۸ بدیع: ۶)

### حضرت آدم

عهد آدم در بسیاری از بیانات حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء به صورت نمادین به عنوان زمان آغازین در نظر گرفته شده است. عباراتی همچون «از عهد آدم تا حال» و ... در کتب متعدّد به چشم می‌خورد. (ن.ک: بهاءالله، ۱۹۹۸ م: ۱۱۱، ۱۵۷، ۹۸) همچنین در آثار بهائی گاهی از انسان‌ها با عباراتی چون بنی‌آدم یاد می‌شود. (ن.ک: بهاءالله (ب)، ۱۴۸ بدیع: ۶۱) این بدان علت است که حضرت آدم و زمان او مطابق آیات قرآن و کتب عهد عتیق و جدید به عنوان انسان نخستین و زمان آغازین در نظر گرفته شده است و آیین بهائی نیز از آن مفهوم به صورت نمادین استفاده کرده است. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید، قضیه ابوالبشر، حضرت آدم تأویل داشته و تفسیر می‌خواهد. (ن.ک: عبدالبهاء، ۱۳۳۰ ه.ق: ۱۵۷) اما این اشارات، بدان معنی نیست که زمانی برای آغاز و پایان جهان در نظر گرفته شود. در آثار بهائی، بر «لا اولیت و لا آخریت جهان» و به عبارتی دیگر، محدود نبودن اوّل و آخر خلقت تأکید شده است.

حضرت عبدالبهاء همچنین درباره ترکیب عالم از عناصر و به عبارت دیگر، ردّ نظریه مادّیون مبنی بر خلق جهان از ماده در مکتوبی، استدلالاتی ارائه فرموده‌اند که نظر مادیون را به کلی رد کرده و اثبات می‌نماید که جهان خلقت، به اراده حیّ قدیم، یعنی خداوند ترکیب و تشکیل یافته است. (ن.ک: عبدالبهاء، ۱۹۱۰ م: ۳۷۵-۳۷۷).

مقصد آفرینش در این آیین، شناخت و معرفت خداوند بیان گردیده است. چنانچه می‌فرماید: «... مقصود از آفرینش، عرفان حقّ بوده. هر نفسی از آن محجوب ماند، از اهل خسران، لدی الرحمن محسوب است...» (بهاءالله (ب)، ۱۴۸ بدیع: ۴۱)

در اینجا مقصود و هدف از آفرینش، مظاهر ظهور الهی یا همان پیامبران عنوان گردیده است: «حمد، حضرت موجودی را لایق و سزااست که آفرینش را لِاجْلِ مَشْرِقِ آیات و مَطْلَعِ بَیِّنَاتِش موجود فرمود. شاهد این بیان کلمه مبارکه که از مطلع بیان مقصود عالمیان در کور فرقان اشراق نموده و ظاهر گشته، قوله جَلَّ و عَزَّ «لَوْلَاکَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلاکَ». هستی مطلق از او موجود و به طراز اسماء و صفات مزین، بحر عرفان و نیر برهان از او مشرق و مَوَاج، لَوْلَاهُ مَا ظَهَرَتْ لِنَالِیِ الْمَعَانِیِ وَ الْبِیَانِ فِی الْاِمْکَانَ وَ مَا بَرَزَ صِرَاطُ اللَّهِ لِلْعِبَادِ وَ مَا اَنْتَشَرَ حَکْمُ التَّوْحِیدِ فِی الْبِلَادِ تَعَالٰی مَقَامُهُ الْاَعَزُّ الْاَعْلٰی وَ سِرَّهُ الْمُسْتَسْرُ الْاَخْفٰی.» (همان: ۹۶).

حدیث قدسی «لَوْلَاکَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلاکَ» نیز اشاره به این دارد که پروردگار، جهانیان را برای مظهر ظهور خود خلق کرده است.

در بیانات مختلف بر این موضوع تأکید شده است که «سبب اعظم آفرینش، عرفان الله بوده...» (بهاءالله (الف)، ۱۴۸ بدیع: ۳۸) یا «مقصود حق، جَلَّ جلاله از خلق در رتبه اولیّه معرفت بوده و هست...» (همان: ۳۳۱) و نیز «عالم از برای عرفان این ظهور خلق شده... مقصود از خلقت عالم، عرفان او بوده...» (بهاءالله (ب)، ۱۴۸ بدیع: ۱۲۴)

در کنار تأکید بر مقصد و هدف آفرینش که همانا عرفان و معرفت خداوند است، راه و روش این شناخت نیز بیان می‌شود. معرفت سلطان قدم تنها با معرفت اسم اعظم حاصل می‌شود. یعنی تصدیق آنچه که فرموده و عمل به آن. زیرا اوامر و تعالیم الهی حصنی است برای حفظ و صیانت عالم و امم. (ن.ک: بهاءالله (الف)، ۱۴۸ بدیع: ۶)

### حضرت آدم

عهد آدم در بسیاری از بیانات حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء به صورت نمادین به عنوان زمان آغازین در نظر گرفته شده است. عباراتی همچون «از عهد آدم تا حال» و... در کتب متعدّد به چشم می‌خورد. (ن.ک: بهاءالله، ۱۹۹۸ م: ۱۱۱، ۱۵۷، ۹۸) همچنین در آثار بهائی گاهی از انسان‌ها با عباراتی چون بنی‌آدم یاد می‌شود. (ن.ک: بهاءالله (ب)، ۱۴۸ بدیع: ۶۱) این بدان علت است که حضرت آدم و زمان او مطابق آیات قرآن و کتب عهد عتیق و جدید به عنوان انسان نخستین و زمان آغازین در نظر گرفته شده است و آیین بهائی نیز از آن مفهوم به صورت نمادین استفاده کرده است. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید، قضیه ابوالبشر، حضرت آدم تأویل داشته و تفسیر می‌خواهد. (ن.ک: عبدالبهاء، ۱۳۳۰ ه.ق: ۱۵۷) اما این اشارات، بدان معنی نیست که زمانی برای آغاز و پایان جهان در نظر گرفته شود. در آثار بهائی، بر «لا اولیّت و لا آخریّت جهان» و به عبارتی دیگر، محدود نبودن اول و آخر خلقت تأکید شده است.

## مقایسه)

## خلقت و مدت جهان

عوامل وجود از دیدگاه دیانت بهائی، عالم خلق، عالم امر و عالم حق هستند. عالم خلق، عالم کائنات است. عالم امر، مقام مشیت اولیه است و عالم حق، عالم خداوند است که تنها از طریق آیات و نشانه‌های الهی قابل شناخت برای بشر است. در حقیقت، حق، ذات غیب منیع لایدرک است و در مورد شناخت او به فرموده حضرت علی «السبیلُ مسدودٌ و الطلبُ مردود».

خلقت دو نوع است: خلقت جسمانی و خلقت روحانی. خلقت روحانی، مقام خلق جدید بشر است که با ظهور مظاهر الهی یعنی پیامبران در این عالم تحقق می‌یابد. خلق روحانی، ترقی در مراتب والای انسانی و رسیدن به مقام کمال انسانی است. اما خلقت جسمانی، تحقق یافتن اشیاء به فیض وجود است.

و عالم از نظر اساطیر زردشتی، عالم مینویی یا آسمانی است که همان عالم اهورایی و حق است. عالم دیگر، عالم مادی است. آفریدگان هم در ابتدا در حالت مینویی قرار داشتند اما با حمله اهریمن به جهان، این حالت مینویی بر هم خورد.

همان‌طور که دیدیم، طول مدت جهان از نظر دیانت بهائی بیش از تصور بشر است. بسیار بیش از شش هزار سال و ده هزار سال. سلطنت الهی ابدی است و بسیار قدیم است. به عبارتی «خلق از اول لا اول تا آخر لا آخر بوده و خواهد بود و نوعیت و ماهیت اشیاء باقی و بر قرار» (اشراق خاوری، ۱۲۲: ۲۷)

از دیدگاه زردشتی زمان بیکران از آغاز بوده است. اورمزد جاودانی است، اما اهریمن نه. در آغاز آفرینش مادی، زمان کران‌مند می‌شود و مدت جهان مادی، دوازده هزار سال تعیین می‌گردد. این تعیین زمان در حقیقت به قصد شکست دادن شر و اهریمن لحاظ می‌گردد. زیرا اهوره مزدا با خصوصیت همه آگاهی یا دانایی خود، می‌داند که جز این راه، شکست کامل اهریمن غیر ممکن است. در حقیقت، وجود مادی است که دوازده هزار سال به طول می‌انجامد. زمان بیکران از آغاز بوده و پس از گذشت دوازده هزار سال رستاخیز شده، خیر مطلق پیروز می‌شود و خوبی لایزال و روشنی بی پایان همه جا را فرا می‌گیرد.

پس از هر دو نظر، جهان بیکران و جاودانی است.

علت و مقصد خلقت از دیدگاه بهائی، عرفان و شناخت خداوند متعال بوده است و معرفت او تنها از طریق شناخت پیامبران و مظاهر ظهور مقدر است. خداوند، عالم را به خاطر مظاهر ظهورش خلق کرد. از این دیدگاه معرفت او کامل نمی‌شود، مگر با تبعیت از اوامر و تعالیم او. دیانت بهائی نظریه خلقت جهان به صورت تصادفی و از ترکیب مواد را به شدت نفی می‌کند.

در اساطیر زردشتی، خلقت جهان توسط اهوره مزدا صورت گرفت. این خلقت نه به صورت تصادفی، بلکه با هدفی والا و توسط نیرویی ماورایی و مقدس انجام شد. آفریده‌های اهریمن نیز که موجودات شر هستند به صورت تصادفی به وجود نیامدند و هدفی، هر چند مخرب و ناسالم، در کار خلقت آن‌ها وجود داشت.

از نظر هر دو، پیدایش تصادفی جهان از ماده مردود است. در هر دو آیین، جهان خلقت به دست نیرویی ماورایی و نیک و با هدفی والا خلق شده است، اما در جزئیات تفاوت‌هایی موجود است.

### انسان نخستین و خلقت انسان

تفسیری که دیانت بهائی از حضرت آدم و حوا و ماجرای هبوط آن‌ها به زمین ارائه می‌دهد، نشان‌دهنده این موضوع است که این آیین، داستان مذکور را کاملاً نمادین و تمثیلی تشریح کرده و هدف از بیان آن را شناخت پروردگار می‌داند. از این دیدگاه، آدم و حوا (مشی و مشیانه)، روح و نفس انسان‌اند که از درختی که خیر و شر و نیکی و بدی، هر دو را در خود دارد تناول کرده و دچار عالم مادی و ناسوتی که ترکیبی از خیر و نیکی و بدی و شرارت است می‌گردند. مار نیز تعلق به دنیای مادی تعبیر شده است.

در اسطوره آفرینش زردشتی، همان‌طور که منشأ خلقت گیاهان و جانوران و فلزات بیان می‌شود؛ منشأ خلقت انسان‌ها از گیومرث یا همان انسان نخستین و در نهایت مشی و مشیانه که معادل آدم و حوا هستند نیز بیان می‌گردد. این اسطوره نشان می‌دهد که انسان، اصلی‌ترین داشته و از دو جنس زن و مرد به وجود آمده است.

شبهاتی که در این دو نمایان است، اعتقاد به خلق انسان‌ها از دو جنس زن و مرد است که در اکثر آیین‌ها و اسطوره‌های سرزمین‌های مختلف به چشم می‌خورد؛ با این تفاوت که اسطوره زردشتی برخوردار از ابتدایی و ساده‌تر با این موضوع داشته و بر خلاف آن، آیین بهائی، با توجه به مسأله تفاوت زمانه و میزان درک جامعه از مسائل دینی به شرح معانی نهفته در این داستان اسطوره‌ای پرداخته و خلقت جهان را منسوب به زمان خاصی نمی‌کند.

بنابراین در این قضیه، اصل و منشأ یکی است، اما به فراخور زمان و درک اجتماع انسانی، دیدگاه‌هایی متفاوت ایجاد شده است.

### پایان

### در اساطیر زردشتی:

#### مرگ و پایان جهان

در اعتقادات زرتشتی، طول مدت جهان دوازده هزار سال بیان شده است. این دوازده هزار سال به چهار دوره سه هزار ساله و دوره آخر آن که با تولد زردشت آغاز می‌شود، خود به چهار دوره زر، سیم، روی و آهن تقسیم می‌گردد. در سه هزار سال پایانی، سه منجی (هر هزار سال یک منجی) ظاهر می‌شوند. این منجیان که هوشیدر (اوشیدر)، هوشیدر ماه (اوشیدر ماه) و سوشیانس (سوشیانت) نام دارند؛ هر سه از نطفه نگهبانی شده حضرت زردشت در دریاچه‌ای که دختری باکره در آن آب‌تنی می‌کند به دنیا می‌آیند. هر هزار سال دختری باکره در دریاچه‌ای که حضرت زردشت در آن شنا کرده و نطفه او سال‌ها توسط ایزدان در دریاچه نگاه داری و محافظت شده شنا می‌کند، باردار می‌شود و فرزند او منجی و نجات‌دهنده جهان است. دوره آهن، دوره پایانی است که در آن دوره، نظم جهان مختل می‌شود؛ آشفته‌گی‌های گیلهانی رخ می‌دهد و زندگی اجتماعی و خانوادگی مردم دچار هرج و مرج و نابه‌سامانی می‌گردد. ارزش دین بهی کاهش یافته و رو به تنزل می‌رود تا زمان ظهور منجی اول، اوشیدر. به تدریج قدرت نیروهای اهریمنی رو به افول می‌رود. شر رفته رفته نابود شده و از میان می‌رود تا ظهور منجی آخر، سوشیانس که تحقق

کامل خیر در جهان است. فرشگرد، پاک‌سازی جهان از پلیدی است که در زمان سوشیانس و با یاری پهلوانانی همچون گشتاسب و ایزدانی مانند سروش و رشن و ... صورت می‌گیرد. فلز مذاب بر روی زمین جاری می‌شود و آنچه از پلیدی و بدی در زمین باقی است را از میان بر می‌دارد و نابود می‌کند. در زمان رستاخیز و پایان جهان، اهریمن و آز که از جمله بدترین شرورترین دیوان هستند به دوزخ می‌گریزند و فلز مذاب که سطح زمین را فرا گرفته به دوزخ می‌ریزد و باقی‌مانده شر و پلیدی را از بین می‌برد.

جهانی که پس از ظهور سوشیانس ساخته می‌شود با جهان آغازین، یعنی زمانی که از اهریمن و آفریدگان او خبری نبود همانند است. در این جهان همه چیز بر مبنای دین و تحت قدرت مطلق هرمزد است. حق و راستی به کمک تلاش‌های نیک‌مردان و ستایش‌های دینی و یاری هرمزد و نیز خون ریختن و تیغ و شمشیر اشخاصی چون گرشاسب همه‌گیر گردیده است و مظاهر زشتی و پلیدی که در پیکر گرگ، خرفستر (مار و مارمولک و کژدم و ...) یا دیوهایی مثل ضحاک توصیف شده اند نیز با این تلاش‌ها و نیایش‌ها و تأیید هرمزد و در نتیجه گردش زمان و تقدیر ستارگان از بین رفته‌اند. حاکمیت اوستا چنان استوار می‌گردد که قانونی جز قانون هرمزد وجود ندارد و جهان از گناه‌کار خالی است. مردم غم خوراک ندارند و نمی‌میرند مگر پیر شوند. در ده سال پایان جهان، تنها خوراک معنوی دارند. اینچنین جهان آرمانی شکل می‌گیرد و روز موعود فرا می‌رسد و رستاخیز و تن‌پسین رخ می‌دهد (ن.ک: راشد محصل، ۱۳۶۹، ۶۸-۷۱).

رستاخیز و تن‌پسین در متن بندهشن که یکی از برجسته‌ترین منابع دینی- تاریخی زردشتی در ذکر حوادث پایان جهانی است و در زمان ساسانیان به زبان پهلوی تألیف شده، با جزئیات آن توصیف شده است (ن.ک: دادگی، ۱۳۹۰: ۱۴۵-۱۴۸).

### رستاخیز

علاوه بر توضیحاتی که در بخش پیشین ذکر آن رفت، باید گفت: «هنگامی که باد رستاخیز، به سرانجام، به نابودی اهریمن باشد، دادار بخشایش‌گر همه مردم را زنده باز کند و دروندان [کافران، بی‌دینان] را برای پاکیزه‌گری از گناه و آهو، (به سبب) یک یک گناهی که کرده‌اند و آلودگی بدان، به‌سزا و به ناچار پادافراه [جزا] از پاکیزه‌گران برسد. پرهیزگاران را به سبب کردار(شان) پاداش جاویدان و دیرنده و در برابر همه کنش و پرهیزگاری، کفاره و مزد رسد. هیچ آفریده (ای) دچار پتیارگی بنماند. اهریمن و نیز دیوان و دروجان شکسته، زده و کشته شوند و همه پتیارگی و آهو از آفریدگان نیکو برده شود و همه آفرینش را همان‌گونه که خانمان و منشاء روشنی است، به خلوص و پاکی و بی‌آهوئی و بی‌نیازی و کامیافتگی و بی‌پتیارگی، همه شادی ترتیب یابد.» (دینکرد مدن (بهار، ۱۳۹۰: ۲۹۶-۲۹۷)).

### بهشت و دوزخ

«بهشت ستاره پایه و از آن فراز است و دوزخ زیر رویه زمین است. بهشت، روشن، خوش بوی و فراخ و همه آسایش و همه نیکی است و دوزخ، تاریک، تنگ و متعفن و بی‌آسودگی و همه بدی است. جدا جدا تفصیل نیکی آن(و) بدی (این) را برشمردن بسیار است. میان (این) دو، میان زمین و ستاره پایه، همستگان [برزخ] است و او را به آمیزگی از هر دو بهره وری است. درگذشتگان و مردگان را که گرفته [کار نیک، صواب] بیش است راه به بهشت است. (او را) که

گناه بیش، راه به دوزخ است و (او را) که کرفه و گناه برابر، جای به همستگان است. اندر هر سه جای پایه‌هاست. چونان (که کس را) جای است، ایدون نیز آسایش و نیکی و ناسودگی و بدی است، به اندازه پاک‌ی و آلودگی.» (دینکرد مدن (همان: ۲۹۶)).  
همچنین توضیحاتی در روایت پهلوی درباره مکان بهشت و دوزخ و سایر ویژگی‌های آن ذکر شده است (برای آگاهی بیشتر ن.ک: روایت پهلوی، صفحات ۲۹۴-۲۹۶).  
متن ارداویراف نامه<sup>۴</sup> درباره بهشت و دوزخ می‌گوید:

«چون اسکندر اوستا و زند را سوزانید، پس مردم ایرانشهر در شک افتادند. برای بازیافتن حقیقت دین، اراداویراف را برگزیدند تا به جهان دیگر رود و از پاداش عمل مردم خبر آورد. اراداویراف را می و منگ گشتاسبی خوراندند. پس روان او از چینود پل گذشت. سروش و ایزد آذر دست او را گرفتند و از همستگان گذرانیدند و از طبقات بهشت تا به پیشگاه هرمزد. چون سعادت نیکان را دید، دو ایزد او را به دیدار دوزخ و درکات آن بردند. اراداویراف به رود آبی رسید که اشک چشم مردم برای درگذشتگان بود و راه را بر روان می‌بست [در آیین زردشتی گریه و اشک ریختن برای مردگان نهی شده است]. از دهانه دوزخ فرورفت و سهم و تاریکی و سردی و داغی آن را دید و شکنجه‌ها و پادافراه گونه گونه دیوان را بر روان دروندان. هر گناهکار به سزای بدکاری خویش در رنج است و در آن هنگامه و ازدحام که چون موی یال اسبی در تنگاتنگی به یکدیگر نزدیکند، هر کس می‌پندارد که خود تنهاست. روان‌ها می‌خروشدند و فغان می‌زنند و اهریمن آنان را به سخره می‌گیرد. تاریک‌ترین دوزخ مهلک جای اوست. چاهی خروشنده و بی‌پایان و گندیده، که هزار نی به بن آن نمی‌رسد و اگر همه هیزم‌های خوشبوی جهان را بر آتش بسوزانند، از گند آن نمی‌کاهد و تیرگی آن را با دست می‌توان گرفت. پس از این دیدار، سروش و ایزد آذر روان ارداویراف را باز به پیشگاه هرمز آوردند. هرمز فرمان داد که به راه راستی و دین روید تا به دوزخ نیفتید. چون ارداویراف به شهر زندگان بازگشت، آنچه را دیده بود بازگفت و دبیر فرزانه آن را نوشت.» (مزدایور در همان: ۲۹۹)

نکته مهم دیگر در مورد مجازات و پاداش اخروی و بهشت و جهنم در اسطوره‌های زردشتی این است که وقتی روان به مرحله پاداش یا مکافات می‌رسد، به جایگاه ابدی وارد نشده است. اندیشه وجود مجازات ابدی در دوزخ، از نظر اخلاقی مغایر با افکار زردشتیان است که اعتقاد دارند، هدف از هر مجازات عادلانه‌ای فقط بازسازی یا اصلاح است. برای مثال اگر والدین، فرزند را تنها جهت مجازات تنبیه کنند، گناهکار و ستمگر هستند. دوزخ زردشتی جایگاهی موقتی است که در آن مجازات، که البته با گناه تناسب کامل دارد، تنها اقدامی برای اصلاح است، به طوری که سرانجام، وقتی خیر پیروز شود، همه مردم، هم از بهشت و هم از دوزخ برانگیخته می‌شوند و همه آفریدگان با مبدأ، یعنی خیر محض یکی می‌گردند (ن.ک: هینلز، ۱۳۸۹، ۹۸).

### اکسیر جاودانگی

در اساطیر زردشتی در پایان جهان و در هنگام فرشکرد، ترکیبی از پیه گاو هدیوش و گیاه هوم<sup>۵</sup> را به مردمان می‌دهند تا بخورند و به جاودانگی برسند.

<sup>۴</sup> ارداویراف یا ویراف مقدس شخصی است که به انتخاب مردمان برای خیر آوردن از جهان دیگر رفت و هنگامی که برگشت تجربیات و دیده‌های خود را در کتاب ارداویراف‌نامه بیان کرد.

«یزش بازسازی مرده را سوشیانس با یاران (آغاز) کند و گاو هدیوش را بدان یزش گشند. از پیه آن گاو و هوم سپید، انوش آرایند و به همه مردم دهند و همه مردم، جاودانه بی‌مرگ شوند.» (دادگی، ۱۳۹۰: ۱۴۷)

«پس با پیه گاو هدیوش و هوم سپید، انوش می‌آرایند که خوراک بی‌مرگی و جاودانگی است و با خوردن آن همه جاودانه خواهند شد. در آن هنگام هر مزد فرجام بخشنده آفرینش خواهد بود و مردم جز نیایش هر مزد و دیدار او کاری نخواهند داشت.» (مزدابور، ۱۳۷۸: ۳۹۴).

### رویین‌تنی

پدیده رویین‌تنی در اساطیر سرزمین‌های مختلف به چشم می‌خورد. یکی از وجوه مشترک آن در میان اسطوره‌های سرزمین‌های مختلف، وجود یک عضو به عنوان نقطه ضعف پهلوان است که به دلیلی از خاصیت رویین‌تنی به دور مانده است. همچون چشم اسفندیار یا پاشنه پای آشیل، قهرمان اسطوره ایلیاد، اثر هومر. نکته دیگر، آن چیزی است که باعث رویین‌تن شدن پهلوان می‌گردد. می‌دانیم که اسفندیار رویین‌تن در دریاچه‌ای غسل داده شد که آب آن دریاچه باعث رویین‌تن شدن او گشت<sup>۶</sup> و چشمان او به این دلیل از این ویژگی بی‌بهره ماند که در هنگام فرو رفتن در آب، آن‌ها را بسته بود. درباره آشیل، قهرمان یونانی نیز گفته شده که پاشنه پای او در زمان غسل در دستان مادرش قرار داشته و ضعف او در پاشنه پا به این دلیل است.

اسفندیار فرزند گشناسب، شاه- موبد زرتشتی است که تلاش زیادی در جهت گسترش دین بهی کرد، اما برای رسیدن به تخت و تاج، مجبور به اطاعت از فرمان پدر و به انجام رساندن شروطی که برای او معین کرده بود گردید و در این راه، پس از پیروزی‌های بسیار کشته شد. در شاهنامه فردوسی نیز، پهلوان رویین‌تن اسطوره‌ای که از هر آسیب و زخمی در امان است، عاقبت به کمک و یاری سیمرغ و زال و به دست رستم، قربانی نقطه ضعف خود، یعنی چشمهایش شده و می‌میرد (ن.ک: فردوسی، ۱۳۸۲: ۱۰۲۷-۱۰۳۱).

### در آیین بهائی:

### مرگ

حضرت بهاء‌الله درباره مرگ بیاناتی فرمودند که در ادامه به آن‌ها می‌پردازیم: در توضیح اجل معلق و محتوم فرموده اند «در اجل محتوم، محبوب، تسلیم و رضا است. در سراج ملاحظه نما. مادام که دهن و فتیل موجود می‌شود، او را از اریاح عاصفه و شئونات آخری باید حفظ نمود. این مقام هر نفسی آنچه ذکر شد قرائت نماید؛ البتّه محفوظ ماند و به شفا فائز گردد و این است اجل معلق که از قبل و بعد ذکرش ما بین عباد بوده. و اما چون دهن و فتیل به انتها

<sup>۵</sup> هوم گیاهی است که نیرو و شفا می‌بخشد و اگر بر آن دعا نیز بخوانند و تقدیس کنند نیرویش افزوده خواهد شد. در مناسکی این گیاه را می‌فشرند و قربانی شدن او باعث شکست شر می‌شود. هوم آسمانی که پسر اهوره مزداست موبد ایزدی نیز هست. (جان هینلز - صص ۵۰-۵۲)

<sup>۶</sup> بنا به روایت شاهنامه، اسفندیار با خوردن «درون» رویین‌تن می‌شود. بخورد و تنش گشت چون سنگ و روی / نبد کارگر هیچ زخمی بروی

(مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار - شاهرخ مسکوب - ص ۲۳)



رسد، دیگر اسباب و آلات ثمر نداشته و نخواهد داشت. این است مقام اجل محتوم. اگر چه حق، جلّ جلاله قادر است بر تغییر آن؛ و لکن صرّ آخر ظاهر...» (بهاء‌الله (الف)، ۱۴۸، ب: ۳۴۶).

همچنین در این باره و در مقام شهادت می‌فرمایند:

«... بعضی از نفوس حین باسا مضطرب و خائف مشاهده می‌شوند و این لایق نبوده و نیست. چه که مرگ حتم است و می‌رسد؛ البته اگر در راه حق وارد شود احلی و احب بوده و هست، لعمر الله در کام مخلصین اعذب از کوثر و سلسبیل است. حق غالب و قادر و مقتدر بوده و خواهد بود. مَنْ يَقْدِرُ أَنْ يَمْنَعَ مَا أَرَادَهُ؟<sup>۷</sup> باید کل به کمال استقامت و اطمینان ظاهر شوند. بگو شهادت، امری است عظیم و از کبریت احمر نفیس‌تر و کمیاب‌تر است. نصیب هر کس نبوده و نیست.» (همان: ۱۹۸).

و نیز:

«... عزّت و ذلّت، فقر و غنا، زحمت و راحت، کل در مرور است و عنقریب جمیع من‌علی الارض به قبور راجع؛ لذا هر ذی‌بصری به منظر باقی ناظر که شاید به عنایات سلطان لایزال به ملکوت باقی درآید و در ظلّ سدره امر ساکن گردد. اگر چه دنیا محلّ فریب و خدعه است، و لکن جمیع ناس را در کلّ حین به فنا اخبار می‌نماید. همین رفتن آب، ندانیست از برای این و او را اخبار می‌دهد که تو هم خواهی رفت. ...» (همان: ۱۲۰)

همچنین است اندازاتی در باب مرگ که می‌فرمایند «مقرّر رجوع بر حسب ظاهر تاریک و ظلمانی مشاهده می‌شود، سراج لازم. و تنهائی را رفیق واجب» پس باید برای عالمی که به دوام ملک و ملکوت باقیست، اسبابی مهیا کرد نه دنیای مادی.» (ن.ک: همان: ۳۱۱).

«أَنْ و اعیه طاهره مقدسه در جمیع احیان از کلّ اشطار، کلمه مبارکه اِنَّا لِلّهِ و اِنَّا الیه راجعون اصغاء می‌نماید. اسرار موت و رجوع مستور بوده و هست. لعمر الله اگر ظاهر شود، بعضی از خوف و حزن هلاک شوند و بعضی به شأنی مسرور گردند که در هر آنی از حقّ جلّ جلاله موت را طلب نمایند. موت از برای موقنین به مثابه کأس حیوان است، فرح بخشد و سرور آرد و زندگانی پاینده عطا فرماید. مخصوص، نفوسی که به ثمره خلقت که عرفان حقّ جلّ جلاله است فائز شده‌اند...» (همان: ۱۱۶)

«اگر سلطنت باقی بینی، البته به کمال جد از ملک فانی درگنری. و لکن ستر آن را حکمت‌هاست و جلوه این را رمزها. جز افنده پاک ادراک ننماید.» (کلمات مکنونه فارسی، فقره ۴۰)

ناآگاهی انسان از علت و ماهیت مرگ و اسرار و رموز آن، بنا به حکمتی از حکمت‌های خداوند است. دنیا در نظر انسان‌ها جذاب و فریبنده جلوه می‌کند و در مقابل، مرگ، مهیب و رعب‌آور. در حالی که توصیفاتی که از مرگ در بیانات و آموزه‌های بهائی آمده، همگی بیانگر وجود عوالمی بسیار برتر، بهتر و والاتر از این عالم است و از سویی، دنیای مادی، بی‌ارزش و غیر قابل اعتنا توصیف شده است.

### حیات ابدی و ملکوت

ملکوت در اصطلاح ظاهری به آسمان گفته می‌شود که تشبیهی است زیبا، اما نه واقعی و حقیقی. زیرا ملکوت فارغ از زمان و مکان و غیر جسمانی است.

<sup>۷</sup> چه کسی قادر است که از اراده خداوند ممانعت کند؟

در آیین بهائی ملکوت، جهان روحانی و عالم رحمانی است و غیر قابل تصور برای انسان. محصوریت در زمان و مکان از خصوصیات اجسام است نه ارواح. زیرا در حالی که جسم در مکانی مستقر است؛ روح و عقل انسان قادر است در کل جهان و آسمان سیر نماید.

از نظر دیانت بهائی حیات دو نوع است. حیات جسم و حیات روح. حیات جسم، زندگی جسمانی است و حیات روح، هستی ملکوتی و ابدی که استفاضه از روح الهی است. مانند زنده شدن و طراوت یافتن گل در فصل بهار از نسیم و آفتاب بهاری. حیات گل در زمستان نسبت به حیات آن در فصل بهار مانند مامت و نیستی است. این قبیل مثال‌های حضرت عبدالبهاء برای شرح بیشتر و تفسیر و تبیین مفاهیم ثقیل دینی بسیارند. برای مثال می‌فرمایند اگر در وجود انسان جستجو گردد؛ مکان و جایگاهی برای روح یافت نمی‌شود؛ اما روح موجود و برقرار است. روح نیازمند مکان نیست، اما تعلق به جسم دارد و در هنگام مرگ است که از جسم جدا می‌شود؛ یا مانند تعلق محبت به قلب بدون نیاز به مکان. ملکوت نیز چنین است؛ تعلق به روح انسانی داشته و مقدس و فارغ از مکان است. ورود در ملکوت، منوط به اجرای اوامر الهی و صدق و راستی و محبت و استقامت و وفا است. حیات غیر مومنین و کسانی که از حق دور مانده‌اند، نسبت به حیات مومنین عدم است. مانند ناخن و چشم و یا سنگ و انسان (ن.ک: عبدالبهاء، ۱۹۹۸، ۱۸۱-۱۸۴).

حضرت عبدالبهاء در خطابات و نطق‌های گوناگون، استدلالاتی در اثبات بقای روح ارائه فرموده‌اند که آن‌ها نیز نظر دیانت بهائی را درباره جهان پس از مرگ و بقای روح در آن نشان می‌دهد. خلاصه‌ای از آن‌ها در زیر می‌آید:

«انسان دو حقیقت دارد. حقیقت جسمانیّه و حقیقت معنویّه. حقیقت جسمانیّه فانی است، اما حقیقت معنویّه باقی. زیرا فنا، عبارت است از انتقالات از صورتی به صورت دیگر. ... و در عالم صور هیچ کائناتی دارای دو صورت نه؛ بل صورت واحد دارد. ... لهذا ابدی است. انتقال ندارد. جمیع صور را همیشه داراست. ... انعدام عبارت از تغییر جسم است و روح تغییر ندارد. لهذا حی و باقی است. ... موت عبارت از فقدان احساس است. در نوم جسد احساس ندارد. ... اما روح سائر است. در خواب می‌بیند؛ می‌شنود؛ می‌گوید؛ ... حقیقت ثانویه‌ای هست در انسان که از هر آفتی آزاد است و بدون تغییر، باقی و برقرار.» (عبدالبهاء، سفرنامه: ۱۷۹).

## صلح جهانی

وحدت عالم انسانی و صلح جهانی، یکی از مشخصات و اعتقادات اصلی آیین بهائی است. این تصور که جهان هستی و زندگانی انسان‌ها در آن با عاقبتی همچون صلح و آشتی جهانی و مفاهیم مشابه آن پایان می‌پذیرد، در اکثریت آیین‌ها و ادیان، از جمله آیین زرتشتی مشهود است. مرکز جهانی بهائی، بیانیه‌ای خطاب به اهل عالم صادر نموده که هدف از آن اعلان این موضوع است که صلح جهانی، که قرن‌ها و سال‌ها آرزوی انسان‌ها بوده و شاعران و عارفان و کتب دینی مختلف به آن اشاره کرده و آن را وعده داده‌اند، نزدیک است. در این بیانیه، اتفاقات مرتبط با صلح جهانی و همچنین نشانه‌هایی که نزدیک بودن آن را به اثبات می‌رساند مورد توجه قرار گرفته است. قسمت کوتاهی از آن را در ادامه می‌خوانیم:

«آئین بهائی، آشوب کنونی جهان و مصائب حاصله در حیات انسان را به منزله یک مرحله طبیعی از مراحل رشد و نمو یک جریان حیاتی و زنده بشری می‌شمارد که مآلاً و حتماً به وحدت نوع انسان در ظلّ یک نظم اجتماعی که حدود و مرزی جز مرز کره زمین ندارد منجر خواهد شد. عالم بشری به منزله یک واحد ممتاز و زنده، مراحل تکامل چندی را مشابه مراحل شیرخوارگی و کودکی یک فرد طی کرده و در این زمان<sup>۱</sup> به آخرین مراحل پر شور و شرف نوجوانی رسیده که خود مقدمه ورود به مرحله بلوغ موعود است. اگر صادقانه اذعان کنیم که تعصب و جنگ و استعمار، همه مظاهر مراحل کودکی و نابالغی بشر در مسیر گسترده تاریخی‌اش بوده و اگر قبول کنیم که این سرکشی و طغیان که امروز نوع بشر، ناچار بدان مبتلاست، علامت وصول هیأت اجتماع به مرحله بلوغ اوست؛ آن وقت جایی دیگر برای یأس و حرمان باقی نمی‌ماند؛ زیرا دیگر همه آن‌ها از لوازم ضروری و از عزم جزم بشر در بنای یک عالم مقرون به صلح و آرامش به شمار می‌آید.» (مرکز جهانی بهائی، ۱۹۸۵ م: ۴-۵)

حضرت بهاءالله، صلح را اساس دین الهی و حیات ابدی عالم انسانی و سبب رضایت حق در جهان آسمانی می‌دانند و آن را موکول و منوط به تشکیل محکمه کبرای الهی کرده و شیوه تشکیل و اداره آن را توضیح داده و تشریح می‌کنند. نیز آرامش و آسایش جهان را تنها با تحقق صلح عمومی ممکن می‌دانند.

همچنین می‌فرمایند: «... تا رایت صلح عمومی بلند نگردد و محکمه کبرای عالم انسانی تشکیل نشود و جمیع امور مابه‌الاجتلاف دول و ملل در آن محکمه قطع و فصل نگردد، عالم آفرینش آسایش نیابد؛ بلکه هر روز بنیان بشر زیر و زبر گردد. آتش فتنه زبانه کشد، .... چاره این ظلم و اعتساف، صلح عمومی است.» (ن.ک: فاضل مازندرانی(الف)، ۱۹۸۶ م، ۳۲۵-۳۳۱).

نصرت‌الله مؤدّت در کتاب ظهور عدل الهی، مواردی از بیانات حضرت بهاءالله را گردآوری کرده‌اند که به موضوعاتی چون بشارت به روز موعود و عظمت آن و وعودی در باب دخول در جهان ملکوت می‌پردازد. این موارد به روشن شدن دیدگاه آیین بهائی درباره این موضوعات کمک خواهد نمود. ذکر آن‌ها باعث تطویل کلام می‌گردد (برای آگاهی بیشتر ن.ک: شوقی ربانی، ۱۹۸۹، ۱۶۴-۱۷۳).

ادعیه و مناجات‌های بسیاری موجود است که این دیدگاه را در آیین بهائی مستند و مستدل می‌سازد. از خلال کلمات مکتونه نیز تعبیری ادبی از جهان بالا به چشم می‌خورد؛ تعبیری همچون «عالم قدم»، «سرادق خلد»، (فقره ۷) «فردوس معانی»، «ملکوت باقی» (فقره ۴۳) «ساحت لولاک» (فقره ۸) «رضوان دلکش لامکان»، «صحراهای خوش جان»، «راحت بی زوال باقیه» (فقره ۳۹) «سلطنت باقی» (فقره ۴۰) و ... دو نمونه جهت حظ روحانی ذکر می‌گردد.

«ای پسر روح، قفس بشکن و چون همای عشق به هوای قدس پرواز کن و از نفس بگذر و با نفس رحمانی در فضای قدس ربانی بیارام.» (فقره ۳۷).

«ای فرزند کنیز من، اگر سلطنت باقی بینی، البته به کمال جد از ملک فانی درگذری و لکن ستر آن را حکمت‌هاست و جلوه این را رمزها؛ جز افنده پاک ادراک ننماید.» (فقره ۴۰).

<sup>۱</sup> این بیانیه در سال ۱۹۸۵ میلادی انتشار یافته است.

### بهشت و جهنم

حضرت عبدالبهاء مسأله جنت را که در ادیان قبل به آن اشاراتی شده، حقایق روحانی‌های دانسته‌اند که به صور و قالب‌های جسمانی بیان شده است. زیرا بشر در آن زمان استعداد ادراک معانی روحانی را نداشته است. حضرت بهاء‌الله در لوحی خطاب به پارسیان، بهشت را رضای حق دانسته و فرموده اند هر نفسی که به رضای او فائز شود از اهل جنت علیاً مذکور و محسوب است و بعد از عروج روح به آنچه آمده و قلم از ذکرش عاجز است فائز می‌شود. همچنین، یوم ظهور را روز رستاخیز اکبر دانسته‌اند.

حضرت اعلیٰ در کتاب بیان علت خلقت کل وجود را یوم ظهورالله که در عرف بیان به قیامت ذکر می‌شود دانسته‌اند که از اول ظهور شجره حقیقت تا غروب آن است. و نیز فرموده اند جنت و نار در حیات ظاهر، اقبال و اعراض بوده و خواهد بود (ن.ک: فاضل مازندرانی، ۱۹۸۵ م: ۲۲۵-۲۳۱).

در باب دهم از کتاب مائده آسمانی، درباره بهشت و جهنم آمده است:

«نعیم (بهشت) روح، قرب جمال قدیم است و جحیم (جهنم)، بُعد از آن نور مبین. کمال و نقص است و علویت و اسفلت و نورانیت و ظلمانیت. هر چند روح، مجرد است ولی تجردش از عالم جسمانی است؛ اما بین حیثی‌هی دارنده مراتب و مقام عالی و دانی. هر چند از رنگ امکان آزاد است؛ ولیکن به حسب عالم خود او را مراتب و مقامات و شئون نامتناهی. و همچنین رجوعش الی الله. رجوع جزء الی الكل. مانند قطره و دریا نه؛ بلکه این رجوع مانند رجوع طیور به گلشن عنایت ربّ غفور. ملاحظه نمائید که ارواح در اوقات تعلق به اجسام در جمیع شئون از یکدیگر ممتازند. بعضی در علو ادراک و کمالات و بعضی در ادنی درجه نقص و مذلات. همچنین بعد از رجوع به عوالم الهیه این فرق و امتیاز موجود» (اشراق خاوری (الف)، ۱۲۹ ب: ۱۶).

حضرت عبدالبهاء در لوحی می‌فرماید: «... جمیع شئون نعیم و جحیم امر روحانی است. اگر چه آن جهان منفصل از این جهان نه. ولی معنی و حقیقتاً منفصل از عالم جماد است و عالم جماد از عالم انسان خبری ندارد....» (اشراق خاوری (ب)، ۱۲۹ ب: ۴۸-۶۳).

آنچه از بیانات فوق استنباط می‌گردد این است که اولاً ارواح در عالم بعد، همچون این عالم، دارای مراتب و درجات مختلف‌اند. دوم اینکه حیات روح در عالم بعد کاملاً روحانی است و خصوصیات و ویژگی‌های جسم به هیچ وجه در آن راه ندارد و سوم اینکه پاداشی که نصیب روح انسانی در عالم بالا می‌گردد، نزدیکی و قرب پروردگار و عذاب او، دوری از خداوند است. به این ترتیب، این عذاب و پاداش ابداً جسمانی نیست.

### آب حیات

اکسیر جاودانگی یا آب حیات از جمله مسائل و مفاهیمی است که نه تنها در اساطیر ملت‌ها، بلکه در ادبیات سرزمین‌های مختلف، در داستان‌های بی‌شماری مورد بحث قرار گرفته است. این مسأله از دیرباز ذهن انسان را به خود مشغول می‌داشته که مرگ چیست و راه فرار از آن و رسیدن به جاودانگی چه؟ اما مفهوم آن در اسطوره و دین چیست؟

در لوحی از حضرت بهاءالله آمده است: «... آب زندگانی، بیان الهی است و هم چنین بینانش. جهد نمائید. شاید اهل عالم از این کوثر باقی به حیات ابدی فائز شوند و به نور حکمت و بیان، امکان را منور دارند.» (فاضل مازندرانی، ۱۹۸۵: ۱۸۳).

در کلمات مکنونه فارسی آمده است: «... (ای بنده من) ملک بی‌زوال را به انزالی از دست منه و شاهنشهی فردوس را به شهوتی از دست مده. این است کوثر حیوان که از معین قلم رحمن ساری گشته طویی للشاربین.» (کلمات مکنونه فارسی، فقره ۳۷)

بر این اساس، تعالیم الهی است که حیات ابدی و جاودانگی را به ارمغان می‌آورد. در حقیقت، اکسیر جاودانگی یا آب زندگانی، استعاره‌ای از تعالیم جان بخش الهی است که سبب زندگی جاوید می‌گردد.

ساقی از غیب بقا برقع برافکن از عذار  
تا بنوشم خمر باقی از جمال کردگار  
آنچه در خمخانه داری نشکند صفرای عشق  
زان شراب معنوی ساقی همی بحری بیار

...

تا نگردی فانی از وصف وجود ای مرد راه  
هین بکش خمر فرح از چشمه حیوان عشق  
کی چشی خمر بقا از لعل نوشین نگار  
تا به فیروزی سر اندازی همی در پای یار  
(اشراق‌خاوری (ج)، ۱۲۹: ۲۰۹-۲۱۰)

### مفهوم رویین‌تنی

«... اسفندیار نامدار گویند رویین‌تن بود. یعنی تیر و تیغ در او اثر نمی‌کرد. به ظاهر آن سخن افسانه است. زیرا تن اگر چنان سخت شود که تیر نیازارد، مرده آساست. گویند دارویی به کار برد که گوشت و پوست مانند آهن گردید. لهذا رویین‌تن شد. اگر چنین شود و مانند آهن گردد، خون را در رگ حرکت نماند. بدل ما يتحلل حاصل نشود. به کلی ساقط و متلاشی شود. اما معنی حقیقی آن این است که در حصن حصین محبت‌الله متحصن شد که سهام شبهات تأثیر در آن نداشت. لهذا من امیدم چنین است که رویین‌تن گردی...» (بهاءالله و عبدالبهاء، ۱۹۹۸ م: ۱۶۵)

«... اسفندیار را رویین‌تن گویند؛ روایت ناس چنین است و با وجود این گویند خدنگ تهمت‌ن را تحمل ننمود؛ از هر دو دیده نابینا گشت و جان تسلیم نمود. اما محبت جمال ابهتی زهری است که هیچ تیری در آن تأثیر ننماید...» (همان: ۳۰۹)

«... اما مراد از دو چشم اسفندیار که به تیر رستم نابینا شد، آن بصیرت است نه بصر...» (همان: ۴۲۲)

«... اما رویین‌تنی اسفندیار اشاره از مقام بلندبست که تیر دشمنان و تیغ بدخواهان در آن مقام تأثیر ندارد. این مقام به اسفندیار عنایت شد...» (اشراق‌خاوری (الف)، ۱۲۹: ۲۹)

نمونه‌های فراوانی از این دست می‌توان از مجموعه «بیاران پارسی» ذکر نمود.

مقایسه)

### مرگ و پس از مرگ

از دیدگاه دیانت بهائی، ملکوت، مقدس و مبرا از زمان و مکان است؛ عالمی جسمانی نیست، بلکه کاملاً روحانی است. زیرا مکان و زمان بر تن محیط است نه عقل و جان. هر چه در مورد چگونگی آن جهان در تصور انسان آید وهم است. حیات ابدی یا ملکوتی، استفاضه از روح الهی

است و زنده شدن از نفعه روح القدس. روح انسان باقی و برقرار است، نه جسم. اما نفوسی که محتجب و از حق دوراند، حیانتشان ظلمانی است و مومنین، حیات طیبه دارند. از جهان پس از مرگ در آثار مختلف با تعبیر فراوانی سخن گفته شده و انسان‌ها به جهانی فراتر از جهان مادی بشارت داده شده اند. فردوس معانی، ملکوت باقی، گلشن باقی عیش جاودان، رضوان دلکش لامکان و ...

مفهوم قیامت هم، بسیار متفاوت از ادیان قبل بیان شده است. از دیدگاه بهائی، قیامت، زمانی مابین ظهور پیامبر الهی تا پایان عمر اوست. برای مثال در زمان اسلام ۲۳ سال زندگانی حضرت محمد از زمان پیامبری تا رحلت ایشان و در ادیان دیگر نیز به همین ترتیب. پس نتیجه این است که معاد، کاملاً روحانی است.

در اساطیر زردشتی، جهان پس از مرگ و اصطلاحاً معاد، جسمانی توصیف شده است. در برخی متون، صحبت از رنج یا خوشی فرّوشی (یا همان روح انسان‌ها) پس از مرگ هم شده است. هنگامی که رستاخیز و فرشکرد (بازسازی) می‌گردد، زندگان دیگر نمی‌میرند و مردگان بسیار آسان‌تر از زمانی که خلق شده‌اند دارای جسم می‌شوند. در حقیقت، تن و روان هر دو با هم در انجمن ایستواستران حاضر می‌شوند و بد و نیک یا دروند و پرهیزگار از هم جدا می‌شوند. فلز گداخته بر زمین جاری می‌شود و هر چه پلیدی و ناپاکی است را از بین می‌برد. کسانی که پرهیزگار بودند گویی که در شیر گرم هستند و کسانی که بدکردار بودند در فلز داغ و در نهایت به دوزخ که سوراخی در زمین دارد می‌ریزد و اهریمن و آژ را هم که به آنجا گریخته بودند از بین می‌برد. مردمان از پیه گاو هدیوش و هوم سپید می‌خورند و جاودانه می‌شوند و پاداش و جزای اعمال خود را می‌بینند.

نکته حائز اهمیت این است که در متون زردشتی اشاره شده که روان عذاب و پاداش الهی را می‌بیند. روان و جسم هر دو با هم در پیشگاه خدا یا انجمن ایستواستران حاضر می‌شوند و عذاب‌هایی که از آن‌ها نام برده شده است همگی بسیار سخت‌تر از چیزی است که در این جهان اتفاق می‌افتد. از طرفی تجربه پاداش و جزای اخروی درباره فرّوشی انسان‌ها نیز بیان شده است. از این رو، این احتمال وجود دارد که توصیفات جسمانی تنها برای ملموس کردن و قابل درک شدن مسائل بیان شده و اعتقاد اولیه و اساسی این بوده است که روان انسان‌هاست که تحمل رنج می‌کند و یا از پاداش بهره‌مند می‌گردد.

پس معاد از دیدگاه اساطیر زردشتی، هم جسمانی است و هم روحانی. در مورد مرگ، دیانت بهائی استقامت و تسلیم و رضا را توصیه می‌کند. مرگ، تذکری برای بازماندگان است که نباید دل به این دنیای فانی بست. در این دنیا باید به کسب آنچه مشغول شد که در جهان ابدی و ملکوتی انسان را به کار می‌آید. از طرفی دعا و طلب آمرزش برای ارواح، ممدوح و مقبول بوده و سبب ترقی درجات روحانی ایشان می‌گردد.

در اساطیر زردشتی گریه و اشک ریختن برای مرده کار او را در جهان دیگر سخت‌تر می‌سازد. اشک‌ها رودی خواهد شد که گذر از آن مشکل است. اما نیایش و قربانی برای مردگان درجات آن‌ها را بالا می‌برد.

در این مورد نیز نظرات بسیار شباهت دارند.

جهان از نظر هر دو آیین، جاودانی و ابدی است. با این تفاوت که زردشتیان، طول مدت جهان مادی را دوازده هزار سال می‌دانند و پس از این دوازده هزار سال اهریمن شکست خورده و خوبی بی پایان و خیر محض آغاز می‌گردد. اما دیانت بهائی جهان را قدیم و ابتدای آن را ازل و انتهای آن را ابد می‌داند و این جهان مادی است که قدیم است و ادامه دارد. به علاوه، مدت کور بهائی که از ظهور حضرت بهاء‌الله آغاز شده، حداقل پانصد هزار سال بیان شده است.

### رستاخیز و صلح جهانی

وعده به پایانی خوش در بیشتر آیین‌ها و مذاهب به چشم می‌خورد. فرشکرد و رستاخیز در آیین زردشتی، رسیدن به عاقبتی است خوش که وعده داده شده بود. عاقبتی که در آن خیر محض و نیکی مطلق جهان را فرا گرفته و اهورامزدا که منشاء و مصدر تمام خوبی‌هاست بر جهان فرمانروایی خواهد کرد. یکی از اعتقادات آیین بهائی نیز رسیدن به وحدت عالم انسانی و صلح عمومی است. عصر ذهبی نیز دورانی طلایی‌ای است که به آن وعده داده شده و ویژگی‌هایی برای آن بیان شده است.

پس می‌بینیم که رسیدن به عاقبتی خیر و سرانجامی خوش که البته با عناوین مختلف بیان گردیده است نیز از مشترکات این دو است.

### بهشت و دوزخ

از دیدگاه آیین بهائی بهشت و جهنم معنایی کاملاً روحانی داشته و به هیچ وجه با توصیفات مربوط به جسم همراه نیست. برای انسان بهائی، رضایت و خشنودی پروردگار بهشت و عدم رضایت پروردگار دوزخ است. انسان با ایمان، در این جهان به کسب فضائل اخلاقی می‌پردازد و در اصطلاح توشه آخرت خود را می‌بندد. اما انسانی که از فضائل اخلاقی بی‌بهره است و روح خود را برای زندگانی ابدی صیقل نداده و خود را آماده نکرده است، از رضای الهی محروم است و پیوسته در رنج و عذاب و پشیمانی،

بهشت و دوزخ در اساطیر زردشتی با تصویرسازی‌های جسمانی همراه است. سیمای انسان‌های خوب و بد و فرشتگانی که مأمور سنجش اعمال هستند؛ پل چینوت که گناهکاران از آن عبور می‌کنند و به قعر جهنم که زیر زمین است سقوط می‌کنند؛ بهشت که در بالای آسمان‌هاست؛ مجازات‌هایی که در انتظار بدکاران است و با جرئیات از آن‌ها سخن گفته شده است و ... از جمله توصیفات است که در وصف بهشت و دوزخ شده است. نکته شایان ذکر این است که بهشت و دوزخ در اساطیر زردشتی جایگاهی موقتی برای تأدیب و تشویق انسان‌هاست نه جایگاه همیشگی آن‌ها. پس از رستاخیز، همگی در جهانی سراسر خیر و نیکی زندگی می‌کنند و اثری از بدی در جهان نمی‌ماند.

هدف از بیان بهشت و دوزخ در همه آیین‌هایی که این مفاهیم در آن‌ها موجود است، تأکید بر وجود پاداش و جزای اعمال انسان‌ها در جهان بالا است. آیین زردشتی و دیانت بهائی نیز از این قضیه مستثنی نیستند. اما تصاویری که در این باره ارائه می‌دهند متفاوت است. پس از این نظر، اعتقادات اندکی متفاوت است.

### آب حیات یا اکسیر جاودانگی

در آیین بهائی، آب حیات یا کوثر حیوان و ... در حالاتی کنایی و ادبی در آثار به کار رفته است و معنایی که از آن مستفاد می‌گردد، تعالیم و اوامر الهی است که سبب زندگانی ابدی و جاوید می‌گردد.

در بندهشن، همان‌طور که بدان اشاره رفت، از ترکیبی به نام انوش نام برده می‌شود که از پیه یا شیر گاو هدیوش و گیاه هوم سپید به دست می‌آید. گیاه هوم در اسطوره جنبه تقدس دارد و به نوعی از خدایان است. در مراسم قربانی نیز حضور داشته و خود قربانی می‌شود. در حقیقت، هوم یک توت‌م محسوب می‌شود.

پس اکسیر جاودانگی و مفاهیم مشابه آن در آثار بهائی، نقشی مشابه داشته و سبب زندگانی ابدی و جاوید می‌گردد. با این تفاوت که در آیین بهائی این اکسیر را تعالیم و اوامر الهی دانسته‌اند که سبب سعادت پاینده و جاوید است.

در حقیقت می‌توان گفت بسیاری از مفاهیمی که در اسطوره‌های زردشتی بر اساس درک جامعه به صورت تمثیلی و نمادین بیان شده است؛ در آیین بهائی به شکلی ملموس توضیح داده شده و تبیین شده است. اکسیر جاودانگی نیز از این دست مفاهیم است.

### رویین‌تنی

همان‌طور که در قسمت‌های پیشین شرح داده شد، آیین بهائی در باب مفهوم رویین‌تنی که در اساطیر زردشتی وجود داشته توضیح داده است که محبت‌الله و عشق به پروردگار مانند قلعه‌ای محکم و زرهی مقاوم است که هیچ تیر بلایی در آن مؤثر نیست. رویین‌تنی مقامی والا است که هر کس به آن نائل گردد، مورد عنایات خداوند قرار گرفته است.

پس باز هم با مفهومی استعاری مواجهیم که در آیین جدید، به عینیت درآمده است.

### خالق اعظم، خدا)

#### در اساطیر زردشتی:

گرچه برخی می‌پندارند که ثنویت، مشخصه دین زردشتی است، اما این اعتقاد مربوط به آیین زروانی است. در سخنان حضرت زرتشت سخنی از اهریمن و اهوره مزدا به میان نیامده است و تنها از وجود روح مخرب و روح مقدس و یا به عبارتی انگره مینیو و سپننه مینیو صحبت شده است. با همه این توصیفات، در اساطیر زردشتی اهورا مزدا قدرت برتر و فرمانروای جهان ابدی است که پس از مدتی ستیز با اهریمن، پیروز مطلق و خدای جاویدان است.

آریایی‌های باستان به دو نیروی متضاد راستی یا نظم (اشه) و دروغ یا بی‌نظمی اعتقاد داشتند و این همان اندیشه‌ای است که دین زردشتی آن را اتخاذ کرد. در این دین پیروان راستی، اشون (ahavan) و بدکاران یعنی پیروان دروغ، دروگون (drugvan) نامیده می‌شوند (ن.ک: هینلز، ۱۳۸۹، ۶۷).

«اینک سخن می‌گویم از دو مینو. در آغاز آفرینش، سپند (مینو) آن دیگری (مینوی) ناپاک را چنین گفت: نه منش، نه آموزش، نه خرد، نه باور، نه گفتار، نه کردار، نه دین و نه روان ما دو (مینو) با هم سازگارند.» (پسنه ۴۵، بند ۲ (دوستخواه، ۱۳۸۵: ۵۱))؛ (همچنین ن.ک: پسنه ۳۰، بند ۳ و ۴).



### اهورامزدا

اهورامزدا (ahura mazda)، اورمزد در متون بعدی، به معنی سرور دانا، نامی است که زردشتیان به خدا داده‌اند. ویژگی او خرد است؛ کسی که نه فریب می‌خورد و نه می‌فریبد. بخشنده و خیر مطلق است. او جاودانه است؛ اما در دوران کنونی توانایی او به دلیل دشمن عمده‌اش محدود است. اما زمانی خواهد رسید که بدی مغلوب شود و اهورامزدا با قدرت مطلق فرمانروایی کند. عباراتی که اورمزد با آن‌ها توصیف شده غالباً با طبیعت ارتباط دارند. جامه‌ای مزین به ستارگان در بر دارد. زیباترین شکل‌های او شکل خورشید بر آسمان و تجسم روشنی بر روی زمین است. مشخصه اصلی خدا روح نیکوکار یا آفریننده است که منحصرأ به خدا تعلق دارد. اما جلوه‌های دیگر تجلیاتی از خدا هستند که در هر یک از آن‌ها انسان می‌تواند سهیم باشد. برخی معتقدند که اصل و منشأ این جلوه‌ها، خدایان باستانی هستند. در دین زردشتی متأخرتر، اهورامزدا را با روح آفریننده یا سپند مینو یکی گرفته‌اند. (ن.ک: هیلنز، ۱۳۸۹، ۶۹-۷۱)

### در آیین بهائی:

اعتقاد به احدیت و واحدیت خداوند در آیین بهائی صریح و مشخص است. این اعتقاد وجود دارد که شناخت خدا به وسیله مظاهر ظهورش امکان‌پذیر است. زیرا خداوند ذات غیب منیع لایدرک است. به همین دلیل معرفت او از طریق پیامبران الهی میسر است. درباره حقیقت الوهیت می‌فرمایند:

«حقیقت الوهیت غیب منیع لایدرک، ذات بحت لا یوصف مُنقطع الوجودانی به تصور انسان نیاید و در حوصله عقل و فکر گنجایش نیابد. لهذا مظاهر ظهور محلّ توجه‌اند. در دوره حضرت رسول علیه السلام، جمال محمدی و حقیقت احمدی محلّ توجه بود، تا یوم ظهور حضرت اعلی. در یوم طلوع صبح بشارت کبری، نقطه توجه حضرت اعلی روحی له الفداء بود و الیوم مرکز توجه و مرجع توسل و تضرع، جمال ابهی، روحی لأحبائه الفداست؛ الی ظهور من یأتی من بعد الألف. هذا هو الحقّ و ما بعد الحقّ ألا الضلال المبین.» (اشراق خاوری، ۱۲۲ ب: ۹)

به همین دلیل است که پیامبران الهی محل و مرکز توجه‌اند. شناخت خداوند برای عقل انسان مقدور نیست. انسان‌ها توانایی شناخت مظاهر ظهور یعنی پیغامبران خداوند را دارند و آن‌ها واسطه‌ای میان بشر و پروردگارتند.

### مقایسه

#### خالق اعظم یا خدا

از دیدگاه بهائی، خداوند واحد و احد، ذات غیب منیع لایدرکی است که شناخت او تنها از طریق مظاهر ظهور او در هر دور میسر است.

آیین زردشتی اندکی متفاوت به این مسأله نگاه می‌کند. در اساطیر زردشتی شر، نه هزار سال موجودیت و هویتی مستقل دارد. اهریمن و اهورامزدا با هم در ستیز اند، اما اهورامزدا پیروز و

جاودانی است. آیین زردشتی به غلط، به داشتن اعتقاد به ثنویت مشهور شده است، اما در حقیقت، آنکه جاودانی و ابدی و خدای زردشتی است اهورامزدا است. اعتقاد به زروان به عنوان خالق اعظم و قدرت مطلق نیز بحثی جداست که در اعتقادات آیین زروانی جای می‌گیرد. حضرت زرتشت گروه پروردگاران آریایی که در ایران آن دوره جزء اعتقادات ایرانیان بودند را هم مردود کرده و اهورامزدا را به عنوان خدای واحد معرفی کرده است. در این صورت، اهورامزدا خدای واحد و مطلق زرتشتیان است و از این نظر با سایر ادیانی که اعتقاد به احدیت و احدیت خداوند دارند هم عقیده است. بنابراین، نظرات در این مورد شبیه است.

### نتیجه‌گیری و جمع‌بندی (قسمت ۱)

اسطوره‌شناسی رابطه‌ای بسیار نزدیک با ادیان دارد. به عبارتی دیگر، می‌توان گفت که اختلاطی تفکیک‌ناپذیر میان ادیان و اساطیر وجود دارد. اسطوره‌ها در بسیاری موارد ریشه در کتب مذهبی و آیینی دارند و در موارد بسیار، چنان در هم گره خورده‌اند که جدایی ناپذیر می‌نمایند. از طرفی دیگر، ادیان الهی مشترکاتی دارند که در اکثر قریب به اتفاق آن‌ها به چشم می‌خورد: اعتقاد به خدا یا منبع قدرتی بزرگ؛ بایدها و نبایدهایی که در قالب تعالیم و احکام جلوه می‌کند؛ پیامبر یا فرستاده‌ای که از جانب خداوند است؛ اعتقاد به صفات پاک و نیک انسانی همچون محبت، صداقت و راستی، نهی از دروغ و تهمت، نیکی به همنوع، گذشت و فروتنی و ... اینها مشترکات ادیان الهی هستند. علاوه بر این موارد، مسائلی در ادیان وجود دارند که مطابق مقتضیات زمان و جامعه‌ای که دین در آن متولد می‌شود و همچنین احتیاجات دوران و مردمان تغییر می‌یابند. در زمان دیانت اسلام، زمانه و مردم، محتاج تعالیمی بودند که با زمان حضرت مسیح یا حضرت موسی متفاوت بود. دیانت بهائی در زمانی ظهور یافت که احتیاجات و مقتضیات زمانه متفاوت از پیش بود و این، علت و مقصد تجدید ادیان است. از این رو، مقایسه و تطبیق برخی مفاهیم در ادیان مختلف، راهگشای حل بسیاری از اختلافات و روشن‌کننده نکات و مسائل بسیاری خواهد بود که به درک بهتر و عمیق‌تر هر یک از آن آیین‌ها کمک خواهد کرد. بنا بر مقایسه‌ای که ارائه گردید؛ شباهت‌ها و تفاوت‌ها این چنین است:

- از نظر هر دو، جهان بیکران و جاودانی است.
- از هر دو دیدگاه، پیدایش تصادفی جهان از ماده مردود است. خلقت جهان توسط نیرویی ماورائی و نیک و با هدفی والا انجام شده است، اما در جزئیات تفاوت‌هایی موجود است.
- در قضیه انسان نخستین و راز خلقت انسان، اصل و منشأ یکی است، اما به فراخور زمان و درک اجتماع انسانی دیدگاه‌هایی متفاوت ایجاد شده است.
- در آیین بهائی معاد، کاملاً روحانی است، اما از دیدگاه اساطیر زردشتی، هم جسمانی است و هم روحانی.
- در مورد مرگ نظرات بسیار شباهت دارند.
- سرانجامی خوش در هر دو سو وعده داده شده است.
- تصویری که از بهشت و دوزخ در اعتقادات این دو ارائه می‌گردد، اندکی متفاوت است.

- اکسیر جاودانگی در هر دو دیدگاه، هدف و نقشی مشابه داشته و سبب زندگانی ابدی و جاویدان می‌گردد؛ با این تفاوت که در آیین بهائی این اکسیر، استعاره‌ای از تعالیم و اوامر الهی است که سبب سعادت پاینده است.

- رویین‌تنی نیز مفهومی استعارای است که در آیین بهائی به عینیت در آمده و شرح داده شده است.

- در بحث خالق اعظم یا خداوند، دیدگاه‌ها مشابه است.

با توجه به فرض اولیه در این پژوهش، شباهت‌ها و ارتباطات معنایی بسیاری بین عناصر و شخصیت‌های اسطوره‌ای و مفاهیم ارائه شده در آیین بهائی وجود دارد که این شباهت‌ها در آثار هر دو آیین بازتاب پیدا کرده‌اند. بنا بر موارد مذکور در فوق می‌توان گفت بسیاری از مفاهیمی که در اساطیر زردشتی بر اساس درک جامعه و شرایط زمانه‌ای که دین در آن زمان متولد شده، به صورت تمثیلی و نمادین بیان شده است، در آثار بهائی به شکلی ملموس‌تر و واقعی‌تر و گاهی به صورت عرفانی تفسیر و تبیین شده است. این موضوع تنها مختص این مورد نیست؛ چنانکه در اسطوره‌های سرزمین‌های مختلف و ادیان دیگر نیز چنین ارتباطات و شباهت‌هایی وجود دارد و این جریانی است که از دیرباز وجود داشته و دارد. به عبارت دیگر اسطوره‌ها خود را در ادیان باززایی و تکرار می‌کنند.

شکل بیان در اساطیر زردشتی، با توجه به ماهیت اسطوره و همچنین تفاوت زمان، همراه و توأم با تصاویر بیشتر و قابل درک با حواس ظاهری است، در حالی که در آیین بهائی، همان موضوعات تا حدودی عرفانی و روحانی ارائه گردیده‌اند، به طوری که در برخی موارد، ثقیل و مبهم به نظر می‌رسند. یکی از ویژگی‌های ادیان الهی این است که با گذشت زمان، نیازمند تجدید و نوسازی است؛ چیزی شبیه به تغییر فصول و احیای طبیعت که در بحث دین به آن پرداخته شد. انسان و جهانی که او در آن زندگی می‌کند، دائماً در حال تغییر و تحول است. نیازهای انسان و سوالات و افکاری که ذهن او را به خود مشغول می‌سازد نیز شامل این تغییر و تحولات می‌گردد. پس این انسان، در هر زمان نیازمند آیینی است که احتیاجات زمانه او را بشناسد و برطرف سازد و این سنت الهی است که تا به امروز جاری، ساری و برقرار بوده است.

حضرت بهاءالله می‌فرماید:

«...آواز بی نیاز را به گوش جان بشنوید و به آنچه سزاوار روز خداوند است رفتار نمائید. امروز مهتر کسی است که دید و آگاه شد و کهنتر کسی که گفتار دانا را نیافت و دوست تازه را در جامه تازه نشناخت. دریای دانایی پدیدار و آفتاب بینایی نمودار. بشنوید ندای گوینده پاینده را و خود را از آنچه سزاوار نیست پاک و پاکیزه نمایید تا شایسته بارگاه آفریدگار شوید. بگو امروز خداوند در انجمن سخن می‌فرماید. نزدیک شوید و گفتارش را بیابید. گفتار، بیک دیدار اوست. شما را از تاریکی رهاوند و به روشنائی رساند...» (بهاءالله، ۷۶ ب: ۳۰۶).

## منابع و مأخذ

- اشراق‌خاوری. عبدالحمد (الف)، ۱۲۹ بدیع، *مائده آسمانی* (ج ۲)، مؤسسه ملی مطبوعات امری.
- \_\_\_\_\_ (ب)، ۱۲۹ بدیع، *مائده آسمانی* (ج ۵)، مؤسسه ملی مطبوعات امری.
- \_\_\_\_\_ (ج)، ۱۲۹ بدیع، *مائده آسمانی* (ج ۴)، مؤسسه ملی مطبوعات امری.
- \_\_\_\_\_ ، ۱۲۲ بدیع ، *مائده آسمانی* (ج ۹)، مؤسسه ملی مطبوعات امری.
- بهاء‌الله، بی‌تاریخ، *آثار قلم‌علی* (ج ۴)، بی‌تاریخ.
- \_\_\_\_\_ (الف)، ۱۴۸ بدیع، *آیات الهی گلچینی از آثار حضرت بهاء‌الله برای تلاوت در هر صبح و شب* (ج ۱)، لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگنهاین-آلمان.
- \_\_\_\_\_ (ب)، ۱۴۸ بدیع، *آیات الهی* (ج ۲)، لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگنهاین-آلمان.
- \_\_\_\_\_ ، ۷۶ بدیع، *ادعیه حضرت محبوب*، به کوشش فرج‌الله زکی‌الکردی، بی‌نا، چ اول.
- \_\_\_\_\_ ، ۱۹۹۸ م، *ایقان*، به کوشش لجنه ملی نشر آثار بهائی به زبان فارسی و عربی، مؤسسه ملی مطبوعات بهائی آلمان، آلمان- هوفمایم.
- بهاء‌الله و عبدالبهاء، ۱۹۹۸ م، *یاران پارسی* مجموعه الواح مبارکه جمال اقدس ابهی و حضرت عبدالبهاء به افتخار بهائیان پارسی، مؤسسه مطبوعات امری آلمان، هوفمایم-آلمان.
- \_\_\_\_\_ ، ۱۳۹۰، *پژوهشی در اساطیر ایران*، آگه، تهران، چ نهم.
- پور داوود. ابراهیم، بی‌نا، *ادبیات مزدیسنا یشتها* (ج ۲)، انجمن زرتشتیان ایرانی و انجمن ایران لیگ بمبئی، بمبئی.
- دادگی. فرنیغ، ۱۳۹۰، *بندش*، گزارش مهرداد بهار، توس، تهران، چ چهارم.
- دوستخواه. جلیل، ۱۳۸۵، *اوستا کهن‌ترین سرودها و متن‌های ایرانی*، مروارید، تهران، چ دهم.
- ربانی. شوقی، ۱۹۸۹ م، *ظهور عدل الهی*، ترجمه نصرالله مودت، تجدید چاپ دارالانشاء محفل روحانی ملی بهائیان ایالات متحده، ویلمت، ایلینوی، چ سوم.
- عبدالبهاء، بی‌نا، *سفرنامه* (ج ۱)، بی‌نا.
- \_\_\_\_\_ ، ۱۹۱۰ م، *مکاتیب* (ج ۱)، مطبعه کردستان العلمیه، مصر.
- \_\_\_\_\_ ، ۱۳۳۰ هـ. ق، *مکاتیب* (ج ۲)، به کوشش فرج‌الله زکی‌الکردی، مطبعه کردستان العلمیه.
- \_\_\_\_\_ ، ۱۹۹۸ م، *مفوضات گفتگو بر سر ناهار به اهتمام کلیفورد بارنی*، مؤسسه چاپ و انتشارات مرآت، هندوستان. (چاپ اول: مؤسسه ملی مطبوعات امری هندوستان، ۱۹۸۳)
- (چاپ دوم: فرج‌الله زکی‌الکردی، مصر، ۱۹۲۰ م)

- \_\_\_\_\_ ، بی‌تا ، *منتخبات مکاتیب* ، مؤسسه مطبوعات امری ، آلمان .
- فاضل مازندرانی . اسدالله ، ۱۹۸۵ م ، *امر و خلق (ج ۲)* ، Bahai-Verleg ، آلمان .
- \_\_\_\_\_ (الف) ، ۱۹۸۶ م ، *امر و خلق (ج ۴)* ، Bahai-Verleg ، آلمان-  
لانگنهاین .
- فردوسی . ابوالقاسم ، ۱۳۸۲ ، *شاهنامه (بر پایه چاپ مسکو)* ، هرمس ، تهران .
- قرآن کریم ، ۱۳۷۳ ، ترجمه الهی قمشه‌ای ، رشیدی ، تهران .
- مرکز جهانی بهائی ، ۱۹۸۵ م ، *وعده صلح جهانی ترجمه بیانیه بیت العدل اعظم خطاب به  
اهل عالم* ، ترجمه هوشمند فتح اعظم ، لجنه امور احبای ایرانی- امریکائی دارالانشاء محفل  
روحانی ملی بهائیان ایالات متحده ، ویلمت- ایلینوی .
- مزدا پور . کتایون ، ۱۳۷۸ ، *بررسی دستنویس م. او ۲۹ داستان گرشاسب* ، تهمورس و  
جمشید ، گلشاه و متن‌های دیگر ، آگه ، تهران .
- \_\_\_\_\_ ، ۱۳۷۷ ، *مقدمه ای بر رستم و اسفندیار* ، علمی و فرهنگی ، تهران .
- هیلنز . جان ، ۱۳۸۹ ، *شناخت اساطیر ایران* ، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی ، چشمه ،  
تهران .

## رشحات عرفان



## مطالعه اجمالی مضامین «تفسیر سوره کوثر»

### از آثار حضرت نقطه اولی

#### ولی الله کفاشی

سوره مبارکه کوثر یکصد و هشتمین سوره قرآن و دارای سه آیه و متن آن چنین است : «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ إِنَّ شَأْنِكَ هُوَ الْأَيْتَرُ». یعنی ما به تو کوثر را عطا کردیم، پس نماز گزار برای پروردگار خود و قربانی کن، بدرستی که دشمن تو ایتر است.

اقوال مفسرین در تفسیر کوثر مختلف است: آن را خیر محض، حوض رسول خدا (ص) در بهشت یا در محشر، نبوت قرآن، کثرت پیروان اسلام، کثرت ذریه رسول خدا (ص)، شفاعت و مانند آن گفته اند.<sup>۱</sup>

در «تفسیر صافی» آمده است : «الخير المفرط الكثير فسرّ بالعلم و العمل و النبوه و الكتاب و بشرف الدارين و بالذريه الطيبه و فى المجمع عن الصادق (ع) هو الشفاعة و عنه (ع) قال هو نهر فى الجنة اعطاه الله نبيه عوضا من ابته».<sup>۲</sup>

در مورد ایتر نیز نظر مفسران متفاوت است. صاحب «تفسیر احسن الحديث» می‌گوید : «من احتمال نزدیک به یقین می‌دهم که منظور مشرکان از "ایتر" از بین رفتن شریعت آن حضرت بوده و گفته اند حالا که پسرش مرد کسی هدف او را دنبال نخواهد کرد و وقتی که از دنیا برود آئینش نیز از بین خواهد رفت».<sup>۳</sup>

و ملا محسن فیض کاشی در تفسیرش فرموده : «ان شائتك مبغضك هو الايتر الذى لا عقب له اذ لا يبقى له نسل و لا حسن ذكر و اما انت فتبقى ذريتك و حسن صيتك و آثار فضلك الى يوم القيامة ذلك فى الآخرة ما لا يدخل تحت الوصف».<sup>۴</sup>

یعنی دشمن تو ایتر یا دم بریده است که فرزندی برای او نخواهد بود نه نسلی و نه حسن ذکری و اما تو ای محمد، فرزندان تو و حسن صیت و آثار فضل تو تا يوم قیامت خواهد ماند و این در آخرت است که به وصف نمی‌آید.

بسیاری از بزرگان علمای شیعه یکی از روشنترین مصادیق کوثر را وجود مبارک حضرت فاطمه زهرا (س) دانسته اند، چرا که شأن نزول آیه می‌گوید آنها پیغمبر را متهم می‌کردند که بلا عقب است. قرآن ضمن نفی سخن آنها می‌گوید ما به تو کوثر دادیم. از این تعبیر استنباط می‌شود که این خیر کثیر همان فاطمه زهرا (س) است، زیرا نسل و ذریه پیامبری به وسیله همین دختر گرامی در جهان انتشار یافت.<sup>۵</sup>



## فرزندان خدیجه

در کتاب «سیرت رسول الله» آمده است که خدیجه و پیامبر سه فرزند پسر به نام‌های قاسم، طاهر و طیب، و چهار دختر به نام‌های زینب، رقیه، ام کلثوم و فاطمه داشتند، که پسران در ایام جاهلیت وفات یافتند ولی دختران همه اسلام آوردند و با سید به مدینه مهاجرت کردند.<sup>۶</sup>

برخی گفته اند حضرت خدیجه دو پسر به نام‌های قاسم و عبد الله داشت که عبدالله را با القاب طیب و طاهر می‌خواندند.<sup>۷</sup>

ولی بر اساس برخی روایات زینب، ام کلثوم و رقیه نیز دختران هاله، خواهر حضرت خدیجه، بودند که دختر خوانده پیامبر می‌باشند.<sup>۸</sup>

## فاطمه زهرا

با توجه به مطالب فوق حضرت فاطمه زهرا تنها فرزندی است که از حضرت رسول اکرم و حضرت خدیجه به جا مانده است، که مادر ائمه اطهار است. سال تولد این بانو مورد اختلاف مورخان است که از پنج سال قبل تا پنج سال بعد از بعثت ذکر کرده اند. ولی اکثر مورخان سال تولد این بانو را همان سال پنجم بعد از بعثت ذکر کرده اند که در سال ۱۱ هجری، یعنی در ۱۸ سالگی، در مدینه رحلت فرمود.<sup>۹</sup>

با قبول نمودن تولد فاطمه در سال پنجم بعثت مسئله کمی بغرنج می‌شود، زیرا حضرت رسول اکرم در سن چهل سالگی به رسالت مبعوث شدند و در سال پنجم بعثت ۴۵ سال از عمر مبارکشان می‌گذشت. ولی حضرت خدیجه وقتی با رسول اکرم ازدواج نمود ۴۰ سال داشت و در زمان بعثت که ۱۵ سال بعد واقع شد ۵۵ ساله بود و سال پنجم بعد از بعثت، یعنی در زمان تولد فاطمه، ۶۰ سال سن داشت و این که در آن زمان توانایی بارداری داشته و فرزندی به دنیا آورده جای شک و شبهه بسیاری دارد. لذا به نظر بعضی از منتقدان حضرت فاطمه نیز فرزند رسول اکرم نبوده و ایشان نیز از خواهرزاده های حضرت خدیجه بوده که حضرت رسول او را به فرزندی خود پذیرفته بود. زیرا در طول ۲۵ سال زندگی مشترک حضرت رسول با خدیجه آنها صاحب هیچ فرزندی نشدند و همچنین بعد از وفات خدیجه، حضرت رسول ۱۰ همسر اختیار نمود که کوچکترین آنها عایشه بود که در ۹ سالگی به عقد ایشان در آمد. ولی هیچ یک از آنان جز ماریه (کنیز حفصه) بر حسب ظاهر فرزندی برای پیامبر نیاورد. یعنی آیا همه آنان، حتی عایشه ۹ ساله، نیز عقیم بود؟ لذا می‌توان نتیجه گرفت که احتمالاً این نقص از رسول اکرم بوده که از ۱۱ همسر صاحب هیچ فرزندی نشد. در واقع از این منظر دشمنان اسلام آن حضرت را "ابتر" یعنی بلا عقب نامیدند. لذا خداوند برای دلجوئی آن حضرت می‌فرماید که ما به جای فرزند، کوثر به تو عطاء کردیم.

## مخاطب اثر

مخاطب این اثر بنا به تصریح حضرت نقطه اولی، جناب سید یحیی دارابی بوده که در حق ایشان فرموده اند:

نظر کن در عدد اسم الله فرد متفرد و وحید متوحد که احدی از مخالف و موافق منکر فضل و تقوای آن نیست و کل مقررند بر علو او در علم و سمو او در حکمت، نظر کن در شرح

کوثر و سایر نوشتجاتی که از برای آن ظاهر شده و استدراک علو شان او را عند الله نمود.<sup>۱۰</sup>

### شرح حال جناب وحید دارابی

جناب وحید دارابی فرزند آقا سید جعفر کشفی بود و آباء و اسلافش سلسله‌ای از سادات علماء فخام و ساکن در قسمت جنوب ایران و فارس بودند. آقا سید جعفر، والد جناب وحید، در صغر سن و آغاز شباب تحصیلات علمیه نمود ولی جذبات باطنیه عنان از کفش ربود و از فارس به نجف شتافته مشغول به ریاضات و طاعات گشت و سنین چند به مراقبه و مجاهده و مکاشفه پرداخت و معروف به علوم باطنیه و کشف و کرامات گردید و تألیفات کثیره از قبیل «تحفه الملوک سنابرق»، «رق منشور»، «بلد الامین»، «کفایه» و غیرها منتشر ساخت و در علوم فقه و اصول و تفسیر و حکمت و عرفان متطرف و متبحر و صاحب قلب و فکری سیال و متنور بود ... در سال ۱۲۶۰ ه.ق. در مکه حضرت باب اعظم را ملاقات نمود و بالاخره در سال ۱۲۶۷ در بروجرد وفات نمود. جناب آقا سید یحیی در یزد به عرصه وجود آمد و در ایام صغر، تحصیلات علمیه نموده، مستجمع علوم شد و از افضل علماء و وعاظ بی‌همتا گردید. به علاوه وفرت علم و کمال و فصاحت بیان و قدرت تقریر و استدلال و دارای شجاعت و نیروی و قوت بازو نیز بود و نزد اولیاء دولت و خاندان سلطنت معروف و به کثرت مخلصین و ارادتمندان موصوف گشت ... در حدود سال ۱۲۶۰ ه.ق. سفری به طهران نمود ... و خبر ظهور حضرت باب اعظم به سمعش رسید. به عزم تحقیق روانه شیراز شد و پس از ورود با حاجی سید جواد کربلائی و ملا شیخ علی عظیم که با هم در خراسان سابقه دوستی داشتند ملاقات و مکالمات نمود و بواسطه ایشان مکرراً نزد حضرت وفود نمود.<sup>۱۱</sup>

جناب وحید نحوه ایمان آوردن خود را برای ملا جعفر قزوینی چنین بیان فرموده‌اند: «بعد از استماع این نداء به شیراز رفتم و در کنار حق نشستم و دلیل و برهان و بیّنات خواستم. بیان فرمودند. بعد شرح سوره کوثر، که کوچکترین سوره قرآن است، طلب نمودم. فرمودند: "تقریراً او تحریراً؟" عرض شد: "تحریراً." پس قلم و کاغذ به دست مبارکشان گرفتند و جواهر دراری ثمینه بر صفحات ریختند و نوعی از سرعت مرقوم و مسطور می‌فرمودند که حرکات انامل لطیفه معلوم نمی‌شد. بدون تفکر و تدبر و سکون قلم زیاده از دو هزار بیت نوشتند و به من دادند. ملاحظه نمودم، دیدم که در قوه بشر نیست اینگونه کلمات، بدون تفکر و سکون قلم بنویسد و یقین بر حقیقت او و بطلان غیر او نمودم.»<sup>۱۲</sup>

جناب وحید درباره آمدن به شیراز و تشرّف به حضور مبارک چنین روایت نموده است: «يقول العبد الراجی و الاسیر و الفانی الجامی الفاطمی انه لما مضى من الهجره النبویه علی مهاجرها الف سلام و تحیه (غ ر س) بلغنی انه قد قام قائم من بیاض الفارس و ظهر نجم لامع و طلع کوکب دری ساطع من بلد شیراز کانه هو المعنی بالذکر فی قوله تعالی "وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ" فما زلت مهاجراً من بلد الی بلد و سائرأ فی مناکب الارض و اطرافها و طیر الفواد یتقلب یمیناً و شمالاً و یصف علی شطر

الآفاق و ارجائها حتی انتهیت الی الارض المبارکه و البلد المقام و هو البلد الامن مطلع العبد الممتحن فی شهر الجمادی الاولی عام (غرس ب ۱۲۶۲) فوقفت بالباب و وفدت الی عنده علم الكتاب و رأیت البلد یجیب الیه ثمرات کلثی...»<sup>۱۳</sup>

مضمون کلام جناب وحید چنین است: «در سال ۱۲۶۰ مطلع شدم که قائم در فارس قیام نموده و نجم لامع و کوکب دزی (منقول در احادیث) از بلد شیراز طالع شده است و اوست معنی کلام الهی در قرآن کریم که فرموده: "در زبور نوشتیم که بعد از ذکر (الله) زمین را بندگان صالح ما به ارث خواند برد (سوره الانبیاء (۲۱)، آیه ۱۰۵) و من شهر به شهر رفتم تا در جمادی الاولی ۱۲۶۲ به ارض مبارکه و بلد امن، یعنی شیراز، رسیدم و به حضور مبارک مشرف شدم و علم کتاب را نزد آن حضرت یافتم.

با توجه به متن این نامه، جناب وحید در جمادی الاولی ۱۲۶۲ وارد شیراز شدند. لذا احتمالاً این اثر مبارک در همان ماه از قلم مبارک نازل شده است و نکته ای که حائز اهمیت است این است که در اکثر کتب امری و همچنین کتاب «تاریخی نیکیا تحت عنوان «مذاهب ملل متمدنه» ذکر شده که جناب وحید به درخواست محمد شاه عازم شیراز شد ولی در این نامه اشاره ای به این مطلب نشده است.

جناب ابوالفضائل گلپایگانی در این مورد می فرماید: «آقا سید یحیی از بس اقوال مختلفه می شنید اراده نمود که خود عازم شیراز شود و بحضور مبارک مشرف گردد و بنفسه بامر مبارک رسیدگی نماید که حاجی میرزا آقاسی شخص اول از این معنی آگاه شد و عزم سید را بحضور شاه معروض داشت. محمد شاه طیب الله مثواه بوساطت میرزا لطفعلی پیشخدمت (شاه) از سید خواش نمود که در این مجاهده و اجتهاد پس از استبصار و اطلاع حاصل نظر خود را به شاه اعلام دارد.»<sup>۱۴</sup>

مطلب بعد آنکه در کتب امری ذکر گردیده که تفسیر کوثر بنا به خواهش قلبی جناب وحید از قلم مبارک نازل گشته است ولی با توجه به نامه مذکور از جناب وحید که بیان فرموده اند «... به شیراز رفتم و در کنار حق نشستم و دلیل و برهان و بیّنات خواستم، بیان فرمودند. بعد شرح سوره کوثر، که کوچکترین سوره قرآن است، طلب نمودم. فرمودند: "تقریراً او تقریراً؟" عرض شد: "تقریراً". پس قلم و کاغذ به دست مبارکشان گرفتند و جواهر دراری ثمنه بر صفحات ریختند...»<sup>۱۵</sup> واضح است که این اثر بنا به خواهش کتبی جناب وحید از قلم مبارک نازل گشته، یعنی ایشان سوال نموده و آن حضرت جواب عنایت فرمودند. ایضاً در اول تفسیر سوره کوثر حضرت باب به این مطلب اشاره می فرمایند که: «اللهم انک لتعلم ان الان قد نزل علی کتاب مسطر ممن اراد ان یوزن قسطاس العدل باعجاز نخل منقعر...» که اشاره به رسیدن نامه کتبی جناب وحید درباره تفسیر سوره کوثر است که بدین وسیله وی می خواست قسطاس الهی را با توهمات انسانی امتحان کند.

### فصل اول (ص ۱)

این فصل با خطبه غرائی آغاز شده و از مقام طراز ازل (مشیت اولیه) سخن به میان آورده که در یوم الفصل ظاهر می شود و باعث افتراق اهل شقاق از اهل میثاق می شود و اشاره کوتاه به ناقضین اولیه شیراز، ملا جواد ولیانی و میرزا ابراهیم شیرازی و ملا

عبدالعلی هراتی نموده و عاقبت پُر وبال آنان را بیان می‌فرماید و اشاره به زمان ظهور تحت عنوان (ان موعدکم الصبح) فرموده که متقین در جنات و کافرین در سقر ضلالت اسکان داده می‌شوند و بعد اشاره به رسیدن نامه کتبی جناب وحید فرموده و بیان می‌فرماید که او می‌خواهد حقیقت الهی را با «اعجاز نخل منقعر» بسنجد و ادامه می‌دهند که به اذن الهی خداوند چشمه‌هایی از ماء کوثر را جاری خواهد فرمود (اشاره به نزول تفسیر مبارک است).

### فصل دوم (ص ۲)

متن سؤال جناب وحید است و از آنجا که در قرآن آمده (... فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ ... ((سوره النحل (۱۶)، آیه ۴۳)) لذا با توجه به این آیه و اینکه حضرت باب ذکر و اهل ذکر است، تمنای تفسیر این سوره را از آن حضرت دارد.

### جواب حضرت باب (ص ۳)

حضرت باب جواب فرمودند: منظور تو را از این سؤال می‌دانم لذا برای تو حقائق را بیان خواهم کرد. و به عنوان مقدمه بیان می‌فرماید که: در مقابل هر حقی باطلی است و برای هر انسانی شیطانی است که او را فریب می‌دهد و الآن تو می‌دانی که همه در ظلمات و هم قرار گرفته و خود را محق می‌دانند و اگر از آنان حجت بطلبی قادر به اثبات عقاید خود نیستند و اینکه امرالله به قسطاسی ثابت می‌شود که خلق از اتیان آن عاجز هستند و اینکه مدعی حق (خودشان) امرش را با آیات و اخبار و آیات انفسیه و آفاقیه ثابت می‌کند و مخالف او نیز عیناً از آیات و اخبار علیه او استدلال می‌کند، این در اصول است و در فروع نیز چنین است. مجتهدی حکمی می‌دهد و مجتهد دیگر، حکم دیگری می‌دهد و استناد هر دو هم به قرآن است و تو چگونه می‌توانی تشخیص دهی که حق با کدام یک است؟ (در حقیقت مسلمانان هیچ میزانی برای درک حقیقت ندارند) و خود قرآن باعث افتراق و تفریق بین مؤمنان است.

در ادامه می‌فرماید که ایشان تنها میزان الهی برای تشخیص حق از باطل است و خداوند او را برای حفظ دین رسول اکرم انتخاب فرموده به او عنوان حجت عنایت فرموده است - اینکه مردمان قدرت تشخیص صنع الهی را از صنع حق ندارند - و اشاره به نزول آیات کرده که در ۶ ساعت هزار بیت نازل می‌شود. به گفته مجلسی صحیفه سجادیه حجت ائمه است در حالیکه من چند صحیفه نازل کرده ام - اینکه منظور از حجیت آثار نه الفاظ و کلام ظاهره است بلکه مراد، روح الهی که در دل الفاظ قرار داده شده است، می‌باشد - آثار الهی باعث حیات روحانی است ولی کلام بشری فاقد آن است - اشاره به صفت حی و قدرت حق کرده که خداوند حال مرا می‌داند و واقف بر اعمال من است. اگر باطل بودم با قدرتش حجت مرا باطل می‌کرد - اینکه باید امر الهی مورد توجه قرار می‌گرفت و مردمان باید تحقیق می‌نمودند - اشاره به ناقضین شیراز یعنی میرزا جواد ولیانی، میرزا ابراهیم شیرازی و ملا عبدالعلی هراتی فرموده که قادر به اتیان حجت در مقابل آن حضرت نبودند - اینکه منکران آن حضرت مانند منکران حضرت رسول هستند - اینکه عمل فرعون بالاتر از عمل شیعیان بوده، زیرا او جهت ابطال عقیده موسی، ساحران را

جمع کرد ولی علماء به این امر هم اقدام ننمودند - اشاره به سه رساله طاهره در ردّ ناقضین فرموده و مؤمنین اولیه، از پیروان شیخیه بودند و بعضی از علماء اصولی و اخباری مؤمن شدند - و بالاخره در مورد افتراء وجود لحن (اشتباهات صرفی و نحوی) در آثار مبارکه کرده که آنها را ردّ می‌فرمایند که بعضی از آنها افتراء و بعضی بواسطه کاتبان، صحیح ثبت نگردیده است.

### فصل سوم (ص ۹)

در این فصل حضرت اعلیٰ مسائل گذشته را به لحن آیات بیان فرموده و از جناب وحید و قاری کتاب می‌خواهد که در صورت امکان مقابله بمثل کنند و بعضی از مسائل، مانند ادعای ولایت و نبوت را به حسب ظاهر رد فرموده و آن را افتراء می‌دانند و نزول آیات را به نزول ماء سماء تشبیه فرموده که به اذن الهی جاری می‌شود و اشاره می‌فرمایند که شجره طور در صدرش روئیده و آیات از آن جاری می‌شود و نیز می‌فرمایند که ایشان نه ولی و نه نبی هستند، بلکه خود مشیت اولیه هستند و حتی مفهوم باب بقیة الله مندرج در آثارش را معنی فرموده که مانند مسلمین معنی ننمایند.

لقد كفر الذين قالوا ذكرا اسم ربك قال انا باب بقية الله بحكم من قبل من حيث لا يعلمون (ص ۱۰). یعنی کافر شدند کسانی که گفتند ذکر اسم ربک (ذکر الله = باب) گفته من باب بقیة الله هستم، با تصویری که از قبل داشتند. زیرا حقیقت مطلب را نمی‌دانند و بالاخره کل مردم و علماء و فلاسفه را به مبارزه طلبیده و به ندای "هل من مبارز یبارزنی" (ص ۱۳) به آیات الرحمن مورد خطاب قرار داده است.

و در ادامه می‌فرمایند که این مطلب را از کتاب عدل نقل می‌فرمایند. مراد از کتاب عدل در آثار مبارکه کتاب روح است که در کشتی قبل از ورود به بوشهر در دریا از قلم آن حضرت نازل شده است. و این مطلب با کتاب روح همخوانی ندارد. زیرا هر چند که اوائل کتاب روح از بین رفته است ولی این کتاب سوره‌بندی دارد و هر سوره ۷ آیه دارد و این مطلب با کتاب عدل مطابق نمی‌آید. لذا به نظر می‌رسد که اشاره به اثر دیگری غیر از کتاب روح باشد.

حضرت نقطه برای وارد شدن به تفسیر این سوره بیان می‌فرمایند که در این زمان فیض خاصی در جهان جریان دارد که شامل همه چیز گردیده است، به طوری که اگر مورچه ای (ص ۱۴) بخواهد حقیقت آیات قرآن را بشناسد برایش مقدور است.

### مقدمه تفسیر

می‌فرمایند: «از برای هر حرفی از قرآن تفسیری است و برای هر تفسیری تأویلی است و برای هر تأویلی بطنی است و برای هر بطنی، بطنی است تا آنجا که خدا بخواهد و این که در حدیث وارد شده که قرآن دارای ۷۰ تا ۷۰۰ بطن (ص ۱۴) است در شأن ضعفاء و حکمی برای فقهاست و الا عبادالله به آنها توجه نمی‌کنند، زیرا آنان به اشیا توجه نمی‌کنند الا به عینی که خدا بر آنها تجلی فرموده و به چیزی توجه نمی‌کنند مگر اینکه قبل از آن خدا را می‌بینند. از برای قرآن مقامات بی‌نهایتی است که جز خداوند به آن احاطه ندارد. از آن جمله است باطن عرشی که ائمه اطهار در مقام جسدی احکام الهی را از آن

استخراج می‌کنند و از آن جمله است علانیه کرسی و در این مقام است که ثقل اکبر و فصل الخطاب برای محسن صادق و مکذب مرتاب است.

### تفسیر اول (ص ۱۵)

اگر به آنچه اراده کرده ای که برایت بنویسم با چشم بداء نظر کن و اگر در ارض لاهوت ساکن باشی و این سوره را قرائت نمائی یقین کنی که کل حروف آن حرف واحد است و تغایر الفاظ و معانی آن راجع به نقطه واحده است، زیرا آن مقام فواد، مشعر توحید است که خداوند عنصرش را از ماء کوثر واحد خلق فرموده، کلش نار است، کلش هواست کلش ماء است، و کلش تراب است، کلش انیة کهربائیة و اعطاء صمدانیه است و کوثر متجلیه است (شاید اشاره به آیات الهی باشد که به حضرت رسول اکرم اعطاء شده) و صلاه که روح الامین بر رسول الله در معراج نازل فرمود که خدایت صلوه می‌فرستد و تو بگو سبوح قدوس رب الملائکه و الروح و ربوبیه احدیه که برای مریوب ذکر نیست اگر بگوئی اول آن نفس آخر آن است هر آینه راست گفتی و خداوند از تو می‌پذیرد و بر این ماء حیات که کل اسماء و صفات زنده می‌شوند لذا از این قاعده الهیه کل مقامات سلسله حدودیه را بشناس تا معنی این سوره را درک کنی و این است آن اکسیر احمری که هر کس مالک آن شد ملک آخرت و اولی را مالک می‌شود.

### تفسیر دوم (ص ۱۶)

و اگر در ارض اراده ساکن هستی بدان که :  
در این قسمت حضرت اعلیٰ به تأویل حروف انا می‌پردازد و معنی آن را بیان می‌فرماید :  
مثل، انا اعطیناک الکوثر، می‌فرماید :  
من الالف نار الابداع ثم من نون هواء الاختراع ثم من الظاهر الالف (الف دوم انا) ماء الانشاء ثم الرکن المخزون المقوم لظهور (ارکان) الثلاثه حرف الغیب لنصر التراب.  
در این تفسیر حضرت اعلیٰ سه حرف (الف - نون - الف) را به عناصر چهار گانه طبیعت، یعنی نار و هواء و ماء و تراب، ربط داده و این چهار عنصر را که در فلسفه اولی عناصر تشکیل دهنده موجودات عالم می‌دانستند تطبیق داده ولی برای الف دوم دو مقام در نظر می‌گیرند که اولی را با ماء تطبیق داده و دومی را با تراب که با توجه به چهار اصل اعتقادی شیخیه اصل توحید - نبوت ولایت و اصل بابیت به هم ارتباط داده که اصل بابیت رکن مخزون یا همان اسم اعظم الهی است. در الف دوم انا پنهان است و ادامه می‌دهند که تفسیر بقیه حروف کلمات مثل اعطیناک و این مطالب را در مراحل ۷ گانه سیر باید داد. و ادامه می‌دهند که اگر بخواهم که حرفی از این دریای موج بیان کنم هر آینه مداد می‌شکند و جوهر تمام می‌شود و آنچه خداوند به من الهام فرموده پایان نمی‌پذیرد.

### تفسیر سوم (ص ۱۷)

بعد از این که حضرت اعلیٰ به تفسیر تک تک حروف می‌پردازد بعنوان مثال در انا، منظور از الف : آلاء خداوند است در چهار مرحله : آلاء خداوند در سماء و عماء و آلاء در عرش ثناء، آلاء خداوند در سماء قضاء، بعد آلاء خداوند در عرش بهاء.

و منظور از نون : نور خداوند در قصبه لاهوت و قصبه جبروت و ملکوت و نور خداوند در حقائق اهل جبروت.

و منظور از الف دوم انا : منظور از الف، امرالله در ملکوت امر است و امرالله در قصبه لاهوت و ... الی آخر که به شریعت و احکام و فروع آن ختم می‌شود. این تأویل را تا حدود ۳۵ صفحه ادامه می‌دهند که در لابلای مطلب چندی نیز به موقعیت خود و رد اتهامات می‌پردازد، مثل کل آثار شیخ و سید معادل یک حرف آثار مبارکه نمی‌شود، و یا افترای ادعای ربوبیت و ولایت و ادعای وحی آنچه بر سایر ناس حرام است و بابت منصوصه را رد فرموده و اینکه فشار و اذیت از طریق مخالفان بی نهایت است و بالاخره فرموده : حال منور به نوری شدی که در دل کلمات برایت تابانیدم. بدان که :

### تفسیر چهارم (ص ۵۴)

از برای این سوره مبارکه معانی کلیه است در مقام ظاهر، آن که تو از کوثر فهمیده ای که حکم ولایت باشد و مخاطبش رسول الله است که خداوند علی را به او اعطاء فرمود و مراد از «فصل لربک» اشاره به شهادت حضرت حسین است و منظور از «ان شائک هو الاپتر» مقامات فجار و درکات رؤسای اهل نار است و بدان که منظور از ائمه نار نفوسی هستند که در مقابل ائمه حق قرار گرفته اند (حروف نار در مقابل حروف نوری حروف دون علیین در مقابل حروف علیین).

### تفسیر پنجم (ص ۵۴)

حامل عطاء نفس مشیت اولیه است که مقام مخاطبش «کاف» است که نفس اراده است و مقام کوثر نفس قدر است تا به مرتبه هفتم برسد (مراحل سبعة خلقت) و جائز است که کوثر را در مقامی به محمد و در مراتب پائین تر به حضرات علی و فاطمه و حسن و حسین و زین العابدین و باقر و جعفر صادق تفسیر کنی.

### تفسیر ششم (ص ۵۴)

و در مقام جوهریه این را در شأن قائم قرار بده که در ظاهر و باطن مراد اوست و مخاطب را بقیه الله بدان و کوثر را به نفس من (باب) تأویل کن، زیرا آن همان ماء حیوانی است که افنده و قلوب و حقائق و نفوس (مراتب مؤمنان) به آن زنده می‌شود و این در حقیقت آن تفسیر قاطع و معنی شامخ و مقام طالع و جوهر لامعی است که احدی به ظاهر و باطن آن احاطه نمی‌کند جز خداوند و اگر من اراده کنم که این سوره را تفسیرکنم به آنچه اعطاء کردم در آن شب از کأس ماء ورقه صین (چای) هر آئینه از مناهج حق پیروی می‌کردی و به حقیقت امر تفسیر کردم و لکن امروز بخاطر ترس از فرعون و قومش (حکومت و علماء) و حفظ مؤمنان جدید (بابیان) حقیقت تفسیر را تفسیر نکردم، و لکن عالم حکم تکثیر را در کلمه تصغیر می‌فهمد ولی من در اثبات دین الهی این سوره را در شأن قائم تفسیر می‌کنم و این به اذن اولیاء الله است همان طور که اشاره کرده اند به اهل آن که قرآن در حق ما نازل شده و کبایر حکمش برای ما واقع شده است و در این شکی نیست که

کل ان حق است، حقی که از ورقه مبارکه از شجره حمراء ظاهر می‌شود (شاید منظور وحی باشد) و به مفهوم آن کسی احاطه نمی‌کند الا کسی که قضاء را به بداء بشناسد و من اینک روایت‌هایی درباره مطلع اسرار که قائم باشد ذکر می‌کنم تا شاهد باشی اخبار ائمه اطهار را در ایام قبل ظهور قائم و آماده یوم لقاء آن حضرت شوی و اگر حق ظاهر نشد مستعد موت باش و قبل از مرگ نصیب خود را بدست آری و هدف من از روایت این احادیث در باطن ارتباط آنها با تفسیر این سوره بوده ولی به حسب ظاهر ماء کوثر ظهور همان ماء حیوان مستور و اسم خائف مشهوری است که از چشمه سلسبیل از تحت جبل ازل ظاهر در حقیقت قائم که همان کاف کوثر است جاری است و تو ای ناظر اگر از اصحاب سید کاظم رشتی هستی حکم رکن مخزون (بابیت) را بمثل ارکان ثلاثه (توحید - نبوت - ولایت) بدان به دلالتی که خداوند در حقائق انفس و آفاق خلق فرموده است و شک در وجود اما قائم غائب مستور نکن زیرا اگر او نبود غیر او موجود نمی‌شد و امر او آشکار است به مثل این خورشید در وسط آسمان (شاید اشاره به خودشان باشد) و اما مسلمانان مؤمن از فرقه اثنی عشریه نزدشان ثابت شده یوم ولادت او روح من و کسانی که در ملکوت امر و خلق هستند فدای او باد و غیبت صغری و معجزات ایامش و آیات سفرائش و آیات نازله در قرآن و احادیث مرویه از رسول اکرم و ائمه اطهار و معمرین در حق او ثبت است.

در این قسمت حضرت اعلیٰ چند مطلع را در رابطه با قائم باز فرموده اند.

### فصل احکام غیبت در انتظار فرج (ص ۵۹)

در این فصل حضرت اعلیٰ ۱۷ حدیث را از «بحار الانوار» جلد ۱۳ سابق و جلد ۵۲ جدید از متن عربی روایت کرده که اهمیت ظهور قائم و وظائف مؤمنانی که در انتظار ظهور آن حضرت هستند را بازگو می‌کند. احادیث منقوله دقیقاً عین متن «بحار الانوار» است. حتی حضرت باب، حروف اختصاری را که مجلسی برای منابع روایت کرده، نقل می‌فرماید، مانند: افضل اعمال امت اسلامی انتظار فرج است. کسی که منتظر فرج است مانند شهیدی است که در راه خدا در خون خود غلطیده است. منتظران ظهور قائم برادران حضرت رسول اکرم هستند، البته از منظر حضرت باب. منظور از فرج ظهور امام است، نه فرج در امور اجتماعی و قیام مسلحانه امام. زیرا دولت‌های اسلامی همه این امور را داشته اند ولی باز منتظر ظهور دولت حقه بودند («دلایل السبعه»، ص ۳۳).

### فصل آیات موله به ظهور قائم (ص ۶۴)

در این فصل حضرت اعلیٰ حدود ۶۰ آیه قرآنی را که ائمه اطهار به ظهور قائم تأویل فرموده اند روایت کرده تا اهمیت ظهور مهدی و قائم را بیان فرمایند. در کلیه کتب غیبت معمولاً روش نقل مطالب به یک نحو بوده. یعنی ابتدا آیاتی از قرآن را که ائمه به ظهور تأویل کرده اند را تحت عنوان آیات موله به ظهور قائم نقل کرده اند. البته تعداد آیات منقوله در کتاب روانی متفاوت است. مثلاً مجلسی ۶۶ آیه، و سید هاشم بحرانی در کتاب «المحجه فی ما نزل فی ذکر القائم» بیش از ۱۰۰ آیه، و در کتب «غیبت طوسی» و «نعمانی» آیات اندکی در رابطه با قائم نقل شده است. حضرت باب ۶۰ آیه را که در «بحار الانوار» مجلسی روایت شده، نقل می‌فرمایند که با مطالعه متن آیات و



تفاسیر آنها از ائمه اطهار می‌توان به حقائق مذکوره در آنها و تطبیق آنها با ظهور حضرت باب پی برد. مانند :

آیه "اذکرهم بایام الله ... " که به روز قائم و روز رجعت و قیامت تفسیر شده است.

آیه "کتبتنا فی الزبور من بعد الذکر ... " که ذکر لقب حضرت باب است.

آیه "امن یجب المضطر ... " که منظور از مضطر (درمانده)، امام زمان است.

آیه "اقتربت الساعه ... " که مقصود از ساعه قیامت است.

آیه "لیطفنوا نور الله ... " که مراد قائم است.

آیه "هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق ... " که مراد از رسول قائم و دین آن حضرت است.

آیه "ان الله یحیی الارض بعد موتها ... " که خداوند مردمان را که از لحاظ ایمانی مرده اند توسط قائم زنده می‌کند.

آیه "نقر فی الناقور ... " که مراد قائم است.

و اکثر آیات که با ظهور حضرت باب مطابق است.

### فصل احادیث (صص ۷۰ الی ۷۸)

در این فصل حضرت باب ۱۴ مطلع ایجاد نموده اند و احادیثی را از حضرت محمد تا امام زمان در مورد حضرت قائم روایت نموده اند.

مثلاً از حضرت رسول روایت فرموده اند که آن حضرت از خداوند سؤال کرد که قائم چه وقت ظاهر خواهد شد و خداوند جواب داد : وقتی که علم از بین مردمان رخ بر بست و

جهل و نادانی ظاهر شد و قاریان بی‌شمار و عاملین در اقلیت و قتل بیشتر و فقهای هادی کمتر و فقهای خیال‌پیشه و خائن کثرت پیدا کردند ... که نشان می‌دهد ظهور امام، زمانی

خواهد بود که احکام اسلامی تعطیل شده و اسلام به پایان عمر خود رسیده است. و در واقع وقتی آخر الزمان اسلام فرا رسید دولت حقه ظاهر می‌شود که با ظهورش دین تازه و

احکام جدیدی را جایگزین دین اسلام و احکامش کند.

در پایان این مطلع حضرت نقطه اولی فرموده :

### فصل نام و نشان مهدی (صص ۷۹)

با توجه به آیات و احادیث اسلامی، حال که به کرسی یقین نشستی من احادیثی را که درباره آن حضرت روایت شده نقل می‌کنم و بدان که او : خلف صالح مکنی بابی القاسم و

قائم بامر الله و حجه او بر کل خلق و بقیه آل محمد و مهدی که مردم را به امر خفی دعوت می‌کند و نامش را جز کافر بزبان نمی‌آورد.

و در هفت مطلع احادیث وارد شده را روایت می‌فرمایند .

### فصل فتنه و امتحان (صص ۸۲)

در این فصل به فتنه که همان امتحان مؤمنان در زمان ظهور است اشاره فرموده و احادیث وارد شده را نقل فرموده اند. مانند، امتحان عظیمی قبل از ظهور مهدی برای مسلمان

رخ خواهد داد و همه مردم جز اندکی در این امتحان مردود خواهند شد که برای ایام ظهور باقی خواهند ماند.

در این فصل به یک آیه قرآنی و ۱۵ حدیث استناد می‌فرمایند که همه این احادیث در جلد ۱۳ کتاب «بحار الانوار» ذکر شده است. بعد جناب وحید دارابی را مخاطب ساخته، می‌فرمایند: «حال که احکام دوران امتحان را شناختی، به رشته خداوند چنگ بزن که از برای امرالله خفائی نیست و دین الهی پنهان نمی‌ماند. حجت خداوندی بر جهانیان کامل است، لذا خداوند برای حفظ دین خود در ایام امتحان عبدی از اعجاب را منتخب فرموده به حجتی که کسی نمی‌تواند آن را انکار نماید و احکام ایام ظهورش را به زبان ائمه از قبل بیان فرموده است.» برای این بحث ۷ حدیث را طی ۷ مطلع بیان می‌فرمایند و از آن جمله است که بین جمادی و رجب اتفاق خاصی خواهد افتاد.

و در پایان این فصل می‌فرمایند: «که حکم تصریح از این اخبار شناخته نمی‌شود و من از حکم باطن اندکی را برای تو ظاهر کردم.» معلوم می‌شود که نظر مبارک این بوده که باید به باطن و اسرار احادیث و اخبار توجه نمود.

### اخبار معمرین (ص ۹۶)

در این فصل به اخبار معمرین می‌پردازند که درباره مهدی و قائم در کتابهایشان ذکری است، و حدیثی را روایت می‌فرمایند که در «بحار الانوار» نیز ذکر شده است. و بعد می‌فرمایند که در اشارات آفاقیه نیز اثری است که قابل انکار نیست و دو بار درباره خود بیاناتی می‌فرمایند که: خداوند به من نعمت خاصی عطاء فرموده که من بتوانم دین رسول الله را به آنچه در قرآن نازل شده و اخبار و روایتها به آن ناطق است ظاهر کنم.

### فصل رجعت (ص ۹۷)

در این فصل علامات رجعت مهدی و بعد رجعت و رجعت آبای مهدی را در سه مطلع شروع می‌فرمایند:

در این مورد اشاره به علاماتی از انبیا و مرسلین که در مهدی صدق پیدا می‌کند را بیان فرموده و بعد به دو غیبت قائم اشاره فرموده که در غیبت صغری چهار نایب که به مدت ۷۴ سال نیابت کردند (ص ۱۰۲) و اسامی چهار نایب، یعنی محمد ابن عثمان، و عثمان ابن سعید، و حسین ابن روح نوبختی، و علی ابن محمد سیمری را به ترتیب نام می‌برند و آنان را نایبان مهدی و محال امر در دوره غیبت صغری اعلام می‌کنند که شیعیان در اوامر الهیه به آنان مراجعه می‌کردند و هر کس که آنان را انکار می‌کرد کافر محسوب می‌شد و در آن زمان اشخاصی مانند حسن شریعی و محمد نمیری و هلال کرخی و محمد بلالی و حسن حلاج و محمد شلمغانی ادعای نیابت امام بقیة الله را کردند و توقیعی توسط نایبان در لعن آنان صادر و ظاهر شد.

### توقیعات در شأن نواب اربعه (ص ۱۰۳)

و در ادامه به سه توقیعی که در نیابت نواب ظاهر شده بود اشاره کرده اند. یک توقیع در شأن عثمان ابن سعید و پسرش محمد و توقیع دوم در شأن حسین ابن روح و توقیع سوم در شأن نایب چهارم علی ابن محمد سیمری را روایت فرموده اند.

حضرت اعلیٰ همه این موارد را با توجه به عقاید شیعه اثنی عشریه بیان فرموده، البته اینها اعتقاد حضرت باب یا تصدیق این افراد نیست، چنانچه در باب قبل، آیات موّله به ظهور قائم بیان فرموده بود که :

اما مسلمانان از فرقه اثنی عشریه نزدشان یوم ولادت مهدی و غیبت صغری و معجزات ایام او و آیات سفرانش ثبت شده است (ص ۵۸) : چنانچه ملاحظه میشود حضرت باب این مسائل را با توجه به اعتقاد تشیع بیان می فرمایند و خود حضرت اعتقادی به اینان ندارند، بلکه مفهوم دیگری را از آنها مستفاد فرموده اند. هر چند در صفحات اولیه این اوراق اشاره ای به آن شده بود، دوباره آن را نقل می کنم.

و لقد كفر الذين قالوا ان الذكر اسم ربك قال اننى انا باب بقية الله بحكم من قبل من حيث لا يعلمون و ان مثل كل ما قال الناس فى حقى بمثل ما قالت النصارى بان الله ربك هو (ثالث ثلاثه) او قالت اليهود ان العزيز (ابن الله) او قالت الاعراب (ان الله فقير و نحن اغنياء) (ص ۱۰).

یعنی کسانی که می گویند باب ادعای بابیت بقیه الله را مانند شیعیان فرموده اشتباه کرده و آنان کافرند. آنان مانند مسیحیان هستند که اعتقاد به اقا نیم ثلاثه پیدا کردند و یا مانند یهودیانی هستند که گفتند عزیر پسر خداست و یا اعراب گفتند که خداوند فقیر است و ما غنی هستیم. همه اینها افترا و اشتباه است. یعنی اگر حضرت باب فرموده من باب بقیه الله هستم مرادشان از بقیه الله غیر از امام قائم است. شاید اشاره به مقام مظهریت خود و یا من یظهره الله است. آنچنان که حضرت عبدالبهاء در مقاله «شخص سیاح» عنوان فرموده :

«آغاز گفتار نمود و مقام بابیت اظهار و از کلمه بابیت مراد او چنان بود که من واسطه فیوضات از شخص بزرگواری هستم که هنوز در پس پرده عزت است و دارنده کمالات بی حصر و حدّ، به اراده او متحرک و به جبل ولایش متمسک (ص ۲) ...

«و همچه گمان بود که مدعی وساطت فیض از حضرت صاحب الزمان علیه السلام است. بعد معلوم و واضح شد که مقصودش بابیت مدینه دیگر است و وساطت فیوضات از شخصی دیگر که اوصاف و نعوتش در کتب و صحائف خویش مضمّن...» (ص ۵)

و یا راجع به امام مهدی و قائم آل محمد فرموده که : چون مسلمانان قادر نبودند که حقیقت امر را بشناسند ناچار ما به اعتقاد آنان صحه گذاشته تا هدایت یابند. نصّ مبارک چنین است : «ان الناس لما لم یقدروا ان یعرفوا الله فاذا کنا قائلین بما هم ینظرونه و هم به

موقنون...» (مجموعه خصوصى ۶۰۷، ص ۳۰۳)

و در بیان فارسی درباره نایبان امام می فرماید که :

«خداوند اسماء ایشان را در این کور به حروف حی زیرا که چهارده نفس مقدس بوده (۱۴) معصوم) و اسم مکنون (چهار نفر نایب) که با اسماء ابواب اربعه یا انوار عرش یا حوامل خلق و رزق و موت و حیات مذکور می شوند که کلا عدد حی می شوند که اقرب اسماء بوده اند.» (انتهای باب دوم از واحد اول).

چنانچه ملاحظه می شود منظور حضرت باب از چهار نایب چهار فرشته مقرب الهی، یعنی جبرائیل، اسرافیل، میکائیل و عزرائیل است که اسم مکنون الهی (اسم اعظم الهی) یا

حقیقت حضرت باب است. بعد می‌فرمایند که حال که مقام ابواب را شناختی بدان که اینان به علت اطاعتشان به این مقام، یعنی نیابت خاصه، رسیدند، ولی ادعای من نیابت عامه است، که این اعظم از نیابت خاصه است، زیرا من به نفس از نار الهی روشن شده‌ام.

**رویت امام در زمان غیبت کبری (ص ۱۰۶)**

و اما کسانی که مدعی هستند در ایام غیبت کبری کسی به زیارت آن حضرت نایل نمی‌شود صحت ندارد، ولی اگر خدا بخواهد برای بعضی ملاقات آن حضرت میسر است. همان طور که مجلسی در «بحار الانوار» از این افراد نام برده. و نیز اشاره به خودشان فرموده که در مسجد الحرام وقت عصر، جوانی را مشاهده کردم که چهره‌اش مانند قمر منیر بوده و بر سرش عمامه‌ای مانند عمامه تجار فارس بود و عباى حسنی مانند اعیان از تجار در بر داشت و برای او هبیتی و وقار و عظمتی خاص بود و بین من و او چند قدم فاصله بود. از این مطلب می‌توان استنباط کرد که حضرت باب در واقع به خودشان که هم تاجر بودند و هم از اهل فارس اشاره می‌کند.

**علمای بزرگ تشیع در عصر غیبت (ص ۱۰۷)**

بعد بحثی را در چهار مطلع شروع کرده که در شأن بزرگان تشیع در آن زمان مانند شیخ مفید و ... توفیعاتی از ناحیه مقدسه صادر شده بود. مطلع دوم در ردّ مدعیان دروغین نیابت امام و مطلع سوم در شأن افرادی که در ایام غیبت صغری به لقای مهدی نائل شده‌اند و مطلع چهارم در ذکر کسانی که در دوران غیبت کبری به زیارت مهدی نائل شده‌اند و برای هر کدام یک حدیثی را طبق روایت مجلسی روایت فرموده‌اند.

**علامات رجعت (ص ۱۱۸)**

بعد بحثی را تحت عنوان علامات رجعت و قبل و بعد آن را آغاز فرموده که در چهارده مطلع به پایان می‌برند. مثل خروج سفیانی و قتل حسنی و کسوف شمس در ۱۵ رمضان خسوف قمر در آخر رمضان و خسوفی در بیداء و مغرب و مشرق و رکود شمس از زمان ظهر تا نزدیکی عصر و طلوع خورشید از مغرب و قتل نفس زکیه و آمدن پرچم های سیاه از خراسان و طلوع نجم از مشرق و سایر علامات که مجلسی آنها را روایت کرده است. و مطلع چهاردهم را با حدیث ام هانی به پایان می‌برند که ام هانی از امام صادق در باره آیه قرآنی «فلا أقسم بالخنس الجوار الكنس» می‌پرسد. جواب عنایت فرموده که منظور امامی است که در سال ۲۶۰ پنهان می‌شود و مانند شهاب نورانی در ظلمت شب ظاهر خواهد شد و اگر او را درک کردی چشمت روشن می‌شود که در واقع به دوران غیبت حقیقت مهدی دلالت دارد. همان طور که حضرت باب برای مشیت اولیه دو حالت بیان فرموده مشیت ظاهره و مشیت متبطنه (بیان فارسی)، یعنی مشیت اولیه همیشه بوده و هست گاهی ظاهر می‌شود عنوان مظهر امر زمان را به خود اختصاص می‌دهد و زمانی که شب شریعت فرا می‌رسد این مشیت غروب می‌کند. از این منظر بوده که حضرت باب مظاهر ظهور را به شمس تشبیه فرموده که ظهور و غروبی برایشان هست. که در واقع مظهر آیه قرآنی «هو الظاهر و هو الباطن» است. و این همان است که حضرت عبدالبهاء فرموده: «امام دوازدهم قائم موعود در حیّز ملکوت روحاً موجود بود و در یوم ظهور جسماً مشهود گشت باین تجسم شخصی ثانی گشت.» («مآئده آسمانی»، ج ۲ ص ۵۱).

و حضرت باب بعد از نقل این حدیث می‌فرماید: «به حقیقت این علامات که در بطن کلمات مندرج است توجه کن که نورش بر هیاکل توحید (نفوس صادقه) می‌یابد». و ادامه می‌دهند که بعضی از این علامات محتوم است و بعضی احتمال وقوع بداء در آنها است. لهذا جناب وحید را مخاطب ساخته و می‌فرمایند که «پس بر توست وقتی که نداء الهی را شنیدی بسویش بشتابی تا مورد امتحان قرار نگیری». بعد در باره دنیا و عدم آن و بی اعتباری مال و منال و مقامات ظاهره بیاناتی می‌فرمایند. از آن جمله است: «برای حیات دنیا بقائی نیست و نهایت منتهی آلاء و نعماء آن نزد رجال اعراف مانند سیاهی چشم مورچه مرده است که کسی از آن منتفع نمی‌شود و بداء الهی را فراموش نکن و از روح الهی (تائیدات) مأیوس نشو و مرگ را پیش چشمت ببین و دین الهی را نصرت کن». و راجع به دار آخرت مطالبی را بیان می‌فرمایند و باز توصیه فرموده به صفای قلب که در آن صورت توانی حقیقت این سوره را تفسیر کنی (در مقاله دیگری ترجمه تمامی احادیث مندرجه در این سفر مبارک را نوشته ام که برای علاقمندان می‌تواند مفید باشد).

### تفسیر هفتم (ص ۱۳۹)

مراد از کوثر جوهری است که از قلم بر کاغذ جاری می‌شود و مراد از (و انحر) شق کردن قلم است، یعنی قلم را به جریان بینداز تا حقائق بر جهانیان ظاهر شود و کسانی که حکم این کلمات را خوانده و اشارات را فهمیده و ان را انکار می‌کنند در شأن آنان است آیه «انّ شانک هو الابر» و بدین ترتیب بقیه مسائل را بفهم. و بعد به عظمت ظهور خود اشاره کرده قضیه زنان مصر را در مجلس زلیخا که از زیبایی یوسف انگشتان خود را به جای ترنج بریدند را برای خود بیان کرده که نفوس خاصی به این مقام فائز می‌شوند.

### عدم عرفان خداوند و معرفت مراتب الله (ص ۱۴۵)

و بعد درباره عدم عرفان حق مطالبی را بیان می‌فرمایند که او را نه می‌توان شناخت و نه می‌توان به او دست یافت. ولی از برای او مراتبی است که از آن طریق می‌توان او را شناخت و عبادت کرد و غیر از این راهی بسوی او نیست. و اینکه ظهورات الهیه همیشه در تجدید بوده و پایانی از برای او نیست. و سخن را این گونه ادامه می‌دهند که: «یقین کن ظهور مهدی در "فتره من الرسل" (ص ۱۴۷)، یعنی زمانی که هیچ رسولی در عالم نیست ظاهر می‌شود و اینکه سنت الهی در قبل و بعد یکی است. یعنی همان طور که رسولان الهی در گذشته بعد از مدتی در فترت رسولان ظاهر شدند، ظهور قائم نیز چنین است.

### تفسیر هشتم (ص ۱۵۱)

ماء کوثر را به چهار نهر جاری در بهشت تفسیر فرموده تا مؤمنان در مقامات مختلف از آنها بنوشند و اینکه ماء کوثر ظهور در گیاهب این انهار جاری است. و این ماء غیر آسن از یوم بدیع اول (آدم) در توحید خداوند شروع شده و تا یوم ظهور حضرت باب جریان داشته است و زمانی که عالم نزول و صعود با هم جمع شوند از یک چشمه دو خمر از ظهور ولایت و نبوت در نفس واحده جاری شده لذا قدر این خمر را بدان. حال که قطره ای از این ماء را نوشیدی یقین کن که عبد در مراتب وجود به کمال نرسد الا آنکه قادر باشد این انهار چهارگانه را در عالم بیان جاری نماید و لذا خداوند در مقام تبیان، مظاهر

انهار اربعه را به من عطاء فرموده که تحت عنوان آیات از قلم جاری فرمود و در مقام نبوت، حقیقت جریان آب در این نهر جاری نشد و چون مردم قابلیت نداشتند به رسولش اذن آن را فرمود ولکن الیوم ماء این نهر از لسان و قلم من جاری می‌شود و من اگر بعد مردم را مشاهده نمی‌کردم معنی این سوره را به جریان ماء غیر آسن تفسیر می‌کردم ولی شخصی مثل تو که صاحب نظری، امرالله را در منظر اکبر می‌شناسی و بالاتر از این چهار نهر، در صدر من علمی است که اصفی از ماء غیر آسن و الطف از لبن خالص و احلّی از عسل مصفی و الذّ از شراب حمر است، و اگر مانند تو صاحب نظری و یا قلب پاکی می‌یافتم آن را ظاهر می‌کردم که اشاره به حقائقی است که در زمان آن حضرت کسی توان شنیدن آن را نداشت. و شاید جریان این علم را باید در آثار جمال مبارک جستجو کرد و بالاخره لطف و محبت حضرت باب به جناب سید یحیی دارابی سبب شد که این اثر مبارک از قلم آن حضرت نازل شود.

## تفسیر نهم (صفحه ۱۷۸)

تطبیق سوره کوثر با سوره توحید :

حضرت باب سوره توحید را با سوره کوثر از لحاظ ارزش عددی مطابقت داده و این دو سوره را به یک معنی گرفته اند :

سوره توحید یعنی :  $\text{اللّٰهُ الصَّمَدُ لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ وَلَمْ یَكُنْ لَهُ کُفُوًا اَحَدٌ}$ .

سوره کوثر یعنی :  $\text{اِنَّا اَعْطَيْنَاكَ الْکُوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَاَنْحَرْ اِنَّ شَانِئَکَ هُوَ الْاَبْتَرُ}$ .

هو = انا ؛	الله = اعطیناک ؛	احد = الکوثر ؛
الله الصمد = فصل ؛	لم یلد = لرَبک ؛	ولم یولد = وانحر ؛
ولم یکن = ان ؛	له = شانئک ؛	کفوا = هو ؛
احد = الابر.		

و با کم و زیاد کردن اعداد این دو سوره را به یک معنی گرفته اند. به عنوان مثال : شانئک ارزش عددیش (۳۷۲) است و له (۳۵) است و اگر به عدد له عدد جعفر (امام جعفر صادق یکی از ارکان توحید) که ۳۵۳ است اضافه شود و عدد (جواد و ب) را (۱۴+۲=۱۶) از آن کسر شود یعنی:

$$۳۷۲ - ۳۵ - ۱۶ = ۳۲۱ \text{ و نیز}$$

کفوا ارزش عددیش ۱۰۷ است و هو ۱۱ است. می‌فرمایند اگر به ۱۱ عدد محمّد، یعنی ۹۲، و عوالم چهار گانه، یعنی عدد ۴، اضافه شود معادل کفوا می شود (۴+۹۲+۱۱=۱۰۷) و بقیه کلمات را به همین ترتیب با هم تطبیق فرموده اند.

در پایان لازم به تذکر است که نسخه توقیع مبارک مورد استفاده در نوشتن این مقاله نسخه موجود در سایت «آثار و نوشتجات بهائی - دریای نور (https://oceanoflights.org/fa)» بوده و صفحه‌گذاری بر اساس این نسخه بوده است.

## مراجع و ماخذ

- ۱- «تفسیر احسن الحدیث»، ج ۱۲، ص ۳۷۸.
- ۲- «تفسیر صافی»، ملا محسن فیض کاشانی، ج ۵، ص ۳۸۲.
- ۳- «تفسیر احسن الحدیث»، ج ۱۲، ص ۳۷۸.
- ۴- «تفسیر صافی»، ج ۵، ص ۳۸۴.
- ۵- «تفسیر نمونہ»، آیت اللہ مکارم شیرازی و اساتید حوزہ علمیه قم، ج ۲۷، ص ۳۷۵.
- ۶- «سیرت رسول اللہ»، رفیع الدین اسحاقی ہمدانی - سایت «تبیان مقاله فرزندان فاطمہ».
- ۷- «سیرت رسول اللہ» (مرجع فوق).
- ۸- سایت «پرسمان فرزندان پیامبر».
- ۹- سایت «ویکی شیعه - فاطمہ زہرا».
- ۱۰- کتاب «دلایل سبعہ»، ص ۵۵.
- ۱۱- «ظہور الحق»، ج ۳، صص ۴۶۱ الی ۴۶۵.
- ۱۲- «ظہور الحق»، ج ۳، ص ۴۹۸.
- ۱۳- «ظہور الحق»، ج ۳، ص ۴۷۱.
- ۱۴- «ظہور الحق»، ج ۳، ص ۴۶۲ (پاورقی).
- ۱۵- «ظہور الحق»، ج ۳، ص ۴۶۹.

# روابط متقابل والدین و اولاد در امر بهائی

## فاروق ایزدی‌نیا

### مقدمه

روابط متقابل والدین و اولاد از اهمّ مسائل در هر دوری است. در قرآن کریم بعد از توحید حضرت احدیت، احسان به والدین محلّ تأکید واقع شده است. در این امر مبارک دربارهٔ رعایت متقابل آنها بیانات بسیاری از قلم طلعات مقدّسه عزّ نزول یافته است. از طرفی والدین موظّف به تعلیم و تربیت اطفال هستند تا عنصری مفید تقدیم جامعه نمایند و آنها را برای نیل به آنچه که خداوند مقدر فرموده هدایت نمایند و از طرف دیگر اولاد موظّف به اطاعت از والدین، و خدمت به آنها نهایت سعی و کوشش را بنمایند. هر نفسی مایل است از او ذکر خیری به جا بماند یا که اثری که نامش را حفظ نماید. یکی از طرق حفظ نام عبارت از داشتن فرزندان است که با اعمال و رفتار و خدمات خود بتوانند نام نیکویی از برای والدین خود تضمین نمایند. در این وجیزه سعی می‌شود مواردی در این رابطه مستند به آثار مبارکه ذکر شود.

### اولاد امانت الهی است

در لوح مبارک نازل به ملک پاریس، خطاب به «مأ الرّهیان» می‌فرمایند که باید ازدواج کنند تا ثمری از آنها ظاهر شود و نفسی به وجود آید تا بر جایگاه آنها تکیه زند و بلافاصله به این نکته اشاره دارند که، "إنا متّعناکم عنّ الخیانة لا عمّا تظهرو به الأمانة." (الواح نازل خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۱۰۰).

از بیان فوق مستفاد می‌شود، که ثمره ازدواج، یعنی فرزند، اگرچه از لحاظ جسمانی ارتباط با وجود والدین دارد، اما از لحاظ روحانی امانت الهی است که به والدین سپرده می‌شود.

نظر حضرت ولی امرالله در رابطه با حصول رضایت فرزندان از والدین برای ازدواج قابل تأمل است که، "حضرت بهاءالله این حکم محکم را نازل فرمودند تا بنیان جامعهٔ انسانی استحکام پذیرد و روابط خانوادگی پیوندی بیشتر یابد و سبب شود که در قلوب فرزندان حسن احترام و حق‌شناسی نسبت به والدینشان که آنان را جان بخشیده و روانشان را در سیر جاودانی به سوی خالق متعال رهسپار ساخته‌اند ایجاد گردد." (منضمّات کتاب اقدس، ص ۱۶۹، ذیل یادداشت شمارهٔ ۹۲).



از آنجا که اولاد امانت الهی است؛ چه که "همه فرزندان خدا هستند." (پیام ملکوت، ص ۲۳۷)، لهذا باید این امانت را درست حفظ نمود، چه که اگر والدین در تربیت او قصوری مرتکب شوند، گناهی نابخشودنی مرتکب شده‌اند. بدین لحاظ است که مرکز میثاق می‌فرماید، "بر پدر و مادر فرض عین است که دختر و پسر را به نهایت همت تعلیم و تربیت نمایند و از پستان عرفان شیر دهند و در آغوش علوم و معارف پرورش بخشند، و اگر در این خصوص قصور کنند در نزد ربّ غیور مأخوذ و مذموم و مدحورند و این گناهی است غیرمغفور، زیرا آن طفل بیچاره را آواره صحرای جهالت کنند و بدبخت و گرفتار و معذب نمایند؛ مادام الحیات طفل مظلوم اسیر جهل و غرور، و نادان و بی‌شعور ماند، و البته اگر در سنّ کودکی از این جهان رحلت نماید بهتر و خوش‌تر است." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۳۳۳).

حتّی تا بدان حدّ است که ممکن است حقّ پدری نیز ساقط گردد. جمال قدم می‌فرماید، "یا محمّد وجه قدم به تو متوجّه و تو را ذکر می‌نماید و حزب‌الله را وصیت می‌فرماید به تربیت اولاد. اگر والد در این امر اعظم، که از قلم مالک قدم در کتاب اقدس نازل شده، غفلت نماید حقّ پدری ساقط شود و لدی الله از مقصّرین محسوب." (رساله سؤال و جواب، شماره ۱۰۵؛ منضّمات کتاب اقدس؛ ص ۷۴).

از آن گذشته، اطاعت از والدین منقبتی عظیم دارد و در مقامی اطاعت‌الله است و اگر قصور در تربیت آنها شود، اولاد از چنین موهبتی محروم گردد. حضرت بهاء‌الله تأکید دارند، "آباء باید کمال سعی را در تدیّن اولاد مبذول دارند. چه اگر اولاد به این طراز اوّل فائز نگردد، از اطاعت ابوی که در مقامی اطاعت‌الله است غافل گردد. دیگر چنین اولاد مبالغت نداشته و ندارد و یفعل بأهوائه ما یشاء." (امر و خلق، ج ۳، ص ۳۲۵).

در تأکید بر این امر مهم است که از قلم اعلیٰ این بیان احلیٰ نازل، "آباء باید در دین ابناء و اتقان آن جهد بلیغ نمایند. چه، هر فرزندی از دین الهی خارج شود البته به رضای ابوی و حقّ جلّ جلاله عمل ننماید. جمیع اعمال حسنه به نور ایمان ظاهر و مشهود و در فقدان این عطیه کبریٰ از هیچ منکری اجتناب نکنند و به هیچ معروفی اقبال ننمایند." (پیام آسمانی، ج ۱، ص ۹۸).

### اولاد از برای بقای اسم است.

جمال قدم در جواب بانویی که پسرش خودکشی کرده بود می‌فرماید با این که از او رائحه ایقان به مشام نمی‌رسید مورد عفو الهی قرار گرفت و در ادامه می‌فرمایند: "محزون مباش از آنچه وارد شده. اولاد از برای بقای اسم و ذکر است، آن هم در صورتی که حق تأیید فرماید و اولاد به طراز عدل مزین شود. حال، تو فائز شدی به امری که صدهزار بار افضل از آن است. از حق بخواه تا بر حبّش ثابت و مستقیم مانی و از قلم اعلیٰ کلمه رضا درباره‌ات نازل شود. این فضلی است که

ذکر آن و شرف آن به دوام مُلک و ملکوت باقی و پاینده ماند. تَمَسَّکِ بِذِیلِ رَحْمَةِ رَبِّکِ الْکَرِیْمِ." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۲۸، صص ۱۱۶-۱۱۷).

توضیح آن که مقصود از عدل، که در بیان مبارک ذکر شده، اقبال به مظهر ظهور است. جمال قدم می‌فرمایند، "قُلْ اِنَّ عَدْلَ الَّذِی تَضَطْرِبُ مِنْهُ اَرْکَانَ الظَّالْمِ وَ تَنْعَدِمُ قَوَائِمَ الشَّرْکِ هُوَ الْاِقْرَارُ بِهَذَا الظُّهُورِ فِی هَذَا الْفَجْرِ الَّذِی فِیْهِ اَشْرَقَتْ شَمْسُ الْبِهَاءِ عَنْ اَفْقِ الْبِقَاءِ بِسُلْطَانِ مِیْنِ وَ مَنْ لَمْ یُؤْمِنْ بِهٖ اِنَّهٗ قَدْ خَرَجَ عَنْ حَصَنِ الْعَدْلِ وَ کُتِبَ اسْمُهُ مِنَ الظَّالِمِیْنَ فِی الْوَاحِ عَزِّ حَفِیظ." (لوح مبارک رضوان العدل، آثار قلم اعلی، طبع طهران، ج ۴، ص ۲۵۴).

در بیان دیگر از قلم قدم نازل، "اولاد فی الحقیقه از برای ذکر خیر است." (امر و خلق، ج ۳، صص ۵۴-۵۵).

### وظیفه اولاد در قبال والدین

حضرت عبدالبهاء "در این که والدین حقّ عظیمی بر اولاد دارند و حقوق ایشان بعد از حقوق الله است" بیاناتی فرمودند، "هر جوان نورانی مراعات پدر و مادر را مُجَرِّئ می‌دارد، علی‌الخصوص مادر که چقدر در فکر اطفال است، چه قدر شبها بیداری می‌کشد و راحت خود را فدای راحتی اولاد می‌نماید." (بدیع بشروئی، در ظلّ شجره میثاق، ص ۱۱۳).

جمال قدم در این خصوص می‌فرمایند، "اثمار سدره وجود امانت و دیانت و صدق و صفا، و اعظم از کلّ بعد از توحید حضرت باری جلّ و عزّ مراعات حقوق والدین است. در جمیع کتب الهی این فقره مذکور و از قلم اعلی مسطور. اِنْ اَنْظُرْ مَا اَنْزَلَهُ الرَّحْمٰنُ فِی الْفِرْقَانِ قَوْلُهُ تَعَالٰی: وَ اَعْبُدُوا اللّٰهَ وَ لَا تُشْرِكُوْا بِهٖ شَیْئًا وَ بِالْوَالِدِیْنَ اِحْسَانًا. ملاحظه نمایید احسان به والدین را با توحید مقترن فرموده. طوبی لکلّ عارف حکیم یشهد و یرئی و یقرء و یعرف و یعمل بما اَنْزَلَهُ اللّٰهُ فِی کتَبِ الْقَبْلِ وَ فِی هَذَا اللّٰوِحِ الْعَظِیْمِ." (ثالثی الحکمة، ج ۲، ص ۷۲).

در لوحی خطاب به میرزا عنایت، ابن جناب عطار، حضرت عبدالبهاء چنین توصیه می‌فرمایند، "ای گل صدفبرگ گلستان محبت، در خدمت پدر به جان و دل قیام کن، بلکه جانفشانی نما. چه که این پدر تو را فیض کوثر رساند و مظهر الطاف جلیل اکبر کرد؛ حقّ ابوت را بتمامه به جا آورد؛ تو نیز حقّ بنوت به منتها مرتبه مُجَرِّئ دار تا یعمّ الأب و یعمّ الابن تحقّق یابد." (بیک راستان، ص ۳۱۳).

به بیان حضرت عبدالبهاء ترقی اطفال، چه در این عالم و چه در عالم بعد، بدون رضایت والدین میسر نیست: "پاره‌ای از وظائف مقدسه بر عهده اطفال است که باید در حقّ والدین مرعی دارند. وظائف و تعهداتی که در کتاب الهی مدوّن و مسطور است، چه که مرتبط به خداوند است. ترقی اطفال در این عالم و در جهان ملکوت موقوف به رضایت و مسرت خاطر ابوبن است و بدون آن

در خسران و زیان محض خواهند بود." (نقل ترجمه بیان مبارک از کتاب «پیام آسمانی»، ج ۱، ص ۱۰۲).

شاید بتوان وظیفه اولاد در قبال والدین را به دو بخش تقسیم کرد؛ بخشی مربوط به زمان حیات والدین است و بخش دیگر مربوط به زمان بعد از صعود آنها.

در زمان حیات والدین: زمانی که والدین در قید حیانتند وظیفه اولاد کسب رضایت آنها است. معروفترین مورد کسب رضای والدین مربوط به جناب بدیع است که بعد از شهادت مظلومانه اش حضرت بهاءالله از والدش خواستند که اگر قصوری از فرزندش صادر شده، به خاطر جمال مبارک او را ببخشاید: "لوفات منه فی خدمتک شیء فاعفُ عنه ثم ارضَ کذلک یا مرک سلطان الأمر إنّه هو العزیز العَلم. إنا کتَبنا لکلّ ابنِ خدمة أبیہ کذلک قدرنا الأمر فی الکتاب." (لثالی درخشان، ص ۴۱۴).

در مورد شهید گرانقدر دیگر، جناب اشرف زنجانی، نیز مشاهده می‌شود که او را مأمور به خدمت مادر می‌فرمایند. در این لوح تأکید است که اگر شما مخیر باشید به خدمت ابوین پردازید یا خدمت خدا، قطعاً خدمت والدین را انتخاب کنید و از طریق آن به سوی خداوند راهی بیابید: "إنا وصیناکم فی الکتاب بأن لاتعبدوا إلاّ الله و بالوالدین احساناً ... قل یا قوم عزّروا ابویکم و وقروهما بذلک ینزلُ الخیر علیکم من سحاب رحمة ربکم العلیّ العظیم ... ایاکم أن ترتکبوا ما یحزن به آبائکم و امهاتکم ... و إن یخیرکم أحدٌ فی خدمتی و خدمة آبائکم و امهاتکم أن اختاروا خدمتهم ثم آتخذوا بها إلیّ سبیل کذلک نصحناک و أمرناک؛ أن اعملَ بما أمرت من لدن ربک العزیز الجمیل." (مائده آسمانی، ج ۸، ص ۱۸۵).

این بیان مبارک یادآور کلام شیخ ابوالحسن خرقانی در «تذکرة الاولیاء» است که گفت، "دو برادر بودند و مادری. هر شب یک برادر به خدمت مادر مشغول شدی و یک برادر به خدمت خداوند مشغول بود. آن شخص که به خدمت خدا مشغول بود و با خدمت خدایش خوش بود، برادر را گفت: امشب نیز خدمت خداوند به من ایثار کن. چنان کرد. آن شب به خدمت خداوند سر به سجده نهاد، در خواب دید که آوازی آمد که برادر تو را بیمار زدیم و تو را بدو بخشیدیم. او گفت: آخر من به خدمت خدای مشغول بودم و او به خدمت مادر؛ مرا در کار او می‌کنیدی؟ گفتند زیرا که آنچه تو می‌گفتی ما از آن بی‌نیازیم، ولیکن مادرت از آن بی‌نیاز نیست که برادرت خدمت کند."

در بیانی از حضرت عبدالبهاء است، "پسر باید چنین مهربور باشد و ابوین را پرستش نماید؛ از راحت خویش بگذرد و در فکر آسایش بیگانه و خویش باشد." (امر و خلق، ج ۳، ص ۵۷).

گاه این سؤال پیش می‌آید که اگر پدر یا مادر بی‌اعتنایی کنند یا بدرفتاری، فرزند چه باید بکند. حضرت عبدالبهاء خطاب به آقا عبدالغفار، ساکن شیراز، می‌فرمایند: "هوالله ای بنده آهی ...

الحمد لله مؤمن به حضرت پروردگاری و موقن به خداوند بی‌همتا؛ ثابقی و مستقیم، و متضرعی و مستدیم. دلگیر مشو؛ اسیر مگرد. زیرا ربّ خبیر تو را دستگیر شود و اجر جزیل عنایت فرماید. تا توانی رضای پدر بطلب و از عدم التفات ملال مجو. زیرا حقوق ابوبن مقدّس است ولو جفا روا دارند؛ و نظر به قدردانی منما، بلکه اعتماد بر وعد پروردگار کن. او خبیر است و علیم. إِنَّ رَبَّكَ لَعَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. از حق می‌طلبیم که آنچه خیر است از برای تو مقدّر فرماید و به الطاف خداوندیش بنوازد و اجر خدمت مهیّا سازد. ولی تو باید چنان آتشی از محبت الله در دل برافروزی که در هیچ حالی ملال نیاری. چه که عالم گون اساسش بر تبدل و انقلاب است و به سبب گون و فساد؛ از حالی به حالی انتقال نماید و استمرار ممتنع و محال. كُنْ نَارًا موقدَةً نورانیةً تَحْرِقُ كُلَّ حِجَابٍ و تُلْتَهَبُ فِي أَرْكَانِ الْعَالَمِ. هَذَا هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ... (مجموعه «مکاتیب حضرت عبدالبهاء»، شماره ۵۲، ص ۵-۱۹۴ / «منتخباتی از مکاتیب»، ج ۲، ص ۲۴۵).

مرکز میثاق در جواب فردی که از رفتار پدرش شاکی بوده می‌فرمایند، "ای بنده حق، از ابوی شکایت نموده بودید؛ انشاءالله حکایت است. چون پدر است آنچه کند شاهد و شکر است ولو سمّ قاتل دهد و سیف جفا کشد و ترک وفا کند. آنچه کند پدر است. شما باید در مقابل صبور باشید، وقور باشید، شکور باشید تا تأیید و توفیق ربّ غفور حاصل گردد. از من بشنو، گوش به آن حرفها مده. به آنچه مأموری قیام کن تا اجر موفور یابی و در نزد ملکوتیان ممدوح و محمود گردی." (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۲، ص ۲۴۵).

حضرت بهاءالله تأکید دارند که ارتکاب هر عملی که زبانی به والدین وارد کند نزد حق محبوب نیست: "باید با پدر به کمال محبت رفتار نمایی. امری که سبب ضرر امر او است و یا علت حزن او ارتکاب آن محبوب نه. کذلک ینصَحُک لسانُ المظلوم فی سجنه العظیم. این حکم محکم در اول ایّام در کتاب الهی از قلم حقیقی ثبت شده. اَنْ اَعْمَلَ و کُنْ مِنَ الصّابِرین." (امر و خلق، ج ۳، ص ۵۶).

در لوحی از جمال مبارک که از لسان خادم‌الله عزّ صدور یافته به پدری راجع به فرزندش می‌فرمایند، "مخدوم‌زاده را سلام لانهایه می‌رسانم. امیدوارم از فضل و عنایت ربّانی در جوانی به خدمت امر و خدمت آن جناب مؤتد و موفّق شوند. چه که حقّ ابوبن عندالمحبوب بسیار عظیم بوده. مخصوص در این فقره تأکید بلیغ فرموده‌اند. نَسئَلُ اللهَ اَنْ یکتبَهُ مِنَ الطّائِفین حول امره و التّأظّرین اِلی وجهه بدوام مُلکه و ملکوته اِنَّه هو ارحم الرّاحمین." (مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج ۳، ص ۲۵۸).

حضرت عبدالبهاء، بعد از صعود حرم جناب اسم‌الله الأصدق، در لوحی خطاب به فرزندشان، یادی امرالله جناب ابن اصدق، از خدمات ایشان به مادرشان ابراز مسرت می‌فرمایند، "عبدالبهاء

شهادت بر این می‌دهد که آن جناب بعد از صعود حضرت شهید، اسم الله الأصدق علیه بهاء الله، در حق آن ورقه نورآء نهایت خدمت و رعایت را مُجری داشتید و از هیچ جهت قصور نفرمودید و این سبب سرور من است. امیدوارم که جمیع ابناء مانند شما به خدمت امّات موقّق گردند و سبب مسرتشان شوند. زیرا حقوق پدر و مادر مقارن حقوق حضرت احدیت است و «بالوالدین احساناً» دلیل واضح مبین. " (پیک راستان، ص ۲۳۹).

در لوح دیگری خطاب به ایشان می‌فرمایند، "بکوش تا متابعت پدر بزرگوار نمایی. آن میزان است. اگر چنانچه موقّق به آن شوی، بدان که از جمیع جهات مظّمّر و منصور گردی؛ ابوابی بر رُخت گشاده گردد که حیران مانی و جز به آن ممکن نیست موقّقیت از برای نفسی حاصل گردد." (همان، ص ۲۴۷).

حتّی گاه خدمت پدر و مادر بر خدمت خدا مقدّم است، همان طور که در بیان حضرت بهاء الله نیز ذکر شد. حضرت عبدالبهاء به دختری که مادرش صعود کرده و نمی‌داند به خدمت پدر پردازد یا خدمت حق را برگزیند می‌فرمایند، "ای دختر ملکوت، نامه‌هایت رسید و از مضمون معلوم گردید که والدۀ محترمه‌ات صعود به جهان پنهان نموده و تنها مانده‌ای و آرزویت خدمت پدر عزیز است و خدمت به ملکوت الله. متحیّری که به کدام پردازی. البتّه به خدمت پدرت پرداز و در این ضمن هر وقت فرصت یافتی به نشر تفحات الله مشغول شو." (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۱۲۶).

در مقام اندرز به اطفالی که اذن تشرّف خواسته بودند و به حضور مبارک مشرّف شدند، چنین فرمودند، "خدا شما را انسان خلق کرده تا روز به روز باادبتر شوید، تحصیل کمالات انسانیه نمایید، پدر و مادر را اطاعت کنید که از شما راضی باشند تا خدا از شما راضی شود تا شما باشید اطفال ملکوت." (بدایع الآثار، ج ۱، ص ۳۸۹).

### بعد از عروج والدین به عوالم روحانی، اولاد را دووظیفه تعیین فرموده‌اند.

اول در کلام مرکز میثاق مشهود است که فرمودند، "پدر و مادر نهایت تعب و مشقّت به جهت اولاد کشند و اکثر چون به سنّ رشد رسند پدر و مادر به جهان دیگر شتابند. نادراً واقع که پدر و مادر در مقابل مشقّات و زحمات خویش در دنیا مکافات از اولاد بینند. پس باید اولاد در مقابل مشقّات و زحمات پدر و مادر خیرات و مبرّات نمایند و طلب عفو و غفران کنند ... حتّی کسانی که در گناه و عدم ایمان مرده‌اند ممکن است که تغییر نمایند، یعنی مظهر غفران شوند و این به فضل الهی است نه به عدل." (امر و خلق، ج ۱، ص ۳۰۱).

دوم حرکت در سبیل رضای الهی تا موجب رضایت و مباهات والدین در عالم بعد شود و آلا محزون گردند و شکایت نزد مولای حنون برند. جمال قدم به خطّ مبارک مرقوم فرمودند، "مؤمن در

رفرف امتناع قرب و سدره ارتفاع قدس حی است به حیات ابدیّه باقیّه و موت او را اخذ نمی‌کنند. بر امورات خود ناظر است و مطلع است بر اهل خود. اگر مشاهده خیر ننماید در منتسبین به خود، البتّه در ملاً اعلی لسان شکایت گشاید و البتّه هم آن شکایت تأثیر نماید و به اصلش راجع شود." (مائده آسمانی، ج ۸، ص ۱۸۸).

حضرت ربّ اعلی می‌فرمایند، "و سزاوار است که عبد بعد از هر صلوة طلب رحمت و مغفرت نماید از خداوند از برای والدین خود که ندا می‌رسد من قَبِلَ اللهُ که از برای تو است دو هزار و یک ضِعف از آنچه طلب نمودی از برای والدین خود. طوبی لمن ینذکر أبویّه بذکر ربّه. إنّه لا إله إلا هو العزیزُ المحبوب." (منتخبیات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۶۵).

حضرت عبدالبهاء درباره دعا برای پدر و مادر، چه قبل و چه بعد از صعود آنها، به پدری می‌فرمایند، "پسر پاک‌گهرت به این کشور انور راه یافت و سر به درگاه پروردگار نهاد؛ عجز و نیاز نمود و طلب مناجات فرمود. از جمله برای تو عون و عنایت خواست و به جهت والدّه مرحومه عفو و مغفرت جُست. پسر باید چنین بنده پدر باشد و سبب نیک‌بخشی ابوین در درگاه جلیل اکبر." (یاران پارسی، ص ۱۱۶).

البتّه شفاعت اولاد در حق والدینی که غافل از حق به جهان باقی شتافته‌اند ممکن است مؤثر واقع شود. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "و اما ابوین غافلین چون از این عالم به عالم دیگر انتقال کنند از الطاف محروم و از مشاهده محبوب و از فیض ابدی ممنوع؛ مانند کور نابینا و کر ناشنوا و مزکوم محروم؛ و چون زادگان جان و دل ایشان که مؤمن بالله و موقن به آیات‌الله هستند، استغفار کنند و شفاعت نمایند و به درگاه الهی جزع و فزع کنند و خیرات و مبرّات نمایند، شاید شفاعت ایشان مقبول درگاه کبریا گردد." (مائده آسمانی، ج ۲، ص ۱۲).

مرکز میثاق توصیه می‌فرمایند برای آن که نسبت اولاد به والدین مجازی نباشد و حقیقی باشد، باید به نحوی عمل کنند که درخت امید والدین را آبیاری کنند: "ابناء اگر از عنصر جان و دل آباء باشند، یعنی حسن اخلاق منضمّ به شرف اعراق گردد، یعنی پسر بر قدم پدر باشد، نسبت بنوّت حقیقی است، الولدُ سرُّ أبیه. ولی اگر از عنصر آب و گل پدر نباشد و نصیب از جان و دل مفقود، یعنی سوء اخلاق منافی شرف اعراق گردد، آن نسبت مجازی است ... حال امید چنان است که شما منشعب از عنصر جان و دل آن بزرگوار باشید نه زادگان آب و گل؛ شمع او را برافروزید، کِشت او را آب دهید، درخت امید او را پرورانید

در این مقام به نکته مهمّی باید اشاره شود. گاه والدین بدون آن که به عرفان مظهر ظهور نائل گردند، دار فانی را ترک گویند و به جهان باقی شتابند. در این حال، اگر فرزندان آنها بتوانند به کسب رضای الهی فائز شوند، ثمرات این فوز به والدین نیز برسد. جمال مبارک می‌فرمایند: "ذکر

مقام ابوین در دار آخرت نموده بودید. یکی از فضل‌های مخصوصه این ظهور آن است که هر نفسی که به مطلع امر اقبال نمود، ابوین او اگرچه به ایمان به ظهور فائز نشده باشند، پرتو آفتاب عنایت الهیه ایشان را اخذ فرماید. هذا من فضله علی احیائه. اشکر و کن من الحامدین." (اقتدارات، ص ۲۲۵).

### کلام آخر: وجود اولاد در حیث اختیار عباد نیست.

آنچه مایه بقای نام است، اگرچه از نظری از طریق اولاد است، اما از آنجا که داشتن اولاد یا نداشتن آن، یا قلت و کثرت آن، در حیث اختیار انسان نیست و به بیان مرکز میثاق، "مسأله قصر عمر و قلت اولاد و تنگی رزق حکمت بالغه است که آن مصدر تقادیر الهیه است و تقادیر الهیه روابط قویّه صحیحه که در بین اجزاء کائنات است. هر امری مرتبط به جمیع امور است و هر قضیه از روابط ضروریّه جمیع قضایا." (امر و خلق، ج ۱، ص ۶۳)، نمی‌توان به وجود فرزند قناعت نمود و باید طریق دیگری برای بقای نام یافت که جز خدمت در سبیل حق نیست. از آن گذشته والدین اگر نهایت سعی و تلاش خود را به کار ببرند، اما طفل در اثر موارد دیگر در صراط مستقیم حرکت ننماید، دیگر از حدّ والدین خارج است که مسئولیت او را پذیرا باشند. زیرا احدی به صالح بودن غایی اولاد واقف نیست. از آن گذشته چه کسی مطمئن بر بقای اولاد است؟ این فقط در علم حق است. لهذا فضل الهی احاطه می‌کند و جایگزینی برای آن تعیین می‌فرماید.

جمال قدم در لوحی خطاب به جناب سمندر می‌فرمایند، "اولاد اگرچه از نعمت‌های بزرگ الهی است، ولیکن بر حُسن آن و مدّت بقای آن احدی جز حقّ جلّ جلاله مطلع نه. إِنَّا نُخَيِّرُكَ بِثَمَرِهِ جَنِيَّةً بَاقِيَّةً دَائِمَةً وَ هِيَ فِي هَذِهِ الْأَيَّامِ كَلِمَةُ اللَّهِ الْمَطَاعَةِ وَ او از صدهزار اولاد احبّ و افضل است چه که به طراز بقا مزین. اگر مالک یک کلمه شوند از نزد او، مالک کلّ خیر خواهند بود." (مائده آسمانی، ج ۸، ص ۱۸۷).

# ملکوت

## بهر روز توگلی

### مقدمه

در زیارت آثار هیاکل قدسیّه با کمتر لوح یا مناجاتی مواجه می‌شویم که در آن به نحوی کلمه «ملکوت» مورد استفاده قرار نگرفته باشد و عباراتی همچون حیات ملکوتی، هستی ملکوتی، ملکوت اسرار، آثار ملکوتیه، آئینه ملکوت، ملکوت بهاء‌الله، ملکوت ابهتی، ملکوت اعلیٰ، ملکوت وجود، روح ملکوتی، اهل ملکوت، نفس ملکوتی، دخول در ملکوت، خدمت به ملکوت، ندای ملکوت، احساسات ملکوتی، نور ملکوتی، دختر ملکوت، تضرّع به ملکوت، فیوضات ملکوت ابهتی، ملکوت آسمانی، ملکوت انسانی، صفات ملکوتی، جنود ملکوت ابهتی، آهنگ ملکوت ابهتی، صُور ملکوت، کنیزان ملکوتی، ملکوت غیب، ملکوت راز، انجذاب به ملکوت، کشف ملکوت الهی و کثیری از عبارات که نفس توجّه و دقت در آنها ما را بر می‌انگیزد که با مراجعه به آثار متعالیه امر اقدس و سایر کتب مقدّسه در مفهوم ملکوت و سایر مسائلی که بر این عالم روحانی و محوری در ظهورات الهیه مترتب است، دقت نظری به عمل آوریم، این عالم اسرار را به دلیل نقش آن در تحقق اهداف خلقتمان کشف، و مواهب آن را برای تکامل انسان و عالم انسانی دریابیم، ندای ملکوت ابهتی را به سمع جان بشنویم، وظائفمان نسبت به آن عالم الهی را بشناسیم و از فیوضاتش بهره‌مند گردیم، و با ملکوتی که بعد از صعود از این عالم ادنی برای حیات جاودانه روحانی ما، در کنار ارواح مقدّسه و هیاکل قدسیّه مقدّر شده است آشنا شویم. و طُرُق وصول به ملکوت جاودان را دریابیم. این مختصر در این باب است.

### ۱- در معنی ملکوت و سایر عوالم الهیه

در اصطلاح فلسفه اولی چهار عالم وجود دارد: عالم لاهوت، عالم جبروت، عالم ملکوت و چهارم عالم ناسوت که عالم طبیعت و جهان مشهود و محسوس است.<sup>۱</sup> لاهوت: عالم الهی؛ اعلیٰ عوالم الهی که خاصّ ذات حضرت باری دانسته شده و عوالم جبروت و ملکوت در ظلّ آن تسمیه شده‌اند؛ عالم غیب و لا یدرک حقّ جلّ و عزّ.<sup>۲</sup> جبروت: عظمت و جلا، قهر، سلطه، قدرت در اصطلاح حکماء متقدّم جبروت عالم عقول مجرّد از ماده و صورت است که این عقول مجرّده در مرتبه کمالند و جبران نواقص جهان مادون را می‌کنند.<sup>۳</sup>



متصوّفه عالم لاهوت را فوق عالم جبروت و عالم ذات خداوندی و جبروت را عالم صفات و اسماء الهی می‌دانند که به بیان جمال قدم، "تا در قوّه بیان مستور و مکنون به جبروت نامیده می‌شود و این اوّل مقام تقييد است و چون به ظهور آید به ملکوت نامیده می‌شود."<sup>۵</sup>

متصوّفه عالم لاهوت را فوق عالم جبروت و عالم ذات خداوندی و جبروت را عالم صفات و اسماء الهی می‌دانند که به بیان جمال قدم، "تا در قوّه بیان مستور و مکنون به جبروت نامیده می‌شود و این اوّل مقام تقييد است و چون به ظهور آید به ملکوت نامیده می‌شود."<sup>۶</sup>

از جمله در لوح نصیر می‌فرمایند، "إِنَّ هَذَا أَحْسَنُ بِالْحَقِّ؛ قَدْ ظَهَرَ بِالْفَضْلِ فِي جِبْرُوتِ الْعَدْلِ."<sup>۷</sup>

و همچنین، "استعينوا بالله خالق الجبروت الذي أتى بملکوت البرهان."<sup>۸</sup>

ملکوت: حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "... بدان که ملکوت، در لغت، مبالغه مُلک است؛ یعنی سلطنت. و در اصطلاح اهل حقیقت، عالم الهی که محیط بر عالم مُلکی و مقدّس از شئون و خصائص و قیود و نقائص عالم مُلکی، مجرد هیکل قدیم نورانی روحانی، نه داخل در امکان و نه خارج از امکان؛ غیر متحیّز و غیر محسوس به حواس جسمانی..."<sup>۹</sup>

در بیان دیگر چنین عَزّ صدور یافته است: "در عالم روحانی و ملکوت الهی زمان و مکان نیست ...

جهان الهی و ملکوت رحمانی و حیات ابدی که وراء زمان و مکان و فوق اوقات و حدود است."<sup>۱۰</sup>

اگر به پرنده‌ای که در قفسش و در گوشه‌ای از منزل ما زندگی می‌کند توجه کرده تصوّر کنیم که چه وقایعی در اطراف او می‌گذرد، چه غم‌ها، چه شادی‌ها، چه تموجات فکری که در آن فضا موج می‌زند، چه روحانیاتی و چه روابطی بین اعضاء آن منزل هست و بعضاً چه مباحثاتی در می‌گیرد و ... حال از خودمان پرسیم این پرنده واقعاً چه تصویری از زندگی انسان‌ها دارد. جواب این است که واقعاً هیچ، در حالی که تمام اوقاتش را در همان محیط سپری می‌کند و مُحاط به این محیط انسانی است. عالم ملکوت بالتّسبیه به انسان‌ها مثل عالم انسانی بالتّسبیه به آن پرنده است. در بیان فوق فرمودند، "... محیط بر عالم مُلکی ...". پس، مثل عالم انسانی که پرنده را احاطه کرده است، ملکوت نیز ما را احاطه کرده است. ولی همان طور که آن پرنده، که در عالم حیوانی به سر می‌برد، تصویری از عالم انسانی ندارد، ما نیز ملکوت را درک نمی‌کنیم. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

"... این چه عظمت است که شمیم ریاض ملکوت اِبهی غیب و شهود را احاطه نموده است؛ با وجود این مزکوم محروم."<sup>۱۱</sup>

"... مرکز شمس حقیقت، عالم اعلیٰ، ملکوت الهی است. نفوسی که مژّه و مقدّسند، چون قالب عنصری متلاشی شود به جهان الهی شتابند و آن جهان در این جهان است، ولی اهل این جهان از آن بی‌خبر. مانند جماد و نبات که از جهان حیوانی و جهان انسانی بی‌خبرند."<sup>۱۲</sup>

"ملکوت به اصطلاح ظاهری، آسمان گفته می‌شود. اما، این تعبیر و تشبیه است نه حقیقی و واقعی. زیرا ملکوت موقع جسمانی نیست. مقدّس است از زمان و مکان؛ جهان روحانی است و عالم رحمانی."<sup>۱۱</sup>

## ۲ - ظهور ملکوت جدید با هر ظهوری

یحیی تعمید دهنده، که مبشّر به ظهور حضرت مسیح بود، مرتّباً مردم را به ظهور ملکوت بشارت می‌داد: "و در آن ایام، یحیی تعمید دهنده در بیابان یهودیه ظاهر شد و موعظه کرده می‌گفت، «توبه کنید، زیرا ملکوت آسمان نزدیک است.»"<sup>۱۲</sup>

حتّی حضرت مسیح، بعد از گرفتاری و زندانی شدن یحیی، برای آماده ساختن مردم، به قرب ملکوت بشارت می‌دادند: "و چون عیسی شنید که یحیی گرفتار شده ... از آن هنگام عیسی به موعظه شروع کرد و گفت، «توبه کنید زیرا ملکوت آسمان نزدیک است.»"<sup>۱۳</sup>

در تفسیر کتاب مقدّس در مورد آیه فوق می‌نویسد (ترجمه)، "پیام دو جنبه یحیی این بود که اکنون توسط مسیح اعلام گردید. کار خدا بود که به سرعت به سوی تأسیس ملکوت باشکوه خدا بر روی زمین حرکت کند."<sup>۱۴</sup>

در خطابی، حضرت مسیح به حواریون می‌فرمایند، "این دوازده را عیسی فرستاده بدیشان وصیّت کرده گفت، «از راه امت‌ها مَرّوید و در بلدی از سامریان داخل مشوید. بلکه نزد گوسفندان گم شده اسرائیل بروید. و چون می‌روید موعظه کرده گوید که ملکوت آسمان نزدیک است.»"<sup>۱۵</sup>

جمال ابهتی می‌فرمایند که حضرت اعلی بشارت به ظهور ملکوت‌الله دادند:

"فوالله ظهور نقطه اولی و این ظهور ابداع ابهتی بعینه ظهور یحیی بن زکریا و روح‌الله است و جمیع مطابق واقع شده. همان قسم که یحیی نبی و رسول بود من عندالله و هم‌چنین مبشّر به ظهور بعد چنانچه می‌فرمود: «یا قومُ اِنِّی اُبَشِّرُکُمْ بِمَلْکُوتِ اللّٰهِ و اِنَّهُ قَدِ اَقْتَرَبَ.» و در مقام دیگر: «و قَدِ اَقْتَرَبَتْ مَلْکُوتُ اللّٰهِ ...»"<sup>۱۶</sup>

بنابراین، حضرت اعلی بشارت به تأسیس ملکوت حضرت بهاء‌الله دادند. این است که در آثار الهیّه این ملکوت جدید را به نام جمال قدم می‌شناسیم.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "اصل محبّت قلبی است که همیشه با ماست و ابدی است. جمیع در ملکوت بهاء‌الله، عالم الهی، جمع شویم. آن ملاقات سرمدی است."<sup>۱۷</sup>

ایضاً: "ای منجذبیه به نفحات‌الله نغمه زار و آه شرربارت چنان شعله برافروخت که قلب اهل سرادق عصمت را بسوخت. این ناله و فغان به مأ‌ اعلی رسید و به سمع روحانیان ملکوت ابهتی در غیب عماء رسید ..."<sup>۱۸</sup>

جمال قدم حضرت محمد را نیز دارای ملکوت خاصّ خود می‌دانند. چنان که در ایقان می‌فرمایند، "قدری در آیات لقاء که از مالک ملکوت اسماء در فرقان نازل شده تفکّر نما ..."<sup>۱۹</sup> از آنچه در این بخش گذشت ممکن است این چنین به ذهن متبادر گردد که عالم وحدت الهی دچار گونه‌گونی و تعدّد شده است و به تعداد مظاهر الهیّه ما شاهد ملکوت در عوالم روحانی الهی هستیم؛ حال آن که بنا به بیان حضرت عبدالبهاء عالم ملکوت یکی است: "ای حقیقت‌جو، جهان ملکوت یکی است. نهایت آن است که بهار تجدّد نماید و در کائنات حرکت و جنبشی جدید و عظیم بنماید؛ کوه و دشت زنده شود؛ درختان تر و تازه گردد و برگ و شکوفه و ثمر به طراوتی بی‌اندازه جلوه نماید. لهنذا، ظهورات سابقه با ظهورات لاحقّه نهایت ارتباط دارد، بلکه عین یکدیگرند. اما گون که ترقّی نماید، شعاع شدیدتر است و فیض عظیم‌تر و آفتاب در دائره نصف‌نهار جلوه نماید."<sup>۲۰</sup>

چنان که با ظهور کئی الهی، که در بُرهه‌ای از ترقّی عالم گون واقع شده است که عالم بشری وارد مرحله بلوغ خود می‌گردد، "شعاع شدیدتر است و فیض عظیم‌تر و آفتاب در دائره نصف‌نهار جلوه نماید" و حضرت مسیح به این حقیقت چنین بشارت می‌فرمایند، "اما چون پسر انسان در جلال خود با جمیع ملائکه مقدّس خویش آید، آنگاه بر کرسی جلال خود خواهد نشست ... آنگاه پادشاه به اصحاب طرف راست [اصحاب یمین = مؤمنان] گوید: «بیاید ای برکت‌یافتگان از پدر من و ملکوتی را که از ابتدای عالم برای شما آماده است به میراث گیرید»."<sup>۲۱</sup> از این بیان مبارک چنین استنباط می‌گردد که از ابتدای عالم به ملکوت جمال قدم بشارت داده‌اند. چنان که در آثار تمام مظاهر الهیّه از قبل به دو ظهور بشارت داده شده است: به ظهور مابعد خود و ظهور عظیمی که در آخرالزمان و در زمان بلوغ عالم انسانی ظاهر خواهد گردید، که ظهور حضرت بهاءالله است.

### ۳- ظهور ملکوت یعنی تأسیس شریعت جدید

خداوند به صرف فضل و محبت لایزال خویش، برای ارتقاء روحانی بشر و عالم بشری، هر زمان آسمانی جدید و ملکوتی جدید را می‌گشاید و به حسب استعداد نوع بشر نقشه‌ای برای ارتقاء انسان و جامعه انسانی در عالمی روحانی طراحی می‌فرماید. این نقشه، که بخشی از امّ‌الکتاب و لوح محفوظ الهی است، در قالب ملکوتی جدید به ریاست مظهري از مظاهر الهی تأسیس می‌شود و اراده مظهر الهی بر این تعلق می‌گیرد که این نقشه راه‌بردی در قالب احکام و تعالیم شریعتی جدید برای ارتقاءعالم انسانی و تأمین سعادت مادی و معنوی بشر بر بسط غیرا تأسیس گردد. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

"مقصد از ظهور ملکوت تربیت نفوس و ترقی عالم انسانی و ظهور محبت الله و الفت و یگانگی جمیع بشر و ظهور کمالات الهی و تحقق علویّت عالم انسانی است." ۲۲

"ملکوت الهی به قوّه کلمة الله و تأیید روح القدس در عالم وجود تأسیس شد و انوار صلح و سلام از شمس حقیقت طلوع نمود." ۲۳

"تالله الحق قد فُتِحَ أبوابُ الملکوت و اَرْتَفَعَ النِّداءُ مِن ملکوت السَّماءِ اَدْخَلُوا بِسَلامٍ آمِنین. قد دَخَلَ فیهِ کُلُّ نَفْسٍ ذاقَ حَلاوَةَ مَحَبَّتِ الله و اَنْتَظَرَ لظهور ملکوت الله و توجّهَ اِلَى الأفقِ الأعلى." ۲۴

اشعیای نبی، وقتی بشارت به ظهور بعد، یعنی حضرت مسیح، می دهد، می فرماید: "زیرا اینک من آسمانی جدید و زمینی جدید خواهم آفرید و چیزهای پیشین به یاد نخواهد آمد و به خاطر نخواهد گذشت. بلکه از آنچه من خواهم آفرید شادی کنید و تا به ابد وجد نمایید. زیرا اینک اورشلیم را محل وجد و قوم او را محلّ شادمانی خواهم آفرید و از اورشلیم جدید وجد خواهم نمود..." ۲۵

حضرت عبدالبهاء می فرمایند، "همچنین شریعة الله را به شهر مقدّس اورشلیم جدید تعبیر می نمایند. و این واضح است که شهر اورشلیم جدید که از آسمان نازل می شود شهر سنگ و آهک و خشت و خاک و چوب نیست. شریعة الله است که از آسمان نازل می شود." ۲۶

و همچنین: "یا احبّاء الله و ابناء ملکوت الله اِنَّ السَّماءَ الجَدیدةَ قد اَتَتْ و اِنَّ الارضَ الجَدیدةَ قد جَاءَتْ و المَدینةُ المَقَدَّسَةُ اورشلیم الجَدیدةَ قد نُزِّلَتْ مِنَ السَّماءِ... و نادئِ ملائکةَ المَلأِ الأعلى بِصوتِ عَظیمِ رَبّانٍ فی اَذانِ اهلِ الارضِ و السَّماءِ." ۲۷

#### ۴- ملکوت حضرت اعلی

ملاحظه کردیم که با هر ظهور جدیدی، ملکوت جدیدی ظهور می کند و از آنجایی که ظهور حضرت ربّ اعلی ظهور مستقلّی بوده و در این ظهور، آسمان جدید و ارض جدید آفریده شده است، بنابراین چنین به ذهن متبادر می گردد که لابد آن هیكل اطهر نیز مؤسّس ملکوت جدیدی بوده اند. لذا، برای وصول به حقیقت این امر، به بعضی نصوص هیاكل قدسیّه مراجعه می نماییم.

تأسیس دو شریعت به فاصله ای بسیار کم و حضور هم زمان دو مظهر الهی از وقایع نادر تاریخ ادیان است که یک بار در ظهور حضرت مسیح و یک بار در رجعت آن حضرت در جلال اب سماوی، یعنی ظهور جمال ابهت، رخ داد. حضرتش در این مورد می فرماید: "یحیی بن زکریا مبعوث شد قبل از عیسی. او ادّعی نبوت هم نمود؛ چنانچه جمیع فریق اسلام به نبوت او قائل و مُدعینند و به احکام و شرایع هم ظاهر شدند، چنانچه هر نفسی که بین یدیه حاضر می شد و به رسالتش معترف، به آدابی که در آن وقت از سماء مشیّت نازل، به آب غسلش می داد و تلقین کلمات الهیّه

می‌فرمود و همچنین بشارت می‌داد ناس را به ظهور کلمه اعظم، یعنی روح‌الله ... فوالله ظهور نقطه اولی و این ظهور ابداع ایهی بعینه ظهور یحیی بن زکریا و روح‌الله است و جمیع مطابق واقع شده. همان قسم که یحیی نبی و رسول بود من عندالله و همچنین مبشر به ظهور بعد چنانچه می‌فرمود: «یا قوم اِنِّی اُبَشِّرُکُمْ بملکوت‌الله و اِنَّهُ قَدِ اقْتَرَبَ.» و در مقام دیگر «قَدِ اقْتَرَبَ ملکوتُ الله.» و همچنین صاحب احکام و شریعت بوده و همچنین در ایام ظهور او روح ظاهر شده. نقطه اولی، روح ما سواهُ فداه، بعد از آن که اخذ عهد از کلّ نموده و بشارت داده به ظهور بعد، می‌فرماید «و لَقَدْ قَرَّبْتُ الرِّوَال و اَنْتُمْ راقدون» که بعینه همان مضمون است که یحیی بن زکریا به آن تکلم نموده و بشارت داده ...<sup>۲۸</sup>

حضرت عبدالبهاء در لوحی وجود دو مهبط وحی در زمان واحد و رابطه این دو حقیقت ازلیّه را به این شکل تبیین می‌فرمایند: "این است عقیده ثابتۀ راسخه و حقیقت معتقدات واضحه صریحه این عبد و اهل ملکوت ایهی که جمال مبارک شمس حقیقت ساطع از برج حقیقت و حضرت اعلی شمس حقیقت لامع از برج حقیقت؛ یعنی آن نور حقیقت و مصباح احدیت در این زجاجه رحمانیت و این مشکوه وحدانیت ساطع و لامع. «الله نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاهٍ فِيهَا مُصْبِحًا مُصْبِحًا فِي زُجَاجَةٍ الرَّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ.»<sup>۲۹</sup> و آن نور حقیقت در وقت واحد و زمان واحد، هم در این زجاجه فردانیت ساطع و هم در این مشکاه وحدانیت ظاهر و واضح و لامع. ولی مشکاه مقتبس از زجاج. چه که نور حقیقت در زجاجه رحمانیت ساطع و از زجاج و هاج فائض بر مشکاه چون سراج و مقام مبشری به این برهان محقق می‌گردد. این مشکاه شمس آفاق است و این زجاج نیز اعظم اشراق. این مشکاه مصباح عالم بالا و این زجاج کوكب ملاً اعلی. این است که با وجود وجودشان در زمان واحد و عصر واحد و تعدد به حسب ظاهر باز حقیقت واحده بودند و کینونت واحده؛ جوهر توحید بودند و سازج تفرید. چون در نور نگری نور واحد بود؛ چه که در زجاج و مشکاه هر دو ساطع و چون به هویت نگری تعدد مشاهده شود و زجاج و مشکاه بینی و همچنین این زجاجه رحمانیه و حقیقت شاخصه به درجه‌ای لطیف و نورانی و شفاف و رحمانی که با نور حقیقت به قسمی تعاکس یافته که حقیقت واحده تحقق نموده و صرف توحید رخ گشوده «یکاد زیتها یضیی و لو لم تمسسسه نار.»

"رقّ الزجاج و رقت الخمر و تعاکسا فتشابه الامر

و کائما خمر و لا قدح و کائما قدح و لا خمر"<sup>۳۰</sup>

لوح مبارک گویای وحدت دو هیکل قدم است. اما مبشر بعینه مثل یحیی علی‌رغم استقلال شریعت در ظلّ جمال قدم و برخوردار از فیوضات حضرتش محسوب. جمال ایهی، در آثار مقدسه‌شان،

به دفعات به وحدت و یگانگی این دو مظهر الهی اشاره فرموده‌اند: "یا قَوْمُ إِنِّي نَفْسُهُ وَ هُوَ نَفْسِي وَ إِنَّهُ قَدْ قَدَّيْ نَفْسَهُ لِنَفْسِي وَ إِنِّي قَدْ أَخَذْتُ نَفْسِي وَ رُوحِي عَلَى يَدِي لِأَنْفِقَهُمَا فِي سَبِيلِهِ ثُمَّ فِي حُبِّهِ وَ رِضَائِهِ ...".<sup>۳۱</sup>

حضرت ولی امرالله ضمن تأکید بر "دو ظهور مستقلّ متعاقب و متتابع"،<sup>۳۲</sup> در این خصوص می‌فرمایند، "... حضرت باب جوهر عطوفت و ملاحظت، آیت استقامت و شهامت، قصیرالعمر و کثیرالحوادث، که در افاضه بر عالمیان در این دور اعظم با نفس جمال قدم سهیم و شریک است، در ظلّ آن حضرت لامع و ساطع ...".<sup>۳۳</sup>

از جمله نشانه‌های وحدت این دو ظهور این است که: دور بهائی از فروردین اولین سال ظهور حضرت ربّ اعلیٰ آغاز می‌شود و در مورد عیدین مولودین جمال اقدس ابهئ و حضرت اعلیٰ، جمال قدم در دومین سؤال از اسأله رساله سؤال و جواب می‌فرمایند:

(۲- سؤال از عید مولود)

جواب: "مولود اقدس ابی فجر یوم دوم محرم است و یوم اول مولود مبشر است و این دو یک یوم محسوب شده عندالله."<sup>۳۴</sup>

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "از افق اعلیٰ و ملکوت ابهئ سؤال نموده بودید. حضرت اعلیٰ «آئی آنا حیّ فی الأفق الأبهی» فرمودند و از جمال مبارک «نریکم من افقی الأبهی» در الواح نازل و همچنین ملکوت ابهئ وارد."<sup>۳۵</sup>

از بیان مبارک حضرت ربّ اعلیٰ که می‌فرمایند، "آئی آنا حیّ فی الافق الأبهی" (به درستی که من در افق ابهئ [ملکوت ابهئ] زنده هستم) و بیان حضرت ولیّ امرالله که می‌فرمایند، "... در افاضه بر عالمیان در این دور اعظم با نفس جمال قدم سهیم و شریک است..." می‌توان دو هیکل اقدس را در ملکوت ابهئ نیز شریک و سهیم دانست.

## ۵- خصائص ملکوت ابهئ

### ۱- ۵ ملکوت مقرّ عرش و مرکز سلطنت یزدانی است.

جمال قدم و اسم اعظم، مظهر مشیّت اولیه و مظهر صفات و کمالات الهی مستقر در جبروت عظمت، وقتی اراده تأسیس ملکوت ابهئ نمود و از افق اعلیٰ طلوع فرمود، ملکوت غیب تأسیس شد و سلطان جبروت بر عرش ملکوت مستقر گشت. هیکل مبارک می‌فرمایند:

"قَدْ ظَهَرَ الْمَلَكُوتُ وَ اسْتَقَرَّ عَلَيْهِ الْعَرْشُ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَيْهِ مَنْ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ ...".<sup>۳۶</sup>  
 "قد يطوفُ الملكوت حول العرش ولكنّ الناس أكثرهم لا يفقهون."<sup>۳۷</sup>

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

"افق ابہی و ملکوت اعلی عبارت از عالم الہی و جہان رحمانی، مقر سلطنت روحانی و کامرانی احبای رحمانی است." ۳۸

"ملکوت ... جہان روحانی است و عالم رحمانی و مرکز سلطنت یزدانی ...". ۳۹

۲-۵ ملکوت، منظر اکبر است.

جمال قدم در تعریف ملکوت می‌فرمایند، "یا ایہا الناظر إلی الافق الأعلى علیک بہاء اللہ، مولی الوری؛ مقصود از ملکوت در رتبه اولی و مقام اول منظر اکبر بوده و در مقام آخر عالم مثال است مابین جبروت و ناسوت ...". ۴۰

در آثار جمال قدم بیشترین توصیف از عالم ملکوت تحت عنوان منظر اکبر صورت گرفته است و در بیان فوق نیز ملکوت را "در رتبه اولی و مقام اول، منظر اکبر" می‌دانند و حتی در مقام وحدت با حضرت اعلی می‌فرمایند، "قل یا قوم إنا دعوناکم فی الظہور الأول إلی المنظر الأكبر، ہذا المقام الأطہر، و بشرناہم بأیام اللہ". ۴۱

جناب اشراق خاوری در توضیح «منظر اکبر» می‌نویسند، "مقصود از منظر اکبر در لوح مبارک و در این مقام نفس جمال قدم، جلّ جلالہ، است؛ و در بعضی از الواح مقصود قصر مبارک است کہ محلّ عرش مقدّس بود." ۴۲

اما، با تدقیق در نصوص مبارکہ، معانی دیگری نیز برای «منظر اکبر» استنباط می‌گردد؛ از جمله:

**الف) ظهور منظر اکبر با استقرار مکلم طور بر عرش ظهور.**

جمال ابہی می‌فرمایند، "الحمد لله الذي سخر شمس البیان بقدرته وقمر البرهان بسلطانه الذي يأمره طوي ما انبسط في ستة أيام ثم ارتفعت سموات العرفان أقرب من لمح البصر وظهر المنظر الأكبر بما استوى مكلم أطور على عرش الظهور ونطقت السدره أمّ الوجوه". ۴۳

**ب) منظر اکبر نفس جمال قدم است.**

جمال قدم می‌فرمایند، "قل تالله إني لمنظر الأكبر في الملأ الأعلى والجمال الأطهر في الأفق الأبهي ...". ۴۴

**ج) هر مکانی کہ جمال قدم باشند، مقرّ عرش و منظر اکبر است.**

جمال قدم می‌فرمایند، "حمد مقدّس از قرین و مثال لم یزل و لایزال محبوب بی‌زوالی را سزااست کہ به سلطان اراده و نفوذ مشیتش این قصر را منظر اکبر و مقرّ عرش فرمود و به حرکت قلم اعلی اهل انشاء را به افق ابہی دعوت فرمود." ۴۵

**د) خداوند از منظر اعلی به جہان ناظر و از لسان جمال ابہی ناطق.**

جمال قدم می‌فرمایند، "شهد الله أنه لا إله إلا هو يحيي ويميت ثم يميت ويحيي إنه لهو الناظر في المنظر الأعلى والناطق عن لسان الأبهي بأني المعبود في الآخرة والأولى ...". ۴۶

حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "آن شمس هُدئی، نیر اعظم ملکوت اعلیٰ، از افق غیب ابهی ناظر و فائض و مُشرق و لائح است." ۴۷

م) با ظهور اسم اعظم، باب سماء علم و عرفان گشوده و منظر اکبر ظاهر شد. جمال قدم می فرمایند، "قد فُتِحَ بابُ السَّمَاءِ وَ هُوَ هَذَا الْبَابُ الَّذِي فُتِحَ بِالْإِسْمِ الْأَعْظَمِ عَلَى مَنْ فِي الْمَلِكِ وَالْمَلَكُوتِ ... قَدْ ظَهَرَ مَنْظَرُ الْأَكْبَرِ وَلَكِنَّ النَّاسَ عَنْهُ مُعْرِضُونَ." ۴۸

و) امر الهی در منظر اکبر و به نام جمال ابهی ظاهر شد.

جمال ابهی می فرمایند: "قد ظَهَرَ الْأَمْرُ فِي الْمَنْظَرِ الْأَكْبَرِ بِهِذَا الْإِسْمِ الَّذِي بِهِ أَنْزَلَ أَفُقَ الْبَيَانِ وَ نَطَقَتْ حَمَامَةُ الْعِرْفَانِ عَلَى الْأَعْصَابِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ." ۴۹

ز) فرج اکبر از منظر انور ظاهر شد.

جمال ابهی می فرمایند، "يا فَرَجَ اللَّهِ قَدْ آتَى الْفَرْجُ وَ النَّاسُ عَنْهُ مُعْرِضُونَ؛ قَدْ ظَهَرَ الْفَرْجُ الْأَكْبَرُ فِي هَذَا الْمَنْظَرِ الْأَنْوَرِ وَلَكِنَّ الْقَوْمَ لَا يَفْقَهُونَ." ۵۰

ح) منظر الله تلقاء عرش ۵۱ جمال قدم است.

جمال قدم می فرمایند: "ذَكَرَ إِسْمَ رَبِّكَ عَبْدُهُ إِذْ دَخَلَ بُقْعَةَ الْفِرْدَوْسِ مَقَرِّ الَّذِي آسَتْشَرَقَتْ عَلَيْهِ أَنْوَارِ الْوَجْهِ عَنِ مَشْرِقِ الْجَمَالِ بِآيَاتٍ مَبِينٍ وَ قَامَ تَلْقَاءَ الْعَرْشِ مَنْظَرِ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى وَ سَمِعَ نَغْمَاتِ رَبِّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ قَازَ بِكُلِّ الْخَيْرِ حِينَ الَّذِي هَبَّتْ عَلَيْهِ نَفْحَاتُ الْقُدْسِيِّ عَنِ رِضْوَانِ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْمُقْتَدِرِ الْعَزِيزِ الْعَظِيمِ." ۵۲

۳-۵ منظر اکبر (ملکوت) همان مقام محمود ۵۳ است.

جمال قدم می فرمایند، "قَدْ حَضَرَ فِي الْمَنْظَرِ الْأَكْبَرِ مَا أُرْسَلَتْهُ إِلَى السَّمْنَدِرِ وَ عَرَضَهُ الْعَبْدُ الْحَاضِرُ إِذْ كَانَ مَقَرَّ الْعَرْشِ فِي هَذَا الْمَقَامِ الْمَحْمُودِ." ۵۴

و نیز: "قُمْ بِأَسْمَى الرَّحْمَنِ بَيْنَ الْإِمْكَانِ ثُمَّ ادْعُ النَّاسَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْبَيَانِ إِلَى مَقَامِ مَحْمُودِ." ۵۵  
"يا موسى اسمع بأذن القلب ما نطق به لسان المظلوم في هذا المقام المحمود إنه يذكرك لوجه الله فيهديك إلى صراط الواضح الممدود." ۵۶

"أن يا محمود اسمع نداء ربك من هذا المقام المحمود. طوبى لمن سمع النداء من شطر الأبهى و أجاب ربّه المهيمن القيوم." ۵۷

حضرت عبدالبهاء می فرمایند، "يا مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ صَدَقَ بِكَلِمَاتِهِ أَنْجَهَ دَرِ عَرِضَهُ وَجُودِ اسْتِ عَاقِبَتِ فَاثِي وَ مَفْقُودِ، مَكْرَ مَقَامِ مَحْمُودِ. أَنْ مَقَامِ دَرِ قَطْبِ فَلَكَ بَقَا مُسْتَقَرٌّ وَ فَيْضُشِ مُسْتَمَرٌّ. چِه كه آیه تامه و حجة بالغه ربّ دود و ظلّ ممدود است. پس تا توانی دست به ذیل آن مقام زن



و در بیان دیگر مذکور، "بگو ای اماء رحمن، چه موهبتی اعظم از این که در عصر مبارک قرن جمال ابہئی، یوم ظهور در عالم وجود محشور شدید و به افق شہود در مقام محمود به جمال موعود توجّہ نمودید." ۵۹

## ۶- وحدت عوالم الہی

چون در این اوراق به عوالم چهارگانه الہی اشاره شد و مراتب اسم اعظم در لاهوت و جبروت و ملکوت و تجلیّی به ناسوت مورد تدقیق قرار گرفت، به جهت آن که عالم وحدت الہی را متکثر نینیم، ضروری است از نصوص الہیّہ ہدایت بطلبیم.

جمال ابہئی می‌فرمایند، "و این که ذکر شد اسماء در ملکوت اسماء واحدند، ملکوت را مہوم بدان. ملکوت و جبروت و لاهوت الیوم طائف عرشد و از افاضة این مراتب و عوالم که در این مقام مشہود است، عوالم لاهوت و جبروت و ملکوت و فوق آن در مواقع خود موجود و برقرارند ... باری، در ساحت حق کلّ اسماء واحد بوده و خواهند بود و این قبل از ظہور کلمة فصلیّہ است." ۶۰

حضرت عبدالہیاء می‌فرمایند، "... اسم اعظم ... قبل از اشراق در افق امکان و بعد از غروب، بر سریر عظمت آن جهان حقیقت مستقر بوده و حال نیز چنان است. زیرا از برای حقیقت مقدّسہ اش نہ طلوعی و نہ غروبی و نہ ظہوری و نہ بطونی نہ اوّلی و نہ آخری. لم یزل در علوّ بوده و هست. این تقدیس مراتب بالتّسبہ به اشراق در ہیکل مکرم است نہ در ذات و حقیقت." ۶۱

"آن شمس حقیقت و نبر اعظم جهان الہی را افول و غروبی و صعود و نزول و ہبوط و عروجی و غیب و شہودی در ذات اقدسش نبوده. این ظہور و کمون و طلوع و غروب نظر به عوالم است. آفتاب انور در جمیع اوقات در مرکز خویش در نقطه احتراق است. این شب و روز و مہرجان و نوروز و بہار و خزان و کانون و حزیران بالتّسبہ به کرۂ ارض است نہ مہر تابان. فی الحقیقہ یزدان پاک را طلوعی جز در افق ابہئی و ملکوت اعلیٰ نہ. چون غمام غیبت زائل گردد، خورشید تابان در مرکز تقدیسش آشکار شود ..." ۶۲

"... فغان و نالہ منما کہ روی آن گل صدبرگ خندان در پس نقاب شد و جمال آن دلبر رحمن در وراي حجاب. استغفراللہ؛ این نقاب و حجاب نظر به ضعف بصر ما است، والاّ آن آفتاب را طلوع و غروبی فی حدّ ذاته نہ. در ملکوت ابہایش لائح است." ۶۳

در آثار مبارکہ ملکوت و جبروت مترادف یکدیگر به کار می‌روند کہ جهت مزید تبصّر خاطر به چند مورد اکتفا می‌شود:

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "الهی الهی إِنَّ أَمْتَكَ الطَّيِّبَةَ ... قد سَرَعَتْ إِلَيْكَ وَ جَزَعَتْ إِلَى عَتَبَةِ رَحْمَانِيَّتِكَ مَتَمَّتِي عَفْوِكَ وَ غَفْرَانِكَ. تَتَمَّتِي فَضْلِكَ وَ احْسَانِكَ مَتَضَرِّعَةً إِلَى الْمَلَكُوتِ الرَّحْمَانِي مَبْتَهَلَةً إِلَى الْجَبْرُوتِ السَّبْحَانِي ..."<sup>۶۴</sup>

و نیز: "... اگر از عوالم الهیّه و جهان معنوی الهی، که بعد از عروج این ارواح به ملکوت الهی و جبروت اعلیٰ مقدّر شده، بویی به مشام جهانیان رسد، البتّه هر یک در قربانگاه در سبیل محبت الله به کمال شوق و اشتیاق بشتابند ..."<sup>۶۵</sup>

و در مقام مناجات می‌فرمایند: "... و آشْرَحْ صَدْرِي بِرُوحِ التَّائِيْدِ مِنَ الْمَلَكُوتِ وَ نَوِّرْ بَصْرِي بِمَشَاهِدَةِ جُنُودِ التَّوْفِيْقِ الْمُتَتَابِعِ عَلَيَّ مِنَ جَبْرُوتِكَ ..."<sup>۶۶</sup>

#### ۷- حقیقت هر شی در ملکوت است.

جمال قدم می‌فرمایند، "... ملکوت در رتبه اولی و مقام اول منظر اکبر بوده و در مقام آخر عالم مثال است مابین جبروت و ناسوت و آنچه در آسمان و زمین است مثالی از آن در آن موجود ..."<sup>۶۷</sup>

از بیان مبارک چنین دریافت می‌نماییم که آنچه در آسمان‌ها و زمین است، مثالی از آن در ملکوت موجود و از آنجایی که ملکوت مخلوق جمال ابهی و منظر حضرتش می‌باشد، باید گفت که کمال هر شی در ملکوت است. زیرا حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

"... ملکوت ابهی آئینه جهان‌نمای الهی و مرآت کائنات رحمانی است ..."<sup>۶۸</sup>

و بنابراین، "... حقیقت اشیاء در خزائن ملکوت است ..."<sup>۶۹</sup>

و در جای خود، "... ناسوت آئینه ملکوت است و هر یک با یکدیگر تطبیق تام دارد ..."<sup>۷۰</sup>

"جهان ناسوت ظلّ زائل ملکوت است و عالم ارضی اثری از عالم آسمانی."<sup>۷۱</sup>

بنابراین، کمال هر چیزی در ملکوت است. به عنوان مثال، جناب اشراق‌خاوری راجع به ملکوت فرد انسانی این‌طور می‌نویسند: "هر فردی از انسان بر حسب استعدادی که در سرشت او نهفته است، در عالم شهادت می‌بایست راه کمال پیماید و آن کمال که برای او مقدّر است، عبارت از ملکوت او است که در حین طیّ درجات، قبل از آن که انسان بدان برسد، آن مقام کمال در غیب است؛ مانند میوه که در شجر است و در حیثی که شجره قبل از ظهور میوه راه کمال مخصوص خود را می‌پیماید، آن میوه در غیب شجره موجود است و شجره وقتی به ملکوت خود می‌رسد که میوه‌اش از غیب به شهود آید و ظاهر و آشکار شود و در هر حال برای هر فردی مقام کمال و ملکوت خاصی مقدّر و معین شده که باید به واسطه نور وجود، که فیاض حقیقی به او عطا کرده، درجات کمال را به تدریج بپیماید تا به ملکوت خود، که اعلیٰ درجه کمال خود است، برسد

..."<sup>۷۲</sup>

و به همین سیاق می‌توان گفت پدر وظائفی دارد، مادر وظائفی دارد، مرئی وظائفی دارد و غیره. هر کسی که در اجتماع نقشی ایفا می‌کند، آن نقش ملکوتی دارد و هر فرد منجذب به ملکوت الهی باید تلاش کند که دقیقاً خصائص ملکوتی نقش خویش را بیابد و به موجب آن عمل کند و در یک چرخه یادگیری قدم به قدم به ملکوت خویش، که نهایت کمال اوست، فائز شود. گاهی در جایگاه فرزند، گاهی پدر، گاهی همسر، کارگر، همسایه و غیره؛ و این امر مستلزم این است که انسان به نقشه کمال خود در هر نقشی پی ببرد که خود از اسرار ملکوت محسوب است. چنانچه در مقام مناجات و راز و نیاز با خدای بی‌انبار گوئیم، "... طیور نفوس را در هوای دیگر پرواز ده و محرمان ناسوت را به اسرار ملکوت دمساز کن ..."<sup>۷۳</sup>

مثال دیگر: افکار فلاسفه و دانشمندان هم مثالی در عالم ملکوت دارند که حقیقت آن رأی و فکر علمی است و هرچه افکار و آراء و نظرات متفکران و دانشمندان به خزانه حقایق ملکوتی نزدیک‌تر باشد، صائب‌تر، مؤثرتر و حقیقی‌تر است و آلا عین خطا است. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "مرقوم نموده بودی که افکار فیلسوفی را چگونه تطبیق به افکار دینانی نمایم؛ بدان که ناسوت آئینه ملکوت است و هر یک با یکدیگر تطبیق تام دارد. آراء صائبه ناسوتیه که از نتایج افکار فلسفه حقیقیه است مطابق آثار ملکوتیه است و به هیچ وجه من الوجوه اختلافی در میان نیست. زیرا حقیقت اشیاء در خزائن ملکوت است؛ چون جلوه به عالم ناسوت نماید اعیان و حقایق کائنات تحقق یابد. اگر چنانچه آراء فلسفیه مطابق آثار ملکوتیه نباشد یقین است که عین خاست. زیرا بعد از قرون و اعصار به تدقیق و تحقیق فلاسفه واضح و مشهود شد که بیان صریح ملکوتی صحیح و آراء فلسفه سقیم بوده ..."<sup>۷۴</sup>

مثال هیکل مبارک در این لوح در باره رأی بطلمیوس بر حرکت خورشید به گرد زمین است که بعداً خلاف آن ثابت شد. به خصوص این که در قرآن کریم بطلان این رأی واضح شده بود. لذا چون رأی بطلمیوس مطابق رأی ملکوتی، یعنی آنچه که در قرآن می‌فرماید، نبود، عین خطا بود.

## ۸- ملکوت جامعه بشری

به همین ترتیب، جامعه انسانی نیز وجودی است بر کره ارض و بالطبع، بنا به بیان مبارک، حقیقتش در خزائن ملکوت است. امروز جامعه بشری در معرض انواع مصائب و بلاهاست. انواع تعصبات نژادی، مذهبی، جنسی، ملی، قومی در هر گوشه‌ای آتشی افروخته‌اند. تفاوت سطح اقتصادی فاحش است، به گونه‌ای که عده‌ای در قصور عالیه و گروهی در قبور متروکه مطموره شب را به صبح می‌رسانند؛ بیماری‌های ناشناخته و لاعلاجی که نتیجه زندگی مادی‌گرایانه و لذت‌جویانه انسان است؛ مصارف باهظه تسلیحاتی که همواره ثقل فادجی بر

دوش نفوس کم‌درآمد جامعه است و بسیاری از موارد دیگر که جمعاً فجایع اسف‌باری را رقم می‌زنند.

بلا‌تردید، نجات عالم بشری منوط به این است که بتوانیم حقیقت جامعه‌ای سالم، با‌نشاط و متعالی را از خزائن ملکوت به دست آوریم. زیرا که بی‌گمان مصائب عالم انسانی نشان از این امر دارد که طُرّاحان و مدیران جوامع، بدون توجّه به حقائق ملکوتی، به اندیشهٔ محدود انسانی برای سازمان و روابط و قوانین حاکم بر روابط عالم اکتفا کرده‌اند. لذا امروز هر انسانی با آه و این ناظر اسف‌بارترین فجایع انسانی در عالم بشری است.

در تعریف جامعه می‌گوییم: جامعه عبارت از گروهی از افراد با ویژگی‌های خاصّ است که دارای روابط متقابل متفاوتی هستند که متوجّه به هدفی خاصّ است. بنابراین، هدف هر جامعه علت تشکیل آن است و همین هدف است که چگونگی روابط بین اعضاء را تعریف می‌کند. مثلاً، جامعه طرفداران حقوق بشر نفوسی هستند که با هدف استقرار حقوق بشر بنا بر موازین و قوانین مشخص تلاش می‌نمایند و این تلاش برای این که بتواند از وسعت و عمق و درجهٔ تأثیر بیشتری برخوردار شود، نیاز به همکاری و ایجاد روابط تعریف‌شده‌ای بین طرفداران دارد که هدف مورد نظر، این روابط را تعریف می‌کند. به این هدف، بنا بر هدایت حضرت عبدالبهاء، «جهت جامعه» می‌گوییم. حالا، به جای عبارت حقوق بشر می‌توان «وطنیت»، «سیاست»، «نژاد»، «مذهب»، «اتحاد منافع» و غیره را گذاشت. اینها همه می‌توانند در جای خود جهت جامعه یا هدف تشکیل یک جامعه باشند و بنا بر هر یک از این اهداف یا جهات جامعه، جوامع لاتعدّد و لاتحصی در عالم انسانی به وجود آمده‌اند.

اما، مطلب مهمّ این است که با توجّه به وضع و شرایط عالم انسانی، هیچ یک از این جهات جامعه، گرچه موفقیت‌هایی نسبی کسب کرده‌اند، ولی نتوانسته‌اند جامعهٔ بشری را به کمال خود هدایت نمایند. بنابراین، هیچ کدام از آنها مطابق حقایق موجود در خزائن ملکوت نیستند؛ به عبارت دیگر هیچ یک جهت جامعهٔ ملکوتی ندارند. کمال این موضوع را در بیان مبارک حضرت عبدالبهاء می‌توان ملاحظه کرد: "ای نفوس آسمانی و ابناء و بنات ملکوت، خداوند در قرآن می‌فرماید، «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا».<sup>۷۵</sup> هر چند در عالم امکان جهت جامعه بسیار که سبب الفت و اتحاد بین بشر است مثلاً وطنیت جهت جامعه است، ملیت جهت جامعه است، اتحاد منافع جهت جامعه است، وحدت سیاسیّه جهت جامعه است، وحدت افکار جهت جامعه است و سعادت عالم انسانی به تأسیس و ترویج جهت جامعه است، ولیکن جمیع این تأسیسات فی‌الحقیقه أعراض است نه جوهر؛ مجاز است نه حقیقت. زیرا موقت است نه مؤبّد. چون موانع و وقایع عظیمه حاصل گردد این جامعیت‌ها به کلی از میان برود. اما جهت جامعه

ملکوتی، یعنی تأسیسات و تعلیمات الهی، جهت جامعه ابدی است؛ شرق و غرب را به هم ارتباط دهد، وحدت عالم انسانی تأسیس نماید، بنیان اختلاف براندازد، بر جمیع جامعیت‌ها غلبه کند، مانند شعاع آفتاب ظلمات مستولی بر آفاق را به کلی ازاله نماید، حیات معنوی بخشد، نورانیت الهی جلوه نماید، نفثات روح القدس معجزات آشکار کند، خاور و باختر دست در آغوش یکدیگر شود، جنوب و شمال هم‌عنان و هم‌افکار گردد، مقاصد متضاده متعارضه نماند، نوایای مختلفه از میان برخیزد، منازعه بقا زائل گردد، خیمه وحدت عالم انسانی در قطب امکان سایه افکند. پس، جهت جامعه تعالیم الهی است که جامع جمیع مراتب است و شامل عموم روابط و ضوابط ضروریّه." ۷۶

### ۹- مفهوم استقرار ملکوت الله بر بسط غیرا

بنا بر آنچه که بیان شد، عالم انسانی نقشه کامل و تمام‌عیاری در ملکوت دارد که به دست طراح مقتدرش از لوح محفوظ الهی برای حصول سعادت نوع بشر و ترقی جامعه انسانی در دور بهائی طراحی شده و به صورت شریعت الهی و در قالب آثار متعالیه دو مهبط وحی و تبیینات دو مبین رفیع‌الشان امر الهی و امروز در مقام تشریح آن آثار و تشریح احکام غیرمنصوصه لازمه توسط بیت‌العدل اعظم در اختیار عالم بشری قرار گرفته است. عده‌ای از مؤمنان به این امر با عشق عمیقشان به حضرت بهاء‌الله، خالق این ملکوت، و با محبت بی‌مثیلشان به عالم بشری، شب و روز در فکر تأسیس آن مدنیت روحانی لاشرقیه و لاغربیه، به عبارتی تأسیس ملکوت‌الله بر بسط غیرا و عالم خاک، به سر می‌برند و نقد عمر را مصروف تحقق این هدف متعالی می‌نمایند.

تمدن به شدت مادی حاضر در حال تخریب و مدنیت روحانی در حال تأسیس است؛ و به راستی مفهوم کلی تخریب و تأسیس را چگونه می‌توان عینیت بخشید که بتواند دستورالعملی برای مؤمنی باشد که می‌خواهد با تمام وجود رسالتش را در دوره حیات محدودش به عالم بشری و بالطبع عبودیتش را به درگاه جمال الهی اثبات نماید؟ شاید این موضوع را بتوان از وجوه مختلف مورد بررسی قرار داد که یکی از آن وجوه می‌تواند این نگاه باشد.

با مراجعه به تعریفی که از جامعه به عمل آوردیم، ملاحظه می‌کنیم که جامعه بیش از مجموعه اعضاء آن است و این «بیش از» روابط متقابل و متفاوتی است که در درجه اولی بین انسان و خالق جهان هستی، انسان‌ها با یکدیگر، حتی انسان با محیط زیستش و خلاصه هرچه که بتوان بدان نام رابطه نهاد - رابطه زن و شوهر، رابطه فرزند و والدین، مرتبی و متربی، کارگر و کارفرما، رئیس و مرئوس، دولت و مردم، طبیب و بیمار، خریدار و فروشنده و غیره - اطلاق می‌گردد، که



بسیار کوتاه است. به عنوان مثال، دو نفری که یکدیگر را نمی‌شناسند ولی مجبورند برای مدت مثلاً ده ساعت، در اتوبوس، کنار یکدیگر مسافرت کنند. اگر قوانین حقیقی بر روابط ایشان حاکم باشد مسافرتی دلپذیر پیش رو خواهند داشت که ای بسا به دوستی پایداری هم منجر شود یا در صورت عکس، ساعات مسافرت را سخت و طاقت‌فرسا کند.

حالا بحث به اینجا می‌رسد که انسان‌هایی که به طور ذاتی میل به کمال فردی و اجتماعی دارند، بالطبع مایلند به مصداق بیان مبارک، «دعوا الرذائل و خذوا الفضائل»،<sup>۷۷</sup> قوانین منفی غیر انسانی و غیر الهی را، که به عدم موقفیت انسان‌ها و مضرت اجتماعی منجر شده‌اند، حذف کنند و قوانینی را جایگزین آنها نمایند که فلاح و نجات برای ایشان و جامعه‌شان به ارمغان می‌آورد. ولی آن قوانین کدامند و آنها را در کجا باید جست؟ این قوانین را حضرت بهاءالله در ملکوت ابهی خلق و تعریف فرموده و در قالب آیات وحی در بیش از صد مجلد از آثارشان در عالم انسانی جاری ساخته‌اند و هدایات دو میّین منصوص نقشه اجرایی آن مدنیت الهیه را مهیا کرده‌اند و امروز با هدایت معهد اعلیٰ، مؤمنان به جمال قدم و در طرّ فرایندهای گوناگون و نقشه‌های پی در پی مشغول تأسیس آن قوانین بر روابط عالم انسانی هستند. به عبارت دیگر، مفهوم مدنیت در حال فروپاشی چیزی جز این نمی‌تواند باشد که بشریت به ضعف و نارسایی اکثر قوانین موضوعه‌اش که امروز بر روابط عالم حاکم هستند پی برده و در صدد حذف آن قوانین و تأسیس قوانین ملکوتی مدنیتی جدید و البته الهی و روحانی بر آیند که به همت احتبای الهی در اختیار ایشان قرار خواهد گرفت.

لذا مفهوم تخریب و تأسیس را می‌توان در تخریب قوانین مخرب و تأسیس قوانین رشد دهنده و تعالی‌بخش خلاصه کرد که به شکوفایی نوع بشر منجر می‌شود. قرار نبوده و نیست که مظاهر تمدن کنونی به کلی تخریب شود و عالم به حسب ظاهر به ویرانه‌ای بدل گردد؛ بلکه قرار است در روابط مزبور، قوانین غیرسازنده که به جنگ و تباهی و اختلاف طبقاتی و نزاع مذهبی و نژادی و امثالهم منجر شده است، جای خود را به استقرار قوانین و تعالیم ملکوتی جمال قدم بدهند. این معنای استقرار ملکوت‌الله بر بسیط‌غیرا یا تأسیس مدنیت لائشرقیه و لاغربیه الهی بر کره خاک یا عالم بشری است.

حضرت مسیح می‌فرمایند، "ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدّس باد؛ ملکوت تو بیاید؛ اراده تو چنان که در آسمان است بر زمین نیز کرده شود."<sup>۷۸</sup>

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "قسم به مرّی حقیقی که اگر به نصایح الهی که در الواح نورانی نازل، عامل گردید این خاک سیاه آئینه ملکوت اعلیٰ شود و این حیّز ادنی کاشف ملکوت ابهی گردد."<sup>۷۹</sup>

## ۱۰- ملکوت در قرآن کریم

همانطوری که ملاحظه فرمودید، در آثار امر مبارک کلمه «ملکوت» مکرراً به کار رفته است و در توجیه و توضیح و تشریح ملکوت بیاناتی نازل و صادر شده است که به شمه‌ای از آنها اشاره گردید. در کتب عهد جدید و به خصوص انجیل متی در موارد متعددی کلمه «ملکوت» آمده است که در بعضی استنادات به آنها اشاره شد. اما در قرآن کریم تنها در چهار آیه از لفظ «ملکوت» استفاده شده است:

«وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ». ۸۰

«أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجْلُهُمْ قِيَامِي حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ». ۸۱

«قُلْ مَنْ يَدِينِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِزُّ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ». ۸۲

«فَسُبْحَانَ الَّذِي يَدِينِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ». ۸۳

در جلد هفدهم ترجمه «تفسیر المیزان»، در تفسیر آیه ۸۳ سوره یس، «فَسُبْحَانَ الَّذِي يَدِينِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» می‌نویسد: «کلمه «ملکوت» مبالغه در معنای مُلک است، مانند کلمه «رَحْمَت» و کلمه «رَهْبَت» که مبالغه در معنای «رحمت» و «وحشت» است. با انضمام این آیه به ما قبلش، این معنا به دست می‌آید که مراد به ملکوت آن طرف از دو طرف هر چیز است که رو به خدا است. چون هر موجودی دو طرف دارد: یکی رو به خدا و دیگری پشت به خدا. ملکوت هر چیز سمت رو به خدای آن چیز است و مُلک سمت رو به خلق آن. ممکن هم هست بگوییم ملکوت به معنای هر دو طرف هر موجود است و آیات زیر هم بر همین معنی حمل می‌شود:

«وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ». ما هر دو سوی آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان می‌دهیم برای این که چنین و چنان باشد و نیز برای این که از اصحاب یقین باشد (سوره انعام (۶)، آیه ۷۵)؛

«أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...». چرا به هر دو سوی آسمان‌ها و زمین نظر نمی‌کنند؟ (سوره اعراف (۷)، آیه ۱۸۵)؛

«قُلْ مَنْ يَدِينِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ...». بگو آن کیست که هر دو سوی هر چیز را به دست دارد؟ (سوره مؤمنون (۲۳)، آیه ۸۸)؛

و اگر فرموده ملکوت هر چیزی به دست خدا است، برای این است که دلالت کند بر این که خدای تعالی مسلط بر هر چیز است و غیر خدا کسی در این تسلط بهره و سهمی ندارد.



تفسیر هر چهار آیه را مورد توجه قرار می‌دهد و به همین میزان از توضیح بسنده می‌کند و با این که روش مفسر محترم این است که اگر درباره موضوع مورد بحث از احادیث نبوی یا حدیث ائمه موجود باشد حتماً مورد اشاره قرار می‌دهد، به حدیثی هم در تفسیر این آیات اشاره نفرموده‌اند. در «تفسیر ادبی و عرفانی قرآن مجید»، تألیف امام محمد میبندی، که از «کشف الاسرار» خواجه عبدالله انصاری است، نیز توضیحی در این مورد ملاحظه نشد. لذا تکمیل این بخش موکول به مطالعات بیشتر با هدایت دوستان است.

### ۱۱- کلمات و عبارات مترادف ملکوت

ملکوت در آثار مبارکه با کلمات و عباراتی از قبیل افق محبت‌الله، گلشن ملاً اعلی، فردوس لقاء، ملکوت ابیئ، رفیق اعلی، فردوس رحمانی، حظیره القدس عالم روحانی، فردوس اعلی، ملکوت تقدیس، جهان الهی، مغرس سدره، افق لامکان، ملکوت اعلی، فردوس الهی، جنت ابهائی، عتبه سامیه، جنة عالیه، جنة رضوان، ملکوت باقی، جنة، جنان، حصون ملاً اعلی، مقام اعلی و غیره هم توصیف شده است.

### ۱۲- روح انسان در عالم بعد

#### ۱-۱۲ روح انسان بعد از صعود به ملکوت اعلی وارد می‌شود.

جمال ابیئ می‌فرمایند، "و این که سؤال نمودید روح بعد از خراب بدن به کجا راجع می‌شود؛ اگر به حق منسوب است به رفیق اعلی راجع. لعمرالله به مقامی راجع می‌شود که جمیع السن و اقلام از ذکرش عاجز است." ۸۴

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "پس کائنات منتهی به انسان شد و انسان اشرف کائنات است. و اگر این انسان هم چند روزی در این عالم زندگانی به تعب و مشقت کند و بعد معدوم شود عالم وجود او هام محض است و سراب بی‌پایان ... این است که بعد از این حیات ناسوتی حیات ملکوتی است." ۸۵

و نیز می‌فرمایند، "... الروح کطیبر محصور فی قفص الجسد متى تکسرت هذا القفص طار الطیر إلى ریاضی الملکوت بکل سرور و حیور..." ۸۶

#### ۲-۱۲ در توصیف ملکوت جایگاه متصاعدین و شهدا

جمال قدم در تسلیت مادری می‌فرمایند، "قسم به آفتاب صبح حقیقت که در مقامی ساکن است که وصف آن به قلم نیاید و ذکر آن به بیان اتمام نپذیرد. مقرش در افق اعلی و مصاحبش ارواح مقدسه مجرده و طعامش نعمت باقیه مکتونه. اگر بر جمیع من علی الأرض، آن مقام اقدس ابیئ، به قدر سم ایزه تجلی نماید، کل از فرح و سرور هلاک شوند." ۸۷

و نیز می‌فرمایند، "طوبی لروح خَرَجَ مِنَ الْبَدَنِ مَقْدَساً عَنْ شُبُهَاتِ الْأُمَمِ. لَعَمْرُ اللَّهِ إِنَّهُ يَتَحَرَّكُ فِي هَوَاءِ إِرَادَةِ رَبِّهِ وَ يَدْخُلُ فِي الْجَنَانِ كَيْفَ يَشَاءُ وَ تَخْدِمَتُهُ طَلَعَاتُ الْفَرْدُوسِ فِي الْعَشِيِّ وَ الْإِشْرَاقِ. إِنَّهُ يُعَاشِرُ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ وَ أَوْلِيَائِهِ وَ يَتَكَلَّمُ مَعَهُمْ وَ يَقْصُ لَهُمْ مَا ظَهَرَ فِي أَيَّامِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ ..."<sup>۸۸</sup>

و نیز می‌فرمایند، "... هِيَ الْيَوْمَ فِي هَذَا الْعَالَمِ حُبِّي وَ رِضَائِي وَ مَنْ فَازَ بِهِ لَيْتَنُورُ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا وَ بَعْدَ الْمَوْتِ يَدْخُلُهُ فِي جَنَّةِ أَرْضِهَا كَأَرْضِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ يَخْدِمَتُهُ حَوْرِيَّاتُ الْعَزِّ وَ التَّقْدِيسِ فِي كُلِّ بَكْوَرٍ وَ أَصِيلٍ وَ يَسْتَشْرِقُ عَلَيْهِ فِي كُلِّ حِينٍ شَمْسُ جَمَالِ رَبِّهِ وَ يَسْتَضِيُّ مِنْهَا عَلَى شَأْنٍ لَنْ يَقْدِرَ أَحَدٌ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهِ ..."<sup>۸۹</sup>

حضرت عبدالبهاء به همسر یکی از شهداء می‌فرمایند، "اگر بدانی که آن جان پاک در چه انجمی حاضر و به چه جمالی ناظر و در چه ملکوتی فائز و بر چه سربری جالس است و چه تاجی بر سر دارد و چه سراجی روشن، البتّه پرده براندازی و نعره برافرازی و در شهر ولوله و آشوب اندازی ..."<sup>۹۰</sup>

### ۳-۱۲ ملکوت معاشرت با اولیاء و انبیاء و اصفیاء است.

جمال قدم می‌فرمایند، "... مَقْرَشٌ فِي أَرْضِ الْعِلْمِ وَ مَصَاحِبُ أَرْوَاحِ مَقْدَسَةٍ مَجْرَدَةٍ ..."<sup>۹۱</sup> و نیز، "... إِنَّهُ يُعَاشِرُوا أَنْبِيَاءَ اللَّهِ وَ أَوْلِيَائِهِ وَ يَتَكَلَّمُ مَعَهُمْ وَ يَقْصُ لَهُمْ مَا ظَهَرَ فِي أَيَّامِ اللَّهِ ..."<sup>۹۲</sup> و نیز در مقام مناجات برای یکی از متصاعدین از قلم مبارک نازل، "... ثُمَّ آجَعَلْ عَبْدَكَ، يَا إِلَهِي، مَعَ أَصْفِيَائِكَ وَ أَوْلِيَائِكَ وَ أَنْبِيَائِكَ فِي الْمَقَامَاتِ الَّتِي عَجَزَتِ الْأَقْلَامُ عَنْ ذِكْرِهَا وَ الْأَلْسُنُ عَنْ وَصْفِهَا ..."<sup>۹۳</sup>

حضرت مسیح در شام آخر خطاب به حواریون می‌فرمایند، "أَمَّا بِهَ شَمَا مِيْ گویم که بعد از این از میوه دیگر نخواهم نوشید تا روزی که آن را با شما در ملکوت پدر خود تازه آشامم."<sup>۹۴</sup> همچنین می‌فرماید، "و به شما می‌گویم که بسا از مشرق و مغرب آمده در ملکوت آسمان با ابراهیم و اسحق و یعقوب خواهند نشست."<sup>۹۵</sup>

### ۴-۱۲ ملکوت، حضور در محفل تجلی جمال ایهی و فوز به لقاء سرمدی و وصال حضرتش

جمال قدم می‌فرمایند، "أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْمَوْتَ بَاباً لِلِقَائِهِ وَ سَبَباً لِيُوصِلَهُ وَ عَلَةً لِحَيَاةِ عِبَادِهِ."<sup>۹۶</sup>

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "ای ورقه محترمه، از صعود من ادرک لقاء رَبِّهِ محزون و پریشان مباش و آه و فغان منما. زیرا امیدواریم که کلّ به فضل و عنایت اسم اعظم در آن محفل نورانی مجمع رحمانی، بزم تجلی، مجتمع شویم."<sup>۹۷</sup>

و در مقام مناجات می‌فرمایند، "... الطاف شایان کن، موهبت رایگان فرما، در بزم تجلی راه ده و به محفل مشاهده و لقا فائز فرما ..."<sup>۹۸</sup>

و نیز، "... این نفوس مرغان چمن تو آند و بلبلان گلشن تو. در حدیقه غفران لانه عطا کن و به محفل تجلی ابدی و جلوه ربّانی و لقای سرمدی فائز فرما و تا ابد پاینده و برقرار دار ..."<sup>۹۹</sup>

### ۵-۱۲ رابطه ارواح با یکدیگر در عالم ملکوت

جمال ابی می‌فرمایند، "و اما ما سألتَ مِنَ الأرواحِ و اطلعَ بعضها على بعضٍ بعد صعودها ... اهل بهاء که در سقیفه الهیه ساکنند، کلّ از احوال یکدیگر مطلع و با هم مأنوس و مصاحب و معاشر. این مقام منوط به ایقان و اعمال نفوس است. نفوسی که در یک درجه واقفند، مطلعند از کمّیات و کیفیات و درانچ و مقامات یکدیگر و نفوسی که در تحت این نفوس واقفند، مطلقند از مراتب و مقامات نفوس عالیّه از خود اطلاع نیابند. لِكُلِّ نَصِيبٍ عِنْدَ رَبِّكَ طُوبَى لِنَفْسٍ تَوَجَّهَ إِلَى اللَّهِ و استقامَ فِي حُبِّهِ إِلَى أَنْ طَارَ رُوحُهُ إِلَى اللَّهِ الْمَلِكِ الْمُقْتَدِرِ الْغَفُورِ الرَّحِيمِ."<sup>۱۰۰</sup>

### ۶-۱۲ مؤمنان مکافات اعمالشان را در ملکوت به دست می‌آورند.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "ای یاران روحانی من، زحمات و مشقتتان در خدمت امرالله و تحمّل مصیبت و بلا و معاونت ضعفا معلوم و واضح. مکافات این اعمال مقبوله از جمال ابی است. در ملکوت تقدیسش حرف به حرف مذکور و در لوح محفوظش کلمه به کلمه مسطور. پاداش این عبودیت و جانفشانی را عنقریب در ملکوت رحمانی مشاهده خواهید نمود."<sup>۱۰۱</sup>

و نیز از قلم میثاق صادر، "فَلِكُلِّ إِنْسَانٍ مِصَابٌ بِالْبَلَاءِ كَمَكَاةٍ فِي مَلَكُوتِ اللَّهِ ... و المكافاتُ عَلَى تَحْمُلِ الْبَلَاءِ فِي مَلَكُوتِ اللَّهِ ..."<sup>۱۰۲</sup>

و نیز می‌فرمایند، "... اگر در این جهان زحمت جان و رنج روان ببینند، در جهان ملکوت از رحمت غُظَمَى و گنج روان نصیب گیرند ..."<sup>۱۰۳</sup>

### ۷-۱۲ تأثیر ارواح مجردّه مقدّسه از ملکوت بر این عالم

جمال ابی می‌فرمایند، "ارواح مستقیمه مجردّه که مقدّس از شئون ارضند، مرتبی عالم بوده و هستند. لعمرالله بعد از صعود مهیمن و محیط اند. لم یزل و لایزال این مقام مستور بوده و به خاتم حفظ الهی مختوم و در خزانه عصمت محفوظ. ارواح مقدّسه مجردّه که از این عالم به نور انقطاع صعود نمایند سبب بزرگند از برای تربیت عالم و ظهور صنایع و حکم."<sup>۱۰۴</sup>

و نیز می‌فرمایند، "ارواح مجردّه که حین ارتقاء منقطعاً عن العالم و مطهراً عن شبهات الامم عروج نمایند، لعمرالله انوار و تجلیات آن ارواح سبب و علت ظهورات علوم و حکم و صنایع و بقای آفرینش است."<sup>۱۰۵</sup>

"... هر نفسی که در امرالله ثابت و راسخ است بعد از صعود جمیع عوالم از او کسب فیض می‌نمایند. اوست مایه ظهور عالم و صنایع او و اشیاء ظاهره در او به امر سلطان حقیقی و مرئی حقیقی ...".<sup>۱۰۶</sup>

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "نفوس مبارکی که از این عالم رحلت نمایند و به جهان دیگر شتابند، چون مؤید به قوت ملکوتی گشتند، لابد تأثیر در عوالم وجود نمایند و به شفاعت سبب عنایت و تأیید حضرت احدیت گردند."<sup>۱۰۷</sup>

## ۸-۱۲ مشاغل ملکوتی

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "از جهان الهی، عالم نورانی، ملکوت الهی سؤال نموده بودید که در آن آیا مشاغل و شواغلی هست یا نه؛ آن جهان مقدس از شئون و طواری و لزوم ذاتی این امکان است."<sup>۱۰۸</sup>

## ۹-۱۲ ایمان شرط ورود به ملکوت

با ظهور مظاهر الهیه و همان طوری که در نصوص انجیل ملاحظه شد، بدو ندای به ملکوت می‌شود و آنان که به زیور روح ملکوتی، یعنی ایمان به مظهر ظهور، مزین می‌گردند قابل ورود به ملکوت‌الله می‌شوند.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "ای جمع محترم و ای طالبان راه خدا الحمدلله نور حقیقت درخشید و نسیم گلشن الهی وزید؛ ندای ملکوت در جمیع اقالیم بلند شد و نفثات روح القدس در هویت قلوب دمید و حیات ابدیه بخشید."<sup>۱۰۹</sup>

و نیز می‌فرمایند، "صبح نورانی از افق معانی می‌دمد و صلاهی بیداری از ملکوت ابرئ می‌رسد."<sup>۱۱۰</sup> همچنین می‌فرمایند، "در عرف روحانیین روحی که گفته می‌شود مقصد این روح نیست؛ بلکه مقصود آن روح ابدی است؛ آن حیات ایمانی است که حضرت مسیح می‌فرماید باید به آن روح انسان تعمیر بشود. و تا به آن روح تعمیر نشود در ملکوت الهی داخل نگردد ... آن نفوس که مؤمن بالله نیستند، هرچند روح انسانی دارند اما از روح حقیقی ایمانی محرومند؛ لهذا در حکم امواتند؛ هرچند حیات ناسوتی دارند ولی از حیات ملکوتی محرومند. انبیاء مبعوث شدند تا این روح انسانی را به روح ملکوتی زنده کنند."<sup>۱۱۱</sup>

همچنین از قلم میثاق نازل، "و أمّا الرُّوحُ الإنسانی هُوَ النَّفْسُ اللَّطَافَةُ أی الْمُدْرِكَةُ لِحَقَائِقِ الْأَشْیَاءِ وَ كَاشِفَةُ لَهَا وَ مُحِیْطَةٌ بِهَا ... وَ أمّا الرُّوحُ الْمَلْکُوتِ هُوَ إِشْرَاقٌ مِنْ أُنْوَارِ شَمْسِ الْحَقِیْقَةِ وَ تَجَلَّى مِنْ تَجَلِّیَاتِ اللَّاهُوتِ فِي عَالَمِ النَّاسُوتِ ..."<sup>۱۱۲</sup>

## ۱۰-۱۲ ارواح غیرمؤمنان در عالم بعد

جمال ابی می‌فرمایند، "سَوْفَ يَرَى الْمُشْرِكُونَ مَثْوَاهُمْ فِي النَّيِّرَانِ وَ الْمُؤَخَّدُونَ فِي مَلَكُوتِ اللَّهِ رَبِّ مَكَانٍ وَ مَا يَكُونُ." ۱۱۳ و نیز، "هر نفسی از کلمه‌الله مُعرض شد در نار و از اهل نفی و سَجِّین و در ظَلَمَ مُشْرِكِينَ مُحْشُورًا." ۱۱۴

و همچنین، "... این بسی معلوم و واضح است که کَلِّ بعد از موت مَطَّلَع به افعال و اعمال خود خواهند شد. قسم به آفتاب افق اقتدار که اهل حق را در آن حین فرجی دست دهد که ذکر آن ممکن نه و همچنین اصحاب ضلال را خوف و اضطراب و وحشتی رو نماید که فوق آن متصوّر نه. نیکو است حال نفسی که رَحِیق لَطِيف باقی ایمان را از ید عنایت و الطاف مالک ادیان گرفت و آشامید." ۱۱۵

از بیانات مبارکه چنین استنتاج می‌گردد که همه انسان‌ها در روح انسانی مشترکند. اما وقتی که به مظهر الهی ایمان می‌آورند صاحب روح ملکوتی می‌شوند. از آنجایی که ملکوت حول عرش مظهر ظهور طائف است، لهذا ایمان یعنی مجوّز ورود به ملکوت الهی. از اصطلاحات کتب مقدّسه است که زنده بودن یعنی تزئین حیات به روح ایمانی و ملکوتی و غیر آن در واقع مَمَات است. حال آن که فرد به حسب ظاهر حیات دارد. بیان مبارک حضرت مسیح است که: "بگذارد تا مردگان را مردگان دفن کنند." و حدیثی در اسلام که می‌فرماید، "المؤمنُ حیٌّ فی الدّارین" همین معنی را بیان می‌دارد، چنان که حضرت عبدالبهاء در توضیح این حدیث می‌فرمایند: "و اما حدیث «المؤمنُ حیٌّ فی الدّارین» واضح و آشکار است. زیرا در این جهان نیز روانیان زنده‌اند و جسمانیان مرده و پژمرده. زندگی خاکی دارند ولی از جان پاک محروم و در کنار ... و اما فی النشئة الأخری قَلِيسَ لَهْمَ نَصِيبًا مِنْ مَلَكُوتِ الْاَلَهِيِّ." ۱۱۶

به عبارت دیگر، این نفوس به عالم روح می‌روند ولی از ادراک فیض ملکوت ابی، به علّت عدم ایمان، محروم. حضرت عبدالبهاء در توضیح این واقعیت می‌فرماید: "انسان باقی است و حیّ ابدی است. لکن آنهایی که مؤمن بالله اند و محبّه‌الله و ایقان دارند، حیاتشان طَیِّبه است؛ یعنی ابدیه گفته می‌شود. اما، آن نفسی که محتجّب از حقّ هستند، با وجود این که حیات دارند، اما حیاتشان ظلمانی است و نسبت به حیات مؤمنین عدم است. مثلاً چشم زنده است و ناخن نیز زنده است ... این سنگ وجود دارد و انسان نیز وجود دارد. اما سنگ بالتّسبیه به وجود انسان عدم است ... به همچنین نفوس محتجبه از حق، هرچند در این عالم و عالم بعد از موت وجود دارند، اما بالتّسبیه به وجود قدسی ابناء ملکوت الهی معدومند و مققود." ۱۱۷

همچنین، "ای مشتاق ملکوت‌الله، ملکوت الهی مانند آسمان است. طیور تقدیس در این فضای نامتناهی پرواز نمایند. اما حشرات ارض محروم از این پرواز ... به جان و دل بکوش که بنت ملکوت شوی و از جهان الهی خبر گیری." ۱۱۸

### ۱۱-۱۲ ترقیات روح در ملکوت

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "اما ترقیات روح بعد از صعود به ملکوت مجرد از مکان و زمان است و ترقیات بعد از صعود ترقیات کمالی است نه مکانی، مانند ترقی طفل از عالم جنینی به عالم رشد و عقل و از عالم نادانی به عالم دانایی و از مقام نقص به عالم کمال. و چون کمالات الهیه نامتناهی است، لهذا ترقی روح را حدی معلوم نه." ۱۱۹

و نیز می‌فرمایند، "... چنانچه ما در اینجا قوه داریم که در حق این نفوس دعا نماییم، همین‌طور در عالم دیگر هم که عالم ملکوت باشد همین قوه را دارا خواهیم بود. آیا جمیع خلق آن عالم مخلوق خدا نیستند؟ پس در آن عالم هم می‌توانند ترقی کنند. همچنان که در اینجا می‌توانند به تضرع اقتباس انوار نمایند در آنجا هم می‌توانند طلب غفران نمایند؛ به تضرع و رجا اقتباس انوار کنند. پس چون نفوس در این عالم به واسطه تضرع و ابتهال یا دعای مقدسین تحصیل ترقی می‌نمایند، به همچنین بعد از فوت نیز به واسطه دعا و رجا خود می‌توانند ترقی کنند، علی‌الخصوص چون مظهر شفاعت مظاهر مقدسه گردند." ۱۲۰

### ۱۳- ملکوت همان وطن اعلاهی انسان است.

حدیث مشهوری است از پیامبر اکرم که فرمودند، "حبّ الوطن منّ الإیمان". گرچه این حدیث غالباً برای بیان اهمّیت ملیت‌گرایی مورد استفاده قرار می‌گیرد، ولی صوفیه تعبیر دیگری از این حدیث نموده، وطن را نه این وطن خاکی، بلکه وطن روحانی انسان، یعنی همان عمای الهی در محضر حقّ تعالی که انسان اهل آنجا است، دانسته‌اند که به جهت ترقی در قوس صعود به این غربت آمده تا با رنج و تعب به مصداق «إِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ» برای وصول به وطن اصلی به سیر کمالی در این عالم پردازد. مولانا این واقعه را به بریده‌شدن «نی» از نیستان و ناله‌ی نی از جدایی مثل می‌زند:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند	وز جدایی‌ها شکایت می‌کند
کز نیستان تا مرا بریده‌اند	در نفریم مرد و زن نالیده‌اند
سینه‌خواهم شرحه شرحه از فراق	تا بگویم شرح درد اشتیاق
هر کسی کو دور ماند از اصل خویش	باز جوید روزگار وصل خویش <sup>۱۲۱</sup>

و تئوری سلوک مولوی در نزدیک به بیست و هفت هزار بیت در مثنوی او بر این اساس مؤسس است و طریق این سلوک معنوی را می‌نماید.

جمال ابی در هفت وادی عالم روحانی را وطن اصلی انسان ارزیابی می‌فرماید: "وَ عَمْرَى يَا حَبِيبُ لَوْ تَدْرُقُ هَذِهِ الثَّمَرَاتِ مِنْ حَضْرِهِ هَذِهِ السَّبَبَاتِ أَلَّتِي تَبْتَثُ فِي أَرْضِي الْمَعْرِفَةِ عِنْدَ تَجَلِّي أَنْوَارِ الذَّاتِ فِي مَرَايَاءِ الْأَسْمَاءِ وَ الصِّفَاتِ لَيَأْخُذُ الشُّوقُ زَمَامَ الصَّبْرِ وَ الْإِصْطِبَارِ عَنْ كَفِّكَ وَ يَهْتَرُ رَوْحَكَ مِنْ بَوَارِقِ الْأَنْوَارِ وَ تَجْدُبُكَ مِنْ الْوَطَنِ التَّرَابِي إِلَى الْوَطَنِ الْأَصْلِيِّ الْإِلَهِيِّ فِي قُطْبِ الْمَعَانِي ...".<sup>۱۲۲</sup>

در نماز کبیر، غربت انسان در این عالم ترابی تصدیق می‌شود و تسریع او را به وطن اعلی تأیید می‌فرماید، "... أَيْ رَبِّ تَرَى الْغَرِيبَ سَرَّخَ إِلَى وَطَنِهِ الْأَعْلَى ظَلَّ قِيَابَ عَظَمَتِكَ وَ جَوَارِ رَحْمَتِكَ ...".<sup>۱۲۳</sup>

و در عبارت دیگر می‌فرماید، "أَيْ رَبِّ هَذَا غَرِيبٌ سَرَّخَ إِلَى وَطَنِهِ الْأَعْلَى فِي ظَلِّ رَحْمَتِكَ".<sup>۱۲۴</sup>

و در لوح دیگر نازل، "طوبى لِإِسْمِ فَازَ بِحَرَكَةِ قَلْبِي الْأَعْلَى وَ لَغَرِيبِ قَصْدِ وَطَنِهِ الْأَبْهَى وَ لَبْعِيدِ تَقَرَّبَ إِلَى اللَّهِ مُظْهِرِ الْبَيِّنَاتِ".<sup>۱۲۵</sup>

و در مقام مناجات می‌فرماید، "أَسْأَلُكَ أَنْ لَا تُخَيِّبَ هَذَا الرُّوحَ الَّذِي صَعَدَ إِلَيْكَ عَنْ فِرْدَوْسِكَ الْأَعْلَى وَ جَنَّتِكَ الْعُلْيَا وَ مَقَامَاتِ قُرْبِكَ يَا مَوْلَى الْوَرَى. ثُمَّ أَجْعَلْ عَبْدَكَ، يَا إِلَهِي، مُعَاشِرَ أَصْفِيَانِكَ وَ أَوْلِيَانِكَ وَ أَنْبِيَائِكَ فِي مَقَامَاتِ أَلَّتِي عَجَزَتِ الْأَقْلَامُ عَنْ ذِكْرِهَا وَ الْأَلْسُنُ عَنْ وَصْفِهَا. أَيْ رَبِّ إِنَّ الْفَقِيرَ قَصَدَ مَلَكُوتَ غَنَايِكَ وَ الْغَرِيبَ وَطَنَهُ فِي جَوَارِكَ ...".<sup>۱۲۶</sup>

#### ۱۴- معراج حضرت رسول به ملکوت ابی انجام شد.

در قرآن کریم می‌فرماید، "سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ".<sup>۱۲۷</sup>

سپس، تفصیل بیشتر این عروج روحانی در سوره‌التجم نازل شده است. چنان که در مورد هیکل اطهر حضرت رسول اکرم می‌فرماید: "وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ وَ هُوَ بِالْأَفْئِقِ الْأَعْلَى ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ مَا كَذَّبَ الْمُؤَادُّ مَا رَأَىٰ أَفْتُمَارُوتُهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ وَ لَقَدْ رَأَىٰ نَزْلَةَ أُخْرَىٰ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ".<sup>۱۲۸</sup>

آنچنان که در مورد واقعه معراج پیامبر اکرم ثبت شده است، حضرتش از مسجدالحرام به مسجدالاقصی، یعنی اراضی مقدسه، تشریف بردند. حضرت عبدالبهاء در تفسیر «بسم‌الله الرحمن الرحیم» به تبیین آیات مبارکه فوق می‌پردازند: "الیها أسرى بالجمال المحمدي في ليلة

الاسراء لیرى من آیات ربّه الکبری و وروده علیها هو العروجُ الی الملکوت الأعلى و الافق الأبهی. فتشرف بلقاء ربّه و سمع النداء و اطلع باسرار الکلمة العلیا و بلغ سدرة المنتهی و دنی فتدلّ فكان قاب قوسین أو أدنی و دخل الجنة المأوی و الفردوس الأعلى." ۱۲۹

### ۱۵- آیا اسرار ملکوت را می توان کشف کرد؟

جمال قدم در لوحی اشاره می فرماید: "انبیاء و مرسلین عرفان این مقام را ستر نموده اند لأجل حفظ عالم. فی الحقیقه اگر نفسی در آنچه از قلم اعلی در این مقامات جاری شده تفکر نماید، به یقین مبین می داند که مشعر ادراک آن عالم در این عالم گذارده نشده تا ادراک نماید و بر حقیقت عارف شود." ۱۳۰

و این ستر به این دلیل است که می فرمایند، "... اگر این مقام بآسره کشف شود جمیع ارواح قصد صعود نمایند و عالم منقلب مشاهده گردد." ۱۳۱

از بیان مبارک چنین استنباط می گردد که اسرار و حقایق آن عالم اگر بالمره، یعنی تماماً و دفعهً واحدهً، کشف شود، نظم عالم را به هم می زند. زیرا همه قصد صعود می نمایند. اما مؤمنان مکلف اند که به تدریج و با کسب لیاقت و توانمندی و تجهیز به اسباب و ابزار لازم و تلاش مستمرّ به اسرار ملکوت پی برده مرتبه ایمان را به مراتب ایقان و اطمینان رسانند. چرا که نفس ورود به ملکوت که به ایمان حاصل می گردد ضامن بهره مندی از فیوضات لایتناهی آن عالم نورانی نیست، بلکه مستلزم حصول شرایط لازمه و تجهیز به ابزار ضروریه برای پی بردن به اسرار آن افق ابهائی است.

حضرت عبدالبهاء به ما اطمینان می دهند که با ظهور جمال ابهی،

"... امروز درهای ملکوت باز است و شاهراه آسمانی راست و مستقیم. ندای الهی پیاپی از ملکوت تقدیس می رسد ... ۱۳۲"

"... الحمدلله ابواب معرفت را حضرت بهاءالله گشوده و از برای کلّ تأسیسی فرموده تا به جمیع اسرار مُلک و ملکوت مطلع شوید و نهایت تأیید را نموده. اوست معلّم ما ... ۱۳۳"

و مهم تر این که هیکل اطهر مقصود از حیات را در پی بردن به ملکوت الهی خلاصه می فرمایند: "... مقصود از این حیات در این عالم دنیا آن است که انسان اکتساب فیض ابدی نماید و روی به نور ایمان روشن نماید؛ از عین یقین نوشد و به ملکوت الهی پی ببرد و اکتساب فضائل عالم انسانی نماید و به رضای الهی موقّق شود. و از راحت و آسایش جسمانی و تن پروری و آلودگی به این دنیای فانی چه نتیجه ای حاصل. واضح است که انسان عاقبت خائف و خاسر گردد." ۱۳۴



## ۱۶- چگونه به اسرار ملکوت پی بریم و از فیوضاتش برای کمال روحانی خویش بهره‌مند گردیم؟

جمال قدم می‌فرمایند، "شرط است این عباد را که دل را که منبع خزینة الهیة است از هر نقشی پاک کنند." ۱۳۵

و نیز می‌فرمایند، "ای برادر من قلب لطیف به منزله آئینه است. آن را به صیقل حبّ و انقطاع از ماسوی الله پاک کن تا آفتاب حقیقی در آن جلوه نماید." ۱۳۶

و نیز: "... یا أَيُّهَا السَّائِلُ إِذَا قَصَدْتَ حَظِيرَةَ الْقُدْسِ وَ سِينَاءَ الْقَرِيبِ، طَهَّرْ قَلْبَكَ عَنْ كُلِّ مَا سِوَاهِ ثُمَّ آخُذْ نَعْلِي الظُّنُونِ وَ الْأَوْهَامِ لِتَرَى بِعَيْنِ قَلْبِكَ تَجَلِّيَاتِ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ وَ التَّرَى ...". ۱۳۷

و در کلمات مکتوبه نازل، "یا ابْنَ الْوُجُودِ، فَوَادِكْ مَنْزِلِ قَدْسِهِ لَنْزُولِ وَ رُوحِكَ مَنْظَرِي طَهَّرْهَا لظهوری." ۱۳۸

و نیز، "ای پسر عزّ، در سبیل قدس چالاک شو و بر افلاک انس قدم گذار. قلب را به صیقل روح پاک کن و آهنگ ساحت لولاک نما." ۱۳۹

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "... ای عاشق جمال ذوالجلال، چشمی بگشا که نور ملأ اعلی مشاهده نماید؛ گوشی باز کن که آهنگ ملکوت ابهی بشنود؛ مشامی مستعد کن که نفعات قدس استشمام نماید ...". ۱۴۰

و نیز، "... این دیده تن معرض هزار امراض و عاقبت یقیناً نابینا گردد. لهذا اهمیتی ندارد. ولی دیده دل روشن و کشف ملکوت الهی نماید و الی الابد باقی و پایدار. پس شکر کن خدا را که دیده دلت روشن و گوش هوشت شنوا." ۱۴۱

و نیز، "... آن دوست مهربان باید قلوب صافیه بیابد تا مانند آئینه شمائل حقیقی انسان بردارد. ای طالب حقیقت، آئینه قلب را از زنگ و غبار این جهان فانی پاک و مجلاً کن و مقابل به عالم آسمانی ملأ اعلی نما تا به قوه جاذبه محبت الله صُور عالیة ملکوت ابهی و پرتو انوار حضرت کبریا در آن انطباع یابد. این شمائل و انطباع ابدی خواهد بود ...". ۱۴۲

حضرت مسیح صیقل قلب و صفای دل را، به حدی که چون آئینه‌ای اسرار ملکوت الهی را منعکس نماید، به تولّد دوباره از آب و روح و به طفل شدن تعبیر می‌فرمایند، زیرا قلوب اطفال آلوده به هواجس دنیا نبوده، پاک و مطهر است: "آمین آمین، به تو می‌گویم اگر کسی از سر نو مولود نشود، ملکوت خدا را نمی‌تواند دید. نيقوديموس بدو گفت، چگونه ممکن است که انسانی

که پیر شده باشد مولود گردد. آیا می‌شود که بار دیگر داخل شکم مادر گشته مولود شود؟ عیسی در جواب گفت: آمین آمین، به تو می‌گویم اگر کسی از آب و روح مولود نگردد، ممکن نیست که داخل ملکوت خدا شود. آنچه از جسم مولود شد جسم است و آنچه از روح مولود گشت روح است. عجب مدار که به تو گفتم باید شما از سر نو مولود گردید. "۱۴۳"

و نیز در همان سفر جلیل آمده است، "در همان ساعت شاگردان نزد عیسی آمده گفتند چه کس در ملکوت آسمان بزرگتر است. آنگاه عیسی طفلی طلب نموده در میان ایشان بر پا داشت و گفت هر آینه به شما می‌گویم تا بازگشت نکنید و مثل طفل کوچک نشوید، هرگز داخل ملکوت آسمان نخواهید شد. پس هر که مثل این بچه کوچک خود را فروتن زاد همان در ملکوت آسمان بزرگتر است." ۱۴۴

"پس اطفال را نیز نزد وی آوردند تا دست بر ایشان گذارد. اما شاگردانش چون دیدند ایشان را نهیب زدند. ولی عیسی ایشان را خوانده گفت: بچه‌ها را واگذارید تا نزد من آیند و ایشان را ممانعت نکنید. زیرا ملکوت خدا برای مثل اینها است. هر آینه به شما می‌گویم هر که ملکوت خدا را مثل طفل نپذیرد داخل آن نگردد." ۱۴۵

## ۱-۱۶ اما چرا قلب؟

"أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَعْلَمَوْا لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْقَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْقَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ." ۱۴۶

می‌فرمایند، «لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا». یعنی آنها دل‌هایی دارند که به وسیله آن ادراک حقایق را می‌نمایند. بنابراین، قلب خود یک دستگاه ادراکی و معرفت‌شناسی است و معرفتی را که به وسیله قلب حاصل می‌شود، کشف و شهود یا مکاشفه گویند. سایر موازین ادراک مثل حس، عقل، نقل، الهام همه در جای خود محبوب، ولی برای درک و کشف بسیاری از حقایق، چون اسرار ملکوت، کافی نیستند. لذا برای وصول به حق‌الیقین وسیله دیگری لازم است که به آن میزان قلب (فؤاد) می‌گویند.

همانطوری که در صفحات قبل ملاحظه گردید، در آیه ۱۱ سورة النجم، بعد از شرحی از معراج، پیامبر اکرم می‌فرماید، «مَا كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى». یعنی آنچه (در غیب عالم) دید قلبش یا فؤادش آن را حقیقت یافت و کذب و خیال نپنداشت. یعنی حضرت رسول این سفر روحانی را به قلب طی کرد و با کشف و شهود حقایق عالم غیب را ادراک فرمود. در شرح این آیه حضرت عبدالبهاء لوح

مفصلی دارند که در صفحه ۱۰۹ جلد اول «مکاتیب عبدالبهاء» مندرج است و در مورد این آیه می‌فرمایند که مضمون فارسی آن چنین است: این آیه سرّ مکنون و رمز مصون و حقیقت لامعه و شئون جامعه و بیّنات واضحه و حجّت بالغه بر من فی الوجود است؛ یعنی آنان که طاعت خداوند را به جا می‌آورند؛ و برای بیان حقیقت نیاز به تأمل بر موازین ادراک است ... و سپس موازین حسن، عقل و نقل و الهام را یکی به یک مورد بررسی قرار داده نقص آنها را در ادراک بسیاری از حقایق اثبات و سپس می‌فرمایند:

"... فَإِذَا ثَبَّتَ بِأَنَّ الْمَوَازِينَ الْمَوْجُودَةَ بَيْنَ الْقَوْمِ كُلِّهَا مُخْتَلَةٌ لَا يُعْتَمَدُ عَلَيْهَا فِي الْإِدْرَاكِاتِ بَلْ أَضْعَاثُ أَحْلَامٍ وَظُنُونٌ وَ أوهامٌ لا يروى الظّمانَ وَ لا يغني الطّالِبَ للعرفانِ ...".<sup>۱۴۷</sup>

سپس می‌فرمایند: "أما الميزانُ الحقيقيُّ الإلهيُّ الَّذي لا يتخلُّ أبداً وَ لا ينفكُّ يدركُ الحقائقَ الكليّةَ وَ المعانيَ العظيمةَ فهو ميزانُ الفؤادِ الَّذي ذكره اللهُ في آيةِ الميزانِ؛ لأنّه من تجلياتِ سطوعِ أنوارِ أَلْفِيضِ الإلهيِّ وَ ألسرِّ الرَّحمانِ وَ الظُّهورِ الوِجدانيِّ وَ الرِّمَزِ الرِّبّانيِّ وَ إِنَّهُ لَفَيْضٌ قديمٌ وَ نورٌ مبينٌ وَ جودٌ عظيمٌ. فَإِذَا نَعَمَ اللهُ بِهِ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَصْفِيائِهِ وَ أَفاضَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَحِبَّائِهِ عِنْدَ ذَلِكَ يَصِلُ إِلَى الْمَقَامِ الَّذي قَالَ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا أزدَدْتُ يَقِيناً»".<sup>۱۴۸</sup>

همچنین می‌فرمایند، "أما سؤالُ از کشف ارواح بعد از خلع اجسام، نموده بودید. البتّه آن عالم عالم کشف و شهود است. زیرا حجاب از میان برخیزد و روح انسانی مشاهده مافوق و مادون و هم‌رتبه می‌نماید ...".<sup>۱۴۹</sup>

چون در ملکوت الهی عالم روح است و حسن و عقل و نقل مفقود، بنابراین تنها میزان ادراکی که فعال است، میزان قلب (فؤاد) است و لذا می‌فرمایند آن عالم، عالم کشف و شهود است. باید گفت از بیان مبارک حضرت علی، "لو كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا أزدَدْتُ يَقِيناً"، این حقیقت به دست می‌آید که انسان می‌تواند به طهارت و تنویر قلب برسد و، با کشف و شهود، حقایق الهیّه و اسرار ملکوتیه را در این عالم دریابد، به طوری که وقتی پرده کنار می‌رود (صعود به عالم بالا کند)، چیزی بریقین او اضافه نشود.

حضرت اعلی در توقیعی می‌فرمایند (ترجمه بیان مبارک): "بدان که خداوند بهترین عطیّه خود را به صاحبان فؤاد<sup>۱۵۰</sup> عطا فرمود و فؤاد بالاترین مُشعرِ ادراکی انسان است و خداوند آن را محلّ اسم رفیع خود قرار داده است."<sup>۱۵۱</sup>

حضرت عبدالبهاء، در انتهای لوح مبارک می‌فرمایند: "طَهَّرَ الْفؤَادَ عَنْ كُلِّ شَوْوِنٍ مانِعَةٍ عَنِ السُّدَادِ فِي حَقِيقَةِ الرَّشَادِ وَرَنَّ كُلَّ الْمَسْأَلِ الْإِلَهِيَّةِ هَذَا الْمِيزَانَ الْعَادِلَ الصَّادِقَ الْعَظِيمَ الَّذي يَبْنِيهِ اللهُ فِي الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ وَ أَلْتَبَأُ الْعَظِيمِ، لِتَشْرِبَ مِنْ عَيْنِ أَلْيَقِينِ وَ تَتَمَتَّعَ بِحَقِّ أَلْيَقِينِ وَ تَهْتَدِيَ إِلَى أَلصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ وَ تَسْلُكَ فِي الْمَنْهَجِ الْقَوِيمِ وَ أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ."<sup>۱۵۲</sup>

جمال ابی در تفسیر سوره الشمس می‌فرماید: "یا أَيُّهَا السَّائِلُ إِذَا قَصَدْتَ حَظِيرَةَ الْقُدْسِ وَ سِينَاءَ الْقُرْبِ طَهَّرْ قَلْبَكَ عَنْ كُلِّ مَا سِوَاهُ \* ثُمَّ أَخْلَعْ نَعْلِي الظَّنُونِ وَ الْأَوْهَامِ لِتَرَى بِعَيْنِ قَلْبِكَ تَجَلِيَاتِ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ وَ التَّرَى لِأَنَّ هَذَا الْيَوْمَ يَوْمُ الْمَكَاشَفَةِ وَ الشُّهُودِ ... إصْعَدْ بِجَنَاحِي الْإِنْقِطَاعِ إِلَى هَوَاءِ قُرْبِ رَحْمَةِ رَبِّكَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ." ۱۵۳

در همان تفسیر آمده است، "ظَهَّرْتَ الْكَلِمَةَ الْجَامِعَةَ وَ بَرَزْتَ الْحَقِيقَةَ وَ الشَّرِيعَةَ وَ مِنْهُ طَارَ الْمُوَحَّدُونَ إِلَى هَوَاءِ الْمَكَاشَفَةِ وَ الْحُضُورِ وَ الْمُخْلِصُونَ إِلَى مَنْظَرِ رَبِّهِمُ الْعَزِيزِ الْوَدُودِ." ۱۵۴

## ۲-۱۶ چگونه به طهارت قلب یا فؤاد پردازیم؟

تا کنون ملاحظه کردیم که شرط ادراک اسرار الهی و ملکوت کلّ شی از طریق کشف و شهود ممکن و کشف و شهود به تزکیه نفس و صفای قلب منوط است. اما چگونه می‌توان به این مرتبه اسنی دست یافت؟ پیروان ادیان قدیم هند و بعضی از عرفای مسیحی و متصوّفه اسلامی طریق ریاضات شاقّه و عزلت و انزوا از خلق را برای وصول به حقیقت پیشه خود ساختند، که این طریق برای تهذیب نفس و کسب کمالات معنوی به شدت در آثار الهی مورد انتقاد قرار گرفته است.

جمال قدم می‌فرماید: "... ای علی جمعی در جزائر هند بوده و هستند که خود را از اکل و شرب منع نموده‌اند و با وحوش انس گرفته‌اند و لیالی و ایام به ریاضات شاقّه مشغولند و به اذکار ناطق معذلک احدی از آن نفوس عندالله مذکور نه ...". ۱۵۵

و نیز می‌فرماید: "... انزوا و ریاضات شاقّه به عزّ قبول فائز نه. صاحبان بصر و خرد ناظرند به آسیابی که سبب روح و ریحان است و امثال این امور از صلب ظنون و اوهام ظاهر شد و متولّد؛ لائق اصحاب دانش نبوده و نیست. بعضی از عباد از قبل و بعد در مغاره‌های جبال ساکن و بعضی در لیالی به قبور متوجّه." ۱۵۶

در لوح دیگر نازل: "... از جمله عرفای ملت اسلام بعضی از آن نفوس متشبّهند به آنچه که سبب کسالت و انزوا است. لعمرالله از مقام بکاهد و بر غرور بیفزاید. از انسان باید ثمری پدید آید. انسان بی‌ثمر، به فرموده حضرت روح، به مثابه شجر بی‌ثمر است و شجره بی‌ثمر لایق نار." ۱۵۷

و در لوح دیگر نازل: "... قل یا مَلَأَ الرُّهْبَانَ لِأَتَعْتَكِفُوا فِي الْكِنَائِسِ وَ الْمَعَابِدِ أَنْ أُخْرَجُوا بِإِذْنِي ثُمَّ آسْتَعْلَمُوا بِمَا تَتَنَفَّعُ بِهِ أَنْفُسُكُمْ وَ أَنْفُسُ الْعِبَادِ." ۱۵۸

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: "و اما تکمیل نفس در این دور منوط به ریاضت و خلوت و عزلت نه. بلکه به انقطاع و انجذاب و اخلاق رحمانی و تحصیل معارف ربّانی و تحسین اطوار و تزین قلب به نفعات ربّ الاسرار بوده و خواهد بود. آداب و اصول ریاضت که از پیش بود به کلی منسوخ گشت. هذا هُوَ الْحَقُّ وَ مَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ الْمُبِين." ۱۵۹

هیكل مبارک در معنی فنای فی الله، که غایت سلوک عرفا و متصوفه است، می‌فرمایند: "... مقصود از فنا در الواح الهیه این است که انسان به کلی خود را فنای حق کند. یعنی منقطع از هر چیز گردد و روح و قلب و جسم و راحت و سرور و نعمت و عزت، جمیع شئون شخصی خویش را فدای حق نماید و از لذائد و هواجس عالم ناسوت درگذرد و تجرد از شئون بشری خویش نماید و به نار محبت الله برافروزد و لسان به ذکر و ثنای حق بگشاید و به اوصاف تقدیس و تزییه متجلی گردد و به تربیت خویش و هدایت نفوس بپردازد. یعنی جمیع شئون متعلق به خود را فدا و فنا نماید." ۱۶۰

بنا بر آنچه از آثار هیاكل قدسیه مستفاد شد، جلا و صیقل قلب برای انعکاس اسرار ملکوت در قلب انسان و وقوف به حقیقت هر شیء و وصول به کمال روحانی مستلزم اجرای دقیق احکام و تعالیم و هدایات الهیه است و لاغیر.

قدم می‌فرمایند: "... ید رحمت منبسطه ام بسی مبسوط و محیط و در قبضه اقتدارم کلّ اشیاء مقبوض و اسیر. ولکن این فضل لانهایه و کرم لابدایه کسانی را اخذ نماید که در ظلّ تربیت پدیده ملکوت کلّ شیء در آیند و در فضای روحانی سبقت رحمته کلّ شیء مقرر نمایند..." ۱۶۱

حضرت مسیح می‌فرماید، "نه هر که مرا «خداوند، خداوند» گوید داخل ملکوت آسمان گردد. بلکه آن که اراده پدر مرا که در آسمان است به جا آورد." ۱۶۲

در سفرنامه حضرت عبدالبهاء وارد: "عرض کردند چطور داخل ملکوت گردیم؟ فرمودند: «در امر بهاء الله داخل شوید و به موجب وصایایش عمل کنید. چون در امر بهاء الله کامل گردید خواهید دید که چگونه تأیید یابید...»" ۱۶۳

هیكل مبارک حکمت تمسک به احکام و تعالیم الهیه را در ضمن تمثیلی به زیبایی بیان می‌فرمایند: "... انسان در عالم رحم بود و در عالم رحم استعداد و لیاقت و ترقی به این عالم حاصل کرد و قوایی که در این عالم لازم بود در آن عالم تحصیل نمود ... در عالم رجم مهیای این عالم شد ... پس در این عالم نیز باید تهیّه و تدارک عالم بعد را دید و آنچه در عالم ملکوت محتاج، باید تهیّه و تدارک آن در اینجا ببیند ... در آن عالم ایمان و ایقان و معرفت الله و محبت الله لازم؛ جمیع را باید در این عالم تحصیل کرد ... آن عالم کمالات است. لهذا باید در این عالم تحصیل کمالات کرد..." ۱۶۴

### ۳-۱۶ اجرای اوامر و احکام الهی جواز ورود به ملکوت ابرئ است.

آثار مبارکه از هدایات به طرُق «انقطاع و انجذاب و اخلاق رحمانی و تحصیل معارف ربّانی و تحسین اطوار و تزیین قلب به نفحات ربّ الاسرار» مشحون است. از آن گذشته، تألیفات بسیاری با عناوین گوناگون و تقسیم‌بندی‌های متنوع و زیبا از فضایل بهائی موجود است و لذا در این

مختصر مجالی برای پرداختن به آنچه انجام شده نمی‌بیند. و قارئین محترم را به زیارت آن آثار دعوت می‌نماید و تنها به نقل بیانات مبارکه‌ای می‌پردازد که کلمه «ملکوت» به نحوی در آنها به کار رفته باشد و برای رعایت اختصار به تعداد محدود اکتفا می‌شود:

### الف) توجه و انجذاب به ملکوت ابهی

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: "یا أمة الله تَوَجَّهِي إِلَى مَلَكُوتِ الْأَبْهِيِّ وَأَطْلُبِي تَأْيِيدَ رُوحِ الْقُدُسِ عِنْدَ ذَلِكَ فَيَسِّرِي كُلَّ كُتُبٍ وَ زُبُرٍ وَ يُؤَيِّدُكَ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ بِتَأْيِيدِ مِنْ رُوحٍ قَدْسِهِ." ۱۶۵

و نیز می‌فرماید، "شماها باید هر یک خود کتابی ناطق باشید. امیدم چنان است کتاب مبین گردید. امروز هر نفسی توجه به ملکوت ابهی نماید و قلبش از جمیع شوائب پاک و مبرزا باشد، او خود کتاب ناطق است." ۱۶۶

و نیز می‌فرماید، "... ای یاران الهی سرور و شادمانی اهل وفا به خدمت عتبه علیا است و توجه به ملکوت ابهی... " ۱۶۷

و همچنین در سفرنامه مذکور است: "... اما انسان به قواء عقلیه و احساسات وجدانیه از سایر مخلوقات ممتاز گشته تا تعمق در روحانیات کند، کشف حقایق اشیاء نماید، منجذب به ملکوت اعلی باشد، در خیر انسان و آسایش بشر کوشد، ترویج وسائل عدل و انصاف نماید... " ۱۶۸

در مقام مناجات می‌فرماید، "رَبِّ رَبِّ آجَعَلْ هَذِهِ الْعَائِلَةَ عَالِيَةَ الْمَنَارِ ... مَنْجَذِبَةً إِلَى مَلَكُوتِ الْأَبْهِيِّ" ۱۶۹

### ب) نشر نفعات خدمت به ملکوت الله است.

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: "ای طالب صادق تا توانی ندا به ملکوت آسمانی کن تا نفوس انسانی را به هدایت ربانی ملائکه آسمانی کنی و در این عصر بزرگوار سبب نشر صلح عمومی شوی و خدمت به وحدت ملکوت انسانی نمایی و زندگانی جاوید یابی." ۱۷۰

و نیز می‌فرماید، "لکن انسانی که می‌خواهد اوقات را حصر در تبلیغ امرالله و خدمت به نوع خویش نماید، می‌تواند از جمیع شئون در کنار باشد؛ البته اوقات را صرف ملکوت الله نمودن بهتر است..." ۱۷۱

همچنین از قلم میثاق صادر: "ای دختر ملکوت، نامه‌هایت رسید و از مضمون معلوم گردید که والده محترمه‌ات صعود به جهان پنهان نموده و تنها مانده‌ای و آرزویت خدمت پدر عزیز است و خدمت به ملکوت الله. متحیری که به کدام پردازی. البته به خدمت پدرت پرداز و در این ضمن هر وقت فرصت یافتی به نشر نفعات الله مشغول شو." ۱۷۲

**ج) محبته الله**

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "اما داخل شدن در ملکوت به محبته الله است، به انقطاع است، به تقدیس و تزیه است، به صدق و صفاست و استقامت و وفاست، به جانفشانی است ...".<sup>۱۷۳</sup>

و نیز، "المحبة هی التور الملکوتی".<sup>۱۷۴</sup>

و همچنین، "به عرفان حق نور محبت الله در زجاجة قلب برافروزد و اشعه ساطعه اش آفاق را روشن نماید و وجود انسان را حیات ملکوتی بخشد و فی الحقیقه نتیجه وجود انسانی محبته الله و محبته الله روح حیات است ...".<sup>۱۷۵</sup>

**د) تضرع و تبتل به ملکوت ابهی**

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "عبدالبهاء ... دم به دم به ملکوت ابهی تضرع نماید و طلب الطاف آسمانی کند و رجای عنایات رحمانی نماید".<sup>۱۷۶</sup>

و نیز، "پس ای شهناز، به آوازی جانفزا آیات و کلمات الهی را در مجامع و محافل به آهنگی بدیع بنواز تا قلوب مستمعین از قیود غموم و هموم آزاد گردد و دل و جان به هیجان آید و تبتل و تضرع به ملکوت ابهی کند ...".<sup>۱۷۷</sup>

**ه) رضا به رضای الهی**

جمال ابهی می‌فرمایند: "یا رضا تالله من فاز برضائی آتہ من اهل ملکوتی یصالی علیه المألأ الاعلی و اهل مدائن الاسماء ... من فاز به فاز یکل الخیر و الذی منیع آتہ من اهل التابوت \* طوبی لنفسی نبتت ما ارادت و اخذت ما اراده الله المهیمن القیوم".<sup>۱۷۸</sup>

**و) توکل به ملکوت ابهی**

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "مطمئن باش چون توکل و توجه به ملکوت ابهی نمایی یقین است که وقت بیان مؤید می‌شوی. من در هیچ مدرسه‌ای داخل نشدم ... اما تأییدات جمال مبارک چنان شامل شد که در جمیع مجامع ندا به ملکوت ابهی گردید".<sup>۱۷۹</sup>

**ز) عدل و انصاف و ...**

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "انسان با جمیع اهل عالم مأمور به عدل و انصاف و امانت و مروّت و محبت و صداقت و الفت و رعایت و حمایت و مهربانی است. امیدوارم که موفق و مؤید گردید. آن دم به یقین، ندیم یار قدیم شوی و همدم دلبر نازنین گردی و در ملکوت رحمان هم‌نشین یار دلنشین ...".<sup>۱۸۰</sup>

## ح) دلجویی احبّاء

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "از اعظم وسائل ازدیاد الطاف از ملکوت ابی دلجویی احبّاء است و تطیب خاطر دوستان کما قال، «دلی به دست آور که حجّ اکبر است.»" ۱۸۱.

## ۴-۱۶ متّصفین به صفات ملکوتی از ملأ عالین و ملائکة مقرّبین محسوب

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "نفوسی که از عالم بشریت منسلخ شدند و به صفات ملکوتیه متّصف گشته‌اند، آن نفوس از ملأ عالین و ملائکة مقرّبین محسوبند و به سمت ملکیت موسوم. آن مظاهر اگرچه به ظاهر در هیکل بشری مبعوثند، ولی فی الحقیقه هویت مقدّسند و کینونت منزّه... ۱۸۲"

و نیز، "... نفس ملکوتی که از عالم الهی باخبر، دیده بصیرتش باز و از عالم طبیعت منسلخ و به قوّه معنویّه فائز، آن از عالم الهی و از عالم ارواح باخبر و حقیقت روح مجرّد است؛ جسم نیست، متحرّک نیست، محلی را اشغال نمی‌کند..." ۱۸۳.

## یادداشت‌ها

- ۱- رحیق مختوم، ج ۲، ص ۵۴۰.
- ۲- نوزده هزار لغت.
- ۳- نوزده هزار لغت.
- ۴- «مائدۀ آسمانی»، ج ۱، ص ۱۸ / رحیق مختوم، ج ۲، ص ۵۴۰.
- ۵- مجموعه «الواح طبع مصر»، ص ۱۹۶.
- ۶- مجموعه «اقتدارات»، ص ۱۴۶.
- ۷- «بشارة النور»، ص ۳۶۵ / «اسرار الآثار خصوصی»، ج ۵، صص ۱۵۷-۱۵۸.
- ۸- «بدایع الآثار»، ج ۲، صص ۲۹۵-۲۹۶.
- ۹- «بشارة النور»، ص ۳۹۶.
- ۱۰- «منتخباتی از مکاتیب»، ج ۱، ص ۱۸۹ / «من مکاتیب حضرت عبدالبهاء»، ص ۲۸۰.
- ۱۱- «امر و خلق»: ج ۱، ص ۸۹؛ ج ۲، صص ۱۶۹-۱۷۰ (طبع آلمان) / «مفاوضات عبدالبهاء»، ص ۱۶۹.
- ۱۲- انجیل متی، باب ۳، آیات ۱ و ۲.
- ۱۳- انجیل متی، باب ۴، آیات ۱۲ و ۱۷.
- ۱۴- تفسیر، شرح و تعلیقات معرفت کتاب مقدّس (عهد جدید)، نشر ۱۹۸۳ آمریکا به ویراستاری والورد و زاک: J.F. Walvoord and Roy B. Zack, *The Bible Knowledge Commentary (New Testament)*



۱۵- انجیل متی، باب ۱۰، آیات ۵-۷ (در مورد نزدیک بودن ملکوت، علاوه بر بشارت به ظهور، از این لوح مبارک حضرت عبدالبهاء می‌توان استنتاج دیگری نیز کرد: "ای بنده بهاء در خبر است که در یوم رستاخیز زمین به یکدیگر نزدیک گردد. اما ندانستند که صنایع بدیعه شرق و غرب را همدم نماید و اکتشافات جدیده جنوب و شمال را همراز کند. گمان نمودند که به واسطه عصر و حصر اراضی نزدیک یکدیگر گردند و حال آن که از آن چه ثمر. بلکه ثمر در این است که اقالیم شرق و غرب در نفسی از یکدیگر خبر گیرند و در یک محفل نشینند و مشورت و مصاحبت نمایند. حال این قریب محصور در اقالیم ارضیه نه؛ بلکه امکان نزدیک لامکان شده و مرکز ادنی قریب ملاً اعلیٰ گشته؛ اتصالات بین عالم خاک و جهان پاک حاصل شده. یک سر سیم در مرکز صدور مرکوز و سر دیگر در ملکوت ربّ غفور و برق الهام واسطه کلام و قوه جاذبه محبت‌الله کاشف اسرار. جهدی فرما که صدور مرکز الهام گردد و قلوب جولانگاه قوه جاذبه آسمان ..."

[مکاتیب عبدالبهاء، ج ۴، صص ۳۳-۳۴ / «مائدة آسمانی»، ج ۵، صص ۹۶-۹۷].

۱۶- «کتاب بدیع»، طبع آلمان، ص ۷۹ / خطّ جناب زین، ص ۱۶۱.

۱۷- «بدایع الآثار»، ج ۲، ص ۲۷۹.

۱۸- «منتخباتی از مکاتیب»، ج ۲، ص ۲۵۴.

۱۹- «لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی»، ص ۸۵ / امر و خلق، ج ۲ (طبع طهران)، ص ۴۴۳؛ (طبع آلمان)، ص ۱۶۶.

۲۰- «مکاتیب عبدالبهاء»، ج ۳، ص ۲۵۰.

۲۱- انجیل متی، باب ۲۵، آیات ۳۱، و ۳۴ الی ۴۰.

۲۲- «مکاتیب عبدالبهاء»، ج ۳، ص ۲۴۶.

۲۳- «منتخباتی از مکاتیب»، ج ۳، ص ۷۸.

۲۴- «منتخباتی از مکاتیب»، ج ۳، ص ۱۰۳-۱۰۴ (مضمون: قسم به خداوند که ابواب ملکوت باز شده و ندا از ملکوت آسمان بلند شده است که با درود و سلام و با کمال ایمنی وارد شوید. هر کسی که شیرینی محبت‌الله را چشید و برای ظهور ملکوت الهی انتظار کشید و به افق اعلیٰ توجه کرد، در آن داخل شد).

۲۵- عهد عتیق، کتاب اشعیاء نبی، باب ۶۵، آیات ۱۷-۱۹.

۲۶- «مفروضات عبدالبهاء»، ص ۵۱ / «پیام ملکوت»، ص ۴۲۸.

۲۷- «مکاتیب عبدالبهاء»، ج ۲، ص ۱۰۳ / «منتخباتی از مکاتیب»، ج ۱، ص ۱۲ (مضمون: ای احبای الهی و فرزندان ملکوت خداوندی، آسمان جدید آمده و زمین جدید آمده و شهر مقدّس

اورشلیم جدید از آسمان نازل شده است ... و فرشتگان ملاً اعلیٰ به صوت عظیم پرتینیی در گوش‌های اهل آسمان و زمین ندا کردند).

۲۸- «کتاب بدیع»: خطّ جناب زین‌المقرّبین، صص ۱۵۹ و ۱۶۱ / طبع آلمان، صص ۷۸ و ۷۹.

۲۹- قرآن کریم، سورة التّور (۲۴)، آیه ۳۵ (مضمون: خدا نور آسمانها و زمین است. داستان نورش به مشکاتی مانند که در آن روشن چراغی باشد در میان شیشه‌ای که تالو آن گویی ستاره‌ای درخشان و روشن است از درخت مبارک زیتون که شرقی و غربی نیست و بی آن که آتشی زیت آن را برافروزد خود به خود روشنی بخشد. پرتو آن نور (حقیقت) بر روی نور (معرفت) قرارگرفته است).

۳۰- «مکاتیب عبدالیهاء»، ج ۲، صص ۲۴۹-۲۵۱ (مصراع دوم از بیت اول رباعی انتهای لوح مبارک به صورت "فتشایها فتشاکل الأمر" ثبت شده است؛ و لغت «رقت» در مصراع اول در مواردی، از جمله لوح دیگری مندرج در صفحه ۲۲۲ «مکاتیب عبدالیهاء»، ج ۵، به صورت «راقت» ثبت شده است و مصراع دوم بیت اول نیز در لوح دوم به همان صورت لوح اول نقل شده است. سراینده آن را بعضاً سهروردی، بعضاً ابونواس، بعضاً صاحب بن عباد ذکر کرده‌اند. جناب دکتر وحید رافقی، در جلد اول «مآخذ اشعار در آثار بهائی»، ص ۴۱، تصریح کرده‌اند که "ابیات از صاحب ابن عباد، ابوالقاسم اسماعیل بن ابی‌الحسن (فوت ۳۸۵ه.ق.) است. نگاه کنید به «وفیات الأعیان»، ج ۲، ص ۲۲۶ و «یتیمه الدّهر»، ج ۳، ص ۲۵۹. عراقی (فوت ۶۸۸ه.ق.) مضمون ابیات صاحب ابن عباد را به فارسی چنین به نظم آورده است:

از صفای می و لطافت جام	درهم آمیخت رنگ جام و مدام
همه جام است و نیست گویی می	یا مدام است و نیست گویی جام

۳۱- «کتاب بدیع»: خطّ جناب زین‌المقرّبین، ص ۲۰۶ / طبع آلمان، ص ۱۰۱ (مضمون: ای قوم، من به درستی که عبارت از خود او هستم و او خود من. به درستی که او فدا کرده است خودش را برای من و من نفسم را و روحم را به دستم گرفتم تا در سبیل او و حبّ او و رضای او انفاق کنم).

۳۲- توقیع «دور بهائی»، طبع ۱۹۸۸ آلمان، ص ۳.

۳۳- توقیع «دور بهائی»، طبع ۱۹۸۸ آلمان، ص ۲.

۳۴- «رسالة سؤال و جواب»، ص ۱ / کتاب اقدس، طبع مرکز جهانی، منضمّات، ص ۴۲.

۳۵- «بشارة التّور»، صص ۳۶۴-۳۶۵ / «اسرار الآثار خصوصی»، ج ۵، صص ۱۵۷-۱۵۸.

۳۶- «آثار قلم اعلیٰ»، ج ۲، طبع کانادا، ص ۳۳ (مضمون: ملکوت ظاهر شد و عرش سلطنت الهی بر آن استقرار یافت؛ سپس کسی که امّ‌الکتاب نزد او است بر آن مستوی گردید).

- ۳۷- «آثار قلم اعلیٰ»، ج ۲، طبع کانادا، ص ۲۱۱ (مضمون: ملکوت حول عرش طواف می‌کند ولی اکثر مردم نمی‌فهمند).
- ۳۸- «بشارة التور»، ص ۳۶۶ / «اسرار الآثار خصوصی»، ج ۵، ص ۱۵۷-۱۵۸.
- ۳۹- «مفاوضات عبدالبهاء»، ص ۱۶۹ [حیات ابدیه و دخول در ملکوت] / «بشارة التور»، ص ۵۰۴ / «امر و خلق»، ج ۱، ص ۸۹.
- ۴۰- «مائدة آسمانی»، ج ۱، ص ۱۸.
- ۴۱- «آثار قلم اعلیٰ»، ج ۱، طبع کانادا، ص ۳۱ / این بیان در آثار قلم اعلیٰ، ج ۴ (طبع ایران، ۱۳۳ بدیع)، ص ۲۹۹، نیز به این صورت درج است: "قل یا قوم، إنا دعوناکم فی ظهورنا الأوّلی إلی المنظرِ الأكبر، هذا المقام الأطهر و بشرناکم بأيام الله." (مضمون: بگو ای قوم، به درستی که ما شما را در ظهور اوّل به منظر اکبر، یعنی این مقام پاک، دعوت کردیم و بشارت دادیم ایشان را به ایام الله).
- ۴۲- «قاموس ایقان»، ج ۴، ص ۱۵۲۸.
- ۴۳- مجموعه «اقتدارات و چند لوح دیگر»، ص ۲ (مضمون: حمد خدایی را که شمس بیان و قمر برهان را به قدرتش مسخر کرد؛ خدایی که به امر او آنچه در شش روز (شش ظهور قبل) منبسط شد، جمع شد و سپس آسمان عرفان نزدیکتر از آبی مرتفع گشت و چون مکّلم طور بر عرش ظهور مستوی شد، منظر اکبر ظاهر گشت و سدره (جمال قدم) امام وجوه نطق کرد).
- ۴۴- «سورة القميص»، آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، طبع ایران، ص ۳۵ / آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، طبع کانادا، ص ۳۷۰ (مضمون: بگو قسم به خداوند به درستی که من منظر اکبر در ملاء اعلیٰ و جمال اطهر در افق ابهام).
- ۴۵- «آثار قلم اعلیٰ»، ج ۶، طبع ایران، ۱۳۲ بدیع، ص ۲۳۶.
- ۴۶- «آثار قلم اعلیٰ»، ج ۵، طبع ایران، ۱۳۱ بدیع، ص ۱ (مضمون: شهادت داد خداوند که او است، و نیست خدایی جز او. زنده می‌کند و می‌میراند و می‌میراند و زنده می‌کند. به درستی که او هر آینه ناظر در منظر اعلیٰ و ناطق از لسان ابهی است به این که منم معبود در آخر و اوّل).
- ۴۷- «منتخباتی از مکاتیب»، ج ۴، ص ۱۲۳.
- ۴۸- «آثار قلم اعلیٰ»، ج ۲، طبع کانادا، ص ۲۲۰ (مضمون: باب آسمان باز شده و آن این باب است که به اسم اعظم بر کسانی که در مُلک و ملکوتند باز شده است ... ظاهر شده است منظر اکبر ولیکن مردم از آن اعراض می‌کنند).
- ۴۹- «آثار قلم اعلیٰ»، ج ۷، ص ۳۳۳ (مضمون: امروز منظر اکبر ظاهر شده به این اسی که به آن افق بیان روشن شد و حمامة عرفان بر اغصان نطق کرد که اوست و نیست خدایی مگر او که علیم و حکیم است).

۵۰- «آثار قلم اعلیٰ»، ج ۵، ص ۷۹ (مضمون: ای فرج الله، فرج آمد و ناس از آن روی گردانند. فرج اکبر در این منظر انور ظاهر شده، ولکن قوم نمی فهمند).

۵۱- در معنی عرش: در بیانات جمال قدم زیارت کردیم که: "حمد مقدّس از قرین و مثال لم یزل و لایزال محبوب بی زوالی را سزااست که به سلطان اراده و نفوذ مشیتش این قصر را منظر اکبر و مقرّ عرش فرمود..." («آثار قلم اعلیٰ»، ج ۶، ص ۲۳۶).

در این مقام مروری مختصر بر معنی عرش در آثار مقدّسه مفید فایده خواهد بود.

کلمه «عرش» و استوای خداوند بر عرش، به دفعات در قرآن کریم آمده است؛ از جمله: "اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ..." (سوره سجده (۳۲)، آیه ۴ / مضمون: خداوندی که آسمانها و زمین و آنچه را بین آنها است در شش روز خلق کرد سپس بر عرش نشست ...).

"الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ." (سوره طه (۲۰)، آیه ۵).

در اسلام فِرَقی مثل مجیسمه یا مشبّهه صفات خداوند را بر مدلول ظاهری آنها اثبات کردند و هر گونه تفسیر و تأویل را خلاف تنزیه دانسته اند. از این روی مثلاً درباره «یدالله» می گویند شک نیست که خدای تعالی دستی دارد؛ اما این دست مانند دست انسان نیست و نیز در «اللَّهُ يَعْلَمُ» می گویند خدا می داند ولیکن نه آن چنان که انسان می داند. و همین طور در مورد «ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ» لایبّد خداوند کرسی دارد و بر آن نشسته است («علم کلام در ایران و جهان»، نوشته دکتر علی اصغر حلبی).

اما فِرَقی دیگر اسلامی، از جمله شیعه، عرش را به عالم وجود، جهان آفرینش، علم، قدرت و فرمانروایی تفسیر کردند. آثار امر مبارک نیز برای عرش معانی متفاوتی قائل شده اند.

حضرت اعلیٰ می فرمایند، "لَا يُمَكِّنُ أَنْ يوصَفَ اللَّهُ بِاسْتِعْلَائِهِ عَلَى شَيْءٍ وَلَا بِاسْتَوَائِهِ عَلَى شَيْءٍ لِأَنَّ مَا نُزِّلَ فِي التَّنْزِيلِ مِنْ عِنْدِ الْخَلِيلِ الرَّحْمَنِ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ لَمْ يَكُنِ الْمُرَادُ بِالْعَرْشِ إِلَّا عِلْمُهُ وَ قُدْرَتُهُ وَ هُوَ نَفْسُهُ لَا غَيْرُهُ..." («امر و خلق»، ج ۲، طبع آلمان، ص ۱۵۷؛ طبع طهران، ص ۴۳۴ / مضمون: خداوند نه با برتری اش بر چیزی توصیف می شود و نه با برنخستن بر چیزی. به درستی که آنچه در قرآن از نزد حضرت خلیل نازل شده است که خداوند بر عرش مستوی شد، مقصد از عرش جز علم او و قدرت او نیست و آن نفس اوست نه غیر او).

جمال قدم می فرمایند، "مقصود از عرش در این مقام امرالله بوده و خواهد بود و کلمه الله بوده و خواهد بود؛ و اوّل ما يَتَقَوَّهُ بِهِ لسان الله بوده و خواهد بود ... و در یک مقام عرش نفس ظهور است که مابین ناس مشهور ... و در حقیقت اولیه حامل آن عرش جز نفس مقدّسش نه. عرش او را این زمان جز ذات او \*\*\* می نیارد حمل این از من شنو". و ایضاً، در ادامه بیان مبارک آمده

است، "و در مقام دیگر عرش اوّل من آمن است..." («کتاب بدیع»: خطّ جناب زین‌المقرّبین، صص ۲۲۵ و ۲۲۶ / طبع آلمان، صص ۱۱۰ و ۱۱۱).

و نیز: "هَيْكَلُ الوجودِ عرشِي نَظَّفُهُ عن كلِّ شَيْءٍ لَاسْتِوَائِي بِهِ وَ اسْتِقرارِي عَلَيْهِ." (کلمات مکنونه عربی، شماره ۵۸ / مضمون: هیكل وجود عرش من است، آن را از هر چیزی پاک کن برای استوای من به آن و استقرار من بر آن).

و در کلام دیگر، "فاعلم بأنّ المراد مِنَ العرشِ هُوَ قلبُ الإنسانِ كما تغرّد عندليبُ البقاءِ و ورقاءُ العماءِ قلبُ المؤمنِ عرشُ الرحمنِ و نطقُ لسانِ العظمةِ في الكلماتِ المکنونةِ فؤادُك منزلي قَدِسُهُ لنزولي و روحُك منظرِي طَهْرُهُ لظهوري..." («امر و خلق»، ج ۲، طبع آلمان، ص ۱۶۲؛ طبع طهران، ص ۴۳۹ / «مائدة آسمانی»، ج ۲، ص ۴۴ / مضمون: پس بدان که مراد از عرش قلب انسان است چنان که عندلیب بقا و ورقاء عماء [حضرت محمد] چنین سرائید که قلب مؤمن عرش خداوند است و لسان عظمت در کلمات مکنونه فرمود، فؤاد تو منزل من است، پاک کن آن را برای نزول من و روح تو نظرگاه من است، پاک کن آن را برای ظهور من...).

و نیز، "و في مقامِ الحقِّ يُطَلَّقُ على انبياءِ الله و رسلِهِ..." (همان / مضمون: و در مقامی حق [عرش] به انبیاء خداوند و رسولان او اطلاق می‌شود).

و نیز، "و في مقامِ يُطَلَّقُ هَذَا الإِسْمُ على مشيئةِ اللهِ النَّافِذَةِ و إِرَادَتِهِ المُحِيطَةِ الكَامِلَةِ لِأَنَّهَا هِيَ عِلَّةُ خَلْقِ العَالَمِ..." (همان / مضمون: و در مقامی این اسم بر مشیئة الله نافذه و اراده محیطه کامله اطلاق می‌گردد زیرا علت خلق عالم است).

"و في مقامِ يُطَلَّقُ هَذَا الإِسْمُ على أَحْكامِ الَّتِي نُزِّلَتْ مِنَ سَمَاءِ مَشِيئَةِ الرَّحْمَنِ..." («امر و خلق»، ج ۲، همان صفحه / «مائدة آسمانی»، ج ۲، ص ۴۵ / مضمون: و در مقامی این اسم بر احکامی که از سماء مشییت خداوند نازل شده، اطلاق می‌گردد).

۵۲- «سورة البیان»، («آثار قلم اعلی»: ج ۲، طبع کانادا، ص ۴۲۲؛ ج ۴، طبع طهران، ۱۳۳ بدیع، ص ۱۰۸ / مضمون: به یاد آور اسم پروردگارت را بنده او زمانی که داخل بقعه فردوس شد؛ یعنی مقری که انوار وجه از مشرق جمال به آیات مبین بر او اشراق کرد و در مقابل عرش ایستاد، یعنی منظر خداوند علی اعلی و تغمات پروردگار رحمن و رحیمش را شنید و به کلّ خیر فائز شد زمانی که نفعات قدس از رضوان خداوند بلندمرتبه مقتدر عزیز عظیم بر او وزید).

۵۳- مقام محمود تلمیحی لطیف است به آیه ۷۹ سورة اسراء: "و مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَبَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا." (مضمون: و از شب هم بخشی را بیدار باش که [این نماز شب] نافله ای [واجب] خاصّ توست؛ باشد که پروردگارت تو را به مقامی پسندیده بگمارد).

حضرت علی در بیانی «مقام محمود» را به رتبه حضرت محمد تأویل فرموده‌اند که مضمون آن این است: اهل محشر در مقام محمود در نزد حضرت محمد اجتماع می‌یابند و حضرتش بر خداوند ثنا می‌فرستد؛ ثنائی که بر کسی تا کنون فرستاده نشده است.

و نیز مقام محمود را به شفاعت حضرت رسول تفسیر نموده‌اند؛ یعنی مقام محمود همان شفاعت است.

تابعین محیی‌الدین عربی مقام محمود را به ظهور مهدی تأویل کرده‌اند. عبدالرزاق کاشانی گوید، "پس ختم ولایت به ظهور مهدی است که از طرفی خاتم نبوت و مقام محمود است." (ترجمه).  
و غالب مفسرین مقام محمود را اختصاص به حضرت محمد داده‌اند. در امر بهائی مقام محمود رمز از جمال ابری است. چنان که بنفسه المقدسه فرموده‌اند:

"طوبی لדיارٍ تَنَوَّرَتْ بأَنْوَارِ الْوَجْهِ وَ لِجَدِيقَةٍ مَرَّتْ عَلَیْهَا نَسَمَاتُ الْوَحْيِ مِنْ هَذَا الْمَقَامِ الْمَحْمُودِ."  
(«آثار قلم اعلی»، ج ۲، طبع کانادا، ص ۸۴ / مضمون: خوشا به سرزمینی که به نور تجلی خداوند روشن شود و خوشا به باغی که نسیم‌های وحی از این مقام محمود بر آن بوزد).

"أَشْهَدُ أَنَّهُ خَرَجَ مِنَ الْبَيْتِ مَقْبِلاً إِلَى بَيْتِ الْمَعْمُورِ وَ الْمَقَامِ الْمَحْمُودِ الَّذِي أُنزِلُهُ الرَّحْمَنُ فِي الْفُرْقَانِ وَ فَازَ بِمَا أَرَادَ فِي يَوْمِ رَبِّ الْعَالَمِينَ." («نورین نیرین»، ص ۱۴۳ / نقل از کتاب «سیری در رساله سیر و سلوک»، اثر فریدالدین رادمهر).

۵۴- «آثار قلم اعلی»، ج ۵، صص ۱۶۱-۱۶۲ (مضمون: آنچه به سمندر فرستاده بودی در منظر اکبر حاضر و عبد حاضر آن را عرضه داشت؛ زمانی که مقرّ عرش در این مقام محمود بود).

۵۵- "لوح الأحباب"، «آثار قلم اعلی»، ج ۱، طبع کانادا، ص ۹۴ (مضمون: به نام بخشنده من بین مردمان قیام کن و سپس مردم را با حکمت و بیان به این مقام محمود دعوت کن).

۵۶- «آثار قلم اعلی»، ج ۵، ص ۱۵۱ (مضمون: ای موسی، به گوش قلب آنچه را که مظلوم در این مقام محمود بدان نطق می‌کند بشنو. به درستی که او به خاطر خدا تو را ذکر می‌کند و به صراط واضح ممدود تو را هدایت می‌کند).

۵۷- «آثار قلم اعلی»، ج ۵، ص ۳ (مضمون: ای محمود، ندای پروردگارت را از این مقام محمود بشنو. خوشا به حال کسی که ندا را از شطر ابری شنید و پروردگار مهیمن و قیومش را اجابت کرد).

۵۸- «بشارة التور»، ص ۳۸۴.

۵۹- «بشارة التور»، ص ۴۷۰.

۶۰- «مجموعه الواح مبارکه طبع مصر»، ص ۱۵۴.

- ۶۱- «بشارة التور»، ص ۳۶۶ / «اسرار الآثار»، ج ۵، ص ۱۵۸ (توضیح: در «اسرار الآثار» به جای "اشراق در افق" عبارت "اشراق در افق" ضبط شده است).
- ۶۲- «بشارة التور»، صص ۱۴۹-۱۵۰.
- ۶۳- «بشارة التور»، ص ۲۶۶.
- ۶۴- «بشارة التور»، ص ۱۰۰ (مضمون: خدای من، خدای من، امه طیبهات ... به سوی تو شتافته و به آستان رحمانیت تو زاری کرده و تمنا عفو و غفران دارد. او در کمال تضرع به ملکوت رحمانی و ابتغال به جبروت سبحانی تمنا فیض و احسان تو را دارد).
- ۶۵- «بشارة التور»، ص ۲۱۱.
- ۶۶- «مجموعه مناجات‌های حضرت عبدالبهاء»، حسب التصویب محفل مقدس روحانی ملى بهائیان هند و برمه، شهرالملک ۱۰۲ بدیع، ص ۶۸ / «مجموعه مناجات‌های حضرت عبدالبهاء»، طبع آلمان، ص ۲۴۶ (مضمون: به روح تأیید از ملکوت سینه‌ام را گشایشی ده و به مشاهده سپاه توفیق که از جبروت پیایی بر من نازل شود، دیده‌ام را روشنی بخش).
- ۶۷- «مائدة آسمانی»، ج ۱، ص ۱۸.
- ۶۸- «مکاتیب عبدالبهاء»، ج ۷، ص ۱۳۹.
- ۶۹- «منتخباتی از مکاتیب»، ج ۶، ص ۳۰۹ (لوح شماره ۴۲۴).
- ۷۰- همان.
- ۷۱- «منتخباتی از مکاتیب»، ج ۲، ص ۴۷.
- ۷۲- «قاموس ایقان»، ج ۴، صص ۱۵۲۸-۱۵۲۹.
- ۷۳- «مجموعه مناجات‌های حضرت عبدالبهاء»، طبع آلمان، چاپ اول، صص ۲۶۹ و ۲۳۳ / مجموعه مناجات‌های طبع دهلی نو، شهرالملک ۱۰۲ بدیع، ص ۱۳.
- ۷۴- «مکاتیب عبدالبهاء»، ج ۳، ص ۱۷۲ / «منتخباتی از مکاتیب»، ج ۶، ص ۳۰۹.
- ۷۵- قرآن کریم، سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۰۳.
- ۷۶- «مکاتیب عبدالبهاء»، ج ۳، ص ۵۸.
- ۷۷- جمال ابرئیل، «لوح حکمت»، «مجموعه الواح مبارکه طبع مصر»، ص ۳۷.
- ۷۸- انجیل متی، باب ۶، آیات ۹-۱۰.
- ۷۹- «مکاتیب عبدالبهاء»، ج ۴، ص ۱۹۳ / ج ۶، ص ۹۱ / «منتخباتی از مکاتیب»، ج ۱، ص ۱۱.
- ۸۰- قرآن کریم، سوره انعام (۶)، آیه ۷۵ (مضمون: بدین سان ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم می‌نمایانیم تا از اصحاب یقین گردد).

- ۸۱- قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۱۸۵ (مضمون: آیا در ملکوت آسمانها و زمین و در هر چه خدا آفرید، تفکر نکرده‌اند و در آن ننگریسته‌اند و این که چه بسا اجلشان نزدیک شده باشد؟ پس به چه حدیثی بعد از این (کتاب آسمانی) ایمان خواهند آورد؟).
- ۸۲- قرآن کریم، سوره مؤمنون (۲۳)، آیه ۸۸ (مضمون: بگو، اگر می‌دانید، آن کیست که ملکوت همه عالم به دست اوست و او به همه پناه دهد ولی از (عذاب) او کسی پناه نتواند داد؟).
- ۸۳- قرآن کریم، سوره یس (۳۶)، آیه ۸۳ (مضمون: پس منزه و پاک است خدایی که ملکوت هر موجود به دست او و بازگشت همه خلایق به سوی او است).
- ۸۴- «منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله»، طبع ثانی، ص ۶۴ / «امر و خلق»، ج ۱، ص ۲۷۶ (با مختصر اختلافی با اصل بیان).
- ۸۵- «خطایات مبارکه»، ج ۱، ص ۱۴۷ / «بشارة النور»، ص ۵۴۳.
- ۸۶- «من مکاتیب حضرت عبدالبهاء»، ص ۱۱۰ / «مکاتیب عبدالبهاء»، ج ۱، ص ۱۹۷ (مضمون: ... روح مانند پرنده محصور در قفس جسد است. زمانی که قفس شکسته شد، با سرور و حبور به ریاض ملکوت پرواز می‌کند (توضیح: در مأخذ نخست، فعل «طار» برای طیر استفاده شده و در مأخذ دوم «طارت» به کار رفته است. با توجه به این که «طیر» اسم جمعی و مذکر است و مؤنث آن «طیرة» است، نسخه اول ملاک قرار گرفت. البته در لوحی از حضرت بهاءالله [لثالی الحکمة»، ج ۲، ص ۱۲۸] عبارت "هذه الطیّر الّتی طارت فی هذه السّماء" به کار رفته است.)).
- ۸۷- «امر و خلق»، ج ۱، ص ۲۸۶.
- ۸۸- «امر و خلق»، ج ۱، ص ۲۸۴ (مضمون: خوشا به روحی که مقدّس از شبهات امم از بدن خارج شد و در هوای اراده پروردگارش متحرک است. او داخل بهشت می‌شود آن طوری که می‌خواهد و البتّه طلعات فردوس در صبح و شام به او خدمت می‌کنند و او معاشر انبیاء و خداوند و اولیاء او است. با ایشان صحبت می‌کند و حکایت می‌کند از آنچه در ایام خداوند عزیز غفّار ظاهر شد).
- ۸۹- «سورة الوفا»: «آثار قلم اعلیٰ»، ج ۴، ص ۳۵۶ / «امر و خلق»، ج ۱، ص ۲۷۶ / «مجموعه الواح نازله بعد از کتاب اقدس»، ص ۱۱۷ (مضمون: ... و آن امروز در این عالم عشق من و رضای من است و کسی که به آن فائز شد هرآینه یاری می‌کند خدا را در دنیا و بعد از موت داخل بهشتی می‌شود که عرض آن اندازه عرض آسمان و زمین است و البتّه حوریات عزّت و تقدیس در هر صبح و شام به او خدمت می‌کنند و شمس جمال پروردگار در هر حین بر او می‌تابد و از آن به شأنی نورانی می‌شود که کسی قادر نیست به او نظر کند ...).
- ۹۰- «مکاتیب عبدالبهاء»، ج ۷، ص ۱۴۹.
- ۹۱- «امر و خلق»، ج ۱، ص ۲۸۶.



- ۹۲- «امر و خلق»، ج ۱، ص ۲۸۴.
- ۹۳- «امر و خلق»، ج ۴، ص ۷۱ / «بشارة التور»، ص ۹ (مضمون: پس، ای پروردگار، در مقاماتی که قلم از ذکر آن و زبانه از وصف آن عاجزند، عیدت را معاشر اصفیاء و اولیاء و انبیاءت قرار بده).
- ۹۴- انجیل متی، باب ۲۶، آیه ۲۹.
- ۹۵- انجیل متی، باب ۶، آیه ۱۱.
- ۹۶- «بشارة التور»، ص ۴۲ / «مائدة آسمانی»، ج ۸، ص ۹۵ / «امر و خلق»، ج ۱، ص ۲۶۸ (مضمون: حمد خدایی را که موت را بابی برای لقایش و سببی برای وصالش و علّتی برای حیات عبادش قرار داد).
- ۹۷- «مکاتیب عبدالبهاء»، ج ۷، ص ۱۵۶.
- ۹۸- «بشارة التور»، ص ۱۰۵.
- ۹۹- «مائدة آسمانی»، ج ۹، ص ۴۳ / «بشارة التور»، ص ۲۴۶.
- ۱۰۰- «مجموعه اقتدارات»، صص ۲۲۸-۲۲۹ / «امر و خلق»، ج ۱، ص ۲۷۸ (با مختصر اختلافی با مأخذ اول).
- ۱۰۱- «مکاتیب عبدالبهاء»، ج ۱، ص ۴۲۸.
- ۱۰۲- «مکاتیب عبدالبهاء»، ج ۱، صص ۱۹۷-۱۹۸ (مضمون: برای هر انسان دچار بلا و مصیبت هرآینه در ملکوت خدا مکافات است ... مکافات بر تحمل بلا در ملکوت خداوند ...).
- ۱۰۳- «منتخباتی از مکاتیب»، ج ۳، ص ۵۸.
- ۱۰۴- «امر و خلق»، ج ۱، ص ۲۷۹.
- ۱۰۵- «امر و خلق»، ج ۱، صص ۲۷۷ و ۲۹۷ / «مائدة آسمانی»، ج ۸، ص ۱۸۹ و ج ۴، ص ۲۰.
- ۱۰۶- «منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله»، طبع ثانی، ص ۶۴ / «امر و خلق»، ج ۱، ص ۲۷۶ (با اندک اختلافی با مأخذ اول).
- ۱۰۷- «منتخباتی از مکاتیب»، ج ۳، ص ۱۸.
- ۱۰۸- «منتخباتی از مکاتیب»، ج ۳، ص ۲۷.
- ۱۰۹- «خطابات مبارکه»، ج ۱، ص ۱۹.
- ۱۱۰- «منتخباتی از مکاتیب»، ج ۴، ص ۱۴۳.
- ۱۱۱- «خطابات مبارکه»، ج ۱، صص ۱۰۱-۱۰۲.
- ۱۱۲- «مکاتیب عبدالبهاء»، ج ۱، ص ۲۱۹ (مضمون: و اما روح انسانی عبارت از نفس ناطقه است، یعنی ادراک کننده حقایق اشیاء و کاشف حقایق اشیاء و محیط به اشیاء. اما روح ملکوتی اشراقی از انوار شمس حقیقت و تجلّئی از تجلّیات لاهوت در عالم ناسوت است).

- ۱۱۳- «آثار قلم اعلیٰ»، ج ۲، طبع کانادا، ص ۱۷۸ (مضمون: به زودی مشرکان جایگاهشان را در آتش و موحدان در ملکوت خداوند خواهند دید؛ خداوند آنچه که بوده و آنچه که خواهد بود).
- ۱۱۴- «مائدة آسمانی»، ج ۸، ص ۱۴ / «امر و خلق»، ج ۱، صص ۲۷۹-۲۸۰ / «امر و خلق»، ج ۲، طبع آلمان، ص ۲۲۷؛ «طبع طهران»، ص ۵۰۴.
- ۱۱۵- «منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله»، طبع ثانی، ص ۱۱۳ / «امر و خلق»، ج ۱، صص ۲۷۸-۲۷۹ (با مختصر اختلافی با مأخذ اول).
- ۱۱۶- «مکاتیب عبدالبهاء»، ج ۴، صص ۸۶-۸۷.
- ۱۱۷- «مفاوضات عبدالبهاء»، ص ۱۷۱ (فصل سز، دخول در ملکوت) / «امر و خلق»، ج ۱، ص ۲۶۹ (با قدری اختلاف نسبت به مأخذ اول) / «بشارة التور»، صص ۵۰۷-۵۰۸.
- ۱۱۸- «منتخباتی از مکاتیب»، ج ۳، ص ۹۸.
- ۱۱۹- «مکاتیب عبدالبهاء»، ج ۳، ص ۱۸۸.
- ۱۲۰- «مفاوضات عبدالبهاء»، صص ۱۶۳-۱۶۴ (فصل سب: مسأله که کمالات وجود غیرمتناهی است).
- ۱۲۱- ابیات ۱ تا ۴ مثنوی مولانا جلال الدین مولوی (رومی).
- ۱۲۲- «آثار قلم اعلیٰ»، ج ۲، طبع کانادا، ص ۲۷۴ (مضمون: قسم به جانم، ای دوست، اگر این ثمرات را از سبزی این سنبلات که در اراضی معرفت در تجلی انوار ذات در مرایای اسماء و صفات روئیده بچشی، هر آینه شوق زمام صبر و اصطبار را از گفّت می‌گیرد و روح از برق انوار به اهتزاز می‌آید و تو را از وطن ترابی به وطن اصلی الهی در قطب معانی جذب می‌کند).
- ۱۲۳- «رسالة تسبیح و تهلیل»، ص ۱۴.
- ۱۲۴- «مناجاة: مجموعه اذکار و ادعیه من آثار حضرت بهاءالله»، طبع برزیل، ص ۱۸۰.
- ۱۲۵- «آثار قلم اعلیٰ»، ج ۲، طبع کانادا، ص ۶۵ (مضمون: خوشا به حال نفسی که به حرکت قلم اعلایم فائز شد و غریبی که قصد وطن ابهائش نمود و بعیدی که به سوی خداوند ظاهر کننده براهین واضحات تقرّب جست).
- ۱۲۶- «رسالة تسبیح و تهلیل»، ص ۲۳۸ / «امر و خلق»، ج ۴، ص ۷۱ / «بشارة التور»، ص ۹ (این سه مأخذ اختلافات جزئی با یکدیگر دارند (مضمون: قسم می‌دهم تو را به این که این روحی را که صعود کرد به سوی تو از فردوس اعلیٰ و جنت علیابیت، یعنی مقامات قربت، ناامید نکنی، ای مولای مردمان. پس عبادت را معاشر با اصفیاء و اولیا و انبیائت در مقاماتی قرار بده که قلم‌ها از ذکرش و زبان‌ها از وصفش عاجزند. ای پروردگار من، فقیر قصد ملکوت غنای تو را کرده و غریب قصد وطن در جوار تو را نموده...)).

۱۲۷- سورة اسرا (۱۷)، آیه ۱ (مضمون: پاک و منزّه است خدایی که در [مبارک] شبی بنده خود [محمد] را از مسجد حرام [مکه] معظّمه به مسجد اقصایی که پیرامونش را مبارک و پُرنعمت ساختیم سیر داد تا آیات و اسرار غیب خود را به او بنمائیم که او [خدا] به حقیقت شنوا و بینا است).

۱۲۸- سورة النّجم (۵۳)، آیات ۳ الی ۱۵ (مضمون: به هوای نفس سخن نمی‌گوید؛ سخن او غیر وحی خدا نیست. شدید القوی او را علم آموخته؛ همان مَلِک مقتدری که به خلقت کامل جلوه کرد و رسول در افق اعلیٰ بود. آنگاه نزدیک آمد به قدر دو کمان یا نزدیک‌تر از آن. پس خدا به بنده خود وحی فرمود. آنچه در غیب دید دلش به حقیقت پیوست و خیال نپنداشت. آیا شما با رسول و آنچه (در شب معراج) به چشم مشاهده کرد ستیزه می‌کنید؟ رسول یک بار دیگر هم او را مشاهده کرد، در نزد سدره المنتهی در بهشت).

۱۲۹- «مکاتیب عبدالبهاء»، ج ۱، ص ۵۶ (مضمون: خداوند جمال محمّدی را در شب معراج شبانه به مسجد اقصیٰ حرکت داد برای این که نشانه‌های خداوند بزرگ را ببیند و ورود ایشان به مسجد الاقصیٰ عروج به ملکوت اعلیٰ و افق ابهی است. پس مشرف شد به لقاء پروردگارش و ندا را شنید و به اسرار کلمه علیا مطلع شد و به سدره منتهی رسید و به قدر دو کمان حتیٰ نزدیک‌تر آمد و داخل جنّت و فردوس اعلیٰ شد).

۱۳۰- «مائده آسمانی»، ج ۴، ص ۲۰ / ج ۸، ص ۱۸۹ / «امر و خلق»، ج ۱، ص ۲۷۷ (با مختصر اختلافی با مأخذ اول).

۱۳۱- همان (در «امر و خلق» به جای "بأسره" واژه "بالمزّه" آمده است).

۱۳۲- «مکاتیب عبدالبهاء»، ج ۳، ص ۳۹۲.

۱۳۳- «خطابات مبارکه»، ج ۲، ص ۱۷۵.

۱۳۴- «بشارة النور»، ص ۴۷۶ (به ص ۳۸۲ نیز مراجعه شود).

۱۳۵- «آثار قلم اعلیٰ»، ج ۲، طبع کانادا، ص ۲۷۵ / امر و خلق، ج ۱، ص ۲۲.

۱۳۶- «هفت وادی»: «آثار قلم اعلیٰ»، ج ۲، طبع کانادا، ص ۲۸۴.

۱۳۷- «مجموعه الواح طبع مصر»، ص ۳ (تفسیر سورة الشمس / مضمون: ای سائل، زمانی که قصد ملکوت کردی، قلبت را از همه آنچه غیر خداوند است پاک کن. سپس نعلین ظنون و اوهام را به در آر، تا این که تجلیات خداوند، پروردگار آسمان و زمین، را به چشم قلبت ببینی).

۱۳۸- کلمات مکنونه عربی، فقره ۵۹ (مضمون: ای پسر وجود، قلب تو منزل من است. آن را برای نزول من پاک کن. و روح تو نظرگاه من است، آن را برای ظهور من پاکیزه نما).

۱۳۹- کلمات مکنونه فارسی، فقره ۸.

۱۴۰- «مکاتیب عبدالبهاء»، ج ۸، ص ۱۲۵.

۱۴۱- «مکاتیب عبدالبهاء»، ج ۳، ص ۹۹.

۱۴۲- «منتخباتی از مکاتیب»، ج ۳، ص ۶۲.

۱۴۳- انجیل یوحنا، باب ۳، آیات ۳ الی ۷.

۱۴۴- انجیل متی، باب ۱۸، آیات ۱ الی ۵.

۱۴۵- انجیل لوقا، باب ۱۸، آیات ۱۵-۱۷.

۱۴۶- قرآن کریم، سوره حج (۲۲)، آیه ۴۶ (مضمون: آیا این (کافران) در روی زمین به سیر و تماشا نرفته‌اند تا دل‌هایشان بینش و هوش یابد و گوششان به حقیقت آشنا گردد؟ اینها را چشم سر گرچه کور نیست، و لکن چشم باطن و دیده دل‌ها کور است).

۱۴۷- «مکاتیب عبدالبهاء»، ج ۱، ص ۱۱۲ / «من مکاتیب حضرت عبدالبهاء»، ص ۸۵ (مضمون: ثابت شد که موازین موجوده بین قوم (حس، عقل، نقل، الهام) کل آنها دارای خلل هستند و بر آنها اعتمادی در ادراکات نیست (برای ادراک بسیاری از حقایق)؛ خواب‌های آشفته و ظنون و اوهامی هستند که هیچ تشنه‌ای سیراب نشود و هیچ طالب عرفانی بی‌نیاز نگردد).

۱۴۸- «مکاتیب عبدالبهاء»، ج ۱، ص ۱۱۲ / «من مکاتیب حضرت عبدالبهاء»، ص ۸۵ (مضمون: اما میزان حقیقی الهی که هرگز مختل نمی‌شود و از حقیقت منفک نمی‌گردد، حقایق کلیه و معانی عظیمه را ادراک می‌کند و او است میزان فؤادی که خداوند در آیه مبارکه ذکر آن را فرموده است. به درستی که آن از تجلیات تابش انوار فیض الهی و سرّ رحمانی و ظهور وجدانی و رمز ربّانی است و به درستی که آن فیض قدیم و نور مبین و جود عظیم است. پس زمانی که خداوند این نعمت را به یکی از اصفیانش بدهد، و بر یکی از احتیای موقنش افاضه نماید، در آن وقت به مقامی می‌رسد که حضرت علی علیه السلام فرمود، "اگر پرده به کنار رود، بر یقین من چیزی افزوده نمی‌شود."

۱۴۹- «مکاتیب عبدالبهاء»، ج ۳، ص ۴۰۴ / «منتخباتی از مکاتیب»، ج ۱، ص ۱۶۷ / «من مکاتیب حضرت عبدالبهاء»، ص ۲۷۸.

۱۵۰- عرفا برای قلب مراتبی قائلند: صدر، قلب، شغاف، فؤاد، حبه القلب، سویدا، مَهجَةُ الْقَلْبِ؛ و می‌گویند، صدر معدن گوهر اسلام است؛ قلب معدن ایمان است؛ شغاف معدن محبت و شفقت بر خلق است؛ فؤاد معدن مشاهده و محلّ رؤیت است؛ حبه القلب معدن محبت حضرت الوهیت است؛ سویدا معدن مکاشفات غیبی و علوم لدنی است؛ مَهجَةُ الْقَلْبِ معدن ظهور انوار تجلی است و صفات الوهیت به تمام در وی تجلی می‌کند («فرهنگ لغات و اصطلاحات تعبیرات عرفانی»، تألیف دکتر سیّدجعفر سجّادی).

در معنی فؤاد گفته‌اند:

"فؤاد مانند قلب است، اما اگر مشتعل شود؛"

"فؤاد مرتبه‌ای از قلب است که شهود در آن انجام می‌شود." («سموات سلوک»، تألیف فریدالدین رادمهر).

۱۵۱- نقل از «سموات سلوک»، اثر فریدالدین رادمهر.

۱۵۲- «من مکاتیب حضرت عبدالبهاء»، صص ۸۵-۸۶ / «مکاتیب عبدالبهاء»، ج ۱، ص ۱۱۳ (مضمون: ای متوجه‌ی الله فؤادت را از کلّ شئون مانعه از راستی و درستی در حقیقت هدایت پاک و مطهر کن. مسائل الهی را به این میزان عادل صادق عظیم (فؤاد) که خداوند در قرآن حکیم و نبأ عظیم شرح فرموده بسنج تا از چشمه یقین بنوشی و از حق یقین برخوردار شوی و به صراط مستقیم هدایت گردی و در راه مستقیم سالک شوی. حمد از برای خداوند، پروردگار عالمیان، است).

۱۵۳- «مجموعه الواح مبارکه طبع مصر»، ص ۳ (مضمون: ای سائل، زمانی که قصد حظیره القدس و سیناء قرب را کردی، قلبت را از کلّ آنچه غیر او است پاک کن؛ سپس دو پای پوش ظنون و اوهام را از پا در آور تا به چشم قلبت تجلیات خداوند، ربّ آسمان و زمین، را ببینی. به درستی که امروز روز مکاشفه و شهود است ... به بال‌های انقطاع به هوای قرب رحمت پروردگارت صعود کن ...).

۱۵۴- «مجموعه الواح مبارکه طبع مصر»، ص ۲ (مضمون: کلمه جامعه ظاهر شد و حقیقت شریعت بارز گشت و در اثر آن، موحدان به هواء مکاشفه و حضور و مخلصان به منظر پروردگار عزیز و مهربانشان پرواز کردند).

۱۵۵- مجموعه «اقتدارات»، ص ۱۸۷.

۱۵۶- مجموعه «اشراقات»، ص ۱۲۶.

۱۵۷- «کلمات فردوسیة»: مجموعه «اشراقات»، صص ۱۱۵-۱۱۶ / مجموعه «الواح نازله بعد از کتاب اقدس»، ص ۳۲.

۱۵۸- «لوح خطاب به ناپلئون»: «آثار قلم اعلیٰ»، طبع کانادا، ج ۱، ص ۴۳ / «الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض»، ص ۹۹ (مضمون: بگو ای گروه رهبانان، در کلیساها، و کتیسه‌ها و معابد منزوی نشوید. به اجازه من خارج شوید؛ پس به آنچه که خودتان و دیگران از آن بهره‌مند شوند، مشغول شوید).

۱۵۹- «مکاتیب عبدالبهاء»، ج ۳، ص ۲۵۵ / «امر و خلق»، ج ۳، ص ۴۴۷.

۱۶۰- «مائدة آسمانی»، ج ۲، ص ۴۹.

۱۶۱- مجموعه «الواح طبع مصر»، ص ۱۶۸.

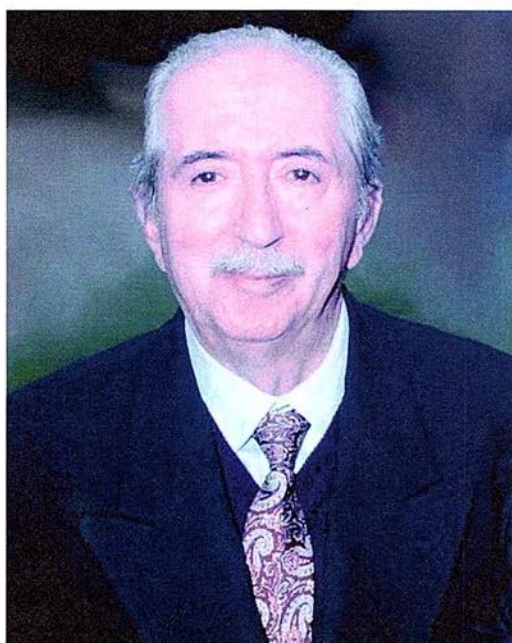
- ۱۶۲- انجیل متی، باب ۷، آیه ۲۱.
- ۱۶۳- «بدایع الآثار»، ج ۲، ص ۲۵۴.
- ۱۶۴- «خطابات مبارکه»، ج ۲، ص ۱۷۰.
- ۱۶۵- «مکاتیب عبدالبهاء»، ج ۲، ص ۳۲۵ / «امر و خلق»، طبع آلمان، ج ۲، ص ۱۴۸ (مضمون: ای امة الله به ملکوت ابہی توجہ کن و تأیید روح القدس را طلب نما و سپس کل کتب و زبر را تفسیر کن و خداوند، به تأییدی از روح قدسی خود، تو را بر آن تأیید می کند).
- ۱۶۶- «بدایع الآثار»، ج ۲، ص ۳۵۹.
- ۱۶۷- «مکاتیب عبدالبهاء»، ج ۱، ص ۲۹۰.
- ۱۶۸- «بدایع الآثار»، ج ۲، ص ۲۹۲.
- ۱۶۹- «مکاتیب عبدالبهاء»، ج ۵، ص ۱۶۵.
- ۱۷۰- «منتخباتی از مکاتیب»، ج ۴، ص ۱.
- ۱۷۱- «بدایع الآثار»، ج ۲، ص ۲۱۹.
- ۱۷۲- «منتخباتی از مکاتیب»، ج ۱، ص ۱۳۶.
- ۱۷۳- «مفوضات عبدالبهاء»، ص ۱۷۱ (فصل سز: حیات ابدیه و دخول در ملکوت).
- ۱۷۴- «مکاتیب عبدالبهاء»، ج ۱، ص ۱۵۹ / «منتخباتی از مکاتیب»، ج ۱، ص ۲۴.
- ۱۷۵- «مفوضات عبدالبهاء»، طبع ۱۹۰۸ میلادی، ص ۲۲۱ (فصل فج: در وجوب متابعت نمودن تعالیم مظاهر الهیہ) / طبع مرآت، ۱۹۲۰ میلادی، ص ۲۰۹ (فصل فد).
- ۱۷۶- «منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء»، ج ۲، ص ۲۱۸.
- ۱۷۷- «منتخباتی از مکاتیب»، ج ۱، ص ۱۰۹ / «گنجینه حدود و احکام»، ص ۱۹۴.
- ۱۷۸- «آثار قلم اعلیٰ»، طبع کانادا، ج ۲، ص ۸ (مضمون: ای رضا قسم به خداوند کسی که به رضای من فائز شد او از اهل ملکوت من است. ملأ اعلیٰ و اهل مدائن اسماء بر او درود می فرستند ... کسی که به آن فائز شد به کل خیر فائز شده است و کسی که منع شد او از اهل تابوت است. خوشا نفسی که اراده خود را رها کرد و اراده خداوند مهیمن قیوم را گرفت).
- ۱۷۹- بدایع الآثار، ج ۲، ص ۲۶۰.
- ۱۸۰- منتخباتی از مکاتیب، ج ۳، ص ۱۱۹.
- ۱۸۱- منتخباتی از مکاتیب، ج ۱، ص ۸۹ / مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج ۳، ص ۲۵۳.
- ۱۸۲- منتخباتی از مکاتیب، ج ۶، ص ۱۸۲.
- ۱۸۳- امر و خلق، ج ۱، ص ۳۲۹.



# يادنامه عرفان







## سهراب ارجمند

۱۹۳۵ - ۲۰۱۹

جناب سهراب ارجمند عضو هیئت مدیره صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند وابسته به دفتر مرکزی محفل روحانی ملی بهائیان آمریکا و از پشتیبانان ثابت قدم مجمع عرفان از نوادگان حاج مهدی ارجمند بود. در سال ۱۹۳۵ در طهران متولد گردید. وی در سال ۱۹۵۳ برای ادامه تحصیلات به آمریکا عزیمت کرد و در سن دیاگو اقامت گزید و تحصیلات خود را در دانشگاه هیوارد در رشته مدیریت بازرگانی به پایان رساند. سهراب ارجمند در سال ۱۹۶۶ به سبب بیماری مادرش به طهران مراجعت نمود. اگرچه مادرش در اثر بیماری درگذشت، اما سفر مزبور سبب آشنائی وی با مهرشید خانم یادگاری گردید و آن دو در سال ۱۹۶۹ با هم ازدواج کردند. و قبل از آغاز انقلاب در ایران، در سال ۱۹۷۵ به آمریکا آمدند و در سن دیاگو اقامت نمودند. و به سبب سابقه قبلی بزودی دوستان جدیدی یافتند. سهراب شوخ طبع و عضوی فعال در جامعه بهائی بود. وی به عضویت محفل روحانی سن دیاگو انتخاب شد و مدت بیست سال در سمت مذکور خدمت نمود و در سال ۱۹۹۴ همراه با خواهرانش در اهداء پشتیبانی مالی به صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند به برادرش جناب هوشنگ ارجمند پیوست.

جناب سهراب ارجمند فردی مسئولیت‌پذیر و پیگیری‌کننده اقداماتی بود که بر عهده می‌گرفت. گرچه سالم و فعال بود، اما در اثر لغزشی کوتاه زمین خورد و مجسمه‌اش دچار ضربه مهلکی گردید که در اثر آن به فاصله کوتاهی در ۲۲ ژانویه ۲۰۱۹ به ملکوت ابدی صعود نمود. یادش گرامی باد. به همسرش مهرشید و دخترانش تندیس و انیسا و نوه‌اش لیلی صمیمانه تسلیت می‌گوئیم. یاد سهراب ارجمند در جلسات سالانه مجمع عرفان در مدرسه بهائی بوش در کالیفرنیا شمالی همواره پایدار خواهد بود.



## دکتر مهرانگیز افنان

(۱۹۳۷ - ۲۰۱۸)

دکتر مهرانگیز (مهری) افنان از همکاران صمیمی و مجربان برنامه‌های سالانه مجمع عرفان در مدرسه بهائی لوهلن در میشیگان و از بررسی‌کنندگان انتشارات عرفان بود. او در سال ۱۹۳۷ میلادی در طهران متولد شد. پدرش ابوالقاسم کیانی از اهل یزد در ایام کودکی همراه با خانواده به عشق‌آباد هجرت نمود و بعداً در سنت‌پترزبورگ به تحصیلات عالی مشغول گشت. مادرش منور نامدار از خانواده سرشناس و ثروتمندی بود که سالها در مسکو به خدمت امر مشغول بودند. در اوایل دهه ۱۹۳۰ عائله‌های هر دو توسط دولت شوروی به ایران تبعید گشتند و این دو در ایران ازدواج نمودند، که نتیجه ازدواجشان سه فرزند بود: مهری افنان، مسعود کیانی و ملیحه وهمن. این خانواده در طی نقشه‌چهل و پنج ماهه به شهر موصل در عراق مهاجرت نمودند و با وجود مشکلات فراوان استقامت ورزیدند تا آن که مجبور به مراجعت به ایران گشتند.

دکتر مهری افنان دکترای پزشکی را از دانشگاه طهران زمانی دریافت نمود که هنوز فقط تعدادی انگشت شمار از دانشجویان زن در این رشته تحصیل می‌نمودند. سپس دوره تخصصی در طب اطفال را سپری نمود و مشغول به کار گشت. پزشکی بود ماهر و باوجدان و در عین حال دلسوز و مهربان و مورد علاقه و اعتماد بیماران. مهری افنان از طریق فعالیتهای امری و خدمت در لجنة جوانان با دکتر محمد افنان.

آشنا شد و در سال ۱۹۶۱ ازدواج نمودند و صاحب دو فرزند به نام‌های الهام و امید گشتند. دکترمهری افنان از جوانی به مطالعه آثار مبارکه و کتب امری علاقه شدید داشت. علاوه بر تسلط به زبان فارسی، با عربی و انگلیسی نیز آشنائی کامل داشت و نویسنده و ناطقی توانا بود و مقالات متعدد در باره مواضع مختلف از او در مجلدات سفینه عرفان و مجلات امری منتشر شده است.

خانواده افنان در سال ۱۹۷۸ از طهران به کشور نروژ مهاجرت نمودند، ولی متأسفانه نهایتاً موفق به کسب اجازه اقامت در آنجا نگردیدند. بعد از وقوع انقلاب اسلامی همکاران بهائی در ایران رجوع دکتر محمد افنان را به ایران صلاح ندانستند و در نتیجه خانواده افنان به کشور کانادا عزیمت نمودند و در شهری کوچک به نام دانداس مستقر شدند و در تشکیل محفل روحانی آنجا شرکت جستند.

دکتر مهری و دکتر محمد افنان در بسیاری زمینه‌ها با یکدیگر همکاری می‌نمودند. در سال ۱۹۸۷ مؤسسه معارف بهائی به زبان فارسی را در دانداس تأسیس نمودند که هدفش توسعه معارف بهائی و پیشرفت مطالعات و انتشارات امری به زبان فارسی بود و در سال ۱۹۸۹ برای خدمت در مرکز جهانی بهائی در ارض اقدس دعوت شدند و هر دو به مدت سیزده سال در دایره مطالعه و تحقیق مشغول به خدمت بودند و پس از بازگشت به کانادا در سال ۲۰۰۲ در شهر میسیسیسگا ساکن گردیدند و به شرکت در خدمات امری اشتغال ورزیدند و در هیأت تصویب تألیفات فارسی عضویت داشتند. در سالهای اخیر چند بار دیگر نیز موفق به خدماتی در ارض اقدس گردیدند که آخرین بار آن خدمت دکتر مهری افنان در نوامبر ۲۰۱۸، چند ماه بعد از صعود همسر گرامیش بود. دکتر مهری افنان روز ۱۳ اوت ۲۰۱۸ در کانادا به ملکوت ابدی صعود نمود. یاد خدماتش گرامی و جاودان باد. پیام‌های تسلیت دارالانشاء بیت‌العدل اعظم و محفل روحانی ملی بهائیان کانادا به افتخار دکتر مهری افنان تسلی‌بخش بازماندگان و خادمان مجمع عرفان است.



## لیلی ایمن (آهی)

۱۹۲۹ - ۲۰۱۸

لیلی ایمن از پایه‌گذاران و حامیان جدی و ثابت قدم مجمع عرفان بود و با اشتیاق در گردهمائی‌های سالانه مجمع عرفان در میشیگان و کالیفرنیا شمالی و مرکز مطالعات بهائی در اکوتو، ایتالیا، شرکت می‌کرد و با سایر شرکت‌کنندگان به گرمی و مهربانی مجالست و مصاحبت می‌نمود. معلم و مربی و نویسنده و مترجمی توانا و شهروندی جهانی بود که در جریان فعالیت‌ها و خدمات گوناگونش به کشورها و سرزمین‌های بسیاری سفر کرده بود. لیلی ایمن (آهی) در ۱۷ می ۱۹۲۹ در طهران متولد شد و در ۶ سپتامبر ۲۰۱۸ در شیکاگو «از این عالم فانی به جهان جاودانی شتافت و در جوار رحمت کبری منزل و مأوی جست.» لیلی از نسل چهارم میرزا مجید آهی، شوهر خواهر حضرت بهاء‌الله، بود که نبیل زرنندی داستان حمایتش را از جمال مبارک در حوادث و گرفتاری سال ۱۸۵۲ در «مطالع الانوار» ثبت کرده است. پدر لیلی، مجید آهی از رجال سیاسی و وزرای دوران پهلوی و فارغ‌التحصیل حقوق و علوم سیاسی از دانشگاه دولتی مسکو بود و مادرش، رئیس‌دوینسکایا، از اهالی روسیه بود که قبل از آمدن به ایران برای ازدواج با پدر لیلی در کنسرواتوار مسکو در نواختن پیانو و آواز خواندن در اپرا آموزش دیده بود.

اگرچه لیلی در طهران به دنیا آمده بود، در ابتدای سنین کودکی چند سالی همراه خانواده به شیراز رفته بود، چون پدرش به فرمانداری استان فارس منصوب شده بود، و لیلی دورهٔ کودکی را در شیراز گذرانده بود. سپس تحصیلات ابتدائی و دورهٔ اول متوسطه را در طهران در دبستان «ایرج» و دبیرستان «انوشیروان دادگر» گذراند. در آغاز تحصیلات دورهٔ دوم متوسطه بود که پدرش از سمت وزیر دادگستری به سمت سفیر کبیر ایران در روسیه/شوروی منصوب شد و به مسکو عزیمت نمود. لیلی همراه خانواده به مسکو رفت و دورهٔ دوم متوسطه را در آن شهر گذراند و برای تحصیل زبان و ادبیات روسی و فرانسه در دانشگاه مسکو به تحصیل پرداخت. پدرش دچار بیماری سختی گردید که در بحبوحهٔ جنگ جهانی به دوا و وسائل لازم دسترس نبود و بنا به توصیهٔ پزشکان پدرش همراه با همهٔ خانواده به طهران مراجعت نمودند. متأسفانه معالجات مؤثر نیفتاد و در اندک زمانی پدرش درگذشت. لیلی در دانشگاه طهران و دانشسرای عالی تحصیلاتش را در فلسفه و علوم تربیتی به پایان رساند. در این دوره از تحصیل دستیار استاد دکتر محمدباقر هوشیار در تهیهٔ روش ساده و آسانی برای آموزش خواندن و نوشتن زبان فارسی بود و کتاب «کودکان دشوار» را از فرانسه به فارسی ترجمه کرد، که در سال ۱۹۴۹ توسط انتشارات «امیر کبیر» چاپ و منتشر شد. پس از پایان تحصیل و اخذ درجهٔ لیسانس، لیلی به تدریس تاریخ و جغرافیا در دبیرستان دخترانهٔ «انوشیروان دادگر» پرداخت.

لیلی و ایرج ایمن که در دوران تحصیل در دانشسرای عالی با یکدیگر آشنا و دوست شده بودند و برای ادامهٔ تحصیل به انگلستان رفته بودند در سال ۱۹۵۱ در لندن ازدواج کردند و لیلی تحصیلات فوق لیسانس در روان‌شناسی و تعلیم و تربیت را که در مؤسسهٔ تعلیم و تربیت دانشگاه لندن آغاز کرده بود در دانشگاه ادینبورگ در اسکاتلند ادامه داد. در این دوران نخستین فرزندشان، رویا، به دنیا آمد. این خانواده در سال ۱۹۵۴ به ایران مراجعت کردند و لیلی ایمن به سمت مدیر مشترک مرکز راهنمایی حرفه ای ادارهٔ مطالعات و برنامه‌ریزی و مَدیر برنامهٔ تربیت معلمان شاغل در وزارت آموزش و پرورش منصوب شد. در همان سال لیلی نخستین مدرسهٔ تابتانه برای کودکان را در طهران تأسیس و اداره کرد. در سال بعد این خانوادهٔ جوان به لس‌آنجلس در کالیفرنیا عزیمت کردند. ایرج با استفاده از جایزهٔ تحصیلی به اخذ درجهٔ دکترا از دانشگاه کالیفرنیا جنوبی موفق شد و لیلی با سمت پرورش‌کار و روان‌شناس تربیتی به کار اشتغال داشت و دومین فرزندشان، صبا، در لس‌آنجلس متولد شد.

در سال ۱۹۵۷ لیلی و خانواده به طهران مراجعت کردند و لیلی دوران موفقیت‌آمیزی را در خدمات کارشناسی حرفه‌ای آغاز کرد. در ضمن آن که عضو کمیتهٔ بین‌المللی سنجش خواندن و فهمیدن در انجمن بین‌المللی سنجش موفقیت‌های آموزشی بود، در دانشکدهٔ علوم تربیتی دانشگاه طهران به تدریس

ادبیات کودکان اشتغال داشت و به تحقیقات علمی در زمینه آموزش نوسوادان مشغول بود و با دریافت جایزه پژوهشیاری، دوره مطالعات مربوط به تهیه و تألیف کتابهای درسی را در دانشگاه کلمبیا در نیویورک گذراند.

لیلی با علاقمندی شدید و صمیمانه‌ای که به ایجاد اشتیاق در نوباوگان و نوجوانان به خواندن داشت به ترجمه و تألیف کتابهای خواندنی برای کودکان پرداخت و به همراهی دوست دیرینش، توران میرهادی، به پایه‌گذاری «شورای کتاب کودک» اقدام کرد، که مؤسسه‌ای غیر دولتی و غیر انتفاعی برای توسعه و ازدیاد مواد خواندنی مناسب برای کودکان و ترویج شوق به خواندن در نسل جوان است و برای دو دهه دبیر کل و عضو هیئت مدیره انجمن مزبور بود. و همزمان با هیئت مدیره «انجمن کتاب برای نسل جوان» همکاری می‌کرد که مؤسسه‌ای بین‌المللی و غیر انتفاعی و مرکزش در سوئیس بود و برای مدتی طولانی عضو هیئت مدیره و برای یک دوره دوساله نایب‌رئیس مؤسسه مزبور بود. لیلی ایمن نخستین و تنها زنی بود که به عضویت «شورای عالی فرهنگ» (آموزش و پرورش) برگزیده شد، که بالاترین نهاد سازمان آموزش و پرورش در ایران بود. و پس از تبدیل این نهاد به «شورای سلطنتی تعلیم و تربیت» نیز همچنان عضو شورای مزبور بود.

لیلی با شوق و عزمی پایدار استعداد و توانائی خود را وقف تهیه و تألیف کتابهای درسی برای آموزش خواندن و نوشتن زبان فارسی کرد و کتابهایی را که تألیف نمود همچنان از کتابهای درسی آموزش فارسی در دبستانهای ایران است. لیلی این مهارت و علاقمندی را به سوادآموزی بزرگسالان نیز گسترش داد و آخرین سال‌های خدمت لیلی ایمن در ایران صرف مبارزه با بی‌سوادی و تحقیق در باره زبان پایه فارسی گردید. در این سالها در سمت‌هایی چون ریاست اداره آموزش و پرورش سراسری عمر در مرکز ملی آموزش و پرورش بزرگسالان و مشاور دبیر کل کمیته برنامه جهانی سوادآموزی خدمت می‌کرد و به تهیه و تألیف کتابهای درسی و مواد خواندنی برای نوسوادان می‌پرداخت و مدیر پژوهش برای تعیین واژه های پایه برای سوادآموزی بود. در این پژوهش متجاوز از ده‌میلیون واژه از کلام شفاهی و کتبی زبان فارسی کودکان و بزرگسالان در نواحی شهری و روستائی در مناطق مختلف ایران از افرادی که دارای سواد ابتدائی یا کمتر از آن بودند جمع آوری و ثبت شد. از جمله دست‌آوردهای این تحقیق تعیین هزار واژه پایه زبان فارسی برای تهیه مواد خواندنی برای نوسوادان بود.

لیلی ایمن برای قدردانی از خدماتش نشان‌ها و جوایز متعددی دریافت کرده بود، که از جمله نشان درجه اول تعلیم و تربیت از وزارت فرهنگ (۱۹۴۹) و جایزه ممتاز تألیف بهترین کتاب سال (۱۹۶۲) و



نشان علمی درجه اول وزارت آموزش و پرورش دولت ایران (۱۹۶۵) و جایزه کمیته ملی یونسکو در سال بین‌المللی کتاب برای قدردانی از تألیف مواد خواندنی برای نوسوادان ایران (۱۹۷۲) و مدال طلا (عالی ترین نشان خدمات سوادآموزی) از کمیته ملی برنامه جهانی سوادآموزی (۱۹۷۳) بود.

لیلی به ادبیات نظم و نثر کلاسیک بسیار علاقمند بود و به زبان‌های فارسی و روسی و فرانسه و انگلیسی تسلط داشت و با عشقی که به غنی‌ساختن محیط ادبی ایران داشت با نگاه «ترجمه و نشر کتاب» که زیر نظر دکتر احسان یارشاطر اداره می‌شد همکاری می‌کرد و متصدی تأسیس و اداره بخش ترجمه و انتشار ادبیات کودکان در مؤسسه مزبور بود. لیلی در تمام عمر با نوشتن مقالات گوناگون با مجلات مختلف همکاری می‌کرد. علاوه بر آن مؤلف یا مترجم متجاوز از چهل اثر مستقل است.

گرچه لیلی از دوران تحصیل در دبیرستان با جمعی از دانش‌آموزان بهائی دوست شده بود و پس از ازدواج دائره دوستان بهائیش گسترش بسیار یافت و در جامعه‌های بهائی در آمریکا و انگلستان و ایران به خدماتی در تربیت روحانی کودکان و فعالیت‌های جوانان بهائی و سایر فعالیت‌های جامعه بهائی اشتغال داشت، ولیکن بنا بر بعضی ملاحظات خانواده‌اش به طور رسمی به عنوان عضو جامعه بهائی تسجیل نشده بود. تا بنا به گفته خودش در سفری که در ارتباط با برنامه سوادآموزی جهانی یونسکو به آمریکای جنوبی رفته بود در جوامع بومیان منطقه کوهستانی آن حدود مشاهده اخلاق و رفتار و روحیه خدمت‌گزاری بومیان بهائی اثر تحول بخش امر بهائی را در اصلاح و پیشرفت جامعه انسانی عملاً مشاهده کرد و به شدت تحت تأثیر سازندگی تعالیم بهائی قرار گرفت تا در سفری در سال ۱۹۷۴ به مرکز جهانی بهائی در جریان مراسم سالگرد اظهار امر حضرت نقطه اولی که با حضور حضرات ایادی امرالله و اعضای بیت‌العدل اعظم در جوار مقام اعلی برگزار می‌شد و بیانات حضرت عبدالبهاء در باره نحوه مطلوب برگزاری اعیاد بهائی قرائت می‌شد منقلب گردید و تقاضا کرد که به طور رسمی عضو جامعه بهائی شود. در مراجعت به ایران به عضویت لجنه ملی ترقی نسوان و تربیت مربیان کلاس‌های تربیت امری منصوب شد.

با آغاز انقلاب در ایران زندگانی لیلی، همانند بسیاری دیگر، به کای دگرگون شد و خانواده لیلی مجبور به ترک وطن محبوبشان شدند. در سال ۱۹۷۹ در اثر بسته شدن مدارس و سرگردانی شاگردان، لیلی و ایرج پسرشان راما را به طور موقت به شیکاگو نزد خواهرش صبا فرسازند که به تحصیل ادامه دهد. چند ماه بعد ایرج، همسر لیلی، در حالی که برای جمعی از جوانان بهائی صحبت می‌کرد، توسط مأموران دولت جدید دستگیر و توقیف شد. در ضمن بازجویی دریافت که چون از اعضای هیئت مشاورین قاره

ایست محکوم به اعدام شده است، اما تحت شرایط خاصی آزاد شد و در همان زمان برای شرکت در اجلاس انجمنی بین‌المللی مربوط به تعلیم و تربیت که سمت نایب رئیس آن انجمن را داشت و در آمریکا تشکیل می‌شد دعوت شده بود. تصمیم گرفت به منظور سفر کوتاهی به آمریکا و دیدار فرزندان‌شان برای خروج از کشور کسب اجازه کند. دفتر نخست‌وزیری برای وی اجازه لازم را صادر کرد، اما با خروج لیلی از کشور موافقت ننمود. در حدود سه ماه به طول انجامید تا لیلی هم پس از کسب اجازه خروج در آمریکا به وی پیوست و در آن احیاناً از دوستان ایران خبر رسید که لیلی و همسرش با حکم غیابی محکوم به اعدام شده‌اند و بهتر است به طور موقت مراجعت به ایران را به تأخیر اندازند. در این بین کلیه اموال و املاک آنها در ایران مصادره و ضبط شد و آن اقامت موقت ماه‌ها و سال‌ها ادامه یافت و لیلی تا پایان عمر از دیدار وطن محبوبش محروم ماند.

لیلی در همان اوائل اقامت در آمریکا متوجه شد برای آموزش خواندن و نوشتن فارسی به کودکان و نوجوانان ایرانی که همراه خانواده در نقاط مختلف جهلن پراکنده شده‌اند نیازمندی روز افزونی وجود دارد. برای پاسخ به این نیازمندی لیلی دو کتاب «فارسی بیاموزیم» و «ایران را بشناسیم» همراه با راهنمای تدریس تألیف کرد و بدون دریافت حق‌لتألیف و هر گونه درآمدی آنها را در اختیار مؤسسات نشر کتاب قرار داد تا با بهای ارزانه‌تری در اختیار خانواده‌های برون‌مرزی ایرانی قرار گیرند و سپس در ادامه این خدمت دو کتاب دیگر «شادمانه کودکانه» (شامل مثل‌های کودکانه ایرانی) و دیگری شامل هزار واژه پایه زبان فارسی برای تهیه خواندنی‌هایی جهت نوسوآدان تألیف کرد که توسط بنیاد مطالعات ایران منتشر شده است.

در دوران دوری از ایران خدمات امری لیلی روز افزون بوده است. ابتدا محفل روحانی ملی بهائیان آمریکا وی را به عضویت لجنه ملی تربیت امری برگزید و جامعه بهائی در شیکاگو او را به عضویت محفل روحانی بهائیان شیکاگو انتخاب کرد. در ماه مارس ۱۹۸۳ سازمان یونسکو ایرج ایمن را با سمت مشاور تعلیم و تربیت در منطقه آسیا و اقیانوسیه و مدیر مرکز منطقه‌ای برنامه‌ریزی و مدیریت تعلیم و تربیت در اداره منطقه‌ای یونسکو به بانکوک در تایلند اعزام کرد. لیلی همراه با همسرش به تایلند عزیمت کرد و مدت چهار سال در بانکوک اقامت داشتند و سپس با انتقال همسرش به اداره مرکزی یونسکو در پاریس مقیم پاریس بودند. پس از پایان مأموریت یونسکو به دعوت محفل روحانی ملی بهائیان سوئیس برای تأسیس و اداره آکادمی «لندینگ» و مؤسسه توسعه بین‌المللی تعلیم و تربیت مدت شش سال را در «سن گالین» در سوئیس گذراندند. در این مدت لیلی برنامه تعلیم و تربیت در زندگانی خانواده و برنامه

آموزش و پرورش کودکان برای صلح را ترتیب داده بود و اداره می‌کرد. لیلی در مدت اقامت در بانکوک و پاریس و سن گالین با عضویت در محفل روحانی محلی بهائیان در شهرهای مزبور به خدمات امری اشتغال داشت و در دوران اقامت در سن گالین در سوئیس عضو هیئتی بود که بیت‌العدل اعظم مأمور ترویج و تشویق نوآوری در تعلیم و تربیت در جامعه‌های بهائی در جهان فرموده بودند. از جمله اقدامات لیلی برای هیئت مزبور تألیف کتاب «پیشنهادهای عملی برای سواد آموزی» بود که در سال ۱۹۹۲ توسط هیئت مزبور منتشر شد.

لیلی دلبستگی پایداری به وطنش ایران و آموزش زبان فارسی داشت و همواره پرچم شیر و خورشید ایران روی میز کارش برافراشته بود. در مراجعت به شیکاگو در سال ۱۹۹۴ از او دعوت شد که به عنوان استادیار مدعو در دانشگاه شیکاگو به تدریس زبان فارسی اشتغال ورزد. در ضمن همراه با دکتر ایرج ایمن با عضویت در هیئت اجرائی انجمن دوستداران فرهنگ ایرانی به خدماتی که با تأسیس انجمن ادب و هنر ایران در آکادمی لندن آغاز کرده بودند ادامه دهد و با عضویت در محفل روحانی بهائیان شیکاگو چند سالی منشی محفل مزبور بود و با پایه‌گذاری و انتشار خبرنامه ماهانه محفل روحانی و عضویت در دوائر اداری محفل مزبور تا پایان عمر به این خدمات ادامه داد. در این احیان به ترویج و تسهیل آموزش زبان و خط فارسی نیز مشغول بود و با ایرانیان برون‌مرزی از نقاط مختلف دنیا که برای تعلیم دادن خواندن و نوشتن فارسی به نوباوگان ایرانی یا آموزش فارسی به علاقمندان غیر ایرانی نیازمند راهنمایی بودند با اشتیاق و دلسوزی مکاتبه یا با تلفن مکالمه می‌کرد. لیلی خود را متعهد به خدمات تبلیغی امر بهائی می‌دانست و در تشکیل جلسات مرتب تبلیغی در خانه خود و نیز مشارکت در جلسات مشابه در نواحی دیگر می‌کوشید. احبای ساکن شیکاگو شاهد اقدامات صمیمانه وی در ایجاد همکاری و معاشرت و روابط دوستانه با احبائی بودند که از نژادها و اقوام مختلف و ساکن نواحی دور از دسترس بودند.

آرامگاه لیلی، همان گونه که خودش خواسته بود، در جوار آرامگاه خاندان ایادی امرالله کورین ترو در «اوک‌وود سیمتری» (Oakwood Cemetery) قرار دارد، که در سال ۱۹۱۲ به قدوم حضرت عبدالبهاء مزین و مفتخرشده است.

«بازمانگان لیلی همسرش ایرج، و فرزندانش رویا و صبا و رامنا، و نوادگانش امید و مجید و جهان و یاسمین و کیان هستند.»

ضمائم



## کتاب‌شناسی و راهنمای عنوان‌های اختصاری

- آثار امری
- آثار قلم اعلیٰ حضرت بهاء‌الله، آثار قلم اعلیٰ (مؤسسه معارف بهائی، چاپ سوّم، ۱۵۳ بدیع، ۱۹۹۶ میلادی).
- آیات الهی حضرت بهاء‌الله، آیات الهی (در ۴ جلد)، لجنة نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، آلمان، ۱۴۸ بدیع.
- آیات بیّنات حضرت بهاء‌الله، حضرت عبدالبهاء، آیات بیّنات (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۹ م).
- ادعیه حضرت محبوب از طهران تا عگا حضرت بهاء‌الله، ادعیه حضرت محبوب (چاپ مصر، سنه ۱۳۳۹ ه.ق.). عباس امانت و فریدون وهمن، از طهران تا عگا: بابیان و بهائیان در اسناد دوره قاجار، انتشارات آشکار، کانکتیکت (آمریکا) و کپنهاگ (دانمارک)، ۲۰۱۶ م.
- اشراقات حضرت بهاء‌الله، اشراقات و چند لوح دیگر (بدون تاریخ و محلّ طبع و نام ناشر).
- اقتدارات حضرت بهاء‌الله، اقتدارات و چند لوح دیگر (بدون تاریخ و محلّ طبع و نام ناشر).
- الواح ملوک حضرت بهاء‌الله، الواح نازلّه خطاب به ملوک و رؤسای ارض (طهران: مؤسسه ملّی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع).
- امر و خلق اسدالله فاضل مازندرانی، امر و خلق (طهران: مؤسسه ملّی مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع)، ۴ ج.
- ایقان حضرت بهاء‌الله، کتاب ایقان (لانگنهاین، آلمان: لجنة نشر آثار، ۱۹۹۸ م). میرزا محمود زرقانی، بدایع الآثار، در ۲ جلد (چاپ مجدّد، لانگنهاین، آلمان، ۱۹۸۲).
- بشارة النور بشارة النور، لجنة نشر آثار امری به لسانهای فارسی و عربی، لانگنهاین، آلمان، ۱۴۰ بدیع.

- بهاء‌الله شمس حقیقت  
حسن موقر بالیوزی، بهاء‌الله شمس حقیقت (آکسفورد: جورج رونالد، ۱۹۸۹م)، ترجمه دکتر مینو درخشان (ثابت راسخ).
- بیان فارسی  
پیام آسمانی  
پیام آسمانی (در ۲ جلد)، از انتشارات «پیام بهائی» (نشریه محفل روحانی ملی فرانسه برای بهائیان ایرانی)، ۱۴۵ بدیع.
- پیک راستان  
وحید رافقی، پیک راستان (دارمشتات، آلمان: عصر جدید، ۲۰۰۵م).
- تاریخ شهدای امر  
محمدعلی ملک‌خسروی، تاریخ شهدای امر (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری)، ۱۳۰ب، ۳ج.
- تاریخ سمندر  
تاریخ ظهور الحق  
اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ - ۱۳۲ بدیع)، ۹ج.
- تاریخ نبیل  
میرزا محمد زرنندی (نبیل اعظم)، ترجمه و تلخیص از لسان عربی: عبدالحمید اشراق‌خاوری، مطالع‌الانوار (تاریخ نبیل زرنندی)، مؤسسه چاپ و انتشارات مرآت، هندوستان، ۱۶۶ب.
- تذکره‌الوفاء  
حضرت عبدالبهاء، تذکره‌الوفاء فی ترجمه حیاة قدماء الاحیاء، (هافهایم، آلمان: مؤسسه مطبوعت امری، ۲۰۰۲م).
- حدیقه عرفان  
حدیقه عرفان (مجموعه‌ای از آثار قلم اعلی و الواح مبارکه حضرت عبدالبهاء)، از انتشارات مجله عندلیب، کانادا.
- حضرت باب  
نصرت‌الله محمدحسینی، حضرت باب (شرح حیات و آثار مبارک و احوال اصحاب عهد اعلی)، مؤسسه معارف بهائی، کانادا، ۱۵۲ بدیع.
- حضرت نقطه اولی  
محمدعلی فیضی، حضرت نقطه اولی، لجنة ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگنهاین، آلمان، ۱۴۳ بدیع.
- خاطرات نه ساله  
دکتر یونس افروخته، خاطرات نه ساله، Kalimat Press، آمریکا، ۱۹۸۳م.
- خطابات  
حضرت عبدالبهاء، مجموعه خطابات حضرت عبدالبهاء (لانگنهاین، آلمان: لجنة ملی نشر آثار امری به زبانهای فارسی و عربی، ۱۹۸۴م).
- دریای دانش  
حضرت بهاء‌الله، دریای دانش (هندوستان: مؤسسه مطبوعاتی بهائی، ۱۹۸۵م).

- رحیق مختوم  
عبدالحمید اشراق خاوری، رحیق مختوم (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ بدیع)، ج ۲.
- رسائل و رقائم  
روح‌الله مہرباخانی، رسائل و رقائم جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران)، ۱۳۴ بدیع.
- ظہور عدل الہی  
حضرت ولی امراللہ، ظہور عدل الہی (ترجمہ نصراللہ مودت)، لجنہ ملی نشر آثار امری، لانگنہاین، آلمان، ۱۴۴ بدیع.
- فرائد  
جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی، کتاب الفرائد، لجنہ ملی نشر آثار امری بہ لسان فارسی و عربی، ہوفہایم، آلمان، ۲۰۱۵ م.
- قیوم الاسماء  
حضرت ربّ اعلیٰ، قیوم الاسماء (نسخہ خطی).
- قاموس ایقان  
عبدالحمید اشراق خاوری، قاموس ایقان، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۲۸ بدیع.
- کتاب اقدس  
حضرت بہاء اللہ، کتاب اقدس (حیفا: مرکز جهانی بہائی، ۱۹۹۵ م).
- کتاب بدیع  
حضرت بہاء اللہ، کتاب بدیع (لانگنہاین، آلمان: لجنہ ملی نشر آثار، ۲۰۰۸ م).
- کتاب قرن بدیع  
حضرت ولی امراللہ، کتاب قرن بدیع (ترجمہ جناب نصراللہ مودت)، (کانادا: مؤسسہ معارف بہائی، ۱۴۹ بدیع).
- گنج شایگان  
عبدالحمید اشراق خاوری، گنج شایگان (طهران: مؤسسہ ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع).
- لوح شیخ  
حضرت بہاء اللہ، لوح مبارک خطاب بہ شیخ محمدتقی مجتہد اصفہانی، معروف بہ نجفی (قاہرہ: سعادت، ۱۹۲۰ م).
- لثالی الحکمة  
لثالی الحکمة، در ۳ جلد (طبع برزیل: ج ۱، ۱۹۸۶ م-ج ۲، ۱۹۹۰ م-ج ۳، ۱۹۹۱ م).
- لثالی درخشان  
محمدعلی فیضی، لثالی درخشان (طهران: مؤسسہ ملی مطبوعات امری ایران، ۱۲۳ بدیع).
- مائدہ آسمانی  
عبدالحمید اشراق خاوری، مائدہ آسمانی، در ۹ جلد (طهران: مؤسسہ ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ و ۱۲۹ بدیع).
- مآخذ اشعار  
وحید رافقی، مآخذ اشعار در آثار بہائی، در ۵ جلد (دانداس، کانادا: مؤسسہ معارف بہائی، ۱۹۹۰-۲۰۰۹ م).
- مجموعہ آثار مبارکہ  
مجموعہ آثار مبارکہ (طهران: لجنہ ملی محفظہ آثار، ۱۳۳ بدیع).



- مجموعه‌ای از الواح  
حضرت بهاء‌الله، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهتی که بعد از کتاب  
اقدس نازل شده (هوفهایم، آلمان: لجنة ملی نشر آثار به لسان فارسی و  
عربی، ۱۵۶ بدیع، ۲۰۰۰ م).
- مجموعه الواح  
حضرت بهاء‌الله، مجموعه الواح مبارکه (قاهره: سعادت، ۱۹۲۰ م).
- محاضرات  
عبدالحمید اشراق‌خاوری، محاضرات (لانگه‌این، آلمان: لجنة ملی نشر  
آثار، ۱۹۹۴ م).
- مصباح هدایت  
عزیزالله سلیمانی، مصباح هدایت (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری،  
۱۲۱ ب)، در ۹ جلد.
- مفوضات  
حضرت عبدالبهاء (گردآوری خانم کلیفورد بارنی) مفوضات (قاهره:  
۱۹۲۰ م).
- مکاتیب  
حضرت عبدالبهاء، مکاتیب حضرت عبدالبهاء، در ۹ جلد  
حضرت نقطه اولی، منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی عز اسمه  
الاعلی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران، ۱۳۴ بدیع، ۱۹۷۸ م).
- منتخبات مکاتیب  
حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، در ۶ جلد  
(ج ۱، مؤسسه مطبوعات امری، ویلمت، ایلینوی، ۱۹۷۹ م؛  
ج ۲، مرکز جهانی بهائی، ۱۹۸۴ م؛  
ج ۳، لجنة نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگنه‌این، آلمان،  
۱۹۹۲ م؛  
ج ۴، مؤسسه مطبوعات امری آلمان، ۲۰۰۰ م؛  
ج ۵، مؤسسه مطبوعات امری آلمان، ۲۰۰۳ م؛  
ج ۶، مؤسسه مطبوعات امری آلمان، ۲۰۰۵ م).
- منتخباتی از آثار  
حضرت بهاء‌الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله (لانگنه‌این، آلمان: لجنة  
ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، ۱۴۱ بدیع).
- نفحات ظهور  
ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاء‌الله، (استرالیا: سنچوری پریس،  
۲۰۱۰ م)، ترجمه باهر فرقانی، در ۴ جلد.
- نوزده‌هزار لغت  
ریاض قدیمی، نوزده‌هزار لغت، دسترسی از طریق تارنمای  
[www.bahailib.com](http://www.bahailib.com)
- وعده صلح جهانی  
وعده صلح جهانی (ترجمه بیانیته بیت‌العدل اعظم خطاب به اهل عالم)،  
اکتبر ۱۹۸۵، دسترسی از طریق تارنمای [www.bahailib.com](http://www.bahailib.com)

- مقاله شخصی سیاح (مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۱۹ ب).  
به اهتمام وحید رافقی، یادنامه اشراق‌خاوری، بنیاد فرهنگی نخل، مادرید  
- اسپانیا، ۲۰۱۴ م.  
یاران پارسی، مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالجباء  
به افتخار بهائیان پارسی (آلمان: مؤسسه مطبوعات امری، ۱۵۵ بدیع).

## سایر مأخذ

- ادبیات مزدیسنی  
ابراهیم پورداوود، ادبیات مزدیسنی یشتها (در ۲ جلد)، انتشارات انجمن  
زرتشتیان ایرانی، بمبئی، هندوستان، ۱۳۰۷ ش.  
ارمغان مور  
شاهرخ مسکوب، ارمغان مور: جستاری در شاهنامه، نشر نی، ۲۰۰۵ م.  
از اسطوره تا تاریخ  
مهرداد بهار، از اسطوره تا تاریخ، نشر نی، ۱۳۷۷ ش.  
پژوهشی در اساطیر  
مهرداد بهار، پژوهشی در اساطیر ایران، انتشارات آگه، ۱۳۹۷ ش.  
مجمع‌البیان  
فضل بن حسن طبرسی (۴۶۸ - ۵۶۸ قمری)، مجمع‌البیان فی تفسیر  
القرآن، نشر نور و وحی، ۲۰۰۹ م.  
دایرة‌المعارف تشیع  
دایرة‌المعارف تشیع (طهران: سازمان دایرة‌المعارف تشیع، ۱۳۶۶ - ۱۳۹۴  
ه.ش.)، ۱۵ ج.  
دیوان حافظ  
دیوان حافظ، دسترسی از طریق تارنمای ganjooor.net  
شاهنامه  
شاهنامه، دسترسی از طریق تارنمای ganjooor.net  
مثنوی معنوی  
مولوی، مثنوی معنوی، دسترسی از طریق تارنمای ganjooor.net  
فرهنگ اعلام سخن  
دکتر حسن انوری، فرهنگ اعلام سخن، انتشارات سخن، ۱۳۸۵ ش.  
فرهنگ لغات  
سید جعفر سجادی، فرهنگ لغات و اصطلاحات فلسفی، کتابفروشی  
بوذرجمهری و مصطفوی، ۱۳۳۸ ش.  
لغت‌نامه دهخدا  
لغت‌نامه دهخدا، دسترسی از طریق تارنمای  
/https://dictionary.abadis.ir/dehkhoda



## فهرست مقالات سفینه عرفان

### دفتر اول

منوچهر سلمان‌پور

رساله حضرت ربّ اعلیٰ در شرح حدیث  
«من عرف نفسه فقد عرف ربّه»

وحید بهمردی

صحیفه بین‌الحرمین

در باره احکام بیان و خطابات به اهل بیان در  
کتاب مستطاب اقدس

محمد افنان

وحید رأفتی

مراتب سبعة و حدیث مشیت

شاپور راسخ

کتاب عهدی

انگیزه «حوریّه» یا «دنیّا» و «دین» و ردّ پای  
فکر مزدیسنا در لوح ملاح‌القدس

کامران اقبال

منوچهر مفیدی

اسرار علم و حکمت الهی

ایرج ایمن

احوال و خدمات حاج مهدی ارجمند

### دفتر دوم

شاپور راسخ

عرفان در ارتباط با مطالعه نصوص و الواح مبارکه  
امر بهائی

ایرج ایمن

مقاصد دین و مأموریت آیین بهائی

منوچهر سلمان‌پور

مفاهیم نار در آثار حضرت بهاء‌الله

وحید رأفتی

آثار منزله از قلم اعلیٰ در ایران - قصیده رشح عما

داریوش معانی

فرق متصوّفه کردستان در دوره بغداد

فریدالدین رادمهر

هفت وادی

وحید رأفتی

از مسکن خاکی - مآخذ مطالب منقول در هفت وادی

وحید بهمردی

لوح مبارک جواهر الاسرار

شاپور راسخ

کتاب مستطاب ایقان

محمد افنان

مستغاث

حبیب ریاضتی

روش تشخیص و تعیین مواضع الواح مبارکه

آثار قلم اعلیٰ، دوران طهران - بغداد (۱۸۵۳-۱۸۶۳)

## دفتر سوم

- مباحث ایام در ادرنه-ملاحظات در لوح نازله  
به اعزاز ملاً عبدالرحیم
- توصیف کلمة الله در آثار قلم اعلیٰ
- ذیلی درباره مبانی احکام
- بررسی مضامین قصیده تائیه کبری و  
قصیده عزّ ورقاییه
- لوح کل الطعام نازل از قلم اعلیٰ در دار السلام
- گلگشتی در رساله چهار وادی
- مثنوی مبارک
- مروری بر لوح مبارک سلطان ایران
- کتاب بدیع و مسئله تکمیل بیان
- نظر اجمالی به آثار قلم اعلیٰ در اسلامبول و ادرنه
- رشحات عرفان فهرست منتخبی از آثار قلم اعلیٰ
- دوره اسلامبول - ادرنه (۱۸۶۳-۱۸۶۸)
- وحید رافتی
- ایرج ایمن
- محمد افنان
- معین افنانی
- وحید بهمدی
- محمدقاسم بیات
- شاپور راسخ
- منوچهر سلمان پور
- نادر سعیدی
- حبیب ریاضتی

## دفتر چهارم

- مروری سریع بر مباحث کتاب مستطاب اقدس
- مضامین عمده در الواح مبارکه جمال ابهی
- خطاب به ملوک و رؤسا و زعمای دنیا
- سوره غصن و عهد و میثاق بهائی
- زمینه تاریخی لوح احتراق
- مروری بر مواضع اساسی لوح مبارک حکمت
- سوابق تاریخی و مضامین لوح اشرف
- برخی از خطابات قهریه به زعمای عثمانی
- شاپور راسخ
- شاپور راسخ
- محمد افنان
- روح الله خوش بین
- منوچهر سلمان پور
- مونا علی زاده
- سیامک ذبیحی مقدم

- لوح رئیس و لوح فؤاد  
 شأن و لزوم اجزای احکام الهی  
 ملاحظاتی در باره لوح و حدیث کنت کنز  
 نظری بر لوح قناع  
 مروزی بر الواح حضرت بهاءالله خطاب به  
 محمدمصطفی بغدادی
- الف. از آثار عبدالحمید اشراق خاوری
- تنظیم و تدوین:  
 وحید رافتی
- ب. نقطه و حرف در معارف بیانی  
 ج. سراج و سراج  
 د. نامه‌ای از میرزا موسی آقای کلیم به ذبیح کاشانی  
 شرح تشرّف میرزا محمّدباقر هائی به حضور  
 حضرت بهاءالله جلّ جلاله
- محمّد افنان  
 محمّد افنان  
 وحید بهمدی  
 موهبت‌الله هائی
- فهرست منتخبی از آثار قلم اعلیٰ نازله در اوایل دوره  
 عگا (۱۲۸۵-۱۳۰۰ ه.ق.)

### دفتر پنجم

- مجموعه‌ای از آثار مبارکه در باره «بسیط الحقیقه»  
 راهنمایی برای مطالعه «بسیط الحقیقه»  
 مجملی در باره «کلمات فردوسیّه»  
 سه لوح از آثار استدلالی جمال اقدس ابهی  
 و دلیل حکمت
- مروزی بر مواضع زیارت‌نامه حضرت سیدالشهداء  
 مضامین «لوح دنیا»  
 مروزی بر سوره‌الزّیّاره «زیارت‌نامه جناب باب‌الباب»  
 ارتباط میان کتاب اقدس و الواح متمّم آن  
 نگاهی به ادعیّه شفا و ادعیّه مخصوصه در امر بهائی  
 مروزی بر دو زیارت‌نامه از آثار قلم اعلیٰ
- وحید رافتی  
 شاپور راسخ  
 محمّد افنان  
 منوچهر سلمان‌پور  
 شاپور راسخ  
 مونا علی‌زاده  
 شاپور راسخ  
 کیان سعادت  
 آرمن اشراقی

فتحیه رشیدی

شرحی در سوابق و مضامین لوح مریم

## دفتر ششم

- کلیّات مقدّماتی در باره «قیوم‌الاسماء»  
نظری بر مندرجات رساله دلایل سبعة  
از مدنیّه تا سیاسیّه: ۱. رساله مدنیّه  
۲. رساله سیاسیّه
- مروری بر مضامین الواح خطاب به یاران پارسی  
و سوابق تاریخی پارسیان در ایران  
مروری بر تفسیر بسمله  
لوحی در شرح «لا یسعی...»  
ماء الحقیقه
- مقاله شخصی سیّاح  
مرکز میثاق و عرفان
- سیمای حضرت مسیح در آثار حضرت عبدالبهاء  
پاسخی به چند پرسش: نامه‌ای از جناب  
آقا شیخ محمدعلی نبیل اکبر
- محمد افنان  
مهری افنان  
شاپور راسخ  
شاپور راسخ  
ع. صادقیان
- فتحیه رشیدی  
آرمین اشراقی  
فریدالدین رادمهر  
فاروق ایزدینیا  
فریدالدین رادمهر  
مونا علی‌زاده  
وحید رافتی

## دفتر هفتم

- منابع برای مطالعه آثار حضرت نقطه اولی  
نظری اجمالی بر مندرجات «صحیفه عدلیّه»  
نظری بر محتوای لوح مبارک «افلاکیّه»  
تشریح و تبیین  
علم و علما از منظر حضرت عبدالبهاء  
تبیینات حضرت عبدالبهاء در مورد برخی از  
آیات قرآن و احادیث اسلامی  
جلوه‌هایی از حضرت بهاء‌الله در آثار حضرت عبدالبهاء
- فریدالدین رادمهر  
مهری افنان  
محمد افنان  
وحید رافتی  
شاپور راسخ  
مونا علی‌زاده  
فرامرز دانش‌پژوه

فلاور سامی (کاویانی)

برخی جلوه‌های حیات بهائی در زندگانی  
حضرت عبدالبهاء

محمد افنان

تأملی در باره علم تعقلی

## دفتر هشتم

وحید رافتی

مروری بر سوره غصن

سناة روحانی

مروری بر مضامین لوح هودج

مهری افنان

برخی از خطابات قلم اعلیٰ به علمای معاند

محمد افنان

سیر تدریجی نزول آثار حضرت نقطه اولیٰ

شاپور راسخ

پیام‌های حضرت نقطه اولیٰ به حکام زمان

محمد افنان

معرفی مجموعه‌ای از آثار حضرت نقطه اولیٰ

فریدالدین رادمهر

بحثی در باره توقیع حضرت نقطه اولیٰ در معرفت الهی

تورج امینی

نظریه هنر در دو آیین بابی و بهائی

شاپور راسخ

دو ندای نجات و فلاح

علاءالدین قدس جوراچی

سوابق و مضامین لوح عمه

فرامرز دانش‌پژوه

نقطه بیان در آثار طلعت پیمان

فرانک نیکوکار

عالم ملک و جهان ملکوت

شراره تاج ترقی

محبت در آثار حضرت عبدالبهاء

فتحیه شیرازی

پاسخ به چند پرسش: پژوهشی

در آثار حضرت عبدالبهاء

## دفتر نهم

شیوا الهیون

روابط و رفتار حضرت عبدالبهاء با افراد

آرمین اشراقی

ارتباط کریم‌خان کرمانی با ادیان بابی و بهائی

محمد افنان

مقدمه‌ای در باره مناجات در آثار بهائی

فرامرز دانش‌پژوه

جلوه‌هایی از سیمای حضرت عبدالبهاء

در مروری بر آثار ایشان

محمدقاسم بیات

مروری بر حقیقت روح و موضوع تناسخ



و ساطع بیات	مرحبا! مرحبا!
لادن پاکدامن	تحلیل بر مبانی تاریخی و اجتماعی لوح احتراق
فریدالدین رادمهر	لوح لاهه و الواح دیگر مربوط به صلح عمومی
شاپور راسخ	ابطال خرافات در آثار حضرت عبدالبهاء
شاپور راسخ	سیری در آثار مبارکه بهائی
وحید رافتی	

### دفتر دهم

محمد افنان	نظری اجمالی بر مضامین لوح رضوان العدل
محمد افنان	شرحی در باره کتاب الاسماء
فریدالدین رادمهر	شرح حدیث کنت کنز از حضرت اعلیٰ
مهری افنان	توقیعات حضرت نقطه اولیٰ نازله به افتخار خال اکبر
وحید رافتی	مآخذ چند حدیث در کتاب «بیان فارسی»
فرامرز دانش‌پژوه	کلمات مکنونه: سیر از نقص به سوی کمال
سنا علی‌زاده روحانی	مروری بر مضامین سورة البیان
مینا یزدانی	کلامی چند در باره یکی از الواح جمال ابهی
علی نخجوانی	صلح اصغر و صلح اعظم
شاپور راسخ	مفهوم عدل در آثار مبارکه بهائی
شاپور راسخ	دستور تعدیل معیشت در آثار حضرت عبدالبهاء
محمد افنان	آیات: معیار سنجش حقانیت ظهور الهی
یولی ایوانسیان	مجموعه اسناد روزن در آرشیو فرهنگستان
شراره ذبیحیان	علوم روسیه در سن پترزبورگ
	حفظ استقلال اطفال در تحرّی حقیقت و تربیت بهائی

### دفتر یازدهم

محمد افنان	لوح هر تیک «از آثار قلم اعلیٰ»
	مروری بر مضامین لوح هر تیک

مهری افنان	معرفی کتاب «منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی»
فریدالدین رادمهر	تفسیر آیه نور از آثار حضرت نقطه اولی
علاءالدین قدس جوراچی	سخنی در باره لوح ملاً عبدالرزاق
مونا علی زاده	مروری بر لوح ظهور از آثار قلم اعلی
فرامرز دانش پژوه	عدالت سلاطین در کلام رب العالمین
علی نخجوانی	عهد و میثاق در امر بهائی
شاپور راسخ	نقشه ملکوتی حضرت عبدالبهاء
شاپور راسخ	سوابق فرامین ملکوتی در ادیان قبل و در عهد اعلی و عهد ابهئی
شاپور راسخ	مفهوم و نقش برنامه ریزی در امر بهائی
محمد افنان	اخلاق بهائی
شراره ذبیحیان	وحدت در کثرت
ژیلا شهریار	راه و روش های تفکر و تعمق در آثار الهی
فریدالدین رادمهر	از راهزنی تا رهرویی
وحید رافتی	حروف اختصاری در آثار مبارکه بهائی
محمد افنان	ارکان اربعه بیت توحید
محمد افنان	جنّ و اجنه
وحید رافتی	یک نامه تاریخی از جناب محب السلطان
وحید رافتی	مسمط مسعود قزوینی

### دفتر دوازدهم

محمد افنان	مختصری در باره لوح رحمت
مونا علی زاده	مروری بر الواح شعرات
علاءالدین قدس جوراچی	سخنی در باره لوح قناع
فاروق ایزدی نیا	مقام الوهیت و عبودیت مظهر ظهور
شاپور راسخ	کیفیت تقریر و تحریر کتاب مفاوضات

شاپور راسخ	جایگاه فلسفه در دیانت بهائی
فریدالدین رادمهر	آفتاب عرفانی در آسمان عقلانی
ناصر نبیلی	ادراکات عالم انسانی در پرتو مفاوضات عبدالبهاء
فرامرز دانش‌پژوه	تبیین رموز مندرج در «کتاب مقدس»
فرامرز دانش‌پژوه	تبیین بشارات در کلام مرکز میثاق ربّ البینات
علاءالدین	موضوع «جرم، مجرم، و مجازات» در کتاب مفاوضات
قدس جورابچی	
فریدالدین رادمهر	صفیر سیمرخ
مونا خادمی	نگاهی به زندگی لورا دریفوس - بارنی
شاپور راسخ	هیپولیت دریفوس: بزرگمردی از مبشّرین میثاق
علی نجوانی	نظری به دامنه خدمات بیت‌العدل اعظم الهی - ترویج و توسعه مطالعات بهائی
محمد افنان	دیانت اسلام - مذهب شیعه - امر بهائی

### دفتر سیزدهم

محمد افنان	نظری بر سوابق و متون سورة الامر و لوح الامر
فرامرز دانش‌پژوه	خطاب ربّ الارباب به پاپ
مهری افنان	سوابق و مضامین تفسیر سوره کوثر
محمد قاسم بیات	مروری بر عناوین و مقام حضرت نقطه اولی
فریدالدین رادمهر	یک نکته از هزاران: دفاع از مرکز عهد و میثاق
علاءالدین	عهد و میثاق در مسیر تاریخ
قدس جورابچی	
شاپور راسخ	بررسی تطبیقی تعالیم و احکام بابی و بهائی
مهرداد نبیلی	وجودشناسی در مفاوضات
محمد افنان	دین و عقل و علم: تطابق یا توافق
شاپور راسخ	تأثیر امر بهائی بر ادب و فرهنگ ایران
ایرج ایمن	آزادی فکر و بیان در آئین بهائی

تکمله بر «سخنی در باره لوح قناع»

فرامرز دانش‌پژوه  
و علاءالدین  
قدس جورابچی

## دفتر چهاردهم

مقدمه‌ای درباره‌سوره‌القلم از آثار قلم اعلیٰ

محمد افنان  
شاپور راسخ

نگاهی به خطوط کلی مدنیت جهانی

اسرار و رموز حروف مقطعه قرآن در  
تفسیر حضرت بهاءالله

مهرنوش فیروزمندی

نظری کوتاه بر الواح اعیاد از آثار قلم اعلیٰ

مهری افنان

چونان شعله آتش از برای دشمنان

فرامرز دانش‌پژوه

دفتر معرفت در مناجات مرکز عبودیت

فریدالدین رادمهر

خطابات مرکز میثاق در اقطار غریبه

فرامرز دانش‌پژوه

حیطه‌های اختیار در زندگی انسان

ناصر نبیلی

در منظر حضرت عبدالبهاء

مهیار همنمایی

ریاضیات و روحانیات

برخی مفاهیم مشترک کتاب اصول آموزش و پرورش  
و کتاب مفاوضات

مژگان ملکان

آماده‌کردن جوامع بهائی شرق و غرب

بهاریه روحانی معانی

برای تساوی حقوق رجال و نسا

رامین وصلی

مفهوم نوی از خدا در دیانت بهائی

از بیانات شفاهی

انسان باید قوه تعمق و تفکر داشته باشد

حضرت عبدالبهاء

اعطای حق انتخاب‌شدن و عضویت بانوان در

از توقیعات

محافل روحانی

حضرت ولی‌امرالله

اظهار نظر در مورد مسائل اجتماعی

دارالانشاء

بیت‌العدل اعظم

هوشمند فتح‌اعظم

ظهور بدیع

حروف نفی و اثبات  
 فرامرز دانش‌پژوه  
 بحثی در باب برخی عبارات لوح هزار بیتی  
 فرامرز دانش‌پژوه  
 درک کلام الهی؛ نظری گذرا به برداشت  
 فرامرز دانش‌پژوه  
 مخاطب لوح هرتیک

## دفتر پانزدهم

رسالة فی تشخیص الغناء از آثار حضرت باب  
 مهری افنان  
 مروری بر لوح غوغا از آثار قلم اعلیٰ  
 علاءالدین  
 جهانی به رنگ زعفران در شرح  
 قدس جورابچی  
 "ارض زعفران"  
 در لوح حکمت  
 فریدالدین رادمهر  
 ارض الکاف و الزاء در کتاب اقدس و  
 ناصر نبیلی  
 در مسیر تاریخ  
 مرحل تدریجی دعوت حضرت باب  
 محمد افنان  
 انتخاب غرب برای سفر سرنوشت‌ساز  
 حضرت عبدالبهاء  
 بهاریه روحانی معانی  
 سفرهای حضرت عبدالبهاء به اروپا و آمریکا  
 حشمت شهریاری  
 و ترویج جهان‌گرایی  
 شاپور راسخ  
 سبک سخن حضرت عبدالبهاء در  
 خطابات مبارکه  
 خاضع فناپذیر و  
 نگرش بهائی نسبت به ادعای خاتمیت در اسلام  
 سینا فاضل  
 بدیع اول در امر بابی  
 فرامرز دانش‌پژوه  
 (به مناسبت دویستمین سالگرد تولد جناب  
 باب‌الباب)  
 عقل و ایمان از نظر دیانت بهائی  
 رامین وصلی  
 جایگاه نیایش در ادب فارسی و ادبیات بهائی  
 شاپور راسخ  
 معرفتی نسخه‌ای خطی از آثار حضرت باب  
 محمد افنان

- حروف علّیین و حروف سجّین  
عالم وجود و مراتب آن در آثار مبارکه بهائی  
وفای خدا و بی‌وفایی اهل دنیا  
ن‌ترانی و انظر ترانی
- محمد افنان  
محمد افنان  
فرامرز دانش‌پژوه  
فرامرز دانش‌پژوه
- دفتر شانزدهم
- لوح اقدس و مسیحیت  
تعبیری از لوح حوریّه در لوح مبارک حوریّه  
آیه نور در تفسیر حضرت بهاءالله  
مروری بر مضامین لوح خطاب به ملکه ویکتوریا  
مروری بر مندرجات لوح طبّ از آثار قلم اعلیٰ  
نمونه‌ای از اندیشه کلامی در لوحی از حضرت عبدالبهاء  
سکوت قلم  
اثرات روانی و درمانی دعا و مناجات  
مفهوم واژه «بیان» در آثار حضرت باب  
مفهوم سعادت از دیدگاه حضرت عبدالبهاء  
نقش دین در رشد و ترقی تمدن در  
آثار حضرت عبدالبهاء  
مقایسه رساله «هفت وادی» و زبان عرفان اسلامی  
(و غنّ عندلیب البهاء ...) تأملی بر آیات به احسن الالحن  
بالاترین وظیفه هر فرد بهائی  
کاربرد واژه «بهاء» در آثار مبارکه بهائی  
لفظ غمام و غیوم در آثار مبارکه بهائی  
قیامت - قائم - قیوم  
امانت عظمای الهی  
رجوع نور به شمس
- فریدالدین رادمهر  
ژیلا شهریاری  
مهرنوش  
فیروز مندی  
فرامرز دانش‌پژوه  
ماشاءالله  
مشفزاده  
فریدالدین رادمهر  
فرامرز دانش‌پژوه  
شاپور راسخ  
ولی‌الله کفّاشی  
ناصر نبیلی  
رامین وصلی  
آرین یزدانی  
امید نیکویی  
بیت‌العدل اعظم  
محمد افنان  
محمد افنان  
محمد افنان  
فرامرز دانش‌پژوه  
فرامرز دانش‌پژوه

## دفتر هفدهم

فواد صدیق	بررسی تحلیلی برخی مفاهیم در لوح مدینه الصبر
مهرنوش	جعد محبوب سرچشمه عیون حیوان
فیروز مندی	
علاء‌الدین	سخنی درباره لوح حضرت عبدالبهاء به اعزاز
قدس جوراچی	میرزا محمد ملقب به عبدالبهاء
فرامرز دانش‌پژوه	مفهوم خوارق عادات در ظهور اعظم
ناصر نبیلی	مفهوم محبت در آثار حضرت عبدالبهاء
ناصر نبیلی	روش‌های استدلال در آثار حضرت عبدالبهاء
شاپور راسخ	آثار مبارک حضرت شوقی افندی در دوره نخستین ولایت
رامین وصلی	برخی از تأثیرات و نتایج سفر حضرت عبدالبهاء به غرب
فرامرز دانش‌پژوه	کاربرد نماد حیوان در کتب مقدسه
فرزانه ثابتان	وجوه فردی و روان‌شناختی انتخابات
محمد افنان	«یا صاحبی السجن»
محمد افنان	نگاهی به یک واژه «خوف»
محمد افنان	«فعززنا هما بئالذ»
محمد افنان	«تَعَنَّ» در لوح احمد
عبدالحمید	توضیحاتی در باره کتاب بدیع (بخش دوم)
اشراق‌خاوری	
باهتمام	
وحید رافتی	

## دفتر هجدهم

مسعود	نگاهی گذرا بر مندرجات کتاب بدیع (بخش اول):
کشاوری رهبر	بررسی اجمالی چگونگی شکل‌گیری شبهات اهل بیان
مسعود	نگاهی گذرا بر مندرجات کتاب بدیع (بخش دوم):
کشاوری رهبر	بررسی اجمالی برخی از شبهات اهل بیان

سهیل کمالی	بحثی پیرامون رمز و راز
سهیل کمالی	کوششی برای گشودن رمز لوح حوریه و کلمات عالیات
روح‌الله طائفی	جوهر کتب مقدسه در قمیص اختصار
شاپور راسخ	نظر اجمالی به توقیعات حضرت شوقی ربانی:
	در مرحله دوم دوران ولایت (سالهای ۱۹۲۹ - ۱۹۴۱)
فاطمه زهرا هدایت	ظهور و بروز عنایات الهیه بواسطه تحمل بلایا
وحید رافتی	قائم مقام در آثار بهائی
شاپور راسخ	صدمین سال جنگ اول جهانی
فرامرز دانش‌پژوه	سلب نسبت حق با خلق
ایرج ایمن	زیستن شناسی در آئین بهائی
فرامرز دانش‌پژوه	ظلمات ثلاث
فرامرز دانش‌پژوه	ذاکر و مذکور
فرامرز دانش‌پژوه	عدد هشت
فرامرز دانش‌پژوه	عمه کیست
فرامرز دانش‌پژوه	یوم جمعه یوم ظهور
حسن ممتاز	گذر آشام
خسرو دهقانی	شمه‌ای در انقلابات عالم
عبدالحمید	توضیحاتی در باره کتاب بدیع (بخش سوم)
اشراق خاوری	
باهتمام	
وحید رافتی	

### دفتر نوزدهم

فرامرز دانش‌پژوه	مستی عشق جمال قدم در شرح لوح "کتاب الظهور"
سهیل کمالی	شرح پاره‌ای از عبارات لوح حوریه
مهرنوش	نقطه، حروف و تجلی حق
فیروز مندی	
فریدالدین رادمهر	فرمان‌ناشدگاه به سجود



ناصر نبیلی	معیارهای اخلاقی بهائی در لوح رئوس
علاء قدس	لوح خراسان
جورابچی	جهات ادبی و فرهنگی کتاب «تذکره‌الوفاء»
شاپور راسخ	بیت‌الله الاعظم مذکور در «تذکره‌الوفاء»
فؤاد صدیق	مفهوم اسماء در آثار مبارکه
فرامرز دانش‌پژوه	محل البرکه و اهمیت آن در آثار مبارکه
وحید رافتی	رساله مدنییه و سه رساله از عصر سپهسالار
فرزان معصومی	ترقی جامعه زنان در دوره حضرت عبدالبهاء
شاپور راسخ	تداوم و بازآفرینی اسطوره‌ها در ادیان
مهرنوش	
فیروزمندی	

### دفتر بیستم

وحید رافتی	اهمیت لوح البهائ
مسعود	راکبان فلک ابهی: مروری بر لوح نصیر
کشاوری رهبر	تحلیلی از نفوذ و تأثیر سورةالاصحاب در جامعه بابی
فؤاد صدیق	نفوذ و تأثیر هاء هوّیه
فرامرز دانش‌پژوه	شرح پاره‌ای از عبارات لوح حوریّه (بخش دوم)
سهیل کمالی	مرور تاریخی بر الواح هزاربیتی
فرهام ثابت	آثار حضرت شوقی افندی در شانزده سال آخر دوره ولایت
شاپور راسخ	جنبه‌های ادبی آثار حضرت عبدالبهاء
وحید رافتی	پیوند امر بهائی با فرهنگ ایرانی و آئین زردشتی
شاپور راسخ	عالم رویا (حضرت خیال)
ناصر نبیلی	تأملاتی بر اهمیت "سؤالات" در مطالعات بهائی
مّت و اینبرگ	دیانت بهائی و سکولاریزاسیون و سکولاریسم
فرزان معصومی	بررسی علل مقهوریت و تأخر زنان از دیدگاه امر بهائی
فاطمه زهرا هدایت	

## گفتاری در پیرامون جایگاه مادیات در حیات شخصی

هوشمند بدیعی

## دفتر بیست و یکم

فرامرز دانش‌پژوه	طلوع شمس در ژرفنای ظلمت
فؤاد صدیق	طلعت جمال ابهی در آئینه لوح میلاد
ناصر نبیلی	روایت مظلومیت از لسان عظمت
وحید رافتی	نفوذ و تأثیر الواح احبای میلان
ناصر نبیلی	مناسبات حضرت بهاء‌الله با صاحبان اندیشه
ولی‌الله کفاشی	من یظهره الله موعود بیان
شاپور راسخ	پیوند امر بهائی با اساطیر ایرانی و آئین زردشتی
	رساله مدنیه، متنی برای تمام فصول -
پویا امیری	بررسی جایگاه عقل در رساله مدنیه
	نقش عوامل فطری، ارثی و اکتسابی
فاطمه زهرا هدایت	در شکل‌گیری اخلاق و شخصیت انسان

## انتشارات مجمع عرفان

ایرج ایمن، *سفینه عرفان، مطالعاتی در اصول معتقدات و آثار مبارکه بهائی، دفتر اول تا دفتر بیست و یکم*، ۱۹۹۸ – ۲۰۱۸.

وحید رافتی، *آفتاب آمد دلیل آفتاب* : استمرار مآثر کمیل بن زیاد نخعی، عصر جدید، ۲۰۱۰.

وحید رافتی، *بدایع معانی و تفسیر* : مجموعه‌ای از آثار حضرت عبدالبهاء در تفسیر آیات قرآنی و احادیث اسلامی، عصر جدید، ۲۰۱۳.

Moojan.Momen (ed.), *Scripture and Revelation* (Oxford: George Ronald, 1997)

MoojanMomen (ed.), *The Bahá'í Faith and the World Religions*(Oxford: George Ronald, 2005)

Iraj Ayman (ed.), *The Lights of 'Irfán*, Books One to Sixteenth('Asr-i-Jadid Publisher, 1999 – 2015)

Farah Dustdar (ed.), *Beiträge des 'Irfán – Kolloquiums: Compilations of Papers Presented at 'Irfán Colloquia* (in German) Books one to Five, 2004– 2009

Maryam Afshar, *Images of Christ in the Writings of 'Abdu'l-Bahá*, 2004

Wolfgang Klebel, *Revelation of Unity, Unity of Revelation*, (ReyhaniVerlag, 2009)

Shahbaz Fatheazam, *The Last Refuge*, (Reyhani Verlag, 2015)

## فروشندگان انتشارات عرفان

### **Bahá'í Distribution Service (BDS)**

415 Linden Ave., Wilmette, IL 60091-2886, USA

Tel.: (847)425-7950 Fax: (847)425-7951

E-mail: [BDS@usbnc.org](mailto:BDS@usbnc.org)

### **Reyhani Verlag**

Benzweg 4, 64293 Darmsstadt, Germany

Tel: 49-6151-95170, Fax: 49-6151-9517299,

E-Mail: [druck@reyhani.de](mailto:druck@reyhani.de)

### **Bahá'í Verlag**

(For books in German Language)

Eppsteiner Str. 89, D-65719, Hofheim, Germany

Tel: (49) 6192-22921 Fax: (49) 6192-22936

E-mail: [office@bahai-verlag.de](mailto:office@bahai-verlag.de)

## آرمان و هدفها و چگونگی مجامع عرفان

تشکیل مجامع عرفان به منظور ترویج و تقویت مطالعه و تحقیق در آثار مقدسه ادیان الهی و اصول معتقدات بهائی توسط صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند در سال ۱۹۹۳ آغاز شد. حاج مهدی ارجمند از دانشوران و مروجان امر بهائی بود که در تسلط بر استدلال از کتب مقدسه ادیان و اتیان دلیل و برهان بر حقانیت امر بهائی شهرت داشت. در سال ۲۰۱۲ با استفاده از هدایت بیت‌العدل اعظم اداره امور صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند به هیأت مدیره‌ای تحت توجهات محفل روحانی ملی آمریکا واگذار گردید. این مجامع همه ساله بطور جداگانه به زبان‌های فارسی، انگلیسی، و آلمانی در اروپا (ایتالیا و آلمان) و در آمریکای شمالی (میشیگان و کالیفرنیا) برگزار می‌شود. برنامه جلسات مجمع عرفان شامل سخنرانی‌ها و ارائه مقالات تحقیقی و مطالعات تفصیلی و تحلیلی در اصول معتقدات و آثار مبارکه امر بهائی و مطالعات تطبیقی در نحلّه‌های مذهبی و مکاتب فکری و فلسفی و مسائل و مشکلات اجتماعی از دیدگاه امر بهائی و بخش ویژه بزم عرفان است. مجمع عرفان محیطی است دوستانه برای بحث و مشورت، برنامه‌ریزی و همکاری در پژوهش‌گری در اصول معتقدات امر بهائی و استفاده از نعمات موسیقی و آواز و نمایش فیلم. مقالات تحقیقی که در مجمع عرفان (به فارسی) ارائه می‌گردد، در دفترهای سفینه عرفان درج و نشر می‌شود. سفینه عرفان همچنین محتوی الواحی است که قبلاً طبع و نشر نشده و منابع و مراجعی است برای مطالعات امری. به هریک از شرکت‌کنندگان در مجمع عرفان یک جلد سفینه عرفان و دفترچه شامل خلاصه سخنرانی‌ها اهداء می‌شود. برای اطلاع در باره هدفها، برنامه‌ها و انتشارات مجمع عرفان به [www.irfancoolquia.org](http://www.irfancoolquia.org) رجوع کنید.

# SAFÍNY-I 'IRFÁN

Studies in Principal Beliefs  
and Sacred Texts of the Bahá'í Faith

---

Book Twenty-Two

ISBN 978-3-942426-36-7



9 0000

9 783942 426367